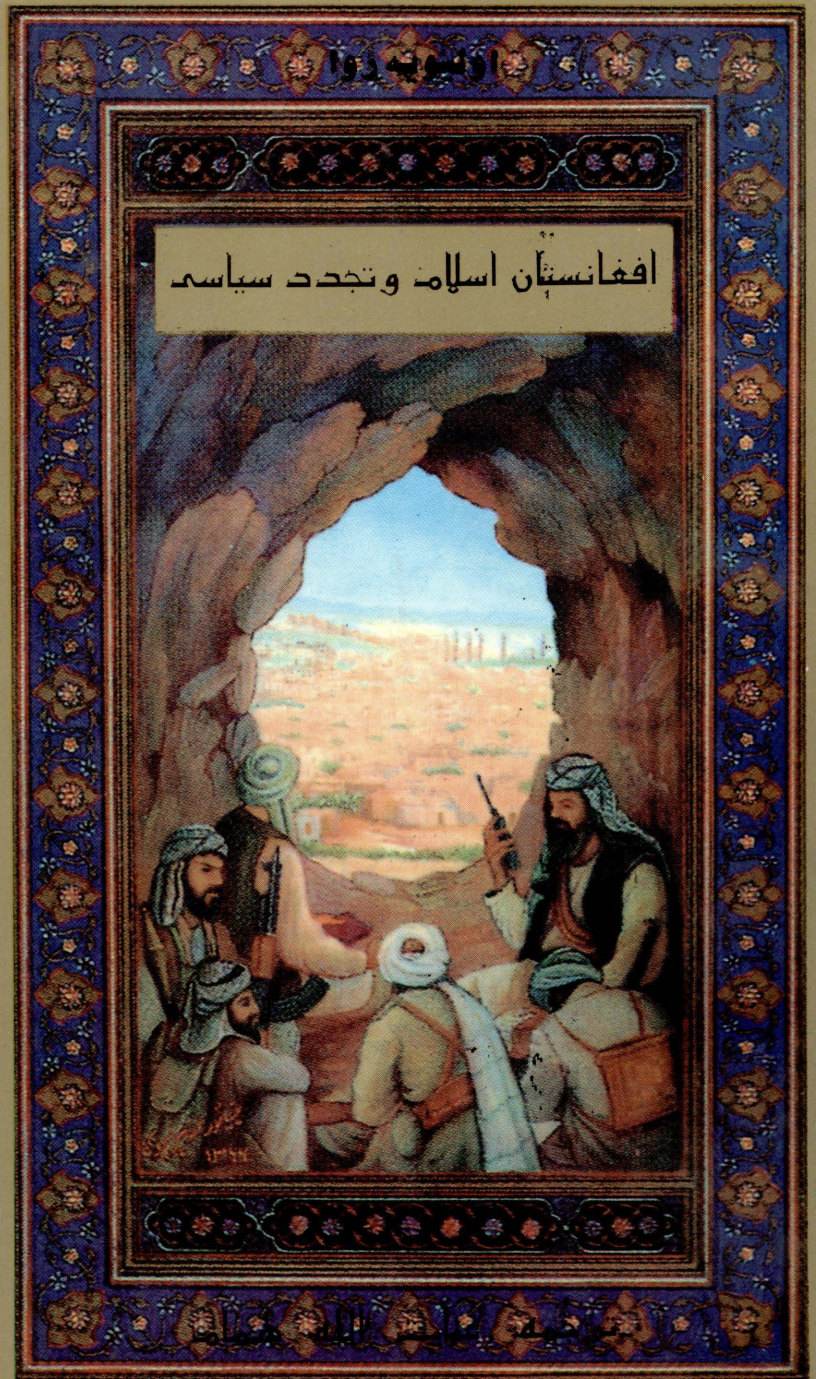


اولیویه روا متولد سال ۱۹۴۹  
دراشل . فارغ رشته فلسفه بوده و  
دارای یک نهاده دکتورا درباره دولت  
و در مورد دولت و جامعه در  
افغانستان معاصر است نامبرده در  
مکتب مطالعات عالی زبان های  
زنده شرقی و علوم اجتماعی در  
انستیتوت ملی زبانهای شرقی به  
تدریس مشغول است .



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# افغانستان اسلام و تجدد سياسي

اوليوه روا

ترجمه : عنایت الله « همام »

نام کتاب - افغانستان ، اسلام و تجدد سياسي  
 نويسنده - اوليوه روا  
 مترجم - عنايت الله «همام»  
 تيراژ - ۱۰۰۰ جلد  
 تاريخ نشر - جوزا - ۱۳۷۰  
 بهاء:-  
 طرح روی جلد از: ازهر هروی

آريانا آف سنٽ پرنٽرز پټور



اهداء به پدر فاضل و مادر مهربانم  
که بمن مهر و همت آموختند

## فهرست

مقدمه.....	یکم- بیست هشتم
هشدار.....	۱-۲
آستانه.....	۳-۱۶
دولت و جامعه.....	۱۷-۴۸
اسلام در افغانستان.....	۴۹-۸۱
مناشی بنیاد گرائی.....	۸۲-۱۰۵
جنبش اسلام سالاری.....	۱۰۶-۱۲۶
اصلاحات کمونیست ها.....	۱۲۷-۱۴۶
قیام ها.....	۱۴۷-۱۵۷
جریان قیام ها.....	۱۵۸-۱۶۷
نفوس احزاب.....	۱۶۸-۱۸۳
احزاب پیشاور.....	۱۸۴-۱۹۴
تحول در نفوس احزاب.....	۱۹۵-۲۱۴
شعبه ها در نهضت مقاومت.....	۲۱۵-۲۲۶
جنگ و جامعه.....	۲۲۷-۲۵۴
از جنگجو تا چریک.....	۲۵۵-۲۷۶
عملیات نظامی.....	۲۷۷-۳۰۱
نیروی مقاومت و جهان خارج.....	۳۰۲-۳۱۸
گاهنامه.....	۳۱۹-۳۲۲

فردای استعمار دیروز شکست است

فردای مبارزه امروز پیروزی است

«از حماسهء مظلومان»

## از آغاز بیاد اوی لایزال

### مقدمه مترجم

زمانیکه ۱۲۰ هزار نفر عسکر ارتش سرخ ، رود آمو را عبور کرده و همسایه جنوبی خود را اشغال نمود ، بخش عمدهء از سیاستمداران غرب از تعطیلات کرسمس کیف برده و درمورد خوبی و بدی، وضع هوا با همدیگر صحبت مینمودند . خبر این تجاوز وحشیانه بصورت برق آسا در تمام آفاق جهان پخش شد و عامهء مردم دنیا را به يك واقعه غیر منتظره مواجه ساخت . این اولین تغییر واضح موازنهء قواء در منطقه به نفع یکی از ابر قدرت ها بود . واهمه لشکرکشی اهریمن سرخ که اکنون مستدل به يك عمل انجام شده بود ، در سراسر جهان چیره گردید و بی اعتمادی نسبت به حس انقیاد و احترام این نیروی اهریمنی در قبال هر گونه احساس مسئولیت در برابر تعهدات رسمی شیوع یافت . علی الرغم ترصدها فضائی اقمار مصنوعی هیچ هشدارى که دال بر تمرکز قواء این کشور در طول سرحدات افغانستان و یا عبور آن از طریق دالان هوائی و انتقالات زمینی باشد ، از جانب هیچ کشور داده نشد و هیچ کسی نتوانست روسیه شوروى را از این عملش باز دارد . زمستان افغانستان رنگ محزون اختتام بهار پراگ را بخود میگرفت. با آنهم در گذشته ، علی الرغم آنکه بسیاری از ناظران حوادث، افغانستان را در زمرهء ممالک تحت نفوذ روسیه شوروى دانسته و در ارزیابى های فرانکرانه سوق الجیشی شان و با در نظر داشت پس منظر موجودیت چند حاکم سابقه يك حکومت طرفدار شوروى ، این تجاوز را به مثابهء نتیجه منطقی نفوذ این کشور دانسته و آنرا در شرایط خاصى مقاومت و قدرت محتمل الوقوع میدانستند با آنهم نتوانستند از

تعجب خود داری ورزند . پرسش های که این تعجب در خود میتوانست بیروrand تأمل بر قضایائی ذیل بود : چطور روسها به کشوری که آن را از سال ها قبل تحت نفوذ خویش نگهداشته و صرف از یکسال و اندامه به این سو با يك کودتای نمایشی توسط يك حکومت دست نشانده دست دوم مستقیماً اداره می کردند ، لشکر کشی نموده اند ؟ آیا نیروهای اسلامی ضد دولتی تا این اندازه کسب اهمیت کرده بود که اردوی خود این دولت در دفع حملات آن ناتوان بود و روسها را وادار به این ساخته بود تا تمامی مخاطرات سیاسی و نظامی آنرا نادیده گرفته و خود وارد معرکه شوند ؟ آیا این آخرین میخ چشم و خار راه از سر راه اردوی جزم دستیازی به آب های گرم بر داشته شده و شوروی ها با این عمل خویش خود را به اهداف ستراتیژیکی شان يك گام نزدیکتر ساخته اند ؟ آیا لشکر کشی چنانکه بعد ها یکی از ناظرین آنرا تعبیر نمود نقطه اوج يك استراتیژی و در امتداد سقوط سیگون بدست ویتگانگ ها و سر نگونی شاه ایران و خاتمه یافتن نفوذ امریکا در آنجا نبود ؟ آیا قربانی بعدی کدام کشور خواهد بود ؟ آنچه مربوط به مدعاء طلبی غرب به مشابه يك نیروی باز دارنده تجاوزات روسیه و حافظ صلح و تأمین حقوق اساسی بشری می شد ، در گذشته در موارد فلسطین و مناطق دیگر قبلاً از آزمون بدر آمده بود . در واقع حتی در گذشته های نزدیک ، غرب در محاسبات ستراتیژیکی خویش عملاً برای افغانستان کار کردی را قایل نبود و طرح سیاسی مشخصی را که به صورت يك زمینه مداوم سیاسی عامل پیگیری يك روش خاص باشد ، در اختیار نداشت . یگانه نقش که از مدتها قبل از طرف غرب به این کشور پیشنهاد شده بود اشتراك در یکی از پیمان های نظامی بود . و در غیر آن کمک تمام و کمال این کشور دارای باز دهی اقتصادی و سیاسی برای غرب نبود . در مضمون عکس العمل های طبعی غرب بی حمیتی و بی ارادگی و با قبول اینکه روس ها جهان را در برابر عمل انجام شده قرار داده اند ، هویدا بود .

چرا روسها برای توجیه رسمی این تجاوز زحمت کمتری بخود دادند ؟ شاید روسها به اتکاء به معاهده مسکو ، سرو صدای را که غرب احتمالاً بر ضد این تجاوز بکار می انداخت چندان



بجد نمی گرفتند . اما چرا این تجاوز و کشورگشایی میتودیک و منظم دارای یک بنیهء ضعیف منطق رسمی بود ؟ روسها چنین اذعان میکردند که گویا بنا بر دعوت یک دولت مشروع و برسر اقتدار و بخاطر دفع مداخلات خارجی مجبور به مداخله در افغانستان شده اند ، در حالیکه دولت که با دعوت آن استناد میشد توسط خود این اردوی متجاوز سرنگون شده بود .

والبته هیچ کس باور نمی کرد که چنین دولتی ولو اعضای آن به حماقت شهره هم باشند . برای مرگ و سرنگونی خویش روسها را دعوت کند . در واقع اعمال وحشیانه که روسها بنام دولت امین ، تره کی انجام دادند در راستای آن صورت می پذیرفت تا ماهیت بالقوه جامعهء افغانی را که در مخالفت بابی آئینی گری (laïcisme) و پشتیبانی از اسلام مبارزه تبلور می یافت از بین ببرد . تقابل این ماهیت شفاف و متعالی باروند و وحشیانه اسلام زدانی جامعه دولت بی پایه کم مایه خلقی ها راست و لرزان ساخته بود ، صرف نظر از آنکه مخالفت های با همی متحدین قبیلوی این دولت را تجرید میکرد ، متحدین که ستون اصلی حمایت رژیم فرض میشدند . روس ها زمانیکه تره کی را در اختیار داشتند . باز هم امید به ادارهء این لایهء مداخله غیر مستقیم شان داشتند ، زیرا پنج هزار مشاور روسی پس از سه ماه اول کودتا وارد کشور گردیده و در مواضع دولتی قرار گرفته و به ادارهء آن مبادرت ورزیدند . ولی تره-کی در یک بر خورد و یسترن از بین رفت و راه دیگر برای روس ها نماند . اتهامات که به امین بسته میشد ، صرف نظر از اینکه به دعوت رسمی فیصله کمیته مرکزی دولت مربوط او مبنی بر دعوت از اردوی سرخ خط بطلان میکشید ، از توجیه رسمی مداخله شوروی هم مضحک تر بود (سازش با پاکستان و امریکا ) بهر صورت کارنامه این نظام سیاه و مزدور که بیست ماه تمام درید و شکست و بیست یک سانحهء تاریخی بوده و مشبوع از ماجرا های مضحک و قماشانی بود که زبان زد خاص و عام گشت .

در طول تاریخ روابط دولتین ، روسها از تمام نفوذ خویش بالای حاکمان این کشور کار می گرفتند تا مانع از آن شوند که کشور یک سمت اسلامی پیدا کند<sup>۱</sup> این مسئله در تمام تحولات اخیر تاریخ محاصره ما به وضاحت به چشم میخورد ، کودتائی داود با روی کار

آمدن موسی شفیق که يك تكنوکرات تحصیل یافته الازهر بود صورت می پذیرفت ، و آن هم تحت تلقین مشاورین شوروی و جناح سیاسی اجیر با هم سنجی پارهء از اقدامات جزئی و مبنی بر بستن يك کلوب رقص در شهر نو کابل ، کودتای ثور پس از برگشت داود از مصر و عربستان صورت میپذیرد و حتی تجاوز شوروی در هالهء از افواهاات حاکی به برگشت امین و تماس او با دولت پاکستان مقارن بوده است . در موازات همین اندیشه حتی حساسیت غرب در برابر احزاب پیرو اسلام سالاری بیشتر روی همین محور صورت میپذیرد . لذا سر تا سر تاریخ افغانستان معاصر و تحولات و جنبش های اجتماعی آن در دو روند پر مجادلهء اسلام زدائی و اسلام سالاری رنگ میگردد . فرایند بی آئینی سازی جامعه با يك پشتوانه استعماری گاهی از غرب و گاهی از شرق با طیف تخفطی چون نوینه سازی و تجدد « ترقی و انکشاف » « کمونیزم » و « مائوئیزم » ، « غرب نگری » و « ملیت پسندی » ، « قبيله برتری » و « زبان گزینی » زمینه های انکشاف و شکوفائی پویایی درونی جامعه را تخریب نموده و با ویرانی بنیاد فرهنگی و بنیهء اقتصادی آن توامان بوده و تاریخ سیاسی معاصر ما را پر از حوادث جنایت بار و مهوع ساخته است . در حالیکه جوهر دیر پای اسلام سالاری در بی اثر سازی این پدیده نحس استعمار ، در پرورش قهرمانهای مردمی حتی در روستائی ترین و فولکلوری ترین افاده های همچو مساعی اش چون جنبش حبیب الله معروف به بنچه سقاء جامعه را ثبات آرمانی داده و تلاش مردم برای اجتناب از برده گی و غلامی را به يك جنگ آزادی بخش تعالی بخشیده و به جهاد سراسری ساخته است .

آنچه از همهء همچو التهابات سیاسی بر جستگی حاصل می کند ، مسئله عمده و ما هوی نقش اسلام در بحران زدایی جوامع است که جبراً مرکوز نظریک نا ظر ولو دارای ساخت فکری دیگری هم باشد ، قرار می گیرد . اسلام بحران اجتماعی جوامع متشعب و متفرق را با نهاد های حقوقی اش با مقررات اخلاقی اش ، با جهان بینی یگانگی گرایش حتی در جریان نازلترین سطح تأثیرات تاریخی اش مرفوع ساخته و آنرا به اوج بینش یگانگی گرای امت رسانده است . اسلام فرق متفرق شبه جزیره نمایء حجاز را در گرمی عواطف عالیه اخلاقی ،

در توانایی و کارایی مدبرانه سیاسی و در نهادی های عدالت پسندانه حقوقی اش منحل ساخت . از شبهه جزیرهء حجاز يك قدم فرا تر رفت و پردهء تعصب زبانی عرب و عجم را از هم درید . نفوذ اسلام در افریقا رنگ سیاه اخلاق مامورین پخش و اشاعه استعمار سفید را بخود نگرفت ، اسلام با کوبیدن درهای فرانسه در اروپا و فراوری از تفاوت های قاروی سنگ بنیاد ساختمان خانهء مشترك بشری را گذاشت که بسان برادران متعلق بیک امت در تضاد یکدیگر باید بکوشند و بزیند . پیشگامان اسلام هیچگاه چون فاتحین دیگر فرمانفرمایی (دیکتاتوری ) عربی را بالای اقوام دیگر تحمیل نکردند ، و با سطح عالی اخلاق مدنی شان با مذاهب دیگر در صلح و امان زیسته اند . همین نهاد های متعالی اجتماعی اسلامی بود که برای هم اقوام و ملل اجازه داد تا در جامعه بدرجات متفاوت و مهمی فراخور شایستگی های شان داشته باشند . واقعاً این از جمله خوراک حوادث سیاسی است که وزیر خلفاء و عمال دستگاه خلافت از خراسان و ترك ها باشد ، سید جمال الدین وزیر و صدر اعظم دستگاه خلافت عثمانی قرار گیرد و برتق و فتق امور بپردازد . بهمین سان فاتحین دو جنگ استعمار زدایی در کشور ما همین مجاهدین که بدیده بعضی بی سروپایند ، بودند . همین مستضعفین بودند که از حریم فرهنگی و سیاسی جامعه دفاع کردند . در حالیکه در بخش عمدهء جهان اسلام اقشار و گروهك های غیر مذهبی که ساخت ذهنی و برهان هستی زندگی اقتصادی شان محصول مبرودات انفعالی با اجانب بوده ، زمینء استعمار را بارآوردند و از سنگر های مختلفی چون قوم ، قبیله و ملت سر برآوردند و دیده می شود که دخالت استعمار جزا طریق تحمیل «بی آینی گری» و آنهم توسط مشتی از عناصر نخبه فاسد خاندانی (چون شاه شجاع توسط انگلیس که حتی مجبور شد به اثر ارادهء مردم متوجه خطایایش شده و پیش از اینکه در سیاه سنگ کابل بقتل برسد ، ضدانگلیس یعنی ضدولینعمت خویش جهاد اعلان کند یا امیر دوست محمد پس از قیام مردم ناگهان در سر راه سبزشد . و به توافق انگلیس اساس امارت خاندانی محمد زائی را گذاشت . و حتی ظاهر شاه که پس از يك دورهء چهل سالهء بی کفایتی و يك دورهء سکوت ۱۵ ساله کوس ملکی، ملکی را به صدا درآورد ه است ) و با

تکنوکرات های سایه پرورده ، افغانستان ندیده (حتی در خوشبینانه ترین تعبیر آن ، زیر عدهء زیادی از آنان حتی تکنوسین امور هم نیستند ) نمی تواند درین مملکت عنوان شود .

و دیگر اینکه يك پارچگی این سر زمین جز از طریق رشته های متین آرمانی و اعتصام به حبل اللہ راه دیگری ندارد . زیرا افغانستان بدون حاکمیت اسلامی یا افغانستان خوانین و سرداران مقرب است، و یا افغانستان کمونیست های اجیر (که در تاشکند و یا مسکو ساخته شد). افغانستان سوسیال دموکرات هاجتی در میان تأثین سابقاً مائویست و نشنلیست های آن که آشکارا شعار حاکمیت يك قبیله را به سراسر کشور میدادند ، علی الرغم تمام کوشش های غرب هنوز دنگارک ، امریکا و روم و آلمان هم ساخته شده است .

با نظر سریع و افادهء موجز میزان (بیلانس) توانایی ها و کارایی های گذشته و حالیهء نیرو های موجود سیاسی را می توان چنین به فهرست گرفت.

نخست از همه شاه در رأس ، تکنوکرات های مستقر در غرب در اضلاع و نیروهای قبیلوی و فرصت طلب در قاعده : تا آنجا که به شاه مربوط است نظام او چون وجود نا مبارک خودش در حال فرسودگی و میرندگی است تجربهء که او در ظرف چهل سال سلطنت اش حاصل نمود تجربهء از ذوق طعام و عیش مدام بوده است . بهمین سان قابلیت های فردی و صلاحیت های سیاسی وی در قالب دستگاه شکنجه شبکه روابط خاندانی قرار گرفته بود . چند سال اخیر حکومتش را با سر پرستی يك نظام پارلمانی بسر ر ساند که با رویهء خاندانی پسندانه اش، خود در صف مخربین آن قرار داشته است (رجوع شود به دهه قانون اساسی، صباح الدین کشکی ) شاه دیگر يك نظام نیست بلکه يك آواز بی اهمیت است . اگر در شرایط خاص صدای او در مطبوعات اهمیتی پیدامی کند ، ناشی از دلچسپی غرب نسبت به او ست . نه دلچسپی مردم . احیاء این نظام که در او هام پارهء از عقیده بافان طرفدار غرب ایجاد خاطرهء مطلوب می کند و اندیشه غربی را در نزد آنان بیار می آورد ، تقریباً محال است.

دلیل بارزاینکه اگر شاه بیاید در چشم انداز يك موافقت یابہ تعبیری واضح تر در دور نمای يك سازش خواهد آمد ، پارلمان نظام سازش علی التخمین مجبور است تا در صف و میدان



وماحول به فعالیت ادامه دهد که از پیش توسط يك نظام با انسجام نیروی پلیس مخفی چون خاد در تحت قیدو شرط در آورده شده است ، نیرو های که از روسیه شوروی چارج سیاسی خواهند گرفت اگر چه در دارازنای يك دهه باوبلی قربان خواهند گفت، مشکل اینجاست که این نظام ومشروعیت احتمالی اش با مرگ شاه پیر باز هم مورد سوال قرار می گیرد. درصفت نیروهای سیاسی متمایل به شاه هم نه توانایی سیاسی ، وسازماندهی نیرومند دیده میشود ونه نیروی متحدکننده رهبری که برای مقابله با نیرنگ های نظام پارلمان سازش لازم است به چشم میخورد. در نتیجه پس از شاه یگانه وارث محق پارلمان سازش همانا نظام خاد خواهد بود. ازچویدارن شاه هم کسی نمانده است. سردار ولی داماد او هم افسری است بی سپاه زیرا سپاه که اومی شناخت که دیگر وجود ندارد. متباقی اعضای خانواده هم مصروف پارتی بازی هستند. البته نه يك پارتی سیاسی. در نتیجه استخوان بندی این نظام به معنی اجتماعی آن عظامی است رمیم که بعث بعد الموت آن تا کنون کارکرد اجتماعی ندارد. این نظام ونسلی که خاطره از آن نظام دارند همه معمرند. واضحست که در چنین نظامی نجیب ویا اطرافیان او می توانند اعتمادالسلطنه باشند وخاد عضدالدوله. امری که بالای مشروعیت آن واعتماد مردم نسبت به آن علامت بزرگ استفهامی می گذارد. متحدین احتمالی دیگر این نظام معدود افرادی اند که خود را تکنوکرات می نامند. کسانی که به اسناد تحصیلی چند دهه پیش خویش که اکنون حتی در مراجع صدور آن اعتبار شانرا از دست داده و نیاز به تجدید سویه دارد ، وبه معلومات وتجارب که در يك نظام فاسد وناکاره بدست آورده اند ، افتخار می کنند. از لحاظ رده های سنی اشخاص مسنی - اگر برای دلخوشی ایشان معمرشان نخوانیم - را تشکیل میدهند. اینها در اغلب موارد ، دور از انکشاف اوضاع سیاسی افغانستان باقی مانده اند، بهترین منابع کسب معلومات آنان رادیو ها ومطبوعات غرب بوده است. ترس آنهااز جهان روستایی يك ترس مرضی ومزمن است (درگذشته اگر وظیفه در مناطق غیر شهری میداشتند از انجام خدمت به آن اباة میوزیدند. وآترا نوعی تبعید شان فکر می کردند ) آنها سرو حوصله آنها ندارند

تا به جهان روستایی و بزم خودشان با جهالت‌ها و پسمانی‌های آن راه سازش سازنده را درپیش گیرند. اکثریت آنان در جامعه کنونی میان دیگر شرکای سیاسی شان متحشی اند و در شرایط بحرانی کارایی فنی چندانی ندارند. آنها پیامبران کاذب و بدون عزم اند که حتی در آغاز، فرار را بر قرار ترجیح داده و از اینکه با مردم هم پیمان بلا گردند اباورزیدند و حالامتی در صف جنبش‌های سیاسی ندارند، اگر دارند نمی‌توانند با آنها موافقت کلی نمایند. تعلقات آنها با جامعه سست بوده و از لحاظ سیاسی و اجتماعی یک قشر متحشی (marginal) و تعلق زوده (deracine) اند. پاره‌ای از ضعف‌های آنان در جریان دهه گذشته بشکل وخامت باری شدت کسب نموده است. سالهای زندگی در لاگرها، گریزاز مسولیت‌های ملی و اجتماعی، وجه معاش و نحوه زندگی روزمره آنان آنها را عاطل و بی‌کار ساخته است. زندگی در یک جامعه دارای متن فرهنگی کاملاً متضاد با جامعه افغانی ساختمان و سلیقه زندگی آنها را قسمی شکل داده است که دیگر اسکان مجدد آنان در افغانستان برایشان حکم تبعید دیگری را خواهد داشت. اگر چه عده‌ای از آنان امروز هم احساسات سرخورده خویش را با خواندن ادبیات گزیده فارسی تطیف می‌کنند و یا در پاره‌ای از مراسم مذهبی اشتراک می‌ورزند و یا شاخه و پنجه در سازمانهای سیاسی مستقر در پشاور دارند، ولی بهر ترتیب فاصله آنان با اوضاع و حشتم است. تعداد که معلوم الحال اند می‌خواهند معدوم الخیر باشند و تعدادی که مجهول الحال اند محروم الخیرند. آنها حتی در همان شرایط نتوانستند تابا اغتنام از وجه مشترک زندگی شان، شبکه را ترتیب دهند و بعنوان یک نیروی سیاسی در حال عمل عرض اندام نمایند. فراغ‌البالی که زندگی پناهدگی برایشان بیار آورده است در کدام طرح سیاسی و برنامه حکومتی و یا حزبی سرمایه اندوخته نشده است. نخبه‌گان در حال تبعید ما در دیار کشورهای میزبان اثری از استعداد فنی از خویش بظهور نرسانده‌اند. اگر اقدامی هم کرده‌اند به شکست مواجه شده و چه بسا که آوازه اختلافات شان، دشکامی‌ها و دشنام‌های شان تاپشاور هم رسیده است. برعکس نسل جدید این خانواده‌های در حال تبعید تعلقات جدید از نوع تعلقات اقتصادی

(در سطح بازار کار نازل) وحتى زنا شوهري با جامعه ميزبان كسب كرده اند كه آنها از پست های وزارت كشور متبوعهء شان ترجیح میدهند. دلباختگی آنان به فرهنگ جامعه مصرفی آنها راهمچون نسل از خود باختهء ساخته وشكاف عمیق را میان آنها ونسل پیشین شان بیار آورده است. تعلقات خانواده ها ضعیف شده وحتى میزان طلاق بالا رفته است «شعار این جا امریکا است»، «اینجا آلمان است» ندای يك نسل طاغی به ارزش های جامعهء وطنی است كه در جامعه دیگر تازه ایجاد تعلق می كند. این نخبه گان اگر گاهی سر به اوضاع نابسامان افغانستان بزنند باید در چوكات معتاد خویش كه توسط غربی ها اداره وانسجام یافته است، كار كنند. بر خورد آنان با جامعه وحوادث آن نوعی بر خورد توأم با تحقیر، تهوع وفرار است. این نسل درحال فرار از لحاظ روان اجتماعی اش نیز درحال فرار اند.

اما نیرو های چپ شوروی مدار: نیروهای كه در ماحول تحولات سانحهء شور بیار آمده اند. ستاد فرماندهی وصف فرمانبری این نیروها كه تحت وصایای شوروی تجربه دیده اند، سازمان یافته اند، هنوز متحشی تر از همه مطرودتر از گذشته به امید يك سازش بین المللی در تلاش مرگ وزندگی بسر می برند این نظام حتی در خود كفاء ترین دورانش، در امور سازماندهی، تماس با جهان خارج، تعیین مواضع سیاسی وخصوصاً منابع مالی اش كلاً متكى به شوروی بوده است. تا وقتیکه روسیه، شوروی باقی ماند این نیروها چون يك كارتل جنایت كاران خطر ناك خواهند بود. اخلاق اجتماعی وسیاسی آنان در سطح نازل قرار دارد. تعلقات آنان در شرایط جنك وجهاد، با مردم، با شبکه های عنعنوی جامعه كلاً زودده شده وخشكیده است. نسل جدیداز صاحب امتیازان این نظام نیروهای فرصت طلب اند كه حرات فكري ندارند در گذشته برای جمع آوری پول وكسب فرصت آماده ایفاء جنایت بار ترین اعمال بودند وهر شكست سیاسی ونظامی، آنها را در فكر تدارك پول وامكاناتی میسازد كه برای فرار خویش ضرور می بینند. با توجه به وضع رخامت بار اوضاع سیاسی واقتصادی در شوروی این نظام به مشكل می تواند به وضع زندگی نباتی ودر حال كوماي

خویش ادامه دهد . تا کنون تمام دواعی اصلاحی این نظام از طرف خود عاملین آن از بین رفته است و شامل فهرست طویل ویرانگری های نظام شده است . آنها اکنون حتی از پنج شش چه که حتی از هفت و هشت همه حرفی بزبان نمی آورند . هفت و هشتی که در سر لوحه مشاجرهء حکومت با نظام جامعه قرار داشت ! مهمترین متحدین داخلی شان نیروهای پسرگرا ، خوانین و درباریان مقرب شاه اند ، تنها عنصر ثابت (Constance) آنان عبارت از مداومت درحمایت از جبهه نفوذ شوری درکشور است : تنها چیزی که آنان رامجبورمی سازد تا برای بقای خویش از آن دفاع کنند ، عبارت از حفظ منافع روسها در کشور است . این است اصل ثابت و ماهیت اصیل این نیروهای اجیر که متغیر های (variables) های گوناگونه آن سوسیالیزم ، جامعهء دوران استعمار فرد از فرد ، جبهه ملی ویا بالاخره آشتی ملی بوده است . آنچه درین نظام ثابت است شوری پناهی است ، آنچه در آن کاذب است طیف های رنگارنگ است که برای نفوذ بیگانگان درکشوردر عبارات نرم ودرشت مجسم می شود . موجودیت شکاف عمیق لایهء تجاوز بیگانگان با مردم افغانستان تا اندازهء است که حتی فکر تسامع و نادیده انگاری جنایات آنها را از دیدگان خودشان دور ساخته است ، واهمه آنها از دایر شدن یک نورمبرگ صحرایی افغانی برای آنها حساب زندگی شان یک ترس روانی است . حساب دخل وخرج گروهک های دیگر چپی چون مانوست ها ویا ملیت گرایان فاشیست تازه سوسیال دموکرات شده که اولی درنهاد های کوچک تروریستی ودومی درنهاد های قومی احتمال عرض وجود دارند ، نیز درین فهرست شامل است . این دو واحد که اقطاب آرمانی شانرا در بستر تحولات فکری اجتماعی نابود می بینند ، دستخوش تجزیه شدید وبحرانات عمیق رهبری اند ، تقابیل جدیداً پیدا شده دراین احزاب چه تاکتیکی باشد ویااستراتژیکی نمایانگر روند محتوم تجزیه و انحلال این گروهک ها است ، اگرچه گاهی برقع سازمان های چون جمعیت انقلابی زنان را بسر کرده ودر باز ارهای کویته به اطراق میپردازند . بهر ترتیب قسمی که به ملاحظه میرسد صف آرایی نیروهای غیرمذهبی ویا ضد مذهبی برای یک آینده قریب ، متحمل نیست . جمع این احاد متعارض از لحاظ



منطق تشکیلی یک سکوی واحد سیاسی فعلاً بعید از امکان است ، ولو اگر پوندو دالر معجزه هم بکند ائتلاف آنها دارای یک برد مؤقت استراتیژی یک خواهد بود . قضایای تالیه این معجزه از لحاظ منطق احتمالات اجتماعی چه نتایج را در بر خواهد داشت ؟ : شاید و بنا بر توقع ، مرکانالیستی ساختن ( mercantalizatoin روابط در میان شبکه های سیاسی و اجتماعی ، به مزایده قرار دادن شخصیت های با نفوذ و از آن هم بدتر پیگیری یک سیاست منظم و خرابکاری میتودیک (Methodical sabotage) اعتبار کرد آمده تنظیم های جهادی ، و بالاخره بوجود آوردن یک وضع موجود (Stutus que) متاثر از حفظ منافع استراتیژیک خارجی توسط یک دولت غیر مذهبی با آرایش جدید نیروهای نیمه شوروی پناه ( Prosoviet ) و نیمه امریکا پذیر ( Pro American ) با اهداف کاذب حفظ صلح ، تامین امنیت و اعمار مجدد کشور که مبارزه و مجاهده بر حق و مشروع مخالفین را در تنگنای محکمه افکار عمومی خسته از جنگ افراطی و ضد آرامش جلوه دهد و توسط کمک های که با الطبع از طرف نهاد های بین المللی به افغانستان بعد از جنگ پیشبینی شده است این سیاست را تحقق بخشد ( جالب است که سیاست چند سال اخیر روس ها هم در همین موازات در حرکت است یعنی جدا سازی تعداد از خائنین از صف مجاهدین و پیوستن شان به دولت بنام تامین صلح در کشور و توزیع اموال امدادی به مردم ) سیاستیکه سرمایه های متذکره را اولاً برای تخریب زمینه طبیعی سیاسی کشور بکار برده ، بعداً در میان حلقه فاسد و تعلق زدوده و خانواده بغرب سپرده تقسیم نماید و از آن طریق در شماره حساب های بانک های خود شان دوباره جلب کند .

والسلام . وجدان راحت ، کار تمام و مراد رسیده و جیب پر . اما کلیه نیروهای بالقوه ست اندرکاري های سیاست مداخله با تمام نیروی تبلیغاتی و همه تجارب خرابکاری های سیاسی فعالین غدار آن تا کلام اندازه در عرضه سیاست ملی ، منطقی و جهانی برای مدت مدیدی می تواند به تاخت و باخت ادامه دهد ؟ صرف نظر از اینکه تجارب گوناگون و متوالی بشری با ساختمان پیچیده واقعیات و توابع مغلق متاثر از متغییر های متعدد ( متغییرهای ملی

منطوقی، جهانی که تحت در آوردن آن همیشه مطابق مرام نیست (تاثیر تخیل و فانتزی سناریوی از پیش ساخته شده تحولات اجتماعی را محدود می سازد، هرگز به ثبوت نرسیده است که بتوان از تعلقات خیانت آمیز که شاه فخر محرکه آن مزد و سودای و ابستگی های صرفاً مادی باشد، یک ایدیالوژی و یک سکوی سیاسی ساخت و اجماع و تراضی اجتماعی را ایجاد نمود، احساس که برای تامین حیات اندامواره اجتماعی لازم است، زیرا مردم همه در برابر خیانت براساس تعریف که از آن می شود (چون خیانت در حلقه محدود و به ضد اکثریت صورت می پذیرد) احساس مشابه ندارند و نمی توانند از آن دفاع کرده و آنرا حمایت نمایند. تجربه نکوتر از همجوته تعلقات سست و بی ریشه روابط خیانت آمیز نیروهای چپ شوروی مدار و کمونیست با مردم، با سیاست و با دستگاه اجتماعی قدرت (دولت) بود (خیانت با مردم، زیرا بخاطر حاکمیت خارجی دروی صحنه آورده شدند، خیانت با سیاست زیرا دواعی افکار سیاسی شان چنانکه ثبوت شد، کاذب و صرفاً عوام فریبانه بود همراه با خیانت و مخالفت با مردم شروع می شد، خیانت با دستگاه اجتماعی قدرت زیرا تمام منابع دولتی و قدرت و صلاحیت های آن برای رفع ضرورت های شخصی بکار رفته و بسان ملک و طلق آبائی تصور می شد) این نظام در سراسر سرزمین ستم چرا شکست خورد شد؟ زیرا این نظام یک طرح یک پروژه خیانت و خیانت کاران بود که کوچکترین احساس ناب و بیغرضانه بشری در ساختمان روانی گروهی آن دخیل نبود. همه مشق خیانت بود، و همه چون مقاطعه کاران تحقق یک طرح استعماری بصورت مزدوران بالمقطع کار می نمودند، همینکه از مزدو سودا فارغ آمدند چیزی برای ماندن نیافتند دیگر اینکه منطق دست کاری توده ها و واحد های سیاسی منطقی است که اندامواره اجتماعی را ایستا و ناپویا تصویری کند و به آن مینا به جعل و ساختمان می پردازد درحالیکه جامعه، حوادث همه در حرکتند. جعل کاری حوادث اجتماعی در بستر تحریک تاریخی کفی کثیفی است از آلودگی های محیط استعماری (colonial pollution) که همیشه در سطح باقی مانده و خواهند ماند. فاما زید فیذهب جفا و اما ما ینفع الناس فی الارض. امروز اگر تمام

واحد های داخلی نیروهای سیاسی موجود کشور را بدون مداخله خارجی مد نظر بگیریم به مراتب متوجه این امر می شویم که صف نیروهای سیاسی اسلامی از لحاظ ساختمان جامعه شناختانه آن نیرومند، از لحاظ بسیج و انسجام موفق و از لحاظ وسعت و کمیت آن مردمی و سراسری است. بنای نیروهای اسلام منطقاً ماندگارترین نیروی سازنده جامعه افغانستان در شرایط قطع تمام انواع کمک های خارجی اند. همینکه به درک این مسئله نایل آمدیم باید از خود بپرسیم که آیا این نظام پس از شکست طرح بلند پروزانه مرغ تخیلی جا ه طلبی ها ی نظم جدید به چه سر نوشت دچار خواهند شد؟ آیا در صورت تغییر در سیاست امریکا (و یا سیاستمداران آن) و یا بروز حوادث دیگری اقتصادی و اجتماعی که این کشور را از مداخله در امور منطقوی باز دارد و یا او را مصروف مسائل دیگری جهانی سازد ( زیرا این کشور مشغله های فکری استعماری فروان دارد) تا کدام اندازه خواهد توانست و ثبته ضمانت و اسناد مشروعیت را که برایش جعل نموده اند ( و لواگر مهر ملل متحد راهم بالای هم کوبیده باشند ) به چلند بگذارد. واضح است که این مسایل در خوشبینی مفرط و کودکانه معروف روحیه « این شدنی است » ( can do sprit ) امریکایی که پیتر تامسن از پدراننش میراث برده جواب مناسبی ندارد. درینجاست که ساطور قضاوت و قضاوت مردم حکم مرگ این نظام را اجرا خواهد کرد. اما نیروهای اسلامی از مسیر دشوار تاریخ سازماندهی جهاد عبور کردند و سهمی مهمی در طرد نیرو های بیگانه داشته ، در رأس همگانی ترین وتوده ترین جنبش معاصر سیاسی کشور قرار گرفتند. جنبش که روستا راز انجماد و افسردگی سیاسی بیدار نمود. برایش راه مقاومت نشان داد و به آن تحرك پویایی بخشید. این نیرو ها در پخش و اشاعه افکار سیاسی، نحوه نفوذ شکل تازه از سازماندهی اجتماعی بزرگترین انقلاب سیاسی جامعه را براه انداختند. ولی این تشبث بزرگ اجتماعی مشکلات بزرگ را نیز با خود ببار آورده است که تا کنون فراتراز ظرفیت سیاسی آنان بوده است. ایجاد واحدهای گوناگون سیستم قدرت جامعیت آرمان اسلام سالاری را تهدید می کند. بحران رجاله ها و فراوانی. کادر های سیاسی که تجربه در ایجاد

يك ساختار تفاهمی ندارند ، تا حال در ماحول حوادث تلخ اوج می گیرد. این واحد ها مختلف متأثر از سنت ناپجای تفرقه ، بی اعتمادی ، خود خواهی و ناعاقبت اندیشی بوده و در فراروی از بحران رهبری و ایجاد يك ساختار دولتی و کشوری موثر ناتوان است. اینهمه باعث آن شده تا سطح توقعات سیاسی از آنها پائین آید. این جنبش سراسری کادر های را از نفس جامعه پرورده که البته سطح کفایت شان همیشه به تناسب تقاضای داعیه، مورد شعار ملت نیست. نوعی از روحیه اشرف منشی میان دارندگان و ناداران بیار آمده و پاره از نیروی های جهادی را منحیث يك پرولتاریای جنگ، مخالف با صاحب امتیازان نامشروع جهاد تشخیص داده است. با آنهم نیروهای اسلامی تاکنون از حمایت وسیع و بیدریغ مردم مسلمان کشور برخوردارند. مسئله، که مهم است مسئله آگاهی این نیروها نسبت به اهمیت وظایف تاریخی و وسعت قدرت آرمانی و سیاسی شان می باشد ، در صورتیکه آنها ساختاری را بوجود آورند که تفاهم اجتماعی را احیاء کند ، مشکل عمده از سرراه جامعه افغانی بر داشته شده است. برای نیروهای اسلامی ها ضرور است تا اولاً روحیه قضایی را که نخستین بنیاد يك ساختار سیاسی متکی به عدالت اسلامی است احیاء نمایند . « ولکم فی القصاص حیوة .» این روحیه « حقوقی و قضائی خاطرء مشروعیت يك نظام حقوقی را که برای ایجاد مشروعیت سیاسی امرحتمی شمرده می شود، درآذهان جنگ زده بیدار خواهد کرد . قضا و حقوق جوهر و دیر پا و مستقل است . همراه با احیاء روحیه قضائی و کسب قوت آن ، ثبات اخلاقی جامعه بیشتر خواهد شد، و به اثر موجودیت يك مرجع عدالت دامنه سوانح و حادثات ناگوار سیاسی و نظامی محدود گشته و همه در برابر نحوه و اعمال و تعیین مقاصد خویش محتاط شده و اصول مبتنی به انعطاف را مد نظر خواهند داشت . باقی میماند مسئله تبدیل و ارتقاء تشکیلات صرفاً نظامی به يك تشکیلات مدنی قابل زیست که اداره ساحات آزاد شده را بعهده خواهد گرفت. اگرچه این امر در چشم انداز راه حل سیاسی افغانستان ، از طرق و طرز العمل های مختلف (چون انتخابات ، شورای های محلی....) نیز ممکن بنظر میرسد ، اما پیشگامی نیروهای اسلامی محتوی و ساختار آنرا تغییر مطلوب



داده و متأثر از فرمانهای اسلام خواهد ساخت . آنچه زمینه اجتماعی این نیروها را می تواند تهدید کند ، روند وخامت بار، روسته کن درماندگی سیاسی ومخالفت های حلقوی پاره از تشکیلات موجود است . بی کفایتی اداری وسیاسی ، جریان تجزیه جناح وتفایلات مختلف صفوف وبهدر رفتن نیروها وامکانات عامه ، مسلمین در مسابقه اثبات رجاله هاوسرخوره گان بازی های سیاسی ، سرگرمی های پر مشغله وبوچ حلقه بازی ها ودر نتیجه فراموشی حل وفصل مشکل مملکتی بصورت کلی در زمره عمده ترین مسائل اند . که امروز دامنگیر نیروهای سیاسی اسلامی است . سیاست اسلامی تنها با عنوان نمودن اصل اشداء علی الکفار تحقق پیدا نمی کند ، ولایحه رحماء بینهم رادربی دارد . جبهه دشمن امروز جبهه است که نفاق عرف مسلط آن است . لهذا باید اتحاد يك اصل استراتژیك جامعه ما باشد . در این عرصه هوشیاری تاکتیکی، تآنی وخردمندی سیاسی ، تبدیل کردن آرمانهای سیاسی به يك طرح دوامدار ودارای مراحل استراتژیکی اهمیت حیاتی دارد . همچنان در مسئله بسیج کادرهای علمی وفنی از احضارات واستخدام های با صفت قبایلی پرهیز بعمل آمده ، مورد تجدید نظر قرار گرفته وقبیله پروری باید جز يك پدیده تاریخی قرار گیرد . تحرك نظامی باید تحرك سیاسی را در پی داشته وسپاه مجاهدین (يك سپاه آینده ساز باید از يك لشکر چپاول گرقبایلی تفکیك شده ومیزه يك سپاه منظم وبا تمکین سیاسی را حاصل کند که از فتوحات نظامی اش سرمایه برای فتوحات سیاسی اش می سازد وچپاول را از غنیمت گیری شرعی تمیز میدهد حوادث از این قبیل باید حتی در قطار عکس العمل های محدود وحوادث انفرادی باقی نماند چه رسد به اینکه منحیث يك عکس العمل جمعی بصورت متواتر بمشاهده برسد ) قدرت اخلاقی خویش را در میدان فتوحات هم باید بثبوت برساند بنا انضباط سیاسی واحد های جهادی امری است ضروری .

بهر ترتیب روس ها خواستند تا هر طور ی شده جهاد افغانستان را سر کوب نمایند از نظر آنها جهاد که ادامه آن حتمی بود ، موجودیت نیرو های شان را رسماً می توانست توجیه کند وبرگه بهانه ثبوت مداخله خارجی باشند لذا میتواند فشار همچو تجاوز را کاهش

درد روس ها تا سه ماه اول دست به کدام اقدامی نزدند . اهداف اولیه آنها سرکوبی اردو نقاط مخالفت آن در صورت هويدائی يك مليت گرائی احتمالی بر عليه وضع حاکم و بالاخره تسليم تمام و کمال آن بود . روسها يك اردوی ۸۰ هزار نفری مجهز را که قبلاً تحت اداره مشاورين خويش سازمان داده بودند در ظرف سه ماه وادار به اطاعت از خويش نمودند . از نظر آنها عمليات در سرزمين چون افغانستان ، با حساب روی اردوی مصاف آزموده ارتش سرخ به مشابه يك مانور نظامی بود ، سه ماه انتظار آنان در سنجش زمينه همکاری اردو با قيام مردمی سپری شد ، همينکه از اين ناحيه راحت شدند ، سعی به تغيير مواضع شان از شهر به سوی مناطق آزاد شده کردند ، در پهلوی آنکه مداخلات شان در عرف معمول و طرز العمل های اداري توسعه یافته و کشور را آماده جذب سيستم شوروی سازی میکرد . حمله شوروی آن طوریکه ظاهراً ميتوانست فکر شود در صرف نیروهای جهادی کوچکترین ضربه روانی را وارد نکرد . نیروهای پرتوان و نوپای جهاد حتی نگرانی موجی را که در همچو حالات طبعاً ظاهر شدنی است ، از خود نشان ندارند . مسلمانان این خطه ، پا برهنه و سر بکف با عزم و اراده و مبانی متين آرمانی شان جهاد را ادامه دادند . جهادیکه از طریق مواضع مستحکم نهضتیان ، اصیل و جوان که پابند تکلفات محافظ کارانه نبودند به پیش برده میشد ، چندین سال جنگ ، سطح ، توقعات از جهاد افغانستان را در جهان بالا برد . روسها از کارمل مقمري برای همکاری جبری تمام واحد های طرفدار خويش ساختند .

پاره از کمونیست های توده ایران ، هند و جاهای دیگر در واحد های کوماندوی سپیتیانز septsenz اشتراك ورزیده و در جهات در پهلوی عساکر کویائی ، ویتنامی ، بلغاریائی ، و حتی آلمان شرق ، جنگیدند . مسلمانان نجیب و با همت اقطار و اکناف جهان از عرب و عجم ، ترکیه ، سوریه ، ایران ، پاکستان ، فلپین ، وبنگله دیش نیز بطور وسیع در دفاع از این سر زمین اسلام وادای وجیبه جهاد خالصانه خويش در راه خدا «ج» دریغ نورزیدند . چه بسا خواهران مسلمان که حتی برای اشتراك بالمال درین جهاد زیورات شانرا فروختند . جذابیت این جهاد پر آوازه ، در جامعه يك انعکاس مردمی و مدنی یافت و مردم بدون اینکه دریند

تعارفات رسمی دولت‌ها باشند، از اقصای روم و شام در آن اشتراك ورزیدند. از پیر مادرانی شنیده شد که فرزند شانرا در این داعیه عبادتی و شهادت شدن در افغانستان تشجیع نمودند. تا در روز آخرت ضامن شفاعت اوشان باشد.

تاریخ جهان معاصر و برگشت زمینه‌های عمده سکوی سیاسی آن در ارتباط با همی و پیچیده رستا خیز اسلامی همراه با افاده‌های خونین آن، یعنی فلسطین، ایران و افغانستان قابل درک و تحلیل است: از رونق افتادن شوروی پناهی در کشورهای جهان سوم، سستی گرفتن تعلقات کشور‌های هم پیمان با حاکمیت توسعه طلب کرملین، چون ممالک غیر متعهد‌ها که روسها خود را متحد طبیعی اوشان فرض می‌کردند، شکست دوکتورین برژنف، فروریزی نظریه دست درازی‌های انترناسیونالیستی، ضعیف شدن نیروهای چپ شوروی مداردر اروپا و بالنتیجه تقویه حاکمیت‌های پارلمانی در آنجا، وبالا گیری و نیرومندی عناصر غرب پسند در روسیه، روشن شدن دور نمای ظهور یک مثلث اسلامی در منطقه (با ایران، افغانستان، پاکستان) تزلزل احزاب ملیت‌گرائی پشتون متکی به شوروی و آرایش جدید نیروهای سیاسی متأثر از دخالت امریکا در پاکستان و واقعات عدیده دیگر از ابواب مفصل تاریخ جهان معاصر اند که به مسئله جهاد افغانستان مربوط و مرهون اند. حتی «فضای باز» گریاچف که سیاستمداران جهان غرب در ساحل بی دغدغه تشنج‌زدانی و فضای آفتابی گرمی روابط آن لمیده و رنگ و آبی به خاطر پریده اقتصاد شان میدهند نیز محصول «زخم‌باز» است.

روس‌ها پای خود را پس کشیدند در حالیکه دست شان هنوزم در کاخ صدرات عظمی تاکابل دراز است ولی عقب نشینی به همین لهجه فرمان داده نمیشود که تجاوز و جنگ داده شده بود. فرمان عقب نشینی گریاچف ضربه محکمی به شهرت اردوی سرخ بود، روسها نه در فنلندو نه در ایران (بنابر فیصله نامه ترومن) و نه در وین (۱۹۵۵) یک حکومت کمونیستی دست

\*\* هر دو اصطلاح از گریه چف است.

نشانه خویش نداشتند. روسها به موضع سال (۱۹۷۸) خویش عقب نشینی نموده اند و ده سال اشتباه را پذیرفته آنرا جنایت بار خوانده اند، اما هیچگاه از اراده شان مبنی بر مداخله در تعیین سرنوشت افغانستان دست نکشیده اند. و هنوز حکومت دست نشانده فاقد یک حاکمیت مشروع را در قتل و کشتار بیرحمانه دسته جمعی حمایت میکنند. کار نامه مرقع روسها در طی ده سال وحشی گری های شان حسب ذیل است، ۲ و ۲۲ فیصد از مردم در خارج کشور ۹/۱۰ فیصد مردم در داخل کشور مهاجر گردید و بی خانمان شده اند. ۹ فیصد از مردم به شهادت رسیده اند. در حالیکه تلفات کشورهای چون پولیند، یوگوسلاویا و روسها در جنگ دوم جهانی با لترتیب ۶ فیصد ۱۱ فیصد و ۸/۶ فیصد بود. (مارک سلی وینسکی - یونورسیتی ژینو).

با وجود اینکه این تجاوز بافت کهنه جامعه افغانی را تغییر داده ولی زمینه اساسی ماهیت اجتماعی آنرا از بین نبرده، ثبات هسته های خانواده گی به استثنای خانواده های شهری که مورد استثنایی را تشکیل میدهند در طی این ده سال جنگ مقاومت نموده و هیچگاه خانواده ها به طور وسیع آن چنانکه در جنگهای کشورها دیگر متأثر و متزلزل شدند از آن متأثر نشده اند.

اما نهاد ازدواج عرفی از حوادث گوناگون بضرر زنان شهری بسختی صدمه دیده است: بیش از حد مادی شدن عرف نحوه انتخاب همسر در پی ناموثریت قواعد خانوادگی در ترتیب اثر دادن ازدواجها، بالا رفتن اوسط سن ازدواج مردان مسکون در شهر فرار جوانان شامل جلب عسکری، هویدای یک نسل جدید از بورژواهای دولتی با منشاء روستایی که در دامان نهاد های یک نظام پولیسی و تعلق زده شخصیت اجتماعی و اقتصادی یافته و با ارزش های سنتی شهری آشنایی ندارند، مکاتباتی شدن ازدواجها با جوانان خارج از مملکت نظام عرف و عنعنات گذشته را درینمورد از اعتبار انداخته است. اوسط سن ازدواج حتی در روستاها بطور متوسط ده سال افزایش یافته است. این رقم برای مردان تا ۳۰ سال و برای زنان تا ۲۵ سال بالا رفته در حالیکه در گذشته ۱۶ سال برای دختر و ۲۰ سال برای پسر بوده

است. همچنین با افزایش جنگ فرار از مناطق جنگ زده و اختیار نمودن هجرت زنان روستای خصوصاً مناطق قبایلی را بیشتر از گذشته مصلوب عرف قبایلی ساخته است بدون اینکه وضع به نفع آنان وضعیت اسلامی پیدا کند. سطح سواد مذهبی زنان اهم از شهری وزنان روستایی پایین بوده آنها از اسلام صرف با تظاهرات متاثر از عرف آن آشنائی دارند. در شهرها مدت زمان بیش از یک دهه اختناق و ورود تعداد قابل توجه از زنان در بخش کارهای اداری توازن سنتی اخلاق خانوادگی را متاثر ساخته است، در پهلوی آنکه «نسوانی شدن» موسسات تعلیمات عالی تعداد کادرهای اداری و مسلکی در میان زنان شهری افزایش داده وهم با کثرت مکاتب اناث که حد انضباط و اختناق سیاسی آن بالا (در نتیجه برای مقابله با وضع نامساعد اخلاقی و تعلیمی نظری مخالفین شنیده نشده و مورد بحث و مناظره قرار نمی گیرد) و سطح انضباط اخلاقی آن پائین بوده است کتله از زنان را بیار آورده که سطح کثافت (به معنی مصطلح آن در فزیک) اخلاق غیرمذهبی آن به مراتب بیشتر است. این نسل که در خانواده با وسوسه دائمی جدال زندگی نامساعد شهری که در دهه گذشته در شهر مسلط بوده است مواجه بوده تنهامؤخذ آرمان گیری و نمونه جویی اش، عرف معمول بازار بوده است، بازاری که تظاهرات و تیرجرات جاهلیت رومانس فیلمهای هندی در آن فرمانساز می کرده است. در نتیجه زنان حتی در بخش اکثریت جامعه روستای ما (بشکل های دیگر) از زمره غیرمذهبی ترین رده های جامعه اند زیرا نامطلع ترین دسته نیست به آند، و بناءً جای تعجب نیست که نسبت به آن کمتر متعهد باشند. اگر چه زنان پیشگام سازمانهای اسلامی تشکیلاتی داشته، سازماندهی شده ولی فعالیت هایشان در حاشیه ها مانده وهم جاگیر نشده است، برآنانست تا با پیروی از مادر بزرگوار مومنین حضرت عایشه «رض» نصف دین را به جامعه ما بیاموزند و خصوصاً به نصف پیکر جامعه ما باید سطح تعلقات فرهنگی فعالیت های آنان بسط یافته و بسان گروه های نمونوی ضربتی (نه در افادهء خشونت آمیز آن) با پیروی از روش های مدبرانه آموزشی، تعلیمات اسلامی زنان را بالا بردند. زنان متعهد به نهادهای مطرود چپی، بهر ترتیب در جامعه متحشی اند. چه از

لحاظ سلیقه زندگی که برای خود اختیار کرده اند. و چه از لحاظ عدم کارایی آنان در خارج از شبکه های متعلقه شان. اکثر این زنان که متأثر از روحیه حاکم چپی بر حلقه خانواده گی (از طریق شوهر یا برادر) شان می باشند با نحوه زندگی خود که خود اختیاری کنند و با پیروی انفعالی که از مردان ارتباطی شان بعمل می آورند آینده در جامعه ما نخواهد داشت چه بسا که زندگی شخصی آنان قربانی لابیگری های مسلط در خانواده و یا نهاد های سیاسی ایشان شده است.

سویه تعلیمی کودکان هم در مراکز شهری و هم در دیار نابسامان هجرت تا اندازه متأثر شده و دستخوش نحوه امکانات اقتصادی خانواده ها گردیده است. اشتیاق به زبان های خارجی آنها را در برابر ارزش های بیگانه تا اندازه بیدفاع می گذارد. اگر چه مکاتب عالی در پاکستان وجود دارند ولی معیار های تعلیمی از عدم تجانس برخوردار بوده و تدریس هم بشکل منظم و متودیک پیش نمی رود وضع در جمعیت یک و نیم میلیونی مهاجر مستقر در ایران نامناسب تر است. در ساخت فکری و کیفیت انگیزه های نسلی که فرزندان دوره بحران و یا اختناق و مهاجرت اند، نوعی از جدی نگرفتن امور زندگی به چشم می خورد نوعی غربت از نهاد های منظم اجتماعی در پهلوی قابلیت های انطباق با محیط های گوناگون به احتمال قوی و در یک چشم انداز بعد از جنگ هم اثرات خویش را از خود بجا خواهد گذاشت. حس تعلق بیک واحد که جامعیت کشور را تجسم می بخشد کم است. سطح سرمایه گذاری های علمی پائین و جستجوی راه های حل، فردی است. فشارهای عمده و دیگر گونی های متعدد، با این نسل دیده باز و توانایی تاکتیکی بیشتر خواهد بخشید. تنها اسلام است که ملموس ترین پیوند جوانان و نو جوانان پرورده دیار هجرت است، بخصوص اینکه تعلیمات اسلامی (برای اهل ذکور آن) در میان ایشان نسبت به گذشته شایع تر است. با وجود اینکه اولین نطفه های تحریک سیاسی در شهرها بوجود آمد، با وجود روحیه موجود فداکاری و با وجود میزان تلفات بلند و قیامهای مردمی شهری (هرات ۲۴ حوت و کابل ۳ حوت) و با آنهم در سالهای اخیر خصوصاً پس از احضارات سراسری عسکری در ۱۳۶۲

وتوأم با آن متلاشی شدن شبکه های زیر زمینی ، ابتکار عمل ازدست مناطق شهری بیرون رفته است. و اینهم بدلائل زیر: عدم تناسب میان در صد نیروهای ضد دولت با درصد نفرات پلیس دولت، محدودیت وحتى فقدان امکانات مالی و نظامی ، متلاشی شدن تشکیلات شهری نیروهای اسلامی ودر نتیجه مورد قربانی قرار گرفتن پر و سه و خشن اختناق مسلط در شهر، بالا رفتن هزینه زندگی و پائین ماندن در آمد ها ، اختیار هجرت و محروم شدن از يك پایگاه ارضی در شرایط که مناطق دیگر در مورد پذیرش جبهات مجاهدین همان خود را با مشکلات میدیدند ، (با استثنای میدان ولوگر ) مواجه شدن با تجریدروز افزون دریازی های سیاسی داخلی ودر نتیجه گوشه نشینی ویا پناه گزینی به غرب.

اما در روستا روند تحرك سیاسی با از میان رفتن مشروعیت سیاسی مرکز آغاز شد ذهنیت روستایی خود را در برابر قیام آماده کرد ، درحالیکه درگذشته روستا جهان فراموش شده ودرهم فرورفته بود که بزرگترین درام های سیاسی آن جنگ میان عموزادگان بود ، میان ذهنیت «سرس بوی قورمه میدهد» و دعوی پادشاهی داشتن ودر نتیجه خور را در زندگی سیاسی سهیم ساختن کمتر از يك دهه فاصله وجود داشت. شیوع فعالیت های سیاسی تورم تشکیلاتی را بدنبال داشت که هیبچگاهی روستا آنرا در برابر خود ندیده بود قرأ وروستاها بسرعت دست به تشکیل هرم اداری خود زدند. اولین نهاد مشروعیت این سلسله مراتب، جهاد داشتن اسلحه در نتیجه اشتراك در جهاد مسلحانه بود. ساخت سیاسی جامعه روستا در يك ماحول نظامی شکل گرفت ومانند هر نظام جدید با مبارزه حاد و انقلابی شدید روستایی توأم بود . نخستین روشی معمول و مورد استناد عرف آشنا و مسلط جامعه (چون قانونی در آنجا مسلط نبود ) همان عرف قومی بود که وجه مشخصه خصلت جنبش های دهقانی را در افغانستان تعیین می کند . در مسایل چون تشکیلات سیاسی ، حل منازعات، معامله با مناطق فتح شده عرف به تناسب نظام شرعی ویا رویه سیاسی متأثر از آرمان فکری دست بالاتری داشت . ده سال جنگ فولکلوری را از خود بجا گذاشت که اکنون بنیه اداری و طرز العمل های سیاسی روستا را تشکیل میدهد . با موجودیت تشکیلات نظامی اسلحه یگانه

پول در حال چلند معاملات سیاسی شد. سالهای سخت جهاد، حملات وحشیانه ویبی امن روسها دولت مزدور شان بخش اعظم از روستاها را از فعالیت اقتصادی و خصوصاً تولید زراعتی (بدلیل کمبودی کارگران زراعتی که در جهاد سوق شده بودند و با هجرت اختیار کرده بودند) باز داشت. لهذا بنیه اقتصادی روستاها نیز تغییر کرد. وارد شدن اسعار جنگ (پول واسلحه) اقتصاد روستا را وارد اقتصاد بازار و معاملات بلند و کلان پولی ساخت. نرخ ها آهسته آهسته سربرافراشتند و در موازات تمامی کشور تورم پولی را ببار آوردند. جالب اینکه خود نحوه نظام نظامی به منبع امرار معاش خانواده ها مبدل گشت. در سالهای اخیر ما شاهد عدم موازانه ذخیر پول میان مراکز شهری و مردمان دارای منشاء روستایی می باشیم. تعداد وسایط نقلیه مناطق دوردست را بهم مرتبط ساخت توأم با آن اصطکاکاتی بوجود آمد و تجارب جدیدی مردم به سطح بالاتر آغاز شدند. این تجربه يك تجربه خود گردان بود که قانون خود را در چوکات سازش و پرخاش معمول مناطق طرح می ریخت. آندسته از مناطق که میان پروسه شهری شدن و روستایی بودن قرار داشتند تحرك را لازم پیدا کردند، مناطق شرقی، شمالی و مرکزی (بخاطر داشتن تعداد زیاد از مهاجرین شهری شان) آهسته و زنه سیاسی می یابند در حالیکه مناطق جنوب و جنوب غربی در حال ازدست دادن موقف سابقه شان می باشند. نقطه دیگری که حایز اهمیت است مسئله برخوردار شدن روستاها از يك واحد مستقل سیستم قدرت، بدون يك مرکزیت واحداست که باعث سوء تشکل نهاد های سیاسی است؛ یعنی رشد اندام ها و کوچک شدن مراکز عصبی و اداری. نهاد های که در مناطق روستایی بصورت مؤثر نمی توانند اعمال قدرت نمایند و آنها را مطابق مصالح عالییه سیاسی، سازماندهی نظامی و اداری بدهند. زیرا هر واحد مبدل بيك سیستم قدرت شده است که بحسادت تام روستایی با استفاده از تمام فرصت طلبی های سیاسی و روحیه مسلط رقابت های قومی از قدرت خویش محافظت بعمل می آورد و به انحلال خویش در يك دستگاه واحد سراسری تن در نمیدهد.

بهرتر تیب افغانستان سالهای پیش از جنگ مشرف به موت است و افغانستان معاصر از



لابلای دره ها که شاهد شکست امپراتوری روسی بوده اند و در میان مردمانیکه با ذهنیت تحول یافته از جهاد و هجرت شروع بر شدسیاسی نموده اند ، در حال پیدایش و زایش است ، اگر افغانستان پس از جنگ بتواند از عقبه قبایل پروری فرارود و با بحران های مسلط کنونی نظام قومی وداع گوید و یک اداره آگاه اسلامی ومدنی را که از تلفات وسؤ قصد های سیاسی جان سالم برده باشد ، بوجود آورد ، و کادرهای مخلص وآگاه را بسیج نماید ، این افغانستان یک افغانستان رهنما خواهد بود. وانهم در صورتیکه بگفته یکی از جا معه شناسان ایتالوی «احساس شایسته نیرومند و پیر توان مردمان آن که از خواست های خویش آگاهی دارند ومی توانند زمام تمایلات خویش رادر لحظه که به هدف رسیده اند ، در دست گیرند » بر ای چنین داعیه بزرگ در عمل آمادگی نشان دهد. به هر ترتیب آنچه را که درین افغانستان می توان دید اینست که دزینجا تجربه همکاری وشناخت اقوام در دایره حزبی ارتقاء می یابد و فضای سیاسی ماوراء حزبی ، رویه تشکیل است . همکاری نیروهای اصیل اسلامی که سراسر افغانستان آزاد شده را تحت اداره دارند. رویه گسترش است . اگر چه این نیروها راه درازی برای ایجاد یک تجربه مشترک سازندگی وتفاهم متقابل در پیش رودارند ولی باآنهم امروز این تجربه در اعماق افغانستان رسوخ یافته وتوسط شبکه های متعدد اسلامی به پیش برده میشوند . این اداره نوپای دارای طرز العمل شفاهی وفاقد یک قوه فشار واقعی که جزء هرامشیزی دولتی است ولوبا پاره از کم وکاستی ها وسؤاستفاده ها مواجه باشد ، نفس زنان ، افغانستان دارای یک حاکمیت اسلامی ومردمی را رهبری خواهد کرد . این نهضت در ناباوری های متعدد بخصوص غرب رشد نموده وبالید . ومثال آن کزرع اخراج شطاه ، فازه فاستغلفظ فاستوی علی سوجه لبعجب زراع ولیغیظ بهم الکفاراست . اگرچه در حساس ترین مراحل مجاهده اش با موج از تبلیغات ضد و نقیض مواجه شده است. اما افغانستان ودنیای خارج : اول افغانستان با همسایگانش وخصوصاً افغانستان با روسیه. افغانستان اسلامی در صورتیکه این روسیه ، شوروی باقی ماند ، باید خیلی محتاط باشد و اساس سیاست خارجی اش را باید مبتنی بروحیه عدم اعتماد وتیراً استوار دارد واما

در صورتیکه روسیه، شوروی نماند، افغانستان باید استعداد را فراهم آورد تا در راه جدیدی که آسیای مرکزی برای خود برخواهد گزید سهم خویش را ایفا نماید؛ راه آسیای میانه منزلی است که در دراز مدت روزگاران به پیش افغانستان اسلامی قرار خواهد داد. افغانستان با ایرانی که راه ایران بزرگ را در پیش گرفته و باروجیه توأم با تحقیر که تاکنون در نزد ایرانیان در شناخت تحولات این کشور به مشاهده رسیده، اندک مشکلی خواهد داشت. ولی با ایران اسلامی با ایران که طالب روابط برادرانه بوده و از صمیم قلب راه انقلاب اسلامی را ادامه دهد، بهترین متحد استراتژیست است. راه پاکستان بر همه حال راهی است که از راه تجارب روابط باهمی چند ساله معاضدت و نصرت و تحلیل خاطرات هجرت عبور خواهد کرد. آیا این راه از فراز مشکلات تاریخی موجود بالای خط دیورند، نیز خواهد گذاشت و منجر به اتحاد استراتژیکی دوطرف خواهد شد؟ این مسئله است که به سطح قدرت، دانندگی نهضت های اسلامی در هر دو طرف خط و همچنان اتحاد و عدم اتحاد پاکستان در همکاری آرمانی و فکری با غرب بستگی دارد. قابل یاد آوری است که موقعیت سه کشور افغانستان، ایران و پاکستان هم از لحاظ تاریخی و سیاسی و هم از لحاظ جغرافی در جهان اسلام یک موفقیت منحصر بفردی را تشکیل میدهد. روابط با چین در همه حال و به ترتیب انکشاف قابل ملاحظه نخواهد یافت (البته با تناسب روابط پیش از ۷ ثور ۱۳۵۷) اگر چه ملاحظات اقتصادی درهای بازارهای محصولات فنی و نظامی را بروی خود باز بیند. بالاخره راه غرب با افغانستان، غرب بخصوص امریکا خواهان افغانستان پیش از جنگ با همان وضع سیاسی مسلط در پارلمان دههء قانون اساسی است، با اضافه یک مسئله و آنهم مشروعیت احزاب، جای تعجب نیست که غرب برای این خیال محال اندیش اش دست بر دامن ظاهر شاه بزند و بابرای بعث بعد الموت این نظام از استخوانهای پوسیده آن که در اطراف عالم پراکنده شده اند یک نهاد سیاسی بسازد. تعریف که غرب در گذشته از افغانستان بدست میداد عبارت بود از افغانستانی که یک دولت مانع (Buffer State) بحساب می آمده است با تجاوز روس ها غرب طوریکه گفته شد، از افغانستان منحیث یک ضریب صفر (که خود صفر بماند

ولی طرف مقابل را هم صفر میسازد ) در برابر روسیه بهره برد و از غنائیم استراتژیژیکی آن مافوقیت خویش را مسلم ساخت و پندار طرح نظام جدید دنیا را بدل خطور داد . اما با انسحاب قوای روس راه این دو متحد ناچور از هم جدا شد : افغانستان با داشتن نهاد های سیاسی پیرو نهضت مسلمین و در نتیجه مخالف با غرب گرای و غرب با وا همه بنیاد گرای و ظهور اسلامی سالاری در سراسر جهان اسلام . لهذا اگر غرب ، بخصوص امریکا جاه طلبی های آرمانی و خط تسلط استعماری و اقتصادی اش را در پیش گیرد که تا کنون گرفته است ، طرح دیگر جز اینکه افغانستان آینده را بر پررتگاه گذشته سقوط بدهد در دست ندارد . لهذا افغانستان را به آینده رهنمون نخواهد ساخت ، گذشته که نقش يك افغانستان مخالف با همسایه گان مسلمانش و در نتیجه يك عامل منفی اتحاد و هماهنگی منظوقی را توسط يك دولت ضعیف و متمایل به تمایلات پسگرایانه قبایلی ، ایفاء خواهد کرد ، نقش افغانستان از نظر سیاستمداران غرب از بین بردن بستر ظهور يك حکومت اسلامی و جلوگیری بوجود آمدن يك مثلث متحد سیاسی با اهداف مشترك استراتژیژیکی است که پشتوانه احتمالی نهضت های مشابه در سراسر جهان باشد . خط سیر و راه رفته غرب با افغانستان مجاهدین را از نظر بگذرانیم : غرب از ویتنامی شدن جنگ بهره های استراتژیژیکی فراوان برد و تازمانی مجاهدین را متحد استراتژیژیکی خود تصور می کرد ولی در دراز مدت چنانچه یکی از ناظرین گفته آیا می توان تصور نکرد که گریاچوف بالبنانی شدن جنگ نظر غرب را در مورد افغانها تغییر ندهد ، بهترین نظریه متبادل غرب در برابر شوروی در مورد افغانستان نظریه تناظر منفی و مثبت بوده است ، غرب هم اکنون در انتظار است تا لبنانی شدن جنگ را سیر قهقرائی داده و با تجارب که از نیکاراگوا بدست آمده آرا سیر کنترای دهد . ( مجاهدین را به يك ارتش اجیر و اسلحه بکیر CIA تبدیل کند ) شاید غرب افغانستانی را که با یک سیستم گریاچفی شده اداره شود به مراتب از يك افغانستانی که توسط نیروهای اصیل اسلامی رهبری میگردد . ترجیح دهد . لهذا امکان آن می رود که حمایت موقتی ناشی از محاسبات استراتژیژیکی غرب دست پاره از عناصر متزلزل را بادست استعمار یکی ساخته

و آنها را به طرح يك ایدیالوژی ضد اسلامی وادارد. ایدیالوژی که مغبون و مسحور همین محاسبات است. اکنون غرب کوشش برین دارد، تا بزرگترین موفقیت نیروهای اسلامی را از دست شان ربوده و آنرا پیروزی يك ساختار قبایلی که از طرف خوش پشتیبانی شده تلقی نماید، درین جا کار شناسان غرب تفاوت چندانی باهمتا های روسی شان ندارند.

این طرز تلقی بیشتر مبارزه در برابر ذهنیتی است که انعکاس موفقیت های اندیشه های اسلامی در امر ثبات جوامع، مبارزه با استعمار و شکست تجاوزات نظامی در اروپا بوجود آورده است، لهذا همچو تحلیل هابخش از ادبیات تلقینی و دانش تبلیغات موثر بر علیه يك جنبش طبیعی فکری<sup>ست</sup> ۱، این دانش پر درآمد، و شغل ساز و شهرت آفرین در حلقه از بیسوادان مسایل سیاسی کشورهای نظیر افغانستان خریدار پیدا نموده و مطابق به ذوق و چار چوب پیش درآمد های يك اندیشه خجول و معتاد به بررسی تعصب آمیز مطبوعاتی است که با طیف روایات متعدد به بازار عرضه میشود. این دانش پر درآمد اهمیت خالصاً ارتباطی خویش را از دست داده و بیک دانش سر و صدا برپاکن، يك دانش سؤ تفاهم ایجاد کن و يك جامعه شناسی بیمار و متعود به تحلیل استعمار گرانه مبدل میشود، در يك کلمه چون صد کلمه، این دانش، دانش است سنجیده و سخته با يك تحلیل عمداً تلقینی و مبتنی بر محاسبات که برای مشروع جلوه دادن يك احساس فردی ایجاد شده و سعی برین دارد تا واهمه خواننده متوسط اروپائی را که به آقایی غرب و بر تریت ارزش های آن دلباخته است، بر طرف نماید. لهذا مطالعه این ادبیات راه و رسم و میتود این دانش را فراهم میآورد. کتاب حاضر که مترجم رنج ترجمه آنرا بر خود هموار نموده با وجودیکه در ردیف چنین ادبیاتی يك کتاب استثنای است با آنهم متأثر از عنعنه فتنه نویسی است، سرهم بندی قضاوت ها ننگ و ضعیف است، ارزیابی آن بخصوص در تحلیل عینی نیروها مغرضانه و فاقد عینیت ساحوی است، با آنهم صرف نظر از فراداده های سره و نا سره آن، این کتاب آئینه تمام نمائی دید افغانستان شناسی غرب در ارزیابی و تحولات اخیر این کشور است، موضوع گیری نویسنده کتاب مغلوب روند معتاد کینه مطبوعاتی غرب در برابر نهضت اصیل اسلامی است، این کینه

پروزی تا حدی بوده است که نویسنده به تناقص گویی واداشته و تا آن حد گلیم عقلی سلیم او را پرچیده که در ارائه شهرت انجنیر حکمتیار و محل تولد او مرتکب اشتباه شده است . سبک نگارش کتب ثقیل بوده و اصطلاحات نویسنده حتی در خود زبان فرانسوی ازاردیف لغات مولوده بوده است ، که ذهن عام به آن گوش ناآشناست ، سعی مترجم بدین بوده تا معادل دری برای (ولو اگر به فارسی تراشی) متهم گردد) مورد مشابه پیدا نماید که پاره از ترکیبات جدید محصول همین کوشش است. و دلیل آن این بود که حتی از خود این اصطلاحات ، با پیروزی از سنت ترجمه ایران \* مستقیماً به فارسی منتقل میساختیم، نیاز

\* قابل تذکر است که چند ماه بعد از ختم ترجمه این کتاب نگارنده نامهء عنوانی نویسنده نگاشتم (که در ضمائم متن فرانسوی آن گنجانیده شده) و از طریق او اطلاع یافتم که ترجمه - این کتاب در ایران هم روید ست گرفته شده است ، سالی دو برین آمد که نگارندهء ترجمه این کتاب رادیدم مثل همه ترجمه های ایرانی کتب های که در مورد افغانستان نوشته شده است ، مملو از اغلاط اعلامی بود ، در حدود بیش ازسی مورد (چون پی لوش در برابر پای لچ ، استخری بر برابر استرغج ماراسها در برابر مرهته ها ، مالک در برابر ملک ، بقلان در برابر بغلان ، آتش در برابر عطیش ، او فیان در برابر اوپیان ، مواجر در برابر مجاور، کوکه در برابر کاکه ، سوت در برابر سوات ، پلشرنی در برابر پلجرخی ، ارغنون در برابر ارگون ، موغی در بابر مانوگی ، شملی در برابر شمالی ونحوذلك ..... ) مترجم ایرانی چون دیگر ترجمان هموطنش که مرض دخل و تصرف در کتاب دارند ، درین مورد نیز چند مطالب را تحریف کرده و حذف نموده است (فرهنگ فارسی را به فرهنگ ایرانی ترجمه کرده) ، ( حذف فقرات مربوط به ایران در مقدمه نویسنده و حذف آمار مربوط نفوس شیعیان در افغانستان ) ( هرات را جز ایران دانست) . در پهلوی آن، عدم همسانی در تعیین اصطلاحات برآی کلمات چون Modernite که گاهی به نوگرایی و گاهی به تجدد ترجمه شده Orthodox گاه به اهل تسنن ترجمه شده که مقصد نویسنده در اینجا روحانیت تابعی دستور (اهم از شیعه و یا سنی ) بوده . ترجمه غلط پارهء از فقرات (چون بابای خوشانرا نمی شناسند در برابر پدر شان را کسی نمی شناسد) بقیه در صفحه بیست هشت

به وضاحت پیدا میکرد .

ترجمه پارهء از اصطلاحات چون داعیه نگری (volantarisme) تاریکی پسندی (Obscurantisme) ، تجدد الفی (millinairisme) اگر چه بسیار دقیق و طیب الاداء نباشد نقطه آغاز همچون تجربه است ، هم چنین این تلاش در فارسی ساختن اصطلاحات مانوس چون دیکتاتورى (که به فرمانفرمائی ترجمه شده) و ارتدوکس ( که به تابعی دستوری برگردانده شده) نیز ادامه یافته است . ثقلت متن فارسی محصول امانت داری و سوسه آمیز مترجم بوده ولی در صورت ضرورت در آن تجدید نظر خواهد شد. اگر چه این کتاب خواهان نقدی مفصلی بود ترس از افزایش حجم کتاب به پارهء از انتقادات ضروری اولویت داد و از متباقی صرف نظر شد. البته حاجت به تذکرندارد که متن کتاب نظر مترجم را انعکاس نمیدهد . امید آنست که ترجمه کتاب حاضر در درك پاره از موضع گیری های علمی در تحلیل جامعه افغانی مفید ثابت شود

والسلام

عنایت الله همام

پشاور - تهکال پایان زمستان ۱۳۶۸

بقیه پاورقی صفحه بیست و هفتم

معنی کریز ماتیک به روحانی (در فقره مربوط رهبر روحانی ساما، که همه میدانند که او روحانی نبوده) و یا رعایت اخلاق در برابر مورال (که مقصد از آن روحیه نظامی بوده) و تعبیرهای خود ساخته، موضوع کتاب را بعضاً مخالف روحیه امانت داری ترجمه به فارسی گردانده است.

## هشدار

این کتاب روی بحث در مورد مسئله جنبش مقاومت افغان متمرکز گردیده است. مجلد دیگر توضیح سیاست شوروی را به عهده خواهد گرفت. منابع عمده اصلی ما در باره جنبش مقاومت ( صرف نظراً از کتاب نامه آخر این مجلد) حاصل پنج بار سفریست که در میان سال های ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۴ انجام یافته است. ما از اطلاعاتیکه ژان ژوزه پیگ **Jean Jose'Puig** و دیگران از جریان سفرهای مشابه به ارمغان آورده اند وسیعاً سود جسته ایم. همچنان به دومرکز اطلاعاتی موجود در اروپا نیز مرهونیم: مرکز (Ceredaf) در پاریس که توسط انجمن (Afrane) بنیاد نهاده شده است و کتاب خانه افغانستان در لیستل سویس.

شیوه تحریر و رسم الخط، حتی در تحریر کلمات عربی از زبان فارسی بنحوی که در افغانستان تکلم میشود نشئت مینماید (ج =  $dj$  و  $ou = \text{چ}$  Tch = خ تلفظ خوتای اسپانوی و ژ - ZH) تردد و نوسان میان حروف مخلوط التلفظ (e یا A یا i) از آن ناشی میشود که مصداق دومی ها مربوط به مجاوره و نخستین ها متعلق به تلفظ نمونه های پارینه ( کلاسیک ) اند. ما کلماتی را که به زبان فرانسوی وارد شده و همانطور مشهور شده اند

(Massoud) به همان شکل به کار میبریم که پاره از بی قاعده گی ها از همین جا

نشئت می نماید.

\* انجمن که خود را انجمن دوستی افغان فرانسه می نامد و نشریه بزبان فرانسوی درباره

مسائل افغانستان بچاپ میرساند.

---

در ضمیمه کتابنامه آثار مطالعه شده برای تحقق این اثر یافت میشود. کتابها بر اساس نام نویسندگان و تاریخ انتشار شان ترتیب شده اند. یادداشت های متن که بیکدیگر از آثار راجع شده است عمداً مؤخر اند زیرا ماخذ تکمیل آنرا که در آخر کتاب منتقل شده است می توان بدست آورد.

---



## آستانه

چرا باید به تاریخ جنبش مقاومت افغان دلچسپی نشان داد؟

آیا هنوز این جنبش به گذشته پیوسته است تا تاریخ آن در قالب يك تذکره برشته تحریر در آید؟ تسلیم پیش از وقت در مورد تاریخی شدن و بشکست مواجه شدن این جنبش، مبتنی بر تصور فلسفه خاصی است... اندیشهء مبنی بر این فرضیه که گسترش همیستاد (سیستم) شوروی اجتناب ناپذیر است و هم اینکه ما خواهیم دید که پس از عبور ارا به ایدئولوژی از بالای این سرزمین کهن اسلام، چیزی بکلی از بنیاد نوینی گذشته را رهسپار گودال تاریخ می سازد: پیروزی پس از مرگ مهتوک مارکسیسم، حتی در نزد آنانیکه این مکتب را رد می کنند ولی حتمی الوقوع بودن آنرا می پذیرند. با آنهم اگر در مورد محال بودن پیروزی نظامی نیروهای مقاومت توافق بعمل آید، دانستنی است که جنگ چریکی نبردی است سیاسی، که آثار تباہ کن آن در درازمدت بالای قدرت استعماری پیش برنده آن قاطع و مسلم است. ولو این امر که متن همیستاد روسیه شوروی بامتن جامعه مامتفاوت است بداهت دارد، بیرون رفت این جنگ هر چه باشد واضحست که همیستاد شوروی مانند جهان معاصر اسلام در حال شدن و دگرگونی است. بناً مقاومت افغان در بر خورد گاه این دو پدید ه تاریخی مرقوم میگردد. این مقاومت بعید از آنکه يك شورش ساده خود بخودی باشد، از لحاظ تاریخی در زمره قیام های مردمی مسلمانان و در امتداد فعالیت های اصلاح طلبان اسلامی چون شاه ولی واللہ و پیروان نهضت نوین مسلمین لنگرمی اندازد. این تاریخ که هنوز برشته تحریر نیامده اجازه میدهد تا رابطه میان نهضت مسلمین و قیام های مردمی بهتر درک شود. بالاخره سرنوشت نظامی مقاومت هر چه باشد، رده های نیروهای که آنرا میسازند در افغانستان آینده، آزاد و یا شوروی شده، سربردار خواهند کرد.

فقدان دلچسپی برای افغانستان، همچنان ناشی از تغییر نظری است که غرب در مورد

نهضت مقاومت دارد.

اگر نهضت های گوناگون آزادی بخش در گذشته انعکاس یافته اند از این است که عامل يك آرمان جهانی بنظر میرسیدند: پرولتاریای جهانی یا آزادی جهان سوم. باری روشنفکران باختري از حمایت فعال عاملین که از نظر آنها جهت تاریخ را مجسم میسازند بیک اعتراض اخلاقی بنام ارزش های جاویدان ( حقوق بشر) روی آورده اند درحالیکه باین ترتیب بزعم خویش برای حرکت تاریخ و یا صرفاً برای واقعیت های انضمامی نمایشهای جاریه گویامانع ایجاد کرده اند. زیرا کفایت تا در هر يك از لحظات جدال انتزاعی ضد مطلق العناني، از يك نمونه مربوط به آن ( سخاروف يك نمونه کهنه آن است ) که شدن و به واقعیت رسیدن نتایج آن اهمیت کمتری دارد، تغذیه نماید. این برگشت فکری برای مردم فلسطین این آخرین تجسم آرمان همه گانی گرانی درحال تحرك، پشتیبانی را به ارمغان خواهد آورد، برای نجات آواره گان قایق نشین و درحال تبعیدیکه عدم تحرك بسلامانه ایشان تا ابد باقی خواهد ماند. باری نیروی مقاومت افغان دریدو امریک پدیده ای تاریخی است، مردمان قربانی، مردمان شهید، بلی، اما همچین مردمان رزمنده و مردمان گرانبار از تاریخ و گویای يك پیام در باره نبردشان.

این امرراکه نهضت مقاومت افغان برای عده کثیری پارینه گرا و منطقه گزینانه است چطور میتوان درک نمود؟ ملا و جنگجو دو چهره اند که ازسوی رسانه های که از وضع جنگ گذارش تهیه مینمایند بروی صحنه کشانیده میشوند. عشیره گرایي حمل به رسوم گرایي ( فولکلور) میشود: بنا مسئله مادون السیاسه است، و بنیاد گرایي به عصبيت و پرجوشی تعبیر میشود بنا مسئله پارینه گرایي است. این دوتداعی خود بخود اختیار شده موضوع ایست که کتاب حاضر میخواهد آنرا تحت تحلیل قرار دهد زیرا پیشباز آن ننتها مسئله جنبش مقاومت افغان بلکه مسئله سیاست در کشور های جهان اسلام است:

باز گشت به عشیره گرایي و عصبه ها در بطن دولتهای نوین مانند سوریه و لبنان! (۱)  
گشایش رستاخیز دوباره اسلام در قالب همه اشکال مربوط به آن از انقلاب ایران تا انجام دعوت در مسجد و قطرۀ طلا. \* سراز آب در آوردن دولت های متکلی به آرمان های غیر

مذهبی و دنیوی ، زمانی توانسته بود تاتنها راه دسترسی به نوسازی مطرح شود و عشیره گرایي را به مباحث رسوم شناسی و دین را در محدوده امور شخصی قرار دهد . باری نهضت های سالهای اخیر نشان میدهد که مسائل پیچیده تر از آنند: انقلاب ایران نیز توسط يك سیاست اصدار منطقی دولتی توسط جنگ و تعمید تقلیدی ( درست پذیرفته نشده ) در میان اقلیت های شعبه بهمان اندازه در افغانستان خود نمایی میکنند که در لبنان ، ازسوی دیگر در دولت های نوین خوانده شده - زیرا دنیوی و غیر مذهبی اند- تجزیه طلبی منطقی ، تشعب در شبکه های تعاطی - تبادل انکشاف نموده و با پیوستن به دستگاه دولت و تشبک و نفوذ در آن اظهاریت دولت های ملی و همه گانی گرائی را به مرافعه کشانیده اند. تنها مبارزات فلسطینی ها و کردها ( برای مورد اخیر الذکر که ایهام گروهک های کوچک آن جز اثبات مدعا نتواند بود با تعاطی گرایي ها وه که چه چاه های نیست که کنده نشده باشد ) معرف يك جنبه مبارزه برای تثبیت هویت ملی است حتی دردرون ، نهضت های پیشرو پسند عصبیه های پارینه یافت میشود. اشرافیت منحنط درحزب توده ایران (که تحت اداره شهزاده های قاجاری بودند ) یا سردارهای بلوچ در جبهه آزادی بخش ملی ، و رقابت عشایری معمول جناح های حزب خلق و پرچم افغان ، هویت دهی يك قوم به يك حزب (علوی ترك ها و حزب سوسیال دموکرات ، دروز در لبنان ، و حزب سوسیالیست جمبلات و شهزاده های سرخ دیگری از این قبیل ) از آن جمله اند. پرش سریع ازفرازشرقیمیانه ( و برای مامحدود به جهان اسلام ) نشان میدهدکه مصادیق تجدد آن چنان بدیهی نبوده و بسیاری از آرمانهای پذیرفته شده را به مرافعه می کشاند. مسلماً برای بازیابی مفهوم تجدد و نوینه گی در آنچه که پارینه گی خوانده شده موضوع واژگون کردن نموده آن مطرح نیست ولی تامل در مفاهیم زیر چون « بازگشت مذهبیون » « بنیاد گرایي » اختلاط امورسیاسی در امور مدنی است . باری چون افغانستان که به خرابکاریهایی استعماری آشنا نیست مهمترین عرصه تحلیل همچو مفاهیم است . ولی پیش از مطالعه عرصه کار ، ما بایست اصطلاحاتی را که به کار میبریم واضح و مشخص سازیم .

تاریکی پسندی ، قرون اوسطی ، فاشیزم ، نوعی از اسقف سالاری ... در مورد بازگشت مذهبیون و متدینین در امور جهان اسلام زشت ترین لاطانلانی نبوده که نوشته نشده باشد. ولی در این مورد موضوع تعصب کهن غرب در برابر اسلام مطرح است . در واقع پدیده های که در تحت برچسب «بنیادگرایی» پیسج میشوند ، ناهمگونی بسیاری داشته و از مقولات مختلف که تنها یکی از آنها ( اسلام سالاری یا نهضت مسلمین ) حقیقتاً نوین است ناشی میشود. رستاخیز اسلام را نه از لحاظ تاریخ معاصر ماکه منجر به بروز دولت های نوین از بی آئینی شدن جامعه گردیده است بلکه آنرا بامتن تاریخی و اجتماعی اسلام باید تحلیل و درک نمود.

ما اراده ساختن جامعه را از روی خاطره که از آن میداشته باشند عنعنه پسندی خواهیم نامید: جامعه را که پدرکلان های ما از آن سخن می زنند. در اینجا دین و رسوم با هم مطابقند ، تمام تاریخیت جامعه به سود یک ابدیت تصویری که توسط یک تجدید زبان مند ناگهان از خارج مورد هجوم قرار گرفته ، زد و ده شده ، از بین برده شده است . عنعنه پسندی بنیان گذار کدام طرح سیاسی نیست ، اینروش در حاله از اندیشه غربت ( نوستالژی ) بسر برده و در عرصه سیاسی بسوی آنچه که محافظه کارانه است تن درمی میدهد. اگر از اندیشه غربت وی نسبت به گذشته بهره برداری شود به بسیار آسانی با انکشاف اقتصادی خو میپذیرد. اندیشه مزبوریه اثر اشتیاق آن به عدالت اجتماعی ، متخلقی است تا بی پروبال ، پیشباز آن برسوم متکی است : حجاب زنان ، آموزش دختران ، شفقت به فرزندان و ارجگذاری به سلسله مراتب: این نجوای نجیب زادگان و در افغانستان نجوای خانی است که از شهریگانه مانده است . بنیاد گرایی بکلی چیز دیگری است : مفکوره است که به اساس آن بازگشت به متن بایست انجام پذیرد. در آن سوی عنعنه که آنها را گرانبار و مسخ ساخته است: و عبارت از ، بازگشت به ... بازخوانی و کاوش اصول و مناشی است . دشمن تجدید نیست ، عنعنه است ، یا صورت بهتر آن و در متن اسلامی آن ، تمام آن چیزهاییکه سنت پیامبر نیست . درینجادرست موضوع یک بازسازی و اصلاح طلبی مطرح است . بنیاد گرایی بذات خود یک موضع گیری سیاسی نیست زیرا بازگشت یا تراجاع میتواند اشکال گوناگون

پیدا کند ، ابتدا ، بازگشت به روش دقیق دینیست ، چنانکه در بسیاری از مجامع مهاجر دیده میشود . بازگشت به تعمیم متن ( مطالعه قرآن و حدیث ) این بنیاد گرایی است مدرسی بازگشت به قانون اسلامی و به تعمیم شریعت : این بنیاد گرایی علما است . غرابت نوین دیگر در باره علما : بازگشت به متن مشخصاً با حشر عنعنه نوین همراه بوده و توسط هیئت از مفسرین صورت میپذیرد که همچنانکه میتوانند از متن پرده بردارند کتمان نیز میتوانند بکنند . بناً بازگشت از نظریه عالم که بر پایه عنعنه مدرسه فتوی میدهد و جوان روشنفکری که خود نموده سیاسی را در عصر پیامبر جستجو میکند دارای عین معنی نیست . از این لحاظ تنها تعریف بنیاد گرایی براساس هر متن فرهنگی بسیار متفاوت از هم خواهد بود . در کشوری چون افغانستان که زندگی روزانه با روش اسلامی آهنگ میگردد ، رسم و رواج در مناطق غیر عشایری مشحون از شریعت است . بنیاد گرایی گسستی با عنعنه پسندی ندارد . بالمقابل در جوامع شهری و یا در کشورهای که مانند ایران توسط نوسازی درهم فروریخته شده باشد این روش بیدرنگ تعبیر پر خاش گرانه پیدا کرده و با اسلام سالاری پانهیضت نوین مسلمانی نزدیکی حاصل میکند . من بنیاد گرایی را با پرتستانیزم قرن ۱۵ مقایسه کرده ام : با عین بفرنجی که دوره اصلاحات خود را با جنبش های اجتماعی عصر پیوند میزند . زیرا دیده میشود که این پدیده همچنانکه من حیث خط شعاعی در خدمت اشرافیت آلمان قرار میگیرد ، در شورشهای تجدد الفی دهقانی و یا جمهوریت های بورژوازی که دولت های دیموکراتیک معاصر را بعداً ایجاد کردند نیز فعالیت میکند . درینجا موضوع احتراز از رابطه گذاری میان موقف مذهبی و گزینش سیاسی بطرز مکانیکی آن مطرح نیست . حتی در بطن هیئت علما تجاهل عارفانه را در ارتباط با بنیاد گرایی می توان سراغ کرد . آنچه در ینباره میتوان گفت این است که بنیاد گرایی که بمثابة خواست بازگشت به شریعت تعریف شد در افغانستان موقف خود بخودی روحانیون تحصیل کرده ، یعنی علماء است . ( بخاطر باید داشت که ملاهای ده که تسلطی برمتون ندارند عنعنه پسند اندتا بنیاد گرا )

اکنون سوال روحانیت سالاری مطرح میشود . آیا خواست تصاحب قدرت توسط

روحانیون ، خوانندگان و یا بعباره دیگر خواست کسانی را که تسلطی برمتن و ترقیبی بر تفسیر آن دارند نمی توان در بنیاد گرائی مضمحل دید؟ امریکه مسئله را به غرابت میکشاند اینست که بهره مندان بازگشت به متن بصورت مشخص کسانی خواهند بود که موجودیت شان توسط متن پیشبینی نشده است : هیچ نهاد روحانی در قرآن وجود ندارد و هیچ سنگریزه نیست تا بالای آن کلیسایی را اعمار نمود. \* نهاد اسقفی يك محصول قرون اوسطی است . فقه که تطبیق انضامی و عینی شریعت در جامعه است ، محصول کارهزار ساله افتاء و بازخوانیست ، غائب میشود . زیرا معلوم است که فقه معمولاً فقط بر پایه خلاصه از فتوای فتواهاست .

باآنها سه نکته را باید گوشزد کرد: از سوی در اسلام سنی مذهب روحانیت دارای نهادی نیست ، روحانیت یا هیئت اجتماعی که توسط مجموعه از قیامات مشخص معرفی شود و جود ندارد . تصادفی نیست که این ایران شیعه مذهب است که روحانیت را در اریکه قدرت قرار داده است. در هیچ جای قلمرو سنی مذهبان علما قدرت را تصاحب نکرده اند؛ حتی در عربستان وهابی. موقف علماء در ارتباط با مسائل سیاسی غیر مذهبی تراز آنست که بنظر میرسد. زیرا آنها وجود يك قدرت مشروع بالفعل و حاکم را میپذیرند . کاریکه روحانیت شیعه آنها رد میکند . امکان ظهور نوعی از اسلام رسمی در شوروی و کابل هم ناشی از همین امر است . باآنها اگر بنیاد گرائی تراجم به متن تعریف گردد ، مسئله متن و تفسیر آن مطرح میشود : درواز قذافی که یگانه متن با اعتبار برای وی قرآن است ، عالم کلاسیک وجود دارد که از نظر اومتون بنیادی ( قرآن وحدیث ) بدون تفسیر و موجودیت يك هیئت مفسرین عرض وجود نخواهد کرد . به همین خاطر است که بنیاد گرائی علما اساساً تقنینی است تا سیاسی این امر مارا به نکته دومی هدایت میکند . بنیاد گرائی علماً معرفت يك جامعه حقوقی است بدیگر سخن ، جو اجتماع با قوانین و قواعد عینی اداره میشود که همان اندازه مستقل از خود کامی شهزاده هست که حقوق عینی غرب میتواند باشد ( نه \* مؤلف درینجا بااستناد معلومات قلبی که از اسلام دارد ، مدعی فتوای فوق است برای تثبیت

بیش و کم) . انتقاداتی را که غرب بشریعت ارجاع مینماید ( وحشت گرانی ، باستانی گرانی و غیره ... ) نمیتواند این واقعیت را پنهان کند که شریعت خود بدرستی يك همسیتاد حقوقي است . در آن مجموعه از قواعد معمولاً مكتوبی وجود دارد که توسط يك هیئت تقنینی یا فقهی تعبیر میگردد . مطلق العنانیت اسلامی وجود ندارد ، و تحدید امور مدنی توسط هیئت سیاسی مطرح نمیشود . افزوده بر آنکه در اسلام خود آفرینی قانون و معبران آن بدون دخالت دولت عرض وجود میکند . بنا به تعریف ، بازگشت به شریعت نه فاشیستی و نه مطلق العنانی است ( امری که متضمن آن نیست که دموکراسی هم باشد ) . مسلماً شریعت با وجودیکه علماً و پیروان نهضت مسلمین از آن سخن میزنند ، دولت را از حیث حقوقي آن تعریف نمی کند ، بنا بر همین فضا و در آنسوی امور مدنی است که اندیشه سیاسی پیروان نهضت مسلمین بکار افتاده و اداره تقنینی امور جامعه را به عهده علماً میگذارد . تطبیق شریعت بالای امور مدنی ، ولو هیچگاه مانع خود کامگی های مطلق العنانیت نشود بر علیه دخالت شدید حکام ضمانتی را بوجود می آورد . نقد غربی گرایانه شریعت در يك چنین ارزش ها و تفاوت های فرهنگی را وارد معرکه میسازد . ماخوذ را درگیر این جدال ( که معمولاً در هر دو سویا کارانه است ) نمیسازیم ولی چنین مشاهده میکنیم که جدال مزبور برای درک این موضوع که يك هیئت حقوقي ، قانونیت يك جو خصوصی را تعریف و خود کامگی را تحدید میکند به تفاهم میرسد . افزون بر آن ، و بویژه در روستا فضاي حقوق که توسط شریعت گسترانیده شده است به مثابه محفظه بر علیه بیعدالتی های اقتصادی پنداشته میشود؛ حتی اگر این وظیفه زمانی به درستی ایفا نگردد ( مثلاً بعلت فساد ) فضاي مزبور به دهقانان اجازه میدهد تا بیعدالتی را فاش نموده و احتمالاً در زمان آشوب انگاره از سازمان مناسب با جهان فرهنگی خویش را در اسلام باز یابد .

پاره از صاحب نظران در بنیاد گرانی ، نفی عنعنه عرفانیت خاص اسلام را مضر میبینند ، مثل اینکه حرف روح را کشته باشد ( ۳ ) درینجا تأمل مستور این واقعه است که عنعنه اسلام شناسی فرانسوی بالای تجارب المغرب متمرکز است . چهره های برجسته بنیاد گرایان ملی گرای چون عبدالکریم بن بعدی بامرابطی گرانی که متهم به بدعت و مخالفت با

اصول شریعت شده بود بسیار مخالف بوده اند. باری اگرما در مناطق قبایلی با اشکال مرابطی یا تورعی تصرف بر میخوریم، تصوف شایع در افغانستان با پیروی از تصوف شبه قارهء هند دارای عنعنه بنیاد گرایانه میباشد و این نکته است که توجه ما را بخود جلب میکند. به همین منوال بزرگترین جنبشهای مبارزه بر علیه متجاوزین، تقریباً همیشه باشورش عشایری و بروز چهره های زعامتی و یا گراماتی همراه بوده است که از صفوف صوفیان نشئت نموده است. در افغانستان بر خلاف المغرب، تصوف بنیادگرانی و نهضت تجدد الفی و مبارزات ضد استعماری توأم بوده اند. دیده میشود که بنیاد گرانی از تقارن با عنعنه تا وصول به اعتراض سیاسی ملجأ از مواضع معینی راعرضه نموده است.

بااین وجود در سالهای سی در مصر و همچنان در شبه قارهء هند پدیده تازهء ظاهرشد : این پدیده ظهور جنبش اخوان المسلمین بود (۴) چهل ساله بعد، برای بسیار از کاشگرانی که جنبش های مذهبی جهان اسلام را مطالعه میکردند روشن گردید که درین عقیده سیاسی اسلامی صرف تناسخ بنیاد گرانی و از آنهم کمتر، تناسخ عنعنه گرانی را نمیتوان مضر دید، که پدیداری اصطلاح اسلام سالاری از همین جانشی میشود (۵) مقصد این اصطلاح چیست؟ وجه چیزنوی در آن وجود دارد؟ در مرحله اول منشا اعضاء آنان : آنها بعید از آنکه محصول محیط روحانی و یا عنعنه پسندانه باشند از محیط نوینه گرا و متجدد جامعه ( مکاتب عادی، دانشگاه های فنی و محیط شهری ) نشئت کرده بودند. دروهله دوم ماخذ عقاید سیاسی آنان : نهضتیان مسلمان بیشتر به آرمان، اسلام سالاری، استناد می ورزند تا به عقیده دینی به معنی دقیق کلمه. مسئله عمده استخراج یک نمودهء سیاسی از اسلام است، که مستعد رقابت با آرمانهای بزرگ غرب باشد. آنها به نحو مشرح و مفصل مسئله دولت ( جمهوری اسلامی ) را مطرح میسازند، در نزد آنها نظریه حزب، اندیشه سمت حرکت تاریخ، و بسیج سیاسی را میتوان یافت. آنها بجای اینکه مانند علماً بخواهند امور مدنی را اداره کنند مدعی باز سازی جامعه از طریق دولت اند. رابطهء نهضتیان مسلمان و علماً داغی از بی اعتماری عکس و معکوس را بر جبین داشته است. اسلام سالاری اسقف سالاری نیست، و آنها صرفاً به این دلیل که جدا از ایران، خارج از



حوزه روحانیت متولد گردیده است. از يك جهت بنياد گرائي پيروان نهضت بنيادي تر از بنياد گرائي علماً است. آنچه را كه آنها هدف و مرام خویش قرار داده اند تنها بازگشت شريعت كه نه منحیث يك هدف بلکه بمثابة يك وسیله نگرسته میشود، نیست. بلکه بازسازي روابط سياسي بر اساس نخستين نمونه جامعه اسلام است، تقنيني گرائي جاي خود را به پدram شهر گرائي (اتوپيانيزم)، و تجددالفي جاي خود را به انقلاب ميدهد. آن تغييراتي را كه بازگشت به اصل مجاز ميسازد تنها بالاي حذف فزونه هاي سنت و عنعنه صورت نگرفته، بلکه متوجه هيئت اداري عنعنه هاي مزبور يعني روحانیت است. بازسازي جامعه اگر توسط يك نمونه اسطوره يي صورت پذيرد جاي روحانیت را يك قشر جديد ميگيرد: روشنفکر. زیرا تفاوت میان روشنفکر و يا تحصیل کرده و يا با سواد در این است كه استناد و اتكاي اولي در تحليل نهايي دولت است. روشنفکر اگر معترض باشد و يا نباشد مخاطبش دولت است، زیرا محیط آموزش او (مكتب) موضع گيري او نسبت به سياست (در هر چه سياستی هست)، و به همین سان موقف او در اجتماع (غالباً کارمند دولت) یاد آور این مسئله است كه دولت وجود دارد. عالم به نويه خود، نسبت بدولت بيفتافت تر است. زیرا استناد او ببيك هيئت قانوني است، هيتي كه از خود او و همقطاران او بوجود مي آيد: استناد او امت مسلمان است. هيئت مدني در جهان اسلام يك هيئت حقوقي است، زیرا بالاخره دولت است كه ميتواند تجزيه طلبي و متعصب باشد (تعصب در اعمال قدرت نفي جو خصوصي، تعصب عصبیه هائیکه جز با مبارزه بر عليه هم نمیتوانند خود را در اريکه قدرت نگهدارند).

تجزيه طلبي دولت واضح کننده اين امر است كه اين دستگاه تاكدام اندازه توانسته است شخصيتي را تجسم بخشد: مطلب يك امير خوب يا يك رهبر و رهنما در قلمرو سياسي اسلام اصلي است داراي اولويت. اگر چه استبداد ميتواند عرض وجود كند ولي جاي براي منطلق العنانی وجود ندارد. نهضتيان مسلمان با بازايي همبستگي هاي عصبیوي يا هيئت مدني كه بمثابة يك هيئت حقوقي توسط علما اداره ميشود خويشتن را باچنين پديده مواجه ميبينند. پديده فوق اقلأ يك انگاره افغاني دارد. چائیکه سبختار گروه هاي همبسته

«اقوام» و هیئت حقوقی عرض وجود کرده است. همیستاد های که شاهد هویدائی دولت های فرمانفرما ( دیکتاتوری ) میباشند عبارت از همان همیستاد های اند که در آن جز عصبیه ها چیز دیگر در برابر دولت استواری کرده نمیتواند ( مانند سوریه و لبنان ) نمونه دیگری از فرمانفرمائی بی نمونه و عدیم ، ایران است تنها کشوری که روحانیت بصورت مستدام اجرا دواعی اسلام سالاری را به عهده گرفته است : این امر ناشی از ویژه گی روحانیت شیعه است که سیاسی شده ، سلسله مراتبی شده ، پر خاشگر و معترض است ، این امر دخالت ایشان را در امور سیاسی روشنی بخشیده و واضح میسازد . در مورد ایرانی ها تفکیک میان اسلام سالاری گرائیان و عنعنه گرائیان بداخل حوزه روحانیت منتقل گردیده است . تمایل کنونی ایران در صفوف قدرت حاکم بیش از تطبیق شریعت بالایی آرمان سیاسی پافشاری بیشتری دارد . سیاست کنونی ایران مانند قانون گذاری جدید آن هیچ ارتباط با خواست مشاهده این امر که شریعت اساس حقوق ایران را تشکیل میدهد ندارد . قانون گذاری ایران از شریعت فقط تظاهرات الگویی آنرا اقتباس نموده است ، ولی همانطور غیر مذهبی باقی مانده است ، صرف نظر از اینکه قدرت در دست پاسداران انقلاب که خود از حوزه روحانیون نیستند است تا در دست روحانیون . ایران نه منحیث یک بدیل « جمهوری اسلامی » بلکه منحیث یک استثناء ظاهر شده است .

اسلام سالاری گرایان که تسلط بالایی امور مدنی جامعه ندارند ، برای اعمال نفوذ در آن غیر از سیاسی ساختن خواسته های روزانه که تجزیه کمونیست های محلی خصلت زود گذر و فانی آنرا نشان داد و سیله و کلیدی جز تامین ارتباط با هیئت علماء در اختیار ندارند . باری افغانستان یک نمونه ، نادر و دلچسپ مبینی بر همکاری میان علماء و اسلام سالاری گرایان را بما عرضه میکند و آنهم احتمالاً بخاطر اینکه نهضتیان مسلمان رابطه خویش را با جامعه عنعنوی قطع نکرده بودند . مشخص باید کنیم که در نزد نهضتیان افغانستان نه نفرت از غرب وجود دارد و نه ضدیت با یهودیت مثلیکه در نزد همسانان مصری شان وجود داشت . این هم نتیجه غیبت استعمار است ، که مثلاً آنها نسبت به سازمان آزادی بخش فلسطین بی اعتماد بوده و آنرا منحیث یک سازمان شوروی پناه میندازند .

هر داوړې پرازوښ و یا اعتبار در مورد اسلام سالاري نیاز به تجدید نظر دارد. ما روی نوین بودن اسلام سالاري اصرار میوزیم ، این داوړې مستلزم آن نیست که ما طرفدار اسلام سالاري میباشیم و نه اینکه ما فکر میکنیم که اسلام سالاري پاسخ به بحران جوامع معاصر اسلامي خواهد داد میخواهیم این امر را مسطور خاطر بداریم که ایهام اسلام سالاري مانند منشأ آن محققاً نوین است. بالاخره ما اجازه خواهیم یافت تا در ارتباط با اتهامات باستانی گرائی که برسم و رواج ارتباط میگیرد ، فاصله بگیریم. پر مشاجره ترین سوال یعنی مسئله زنان را مطرح سازیم؛ ازسوی دیده میشود که متن فرهنگی معینی در آن دخیل است که پارا ازاسلام اسالاري و حتی اسلام هم فراتر میگذارد، و از سوی دیگر پاکیزه گرائی و پارسا منشی حاد و خشن خاصه تعداد زیادی ازانقلابات است. توجه به شیوه های متداوم يك کشور مسلمان منجر به آن میشود که احساس نمائیم که این مسئله نختنها واقعاً بصورت نادرستی مطرح شده است، بلکه این موضوع را نیز درك کنیم که خامه ستیزی و قلمفرسائی چنان خشن در غرب درمورد سر نوشت زنان مسلمان ، پوشندهء موضوع متنازع فیه وسیع است. بهر صورت باید میان وضع زنان مسلمان در جامعه عنعنوي . که آنرا به اسلام سالاري نسبت داده نمیتوانیم وروش را که نهضتیان مسلمان برای اسلامي ساختن دوباره وضع زن شهری تربیه یافته وآموزش دیده و آزادتر که غالباً زنان عضو ، خود درتلاش اجرا آتند ، پیروي بعمل می آورند، تفکیک به عمل آید.

ازنظرماسوال غور بر سیاست کلید حل پدیده های معاصر است . ولي چشم اندازاین مرور ، بدیهی است که خالصاً مذهبی و آرمانی هم نیست . افغانستان بما اجازه میدهد تا این ایهام و مرورسیاسی را که بالنسبه مربوط به مسایل ناشی از عشیره گرائی ، دولت واستناد به همگانی گرائی میشود کمی واضح سازیم در همه کشور های مسلمان بغیر از چند کشوریکه عنعنهء فرهنگی خاصی دارد. ( مبصر ، ایران ، مراکش ) تابعیت میان گروه های رقیب

( عصبیه و در افغانستان قوم ) و امت ، که اجتماع عالم اسلام است ( که ملت عرب و آرمان حزب سیاسی بعضی جزیک متغیر آن نیست ) تقسیم شده است. دولت های نوین

نیز در فضای چنین کش واکش ها ساخته شده اند که تناوب اتحاد فانی بین الدولی ( که لیبراریکارد آثر قائم نموده و گوی سبقت را از همگان ربوده است ) و تصحب دستگاه دولتی توسط یک گروه همبسته که متعارفی (اقراریوش ) مذهب ( علوی و مارونیت ) عشایری (شاهی دودمانی یا قلمرو یک قریه مانند تیکریت ها در عراق ) باشد ، از همین جا نشئت میکند .

از آغاز بنیادگذاری دولت افغانستان در کنفدراسیون عشایری ( ۱۷۴۷ - ۱۹۸۷ ) تا کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ و تا ظهور نیروی مقاومت افغانستان در چنین متن پر از ابهام مسطور میشود و هر یک از تغییرات ناگهانی آن بنام یک آرمان همه همگانی گرای صورت میپذیرد ( ملیت خواهی ، مارکسیزم ، بنیاد گیرائی آمیخته با اسلام سالاری ) ولی اشکال سیاسی را که این آرمانها بخود میگیرد حشر گروه همبسته را در خود منعکس میسازد . باری هنوز هم میتوان گفت که یک رژیم مارکسیست مستقل و پایه دار نمیتواند بر اقتدار باقی ماند . اگر مقاومت مغلوب گردد افغانستان بیکی از ولایات شوروی مبدل خواهد شد بدون اینکه این موضوع وضعیت حقوقی و قانونی بخود بگیرد . بر خلاف اگر افغانستان تاب مقاومت بیاورد ، آینده در دیالکتیک پیچیده تشعب عنعنوی جامعه و هویدائی اشکال دولتی آن ( حزب سیاسی نطفه یک اردو و حکومت متحد ) خواهد بود . مقایسه وضع این کشور با جنگ ریف ( ۱۹۱۲ - ۱۹۲۶ ) دلچسپ است . زیرا اگر مسئله طریقه های تصوفی را از آن مستثنی کنیم ، هر دو بهم بسیار نزدیک اند . همه توانستند بپرسند که آیا جنگ ریف ، آخرین دستاورد های استعمار بوده است و یا آخرین جنگ انقلابی ، بهمین سان میتوان پرسید که آیا مقاومت افغان آخرین جنگ باسمچی ، شورشیان عنعنه گرای که جنگ آخرین نیروهای ارتجاعی بر علیه آسیای مرکزی را در ۱۹۲۰ به پیش بردند ، خواهد بود ، یا اولین مرحله از بیداری اسلام در سرزمین امپراطوری که اشکال در حین حال جدید و آغشته به عنعنه را از خود به ابداع خواهد رسانید . تجدد یک طرح سیاسی دولتی بر اساس یک حزب و یک آرمان . بنیایافته باشد همراه با عنعنه از اسلام روزانه نیروهای مقاومت افغان هیچگاه باسمچی نیستند ، همانطوریکه دیگر شوروی ها بلشویک نمی باشند . جنگ

افغانستان درست يك مرحله خاص از تاريخ آسياي ميانه را نشانه گذاري ميكند. ميتوان آنرا با گذشته و ضاحت بخشيد ولي بايد به چيزهاي نوي كه باخود دارد پي برد ، حتي اگر از نظر عبدالكريم رستاخيزجامعه عنعنوي كسب اهميت هم نمايد.

اين واقعيت است كه ما ميخواهيم آنرا مطالعه كنيم با ويژه گي ساختار ها و در ارتباط با رويداها در يك كشوريكه همه توسط پامنزل ميزنند و سنوات با هم آميخته و رجاله هاي رسمي فراوان اند، دريك كشوريكه گرد و خاك هماره يك استعاره نيست ، ما در بسياري از موارد با كمبود خرده بيني هايي جزئيني مواجه خواهيم بود ولي يك موضوع انديشيدني چون روز روشن خواهدشد: و آن نتنها بخاطر از زير خاك كشيدن مناشي مقاومت افغان ، بلكه بخاطر توضع پويائي آن كه ازمرز افغانستان هم پا فراتر ميدهند .

دروكس (۲۰) اكتوبر ۱۹۸۴

## يادداشت ها

۱ - نگاه شود بيكي از شماره هاي مجله «اسپري» درمورد شرقميانه درحال جنگ ( مي - جون ۱۹۸۳ ) ژ- ميشو " تروريزم ضد دولت " در همان مجله شماره مربوط به تروريزم - اكتوبر و نوامبر ۱۹۸۴ م، سورات درمقاله « مردم ، دولت ، و جامعه » در مجله مجموعه امروز « سي ، ن ، ر ، س - ۱۹۸۰ .

۲ - بخاطر يافتن يك بحث منتقدانه درينباره ، نگاه شود به مقاله «قلمرو جسارت و دليري» ميك باري ، ص ۸۰ و ۲۷۶.

۳ - شايدگان - انقلاب مذهبي چيست ؟ ۱۹۸۲

۴ - ميچل "جامعه اخوان المسلمين ، مامور تيمور «جنگ و قدرت» ۱۹۸۲ ، كاري و ميشو ۱۹۸۳ ، كيپل " پيامبر و فرعون " ۱۹۸۴.

۵ - من اين اصطلاح را از ژ - ف - فلمونت اقتباس کرده ام «بخاطر درك جنبش هاي اسلامي « مجله اسپري جنوري ۱۹۸۰ ) نامبرده خود چنين اظهار ميدارد كه اين اصطلاح رادنزد حبيب

بلاریافته است. بنظر میرسد که اصطلاح درمیان محافل مسلمان، المغرب و در حوالی ۱۹۷۰ با ایجاد تفاوت میان مسلم و اسلامی بروز کرده باشد با در نظر داشت اینکه دومی مبین آنعده از مسلمانان است که در اسلام یک آرمان سیاسی راهم مضمیر میبینند.

۶- درین مورد نگاه شود به مقاله سوهیارلیسان «زنان نهضتی در تونس» در مجله اسلام و سیاست - ۱۹۸۱.

۷- نگاه شود به کتاب ژان پیر شارنی بنام "تحنیک و جامعه شناسی جغرافی" که برای وضاحت این موضوع مطالب مقایسوی زیادی دارد. من باب مثال چند مقایسه آنرا درینجا ذکر میکنیم: اراده فراروی از تشعب عشایری با تعمیل شریعت، و رویکار آوردن اجزاء دولت، جستجوی مشروعیت بین المللی، ابهام و دوگانگی میان ملیت خواهی (ریفی یا مراکشی) و مشروعیت اسلامی، استناد بیک آرمان و چشم انداز سیاسی ص ۶۱.

همچنان رستاخیزی، تشعب عشایری، اشکال جنگ عنعنوی و سیاست روز عشایری از سوی عبدالکریم، حتی در آن لحظاتی که میخواست از عشیره گرائی رو گرداند. موضع گیری جنبش مقاومت افغان نیز در همین مسئله قرار میگیرد، بهمین سان عبدالکریم مانند اسلام سالاری گرایان افغانی پیش از تجاوز شوروی خود را بایی اعتمادی علما مواجه میدیدند.

## دولت و جامعه در افغانستان

قیام خود بخودی که در سال ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ بر علیه حاکمیت کمونیستی براه افتاد بهمان اندازه دولت را آماج حملات خویش قرار داده بود که یک حاکمیت مارکسیستی را. تحمیل کمونیزم، منحصراً یک مرحله جدید نفوذ دولت بروستا و حتی بنیادی تر از آن بنظر میرسید. ضدیت با دولت و طرد مارکسیزم عمیقاً یکدیگر را تفسیر میکنند. با آنهم موقف روستائیان بیش از آنچه که میتوان فکر کرد در برابر دولت مبهم بوده است: دولت افغان زائیده عشایر بوده و به الگوهای مشروعیت دست می یازد که برای دهقانان بیگانه بنظر نمیرسد. اکثریت فرماندهان نیروی مقاومت دارای یک طرح دولتی یعنی یک طرح دولت اسلامی (جمهوری اسلامی) میباشد.

درحین حال تاریخ معاصر افغانستان متشکل از شورشهای ضد دولتی و مقاومت در برابر نفوذ آن بوده است، ما این روابط پیچیده را تحت بررسی قرار میدهیم. تقابل دولت با جامعه همواره امر کمی تصنعی است، با آنهم این جدائی در افغانستان به اثر تجربه بذهن هر ناظر اوضاع تحمیل میشود. این دوری و انفکاک در طرز سکونت روستائی و اعمار عمارات حکومتی که در خارج از امکان مسکون قریه ها صورت پذیرفته است، مشهود است. این پدیده در طرز بیان و گفتگوی روزانه افاده میشود. دولت درست چیزی جدا از دهقان است که در برابر مامور و مامور در برابر وی نفرت پایداری را از خود متبازر میسازد. در واقع جز کابل یعنی پایتخت، شهر حقیقی وجود ندارد، جائیکه مسلماً

تمایز میان دولت و جامعه زدو ده شده است. شهر محیط پر از بدعتی که مامور، معلم، منسوبین اردو، کمونیست و همه روشنفکران " و " سر برهنه ها " ( سر لچک ها ) از آن بر خاسته اند که خود پسند و دیر باور پنداشته میشوند و اطراف که محیط دین عنعنه ( سنت ) و مداومت است.

کمیدی قدرت در هر دو صحنه بازی میشود. این کمیدی در شهر سیاست است که دارای مربع و محدوده خاصی از وفا داران خویش است ( محصلین و بورژواهای دولتی ) ولی در روستا جز در آن لحظاتی که دهقانان برای شنیدن موسیقی بر سبیل تفریح پیچ رادیوی خویش را تاب میدهند و خبر های را در آن مورد و از این طریق میشوند، تعقیب نمیشود. تغییر حکومت « پاچاگردشی » جز در صورتی که شیوه زندگی روزانه آنها را تهدید نکند آنها را متاثر نخواهد ساخت، کمیدی قدرت در روستا عبارت از مبارزه خوانین به خاطر شهرت و موجودیت محلی است. افزایش درصاف متعاطیان و شخصیت محوری و با نام و نشان شناخته شدن و برای این مأمول بالا بردن ثروت و توسعه روابط خویش و قومی. اینست آرمان مطلوب یک خان « ۲ ». مبارزات فوق بعضاً در مناطق قبایلی شکل بسیار شدیدی به خود میگیرد ولی در داخل غرفه های بسته بوقوع میپیوندد. بیرون رفت آن هر چه باشد ساختمان عنعنوی جامعه را تغییر نمیدهد.

این دو جهان در معرض عکس العمل باهمی و پایدار خویش قرار دارند. چه در قالب کش واکش های فرسایشی خورد و کوچک روزمره جامعه روستائی با دستگاه دولت و یا تشبک خود همین دستگاه توسط متعاطیان خصوصی و چه در قالب اوج گیری انقلابات فرهنگی که از بالا اعمال میشود ( مانند فرامین شاه امان الله در ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸ و یا فرامین حکومت خلقی ۱۹۸۷ و ۱۹۷۹ ) و چه توسط طغیان و قیام های روستائی بنام جهاد ( در ۱۹۲۸ و همچنان در ۱۹۷۹ ). در چنین مواقع استنادات آرمائی بروش ارباب رجوعیت و تعاطی گری و عشایری سیر ارتقائی میدهد. باوجود این هم، این شبکه ها در هر شکلی از اشکال سازمانهای سیاسی دو باره بازگشت مینمایند ( حتی در حزب کمونیست هم ).



این دو اردوگاه را که فاقد همسانی و پایداری مربوط بخویش اند بیشتر يك رابطه سياسي است که از هم جدا ننگمیدارد تا يك تعريف جامعه شناختانه . تعريف و تشخص شهر به پیشرفت و روستا به عنعنه مداری بیشتر پنداری است تا واقعي ، هر دو بانحرک ، تدارم و تنوعات ژرفي آشنا میباشند. دنیای شهر ، از آوانی که يك دربار و بازاری را در پهلوي خویش جا داده است تغیر زیادی نموده است و از آن ببعده در پهلوي اشراف بورژواهي دولتي ( مامورين ، محصلين و نظامیان ) سر بدر آورده اند که واجد موجودیتي جز در محدوده رابطه خویش با دستگاه دولت که اداره رؤس آنها هم در اختیار نداشتند ( ۳۰ ) نبودند . بهمین سان طبقه شهر نشین سوداگر از سالهای ۳۰ باینسو نقش بزرگی را ایفا کرده است . درروستا این زمینه پر خط و خال اقوام و فرهنگ ها هویت سیال ، سلسله مراتب دشوار نحوه روابط مختلف با دولت را تعیین میکند. از قوم حاکم پشتون گرفته تا گروه های منزوي چون اهل کسبه در مناطق عشایري که هویتی جز هویتی منفي ندارند زیرا حتی در سطح پائین رده های مآخذ قومي خویش قرار میگیرند . مهاجرت ، استملاک و بازسازی تشکیلاتي وضع روستارا به هم زده است. بویژه ساحه شمال کشور را. از اواخر قرن گذشته باینطرف ورود اقتصاد بازار بالارفتن میزان نفوس ومداخله دولت تشعب جامعه را تشدید بخشیده و منجر به هویدایی مالکین مرفه و معامله گر در اطراف شهر ها شده است .

رادیو و رفت و آمد لاری ها به تردد اخبار سرعت بخشیده است . برای ما لازم است تا میان مناطق قبایلي و غیر قبایلي تفکیک بعمل آوریم، اگر چه حالت مناطق دارای خصوصیت بین البیني و بر زخي مربوط به آن مبهم است . هر افغان خود را به شجره آبائي مطول و رابطه خویشاوندی که به مثابه يك گروه همیشه کم و بیش درون همسري و صهري زنده است ( یعنی قوم ) ، نسبت میدهد و لو بنیاد جامعه شناختانه آن هر چه باشد : عشیره ، طایفه گروه های پیشه ور ( قوم ملا و یا دلاک ) ، کاست ( باری های نورستان ) گروه مذهبي ( سید ) و قومي ( موغجاني ) يك معشر روستائي و یا صرفاً خویشاوندی وسیع. ولي ما اصطلاح قبيله ( عشیره ) را به اقوام که دارای حقوق عرفي مشخص و در مقایسه با اسلام دارای هیستاد ارزش های مستقلی بوده ( شرافت ، انتقام و غیره ) و نهاد

های خاص خویش را دارا باشند، اختصاص می‌دهیم. این خصوصیات عمدتاً مربوط به مناطق پشتون‌های مشرقی می‌باشند که پشتو نوالی هم در آن آرمان مطلوب و هم قاعده معینی بوده و نهاد جرگه که مجمع همه مردان ساحه است (۵) در آن وجود میداشته باشد افزون بر آن قبایل بزرگ دارای یک علاقه و پایگاه ارضی می‌باشند (مهند. جدران، جاجی و غیره).

مسئله در مورد پشتون‌های مناطق غرب و عمدتاً درانی‌ها پیچیده تر است. البته خاطره قبیله در آن معنی که تعلق به قبیله و طایفه معمولاً شناخته شده و هم اعلان شده باشد وجود دارد، مشروعیت به خانواده شاهی و از پوپلزائی‌ها تا خانواده کزئی دامنه گرفته و در آن می‌انجامد. بهمین سان به اساطیر عشایری لویه جرگه و برابری استناد جسته می‌شود. با آنهم نهاد های عشایری آن دور از آنند که به جدیت و اهمیت نهاد های عشایری مشرقی و یا حتی غلجائی‌ها برسند. وزنه علما در نزد درانی‌ها سنگین تر است. آیا در اینجا میتوان از یک پدیده قبیله زدائی سخن بمان آورد؟ در واقع به نظر میرسد که درانی‌ها هیچگاه بدرجه عشیره پسندی معمول در مشرقی نرسید باشند. (۷) این عشیره که همواره با یک همیستاد دولتی در تماس بوده (با صفوی‌ها و بعد از آن امرای کابل) نوعی از اشرافیتی را بوجود آوردند که با عطایای ارضی که از جانب قدرت مطلقه صورت می‌پذیرفت (همیستاد جا گیر یا اقطاع) با آنهم درانی‌ها منحیث بخش متمم دنیای قبایلی پشتو‌ها و حتی منحیث مهد و گهواره آنها حیات بسر می‌برند. اگر هیچگاه ملتی بنام ملتی افغان وجود نداشته است. درینجا دولتی بنام دولت افغان وجود داشته است. اما بتوانیم تاریخ آنرا مسطور سازیم، در اینجا محل نشانه پذیری برای موجودیت یک حاکمیت وجود دارد. با آنهم با اشکال ترسیمی این دولت هسته گذاری و ضدیت بنیادی که جامعه در مخالفت با دولت دارد و در مقاومت کنونی به اوج خود رسیده است مشکل است تا در قالب اصطلاحات معمول سیاسی مفهوم و اندیشیدنی باشد. صرف نظر از اینکه دولت به اثر سیر ارتقائی کدام چیزی بروز نکرده است، زیرا از لحاظ تاریخی دریک بخش از جامعه ریشه می‌گیرد: و آن کنفدراسیون قبایل است. بناً مازایش دولت و همچنین پیوند میان دولت و جامعه را مطرح

بحث قرار خواهیم داد.

## الف : زایش دولت افغان

### ۱- کنفدراسیون قبایلی:

دولت افغانستان ، در قرن هژده و برپایه تیلوریک کنفدراسیون عشایری بیک دولت دود-مانی ، بوجود آمد . احمد شاه از طایفه سدوزائی و عشیره پویلزائی در سال ۱۷۴۷ ، کنفدراسیون ابدالی را که بعد ها کنفدرا سیون درانی نام گرفت به منظور تصرف قلمرو های میان فارس و هند دایر نمود (۷) از ۱۸۱۸ تا ۱۹۷۸ به تعقیب دودمان سدوزائی یک دودمان دیگر ، یعنی طایفه محمد زائی از عشیره بارکزائی و تا سال ۱۹۷۸ دراریکه قدرت ظاهر گردید . کنفدراسیون مزبور به منظور عملی ساختن یک طرح قلمرو گشائی و به منظور کسب غنمیت و خراج پی ریزی گردید . اشکال سیاسی و نظامی طرح مزبور مبین یک خصلت عشایری بود . جنگ موقتی بوده و توسط شورای طوایف قبیله فیصله میگردد ( جرگه کوچک و مؤقت ) . اردو از جنگجویان مسلح طوایف ( لشکر ) ساخته میشد . چار چوب رهبری آن ، چوکات رهبری یک جامعه عنعنه پسند بود . ولی این لشکر عموماً قوماندانی اعلی را با حاشیه تخیل اجراءات محدود برای یک موعد موقت تعیین و معرفی میکرد و آنهم بخاطر اینکه این فرمانده همیشه به رجحان قبیله خویش متهم میگردد . نامبرده قبل از همه فرمانده بشمار میرفت که قرار دادی با او منعقد شده باشد . مشروعیت از تاج پوشی دریک جرگه بزرگ قبایلی ( مجمع سراسری جنگجویان ) نشئت میکنند . لویه جرگه که اسطوره مؤسس و موجد دولت افغان است درمواقع بحرانی دوباره دایر میگردد ( به سلطنت رسیدن نادر خان ۱۹۲۹ ) ، درین سر زمین به جز احساس ژرف هویت فرهنگی احساس وطنخواهی عرض وجود نکرده است و تابعیت و مشروعیت و وفاداری به گروه های محدود و رسوم قبایلی ( پشتونالی ) می انجامد و نه به معشر پشتون ویا دولت پیوستن به دشمن برای

تحقق هر چه بهتر ارزشهای قبایلی ( انتقام و یا حقانیت خویشان ) منحیث يك خیانت پنداشته نمیشود . کار افغانی ( پشتون توب خود را بیک ارزش نسبت دادن ) در محیط قبایلی نسبت به پشتون بودن ( خود را بیک معشر قومی یا ملی نسبت دادن ) اهمیت بیشتری دارد. (۹)

## ۲ - از امیر تا دولت :

رابطه میان اتحادیه عشایری و دولت مرکزی با رابطه دارالعصبیه و دارالمخزن در مراکش، به عباره دیگر با رابطه موجود میان يك قبیله مختار و يك منطقه تابع قدرت مرکزی همانند نبود. زیرا قبایل افغان ( بویژه درانی و غلجانی ) به قدرت مرکزی ، بدیده يك نماینده و وکیل خویش مینگرند. دولت ممالک مفتوحه را از لحاظ تقسیم منافع و افتخارات آن و کالتاً اداره مینمود . قبایل دولت را به دیده دستگاهی مینگرند که در ماحول آنها قرارداده و مسئول اداره ساحه سیال و متحرکی فتوحاتی می باشد که توسط اتحادیه قبایلی انجام پذیرفته است. دولت جز تداوم امر فوق چیزی دیگری نیست . حضور دولت در داخل قلمرو این قبایل يك کارزاید و عبث بنظر میرسد. باری تمام تلاشهای تاریخی دولت افغان دروازگونی این رابطه و درانتقال آن از محیط به مرکز بوده است. ولی با اینهمه از مشروعیت اصلی خویش تجاوز ننموده است ، حتی در لحظاتی که به غربی ترین نوع خویش هم رسیده است همانطور عشایری باقی مانده است .

تاریخ دولت افغان از ۱۹۴۷ تا دوران ما ، تاریخ تکاپوی استقلال دستگاه دولت (حکومت ) در رابطه با قبایل است ، مسلماً دستگاه دولت به مفهوم اینکه این و یا آن قبیله از تصحب و ظایف مشخصی اکنون دست بردار شده اند قبیله زده شده است. ولی با آنهم محکوم روابط تعاطی گرای خود باقی مانده است. رؤس دولت ملک و طلق تعاقدی محمدزائیان باقی مانده است. انکشاف دستگاه دولتی ، اقشار جدید جامعه ( روشنفکران ، نظامیان و بورژوازی دولتی ) که محصول شبکه های تعلیمی هستند و از آغاز سال ۱۹۵۰ ( تعداد فارغان در ۱۹۵۴ از ۴۵۰ به ۷۰۰۰ تن در ۱۹۵۰ رسیده است که ۹۰٪ آن

مامور دولت میشدند) ( ۱۰ ) به این طرف انکشاف قابل ملاحظه نموده، را به ظهور رسانده است. اقشارمزبور ، در جامعه نفع‌نوی موقف نامساعدی داشتند بدون اینکه تا همان اندازه دولت را که نتنها هستی مسلکی و حرفه‌ء شان بلکه هستی آرمان شان نیز به آن مربوط بود، زیرا استفاده افکار همه گانی گرای خویش را در آن میافتند، تحت تسلط داشته باشند. در چنین فرایند اتساعی، دستگاه دولتی که بسطخ تمام کشور موجود بود ( مناطق قبایلی و غیر قبایلی ) بالای سه وجهه مشروعیت اتکاء مینمود : عشیره گرایی ، اسلام و ملیت خواهی . آنچه که در ۱۷۴۷ با بنیانگذاری خانواده درانی ببار آمد محل خود گردان و متعین به قدرت بود. این دولت ملکیتی بود که بر اساس قواعد با النسبه مشخص بالای آن مشاجره جاری بود. بهر نحوی که بود یکی از عشایر فرمانروائی را بصحنه می آورد ( سدوزائی تا ۱۸۱۸ و محمد زائی تا ۱۹۷۸ ) پیوند های زنا شوهری و خویشاوندی به بروز توطئه ها و سرو صدا های احتمالی منجر می شد که قبایل غیر درانی را بالعموم از طریق مادران مدعیان شان وارد این بازی میساخت . وظایف میان خانواده ها درانی تقسیم شده بود ( این امر تا ۱۹۷۳ و اقلأ در مورد اردو صادق بود ) مدعیان که معمولاً از خانواده های مقرب بر خواسته بودند ( برادران و عموزاده گان ) ( ۱۱ ) از توسل به قانون اسلامی که حق مهتری را نمیشناسد دریغ نمیورزیدند. انتخاب و گزینش یاتوسط تراضی ( لویه جرگه ) و یا بقرعه سلاح تحقق میپذیرفت : یعنی توسط جنگ های که غالباً بسیار الگوئی بود و چون مدعیان خود از قبيله درانی بودند ، فیصله بتوسط قبایل غیر درانی صورت میپذیرفت ( در ۱۸۸۰ غلجائی ها به نفع عبدالرحمن و بر ضد پسر کاکایش ایوب خان و در ۱۹۲۹ پشتونهای مشرقی بنفع نادرخان و بر ضد امان الله بچه سقاء رأي دادند). قبيله گرائی اصیل باسیاست مصاهرتی و خاندانی تقویه میگردد و تنها زنان که از خانواده های بزرگ بر خاسته بودند در آن وزنه سیاسی داشتند.

باینترتیب دارو دستگاه توسط اشرفیت درانی و خانوادهء بزرگی که با آن میپیوستند ، تشکیل یافت. این دارو دستگاه در مقایسه با اصل قبیلوی خویش و در معنی جامعه شناختانه آن ، خود گردان شد. این دستگاه دیگر نه به عرف عشایری و نه به رابطه با مناطق

قبایلی و نه به تکلم بزبان پشتو مناسبتی داشت. ولی استناد پنداری مشروعیت قبایلی و بهمین سان وزنه متعاطیان و ارتباط نسبی آنان در آن مسلط باقی ماند؛ در قالب چنین مفهومی است که ما از يك دولت عشایری سخن بمان می آوریم. (۱۲)

از همان آغاز تا دوران مآجدهد که تنها خط شعاعی نیرومندی و حتی مشروعیت دولت بوده است، توسط خود دولت تحریک شده است. تا زمان عبدالرحمن ( ۱۸۸۰ - ۱۹۰۱ ) دستگاه دولت با دربار مطابق بود و لونیاز مندی به يك اردوی منظم که صرف يك لشکر قبایلی نباشد از عهد دوست محمد خان ( ۱۸۲۶ - ۱۸۳۶ ) هویدا بود. (۱۳) اصلاحات عبدالرحمن از کدام آرمان اصلاح طلبانه نشئت نمیگردد. طرز تفکر تجدد طلبانه او يك طرز تفکر تدارکاتی یا وسیله جویانه بود: معقولیت بخشیدن دولت برای موثر ساختن هر چه بیشتر آن بدون اینکه تغییراتی در جامعه عنعنوی وارد شود. از تکنیک پیروی بعمل می آمد. بخش های کلیدی ولی منزوی ، بازسازی شدند. باین وجود يك فرایند کند و بطی نوینه سازی در سطح عقب مانده گی عمومی جامعه براه افتاد: فرایند که نه يك غایت بل يك پی آمد بود. در ابتدا ، نیرومند ساختن دولت از نیرومند ساختن اردو آغاز شد. برای این مأمول سلاح و پول لازم بود. بنا صنایع دستی و دستگاهی را باید ایجاد کرده و یا بالا بردن مالیات آنها تحت قاعده معقول در آورد. در نتیجه دولت با فراهم آوری يك چوکات اداری و نظامی بهتر در کشور وارد عرصه اقتصاد شد. در حین حال ، امیر برای تحدید قبیلله گرائی برای اولین بار مشروعیت اسلامی را در صدر مسائل قرارداد: او بر اساس حقوق الهی امیر بوده و خود را مدافع دین دانست و برای تامین هر چه بهتر حقوق دولتی (۱۴) شریعت را نافذ ساخته و سعی کرد تا روحانیون را در دستگاه دولت سهیم سازد (در امور مراقبت مدارس اوقاف معاش و حتی دخالت در امور عقیدتی و تالهی) (۱۵).

ورود اصلاح طلبی خالصاً وسیله جویانه در چار چوب اعمال عنعنوی قدرت و در جو اسلام قرون اوسطانی صورت میپذیرفت. قدرت بالفعل امیر که برنده و فاتح زدوبند های قبایلی بود باتراضی قبایل و تاجگذاری که بعداً توسط علما صورت میپذیرفت مشروعیت داده میشد. و باینترتیب وظیفه تامین مصالح عامه و دفاع از دین بدوش امیر گناشته

میشد. اصلاحات فنی عبدالرحمن در محدوده چنین چیزی کدام مخالفتی را بر نیانگیخت. آنچه که جامعه را بر علیه تجددخواهی و نوین سازی بر می انگیزاند ، ورود فی نفسه پاره از طرح های متجددانه در دستگاه دولت نیست. در افغانستان مانند جاهای دیگر این نوین سازی و تجدد طلبی نه ( بعبارۀ دیگر ورود محصولات جدید فنی و مرغوب بخردساختن اجزا و عناصر دولت ) بل این تجدد گرایی است که دشواری بیار میآورد: بعبارۀ دیگر آن نظر به آنکه بر پایه آن نوین سازی خواهان يك انقلاب فرهنگی " و تغییر استنادات و مأخذ آرمانی باشد.

تغییرات در دوره امان الله ( ۱۹۱۹ - ۱۹۲۹ ) آغاز شد . دولت در برابر محدودیت های که نوین سازی با آن مواجه میشد سعی به بازسازی پیکر و نموده جامعه مدنی میکند تا آنرا بهتر سهیم ساخته و تکامل دهد.

بحث و جدال مشتعل در باره آموزش و پرورش پیشرفت و نوعی معین از ضد روحانیت گرائی میان حامیان " نور " و « اسلافیه » ( جنبش اصلاح طلب اسلامی ) مطلق العنانۀ دولتی بود. در افغانستان ، وجود نخبه های نوینۀ گرا و متجدد از سال ۱۹۱۱ با ظهور محمود طرزی در سراج الاخبار به مشاهده رسید و تا ورود کمونیست ها همانطور نا دگرگون ولا یتغییر باقی ماند : عامل بازدارندۀ پیشرفت ، از خود بیگانگی و بیسوادی دهقانان بود. چون انقلاب فکری که توسط حکومت از دور هدایت میشد شرطی برای پیشرفت بود. سوال آموزش بیک قضیه متوارد مباحثات ترقی خواهی میدل شد، (۱۶) از ۱۹۲۴ با-ینسو تراضی میان جامعه و دولت از هر طرف با بیتفاوتی وبی ارجی نگریسته میشد و در حال از هم گیسختن بود . نتیجه فرایند کند خود گردانی دستگاه دولت ، بروی صحنه آوردن جوجیدی از بازی سیاسی یعنی جو شهری بود. این فضا توسط مثلین که استناد ایشان بیشتر بر پایه يك دنیای پنداری غرب بود ( ۱۷ ) تا دنیای واقعی ، اشغال شده بود. در همین هنگام و تنها بهمین خاطر بود که در برابر فوران انحراف قله قدرت عنعنۀ بوجود آمد . از یکسو جامعه عنعنوی ، بعید از آنکه فی نفسه چنان باشد در قطب مخالف دولت قرار میگیرد . بالعکس این جامعه جامعه خیالی و تصویری دولت بود که دولت برای تعریف آن

به ابداع جهان نادگرگون جهان جا به جا میخکوب شده که از قرن ها به اینسو راكد باقي مانده و در امر تفکر بالاي خويش ناتوان بوده و بدون "نور" بسر ميبرد ، نيازمند بود . اينست تمام معني استعارهء شفق ، نور و سراج که از آغاز قرن بيست در باره جهان روستائي ايکه تاريخي گراپنداشته ميشد، بکار ميرفت . با سواد بسود روشنفکر نفي و طرد ميشد. شعار طبقه روشنفکر چه آزادپخواه، مارکسيست و يا يك پيرو بنيادي گراي ( راديکال ) اسلام سالاري در يکي از مقالات روزنامه کابل تايمز مورخ ۲۹ اگست ۱۹۷۰ يعني در دوره انفاذ قانون اساسي شاهي . چنين افاده شده بود « آنچه که دهقانان مابه آن ضرورت دارند عبارت از يك شستشوي کامل مغزي است ... » ( ۱۸ ) .

### ۳ - مليت ناپيدا :

دولت امير کابل توسط امپرياليزم خارجي ثبات يافته بود. افغانستان به يك ملت دولت Nation - State تبديل شده بود زيرا يك دولت ماBuffer-Stat بود. دولت بدون کمک هاي تسليحاتي انگليسيها که از ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۹ رويه افزايش بود نمي توانست تا حاکميت خود را بالاي عشاير تحمیل نموده و قلمرو خويش را تحت تصرف در آورد. سرحدات کشور عملاً توسط انگليس ها و يا رضاييت روسها کشيده شده و تعين شده بود . انگيسيها معاهده گندمک ( مي ۱۸۷۹ ) را بالاي افغانها تحمیل کردند و خط ديورند را ( ۱۸۹۳ ) ترسيم نمودند. روسها موافقت نامه ۱۸۸۸ ( دريا آمو ) و موافقت نامه ۱۸۹۵ ( پامير ) را به امضا رسانيدند. تمام اين معاهدات توسط عهد نامه انگليس - روس در سنت پترزبورگ تضمين گرديد. سرحدات که بر مفاد چنين معاهداتي تعين شده بود کاملاً استراتيژيک بوده و مطابق کدام معيار تاريخي و فرهنگي نبود . چنانکه يکي از تحليل گران انگليس آنرا چنين توجيه مينمايد " اصطلاح سر حد علمي در اين رابطه چه مفهومي دارد ؟ « ... » براي مانا ممکن بود تا در شمال غرب امپراتوري هندي خويش خط سر حد بي ترسيم کنيم تا در عين حال پاسخگوي اقتضات قومي ، سياسي و نظامي باشد ... آنچه که از مفهوم سر حد علمي بر ميآمد عبارت بود از بهترين سرحد استراتيژيکي ايکه بتواند



منحیث يك خط دفاعي در برابر تجاویزیکه ازسوي آسیای مرکزی به عمل میآید استفاده گردد(۱۹).

افغانها به این خط به چه نگاه مینگرند ؟ چنانکه الفنستون در ۱۸۰۹ مینوسید: « آنها برای کشور خود نامی ندارند ». امکان دو طرزتفکر یکی ارضی و دودمانی مطابق با افغانستان که تحت حاکمیت امیر کابل ( بنا مستند به منشأ قبایلی ) قرار دارد، و دیگری دینی مطابق باکشوری که میان دو سرزمین کافر ( برتانیای روس ) و یا مبدع ( ایرانی ها ) بوده مسلمان باقی مانده است، وجود دارد. این ملت به مفهوم ملت ، در حقوق عثمانی است ، بعبارۀ دیگر به مفهوم يك معشر مذهبی . ملت عبارت از واحد زیرین جغرافی امت است و توده بزرگ از دهقانان افغان در محدوده همین معنی به مفهوم ملت می نگرند . تا سال ۱۹۲۴ ( تاریخ انقراض خلافت عثمانی و نخستین موج اصلاحات شاه امان الله ) امیر کابل بنام دفاع از ملت مسلمان در برابر کافران و ناگرویدگان است که دولت را مشروعیت میدهد . ولی در ۱۹۲۴ همینکه افغانستان توسط جامعه ملل برسمیت شناخته شدو خلافت عثمانی منقرض گردید چنین استنادی معنی خود را از دست داده و در نتیجه دولت دربی تقویه و ارتقاء يك ملیت گرایی محض افغانی بر آمد . بیش از همه بیرق و جشن ملی در زمان عبدالرحمن (۲۱) و سرود ملی در زمان حبیب اله عرض اندام نموده بودند . قانون اساسی ۱۹۲۳ افغانستان را منحیث ملتی تعریف نموده بود که تمام باشندگان آن ولوبهر مذهبی که باشند ( این نقطهء ختم استناد به مفهوم ملت مسلمان است ) تبعهء کشور شمرده میشوند . قطع رابطه با مشروعیت اسلامی در امر تحقق و کاوش گذشته قبل از اسلام کشور یعنی تمدن اندواروپایی ( که باستان شناسی از آن کسب اهمیت میکرد ) وابداع فولکلور از عناصر متفرق القواعد ( ورزش ملی یعنی بزکش يك بازی ترکمن است ، رقص ملی اتن ، از پکتیا برخواسته است ) متبازر میشود . تاریخ کشور از سر نوشته شد و بر پایه آن گویا جوهر " افغانستان " از دیرینه ها در تاریکی زمان وجود داشته است . البته مکتب عمده ترین خط شعاعی این آرمان ملیت گرای بود . ولی دولت در استناد میان يك ملت به مفهوم انتزاعی که بر پایه آن حاکمیت اش تعریف شده باشد و استناد به ملیت پشتون به مثابه

نرمی که فرایند ملیت‌اش هنوز متحقق نگردیده است، همواره در نوسان بود. (تنها گریزگاه این مسئله در برابر اقوام دیگر مطرح ساختن مسئله پشتونستان بود) اگر چه تعریف اولی انعکاس ننمود، تعریف دومی پشتون‌های غیردرانی را که (در نتیجه به اشرفیت قبایلی متعلق نبودند) وارد معرکه ساخت که در آن چنین ملیت‌گرایی آرمان‌عروج اجتماعی خویش و وسیله تصحیب انحصار قدرت را از دارو دستگاه حکومت مضمحل می‌دید. آنها از میان جوانان تازه آموزش دیده، شهری شده و از قبیله بریده (خصوصاً دارای منشاء غلجائی) طرفدارانی پیدا کردند. طرفداران جناح خلق و حزب کمونیست، این آخرین نمونه متناسخه ملیت‌گرایی خشن پشتون که در حین حال حتی در میان معشر لسانی پشتو در اقلیت بودند، در میان همین جوانان نفوذ نمودند. استناد به مفهوم ملت با آغاز مقاومت دوباره عودت می‌کنند.

#### ۴ - گسترش دستگاه دولت :

آنچه که در این‌جا مورد دلچسپی ما قرار می‌گیرد سیاست گسترشی دستگاه دولت از زمان عبدالرحمن تا کودتای کمونیست‌ها است. شورویها و حکومت ببرک هم تلاش‌شان برین بود تا روش خود را با این سیاست پیوست سازند. در ۱۹۷۸ حکومت خلقی‌ها در پی آن شد تا روابط اجتماعی را به منطق دولت و با در نظر داشت جامعه من‌حیث اجتماع افرادی که از تفکر درمورد سرنوشت خویش ناتوان بوده و به محض انعدام فیو‌دالیسم مفروض خود را فاقد پیوند اجتماعی خواهند یافت استناد دهد. تا همین لحظه، دولت با امور مدنی جامعه که قایل به عنینیت آن بود، در مدارا بود. اگر چه دولت زائیده فتوحات و کشورگشایی بود با آنهم خود را با زور و خشونت تحمیل نمی‌کرد و از سوی، برای حفظ پیوستگی با جامعه از شبکه‌های عنعنوی قدرت استفاده کرده و بابکار برده که از این شبکه‌ها بعمل می‌آورد، جامعه را تغییر میداد و از سوی دیگر به الگوهای مشروعیت که بصورت حتم از سوی دهقانان رد نمی‌گردیده دست می‌آزید.

دولت با ائرفقدان يك دستگاه اداري كه شاخ گستري آن ميتوانست تمام ساحات روستائي را درقيدهش درآورد ، بخشي از فعاليت هاي خود را به متنفذين مهتران واسطه و اگذار ميكرد و يا قبول سمت نمايندگي آن ها از معشر مربوطه شان منحيث يك امر قانوني به قدرت شان مي افزود. متنفذين مذکور خواه ناخواه خان نبودند ( و يا باي ) كه قدرت شان مربوط به ثروت و يا نيروي قومي بوده و بعلت نيرومندي شان براي مامول اداره نامساعد باشد ، بلكه بيشتر از زمره ملكان و ارباباني بودندكه بعضاً آنرا رهبر و رئيس روستا ترجمه مي كند. شخص مزبور درواقع معرف يك قوم دريك ساحه بود ( دريك قريه چند ملك هم مي تواند وجود داشته باشد ) و از سوي رؤساي خانواده ها انتخاب شده است . ملك ها درعوض پاداش كه سوي خانواده ها در يافت ميكردند و يا بعضاً درازاي كمكي كه از طرف دولت به ايشان ميشد به امور عامه چون سرشماري ، جلب و احضار عسكري ، جمع آوري ماليات اشتغال ورزيده و تابعين تحت اداره خویش را در طرزالعمل و روش اداري دولتي همراهي ميكردند . وضعيت ملكها دوگانگي داشته و مبهم بود زيرا آنها معرف دولت درروستا و معرف معشر روستائي درنزد دولت بودند . در سالهاي پيش از کودتا آنها براي نيرومندي موقف شخصي شان به بازي روي اين دوگانگي متمايل بودند ولي باآنهاهم از سوي دهقانان بدیده يك هم كسوت نگريسته ميشدند. بالمقابل درمورد آنچه مسائل كه مربوط به عدل و قضا ميشد ، دولت منظمأ به سلب قدرت حق داوري از مجامع روستائي وقاضي هاي غير دولتي مبادرت ورزيده بود(۲۴).

الكوهاي مشروعيتي كه دولت به آن دست ميآزید تغيير خورده بودند . نخستين الكو يعني الكوي مشروعييت قبيلوي ، البته جز درمناطق قبائلي و خصوصاً قبائل دراني اعتباري نداشت ولي نيرومند باقي مانده بود. بنام همین همبستگي قبائلي بود كه عبدالرحمن از قبيله دراني تقاضا نمود تا در شمال غرب افغانستان مسكون گردند (۲۵) و يا امان الله كه درخواست مبتني بر بازپس گرفتن تاج و تخت را ۱۹۲۸ به قندهار فرستاد. و بنام همین همبستگي قبيلوي بود كه نادرخان در سال ۱۹۲۸ كابل را از دست بچه سقاء متصرف شد . تا اينجا فرايند مشروعييت كه عبارت از به تخت رساني توسط لوي جرگه ، كه

خود اسطوره بنیان گزار دولت افغان است ، بود ودرین برهه از زمان کمتر مورد استفاده قرار میگرفت. ( ۱۹۴۷ - ۱۹۲۹ ). الگوي دومي قدرت صرف متشکل از اولويت ها و امتيازات خارجي هر قدرت بر سر اقتدار است. زیرا بزعم يك نفر دهقان موجودیت يك قدرت فني نفسه نامشروع نیست و به محض اینکه این قدرت نمایان گردد يك قدرت بر سر اقتدار و با لفعول عرض وجود میکند . قدرت به خاطر به رسمیت شناخته میشود که وجود دارد و و بخاطر اینکه براي تصرف جاي که این قدرت از آنجا اعمال میشود تلاش به خرج داده نمیشود. بناً موجودیت دولت مورد مشاجره نبوده بلکه حق تخطي از حدود و مداخله بیش از حد آن است که مشکل ایجاد میکند. به استثنای مناطق قبایلي و هزاره جات ، افغانستان همیشه تابع حکومت مرکزي بوده است که مشروعیت آن از آغاز فتح مسلمانان باین سو با ضرب سکه و تسجیل آن در خطبه معروف ( موعظه روز جمعه ) بنام امیر وقت تمثیل میگردد است. قانون اساسي ۱۹۲۳ نیز ایند و عنصر را منحیث علایم بیروني مشروعیت مسجل ساخته است ( ماده هفتم ). آنچه مهم است وجود يك حکومت بر سر اقتدار است و اینکه فلان وفلان آنرا تجسم میبخشد چندان مهم نیست ( باز تاب فکري در مورد کودتاي کمونستها : آیا تره کي پادشاه شده است؟ )

دولت براي دهقان که از جبر و ستم يك حکومت مستقر و لو نحوه نظام آن هر چه باشد ویا حاکم آن هر که باشد کدام مفهوم را افاده نکرده و پیشباز کدام اندیشه را تشکیل نمیدهد.

مشروعیت سومي : اسلام است . نیازمندی بيك قدرت نیرومند براي دفاع از معشر مومنین در برابر ناگرویده گان و کافران توسط همه پذیرفته شده است . سیمای اینگونه مشروعیت در دورانهای بحرانی پدیدآمده و با از بین رفتن خطر خارجي نا پدید میگردد. مسلماً این مشروعیت تنها زمانی ظاهر میشود که فرمانروا منحیث مسلمان مد نظر گرفته شود. بالاخره آخرین چهره مشروعیت ملت است که جز از نظر پشتون های از قبیله بریده مفهومي را افاده نمیکند . دیگران بیشتر در برابر اسطورهء عشایري از جگزارمانده و اقوام غیر پشتون خویشتن را در این تصویر نمی یابند( اگر يك افغان پشتون نباشد هیچگاه خود را موصوف به افغان نمی سازد).

## ب - جامعه طفره رو :

### ۱- بیرون گستری دولت :

بیرون گستری دولت در رابطه با امور مدنی جامعه چنانکه گفتیم دارای بداهت بلا-منازعه و مسلم است. مهره ها و چرخ های دولت در تمامی ابعاد معنی کلمه بنحو دائمی میریز است. این نشانه ها با یک نحوه الگوی مجزای ( مسکن ، لباس و گفتار ) خود به خود مبین گردیده و جدا مانده از طرف روستائیان در معرض بی اثر سازی قرار میگیرد. بی اثر سازی که بداهتاً مجهول پاره از امتیازاتی است که مهره های دولت جزء از آن پنداشته میشود. ( مالیه ، جلب و احضار و غیره ). در روستا دستگاه دولت در بدو امریک محل است که مشخصاً آنرا حکومت می نامند ( که درین حال به معنی دستگاه دولت، خود دولت و یا عمارات دولتی است و یا بصورت مبهمتر آن « تامیر » ( تعمیر ) نامیده میشود. این محل و لو اگر با بازاردایمی پیوست باشد ، بکلی از رستا جدا است درین جامکتب و مجموع مامورین دولتی که توسط ده نفر عسکر و یا بیشتر از آن محافظت می شوند بنظر میرسند. مامورین دستارنمی پوشند ولی کلاه قره قلی بسر میکنند. رفتار جسمانی آنها نیز متفاوت است (۲۶) مامورین که ملبس با لباس اروپائی میباشند آن نشست و خیزی را که گشادگی البسه عنعنوی اجازه میدهد ندارند. همچنین بطرز متفاوت راه میروند مامور چه بزبان فارسی سخن زند و یا بزبان پشتو ، کلاً با یک شیوه فوق العاده رسمی سخن خواهد زد که دو از ظرافت ها و دشواری های زبان بومی است. صرف نظر از آنکه تحصیل کرده ها دوست دارند تا واژه های جدیدی را با کار برند که متسقیماً از انگلیسی و یا فرانسوی اقتباس شده است ( دموکراسی ، اسپلین ، ریفورم لیبرال ، کلچر ، کلتور و غیره ) ولی درین حال تباعد جسمانی مامور از اماکن پذیرائی و باریخت روستائی ( مسجد ) مهمانخانه یا حجره ( منجر به آن شده است که نامبرده به واسطه نیاز پیدا کند. این واسطه ملك است که

میراند اطلاعات را که با دولت داده میشود مراقبت نماید.

همین که این تباعد اصلی به مشاهده رسید، تشبک دستگاه دولتی توسط جامعهء عنعنوی اشکال مختلفی را بخود اتخاذ میکند. یک شکل تهاجمی این تشبک را که بعداً خواهیم دید مبتنی بر نفوذ در این دستگاه است، ولی از جنبه های خطرناک این تهاجم ارتشاء است.

ارتشا اگر نرخ معینی داشته و در حد قابل پذیرش باقی ماند از نظر یک دهقان مایه افتضاح نیست؛ این کار برای یک دهقان اجازه میدهد تا به نفعی مقرر است بپردازد. زیرا نامبرده با پول خویش میتواند تا با مخالفت با مقرراتش که هدف عبارات آن دور از فهم اوست (مثلاً مالیه بر محصولات زراعتی، یا سرشماری و تفتیش تعداد حیوانات اهلی) قواعد خود را مورد تطبیق قرار دهد. فساد دست و پای مامور را میبندد و منطق لواط و مایه آنرا تهی میسازد. شکل دیگری مقاومت بیشتر انفعالی بوده و مبتنی است بر تحت حجز گذاشتن یک مامور در مقابل زندگی روستائی. به وفرت دیده شده است که دولت مامورین را برای اجرای وظایف به روستائی بفرستد. روستائیان مامورین مذکور را همواره به داشتن یک هدف اظهار نشده مورد ظن قرار میدهند و سعی میکنند تا به اسرع وقت او را متقاعد برفتن از آنجا نمایند. قوم شناسان حکایت می کنند که چطور دومفتش عادی که از طرف وزارت زراعت برای مطالعه شرایط مبارزه بر علیه ملخ در روستائی آمده بودند خود را در برابر اعطای مبلغ پول جریمه که از طرف اهالی ده جمع آوری شده بود دیدند مشروط بر اینکه دیگر در آنجا پانگذارند (۲۷). در چنین محدوده مهمان نوازی ضرب المثلی افغانها نیز نوعی از احتجاج است. مهمان که بیک محل مشخص رهنمائی میگردد (حجره و یا مهمانخانه) بدون اینکه به میزبان خود اشاره نماید نمی تواند آنجا راترک کند و خود دریند شکلیات می ماند که در آن از مراسم و مراتب تشریفاتی احوال پرسوی گرفته تا صرف غذا جای بسیاری کمی برای اعمال اراده و اختیار و یا انجام یک تقاضای ساده باقی میماند. (قوم شناسان و سیاحان که بجای یک عامل دولت عوضی گرفته شده باشند. میتوانند تا از آن چیزی درک نمایند). یک مهمان بیگانه، خود را مواجه با بازی های احترازی، وقت گذرانی

و انحراف توجه ، مواجه می بیند . شخص مسئول و مورد نیاز همیشه در بیرون است ، اسپها درکوه و حقیقت در چاه است .

در اینجا ، چه چیزی برای پنهان کاری وجود دارد؟ آیا جامعه روستائی دارای کدام عینیت و زندگی مستقلی است که او را در برابر مداخله دستگاه دولت منحیث یک موجود قایم بالذات نمایان سازد ؟ این گرهی است میان مسئله روابط میان دولت و امور مدنی جامعه . در ابتدا خاطر نشان میسازیم که اراده اجتناب از مداخله ، دولت متضمن این هم نیست که مردم خارج از حیطه دولت بسر برند . جامعه روستائی در امتداد سرحدات خویش و در برابر یک متجاوز پاسداران مرزی ندارد زیرا این جامعه اصلاً سرحدی ندارد . دواهن جا حقیقتاً اقتصاد خود کفء و وجود ندارد تا ورود اقتصادی بازار را منحیث تجاوز به یک ساحه نفوذ تعریف کرده بتواند . خطء خاصی وجود ندارد تا این معشر را مجزا جلوه دهد . بالاخره و بویژه محل جداگانه برای قدرت در داخل هیئت جامعه مدنی وجود ندارد تا بتواند پیشباز یک استراتیژی تصحیحی باشد . دفاتر حکومتی ، تصدیهای اداری و یا ملک که به یک مامور دولت تبدیل شده توسط دولت تعیین گردیده و ایجاد شده است: بنأ مسائل فوق میتواند مجال کشمکش میان جامعه و دولت را بوجود آورد ، دولتی که آسیب پذیری بیشتری دارد زیرا واجد آماجگاه های مشخص تری است . در جنگ چریکی ، شورش گران میدانند چه را تصرف کنند و که را بکشند ، عکس این قضیه کمتر حقیقت دارد . حکومت در جامعه مدنی نه یک مکان است و نه یک شخصیت حکمی ، بلکه عبارت از شبکهء مسامحه کار و طفره روی است که همیشه به حمایت محتاج و به باز سازی نیازمند است . شبکه از متعاطیانی که حیثیت آن به وضع مالیات معینه مربوط میشود . حکومت فقط بر پایه تراضی وجود دارد که یکباره برای همیشه داده نشده است: در اینجا روابط مادونیت و مافوقیت و تعهدات مؤکد با سوگند وجود ندارد . جامعهء افغان یک جامعهء فیودالی نیست در اینجا عدم توازن ثابتی از نوع پوتلیج\* بیشتر مطرح است تا یک طراحی و مهندسی ثابت

\* اصطلاح هندی های امریکای شمالی و عبارت از عطایای خانی است که نامبرده توسط آن

نفوذ خود را بالای کسانیکه وسیله و امکانات اعطا آنرا ندارند تأمین می نماید - یادداشت مؤلف .

نظام فیودالی . خان قدرت خویش را فقط به اثر رضایت قوم خویش بدست می آورد . به استثنای موردیکه در آن قدرتش توسط دولت مسجل شده باشد . موردیکه از قرن ۱۸ به اینسو با ایجاد نهاد ، « جاگیر » ( اقطاع در چوکات اصطلاح اسلامی آن ) در نزد درانی ها ، و در شرایط منحط اخیر که غناء اقتصادی در آن به جلب الطاف مقامات حکومتی اجازه میداد ، ممکن بود . ولی چنین وضعی هیچگاه يك قاعده عام نبوده است . خان همیشه باید با سخاوتمندی و خدمتگذاری خویش نشان دهد که تنها او سزاور چنین اعتمادی است . خان بدون دستر خوانی وجود ندارد ( بدون دستر خوان یعنی بدون ماحضرای برای همه ( ۲۸ ) . الفنسطن آنرا چنین واضح بیان داشته است : « در اینجا قدرت بر پایه تعداد روابط با مردم استوار است » ( ۲۹ ) اگر فرزندی حیثیت و اعتبار پدرش را به میراث میبرد باید آنرا بر پایه قواعد غیر شکلی و الزامی حفظ نماید : اعاشه دیگر آن و رجحان منافع قوم و دفاع موثر از آن در برابر دولت ( ۳۰ ) . در واقع ، این دولت است که برای ایجاد معاشر روستائی با ماهیت شبه حکومتی که توسط واسطه های مربوط به آن یعنی ملک اداره شده بتواند ، تلاش ورزیده است ( ۳۱ ) . بصورت دقیق تر این تلاش ها مبتنی بر یکی از این دورا ممکن است یا معشری ایجاد میگردد ، و در اینحالی نقش دولت ادارهء زمینه بر خط و خال اقوامی است که در محدوده خویش بسختی بخود فرو رفته اند ، در اینجا تنها دولت معرفت يك جامعیت است . ( سیاست مزبور ، سیاست شاهان و اکنون سیاست شوروی ها است ) و با اینکه معشر روستائی پارچه پارچه گردیده تا به مفهوم مردم که جامعیت داشته ولی کسی از آن آگاه نیست رجعت داده شود ( این سیاست امان الله ، خلقی ها و شاید نهضتیان بنیادی پسند باشند ) . دولت از لحاظ عنعونی ، همیشه با معاشر روستائی منحصیث يك واحد کلی برخوردار نموده است . بیگاری دستجمعی است ( واریسی سرکهای که از قراء میگردد ، اعمار مکاتب ) درحالت بروزشوریش ها و جنایت افشاء نشده ء جریمه ها نیز دستجمعی اند . دولت تاسیس يك قوم با ماهیت که آنرا فقط از طریق ملک هایش برسمیت میشناسد صلاحیت این ملکهها را که از این پس



افزوده بر تراضی و توافق قبلی سلاح دیگری نیز در اختیاردارند ، تقویه نموده است. نامبرده میتواند در اجتناب از خدمت عسکری بروستائیان کمک نموده و بر امر تادیه مالیات و جریمه ها میبایگی گری نماید .

## ۲ - دولت متزلزل و نا پایدار

حتی در آن لحظاتی که دستگاه دولت با توسیع ساحوی خویش و با ایجاد و تحت اداره در آوردن معاشر روستائی تلاش می ورزید ، خود نه در معرض استرئیژی تصحیح قدرت بلکه در معرض نفوذ اقوام قرار میگرفت . در واقع دو گروه دارای استرئیژی قدرت اند : چهره های سرشناس دارو دستگاه ( که ساختار عام را دست نخورده میگذارند ) و روشنفکران ( در قالب یک کودتا ) . برای گروه های دیگر التصاق قوم خویش بیک سطح از سطوح دولت ، از مامور پائین رتبه محلی گرفته تا رتبه وزارت و در تناسب با اهمیت آن هدف است . از چنین اقداماتی منافع مادی نیز انتظار برده میشود ( تدارک مشاغل برای جوانان ، مستفید شدن از اراضی وقفی ، معاف شدن از مالیات و خدمت عسکری ) و بویژه در دست داشتن نخ زد و بند های قدرت محلی و اطمینان به اینکه قواعد عنعنوی زد و بند های سیاسی نحوه کارکرد دولت را تعیین میکند . اگر از روی تاریخ نوین افغانستان داوری شود ، استرئیژی قومی مزبور موفق بوده است . حکومت ظاهر شاه و داود ( ۱۹۳۳ - ۱۹۷۳ - ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸ ) در چگونگی کار کردش قبیلوی و قومی بوده است ، بویژه دوره ای قانون اساسی که شاهد بروز سلطنت مطلقه دارای قانون اساسی بود .

اگر دستگاه دولتی پایداری دیوان سالارانه دارد چنین بنظر میرسد که دولت طرح دیگری جز پایدار ساختن خویش در نظر ندارد . نمونه بسیار دلچسپ آن رویدادهای ضمنی دوره قانون اساسی است ( ۱۹۶۳ / ۱۹۷۳ ) انتخابات سالهای ۱۹۶۵ و ۱۹۶۹ انتخابات آزادی بودند . با آنهم دوره قانون اساسی یکدوره شکست و ناکامی بود که شماری زیاد از ناظرین آنرا مربوط به غیر قانونی بودن احزاب سیاسی میدانستند . ولی فقدان چنین احزابی پی آمد ضعف طبقه سیاستمدار است ( ۳۲ ) و نه علت آن زیرا حتی موجودیت احزاب مخفی بسیار

پسانتر دیده میشود ( ۱۹۶۵ حدخا حزب کمونیست ) طبقه سیاست مدار فاقد علایق سیاسی بودند. نمایندگان ولایات به مثابه نمایندگان قوم منطقه خویش برای کسب امتیازات وارد میدان میشدند. دولت از نظر آنها منحیث نیروی خارجی پنداشته میشد که حد اکثر بهره برداری از آن مغتنم بود. دارودستگاه حکومت بر اساس کدام طرح همگانی همدست نبوده و هنوز سیاست قبیلوی را پیشه قرار داده بود. در میان طبقه حاکم مفهوم دولت وجود نداشت. سیاستمداران توسط تشعبات و تفرقه های خاندانی و تعاطی گری و جبهه می یافتند. و فا داری و غایتمندی بخاطر دولت مطرح نبود ، اعتقاد بیک جامعیتی وجود نداشت و تازه اگر امر مزبور با مباحثه را میگذرد ( ملت ، دولت اسلامی و یا از نظر جناح مخالف کمونیست مبارزه طبقاتی ) منجر به تعین رفتار فردی میشد و نه منجر به تعیین رفتار گروهی ( مسله که مثلا مبارزه قبایل را در درون حزب کمونیست که شکل انتحاری بخود گرفته است تشریح میکند ). دولت پیشباز یک استراتیژی است و استراتیژی یک قوم مبتنی است بر الصاق خویش بدستگاه دولت ( حکومت ) .

فقدان چنین جامعیتی با خلاء فکری و آرمانی افاده میشد و از ه ای اقتباس شده از غرب ، در میان این گروه و آن گروه در هنر مندانه ترین پرداختهای ادبی موج میزدند . کلمه انقلاب همچنانکه افاده کننده یک کودتای کمونیستی میتوانست باشد ، شورشهای روستائیان را نیز افاده میکرد. شبکه های تعاطی گری و روابط فردی ، متخاصم ترین زد و بند های سیاسی را میتوانست نادیده بگیرد ، حزب کمونیست پرچم ( ملقب به حزب کمونیست شاهی ) به دارو دستگاه شاهی وابسته بود. ( اناهیتا راتب زاد دختر یکی از زنان دربار بود ) ، برادر یکی از روشنفکران نهضت مسلمین یعنی گهیخ یکی از اعضای بر جسته حزب خلق است و غیره ... فضای شورا ( پارلمان ، که با ۹۰٪ امتناع از دادن رای بار آمده بود ) محیط پر از هرج و مرج بود . نصاب تصویبی هیچگاه مکمل نمیشد و هنگامه روی مباحث بسیار خیال پردازانه و ساده لوحانه بود ( ۳۳ ) . در تعداد روستا ها مردم ، بنحو خاصی ، ازورود به اتاق مخصوص رای و انداختن آن در صندوق ابااء می ورزیدند. دولت از طرف نمایندگان منتخب ، به مثابه دربار پیشین نگرسته میشد. روی

صحنه سياسي نمايش كميدې بازي ميشد . زماني كه از صحنه نمايش ( تئاتر ) سخن ميزنيم به مشكل ميتوان آنرا صرف يك وجه تشبيهي پنداشت. مباحثات از راديو پخش ميشد و متعلمين جوان با متابعت از صحنه جلسه كف زده هو ميكشيدند و يا اينكه دراوقات تفريح شان از آن تقليد ميكردند . تجربهء دموكراسي در معني غربي آن ، جز در پاره از پرداختههاي دولتي معني نداشت و آن عبارت بود از تمايز ميان امور مدني و دولت ، پايداري يك جو سياسي كه غير از نمايش سياسي بود. بديگر سخن ، لازم است تا موضوعاتي كه در چنين جو سياسي مورد بحث قرار ميگيرد از زمره مطالب عام اجتماعي باشد و نه بصحنه كشيدن مسائلي بي ارتباط و مطرح ساختن جنجال هاي كه در واقع مبارزه گروه هاي محدود را براي كسب قدرت در خود پنهان ميدارد. سياست زدائي طبقه سياستمدار به ويژه زمانيكه از جهان روستائي نشئت گرفته باشد ( پديده كه خصوصيت هر دو شورا بود ) پي آمد ديگري از جدائي ميان جامعه و دولت است . طبقه روشنفكر به اين شوراي دموكراتيكي كه خود از آن طرد شده بود و در آن دو شريك سابقه يعني جامعه روستائي و دارو دستگاہ دولتي صف آرايي ميكردند بسختي ميتايزد. محصلين كوميست مانند دانشجويان پيرو نهضت مسلمين به تظاهرات پرداخته و در سال ۱۹۶۵. در فضاي بي تفاوتی روستا و دربار حتي منجر باستعفا كابينه يوسف گرديدند.

### ۳ - آیا معشر روستائي داراي کدام عينيتي ميباشد؟

قوم يك شبكه و روستا يك خطه است ، حتي اگر اغلباً پيوندي ميان شان وجود هم داشته باشد ( زيرا وجود آن زياد مشاهده شده است ولي حتمي نيست كه يك ده معادل يك قوم باشد ) نحوه كار كرد شان در رابطه با سياست بسيار متفاوت است. قوم به مشابه يك شبكه و بعلت عدم موجوديت يك ساحه ارضي براي دولت هدفی است غير قابل تصرف . و بر عكس همبستگي هاي قومي حتي در قلب دولت هم رسوخ کرده است . موجوديت معاشر دهقاني در افغانستان مسائل را مطرح ساخته و اکنون تعدادي از مولفين از نفي مطلق آن به بحث و جدال در باره آن رو آورده اند ( ۳۴ ). ماوارد جزئيات مباحث مذکور نمی شويم ، با آنها هم خاطر نشان ميسازيم كه دو موضوع بايد از هم بايد تفكيك گردد. يكي معاشر روستائي

و دیگری شبکه های قدرت . برای دانستن این مطلب ، باید مفهوم گروه های همبسته را خطه زدانی کرده و عینیت جامعه روستائی را در وجود يك مجسوعهء فرهنگي جستجو کرده بیک معشر روستایی را جمع نکرده و با آن ارتباط نمیگیرد.

پدیده های همبستگی روستائی که ما برای تعریف معشر روستائی بالای شان استناد میکنیم از جمله امور معمولی و پیش پا افتاده اند : موجودیت معشر بخاطر چراگاه ، کار دستجمعی برای حفر شوارع آبیاری و درون محوری مشاجرات ، تبادل خدمات برای کار های فوری و عاجل و غیره در این زمره بحساب میروند . چیز دیگری برای تشکیل يك قدرت متقابل وجود ندارد. بهمین سان ، در مواقع بحرانی و جارق العاده حل و فصل خودگردان نمایان میشود. از همین رود بازار های مؤقت که در مرکز کشور به رونق بهار می افزاید هر دو معشر عمده ( درانی و غلجائی ) هر کدام و توأم با حصول رضای مقامات و دعای خیر ایشان ، ملک را که مسئول نظم و نسق میباشد ، انتخاب مینمایند ( ۳۵ ). تنها در مناطق قویاً قیابلی است که روستا ها از نهاد های واجد نیروی الزامی و فشار و عرف مرسوم خاص خویش برخوردارند ( ۳۶ ). درینجا میتوان از يك معشر خود گردان روستائی سخن ها بیان آورد . در غیر آن موجودیت همبستگی روستائی معرفت يك نیروی متقابل دولتی نیست زیرا چنین همبستگی برای انضمام در ساختار دولتی بطور اولی مساعد است . اگر هیئت مدنی جامعه افغان عینیتی داشته باشد پس بهتر است تا در خود گردانی معشر روستائی و در آنچه که در قلب هیئت مدنی جامعه به دولت ، ولی بیک دولت مشروع و معتبر غیر از دولت بر سر اقتدار ، استناد میکند ، جستجو شود.

در فراسوی مسئله معشر روستائی ، جامعهء افغان جامعه است مبتنی به روابط حقوقی ، يك متن حقوقی : شریعت ، يك نهاد قضائی : قضا و يك موخذ تشریحی : اسلام ، در آن وجود دارد.

این مسئله که آیا این مجموعه فعالیت میکند و یا خیر چندان اهمیت ندارد. این استنادات و بویژه در حکومت سابقه که بازو و بند های خوانین و نفوذ دستگاه دولت در رقابت بود بیشتر الگوئی و تمثیلی بود . ولی این الگوئی بودن است که حدود و فضای خود

گردانی را در ارتباط مداخله دولت ترسیم میکند. به همان اندازه که استناد به امت با استناد با جامعیت دیگری که کم از کم در مناطق دری زبان همراه میشود: استناد به فرهنگ هزار ساله، یعنی فرهنگ کلاسیک فارسی و مشخص تر از آن استناد به يك فرهنگ دولتی کهن تر از دولت معاصر افغان ( آیا فارسی که در افغانستان صحبت میشود و نسبت به فارسی خویشاوندش که در ایران صحبت میشود ادبی تر نیست آیا آنرا دری یا عباره دیگر زبان در بار نمی نامند ) میتوان گفت که بر خلاف تمام تلاش های فرهنگی دولت مصاحبان پشتون (خانواده نادرشاه و برادرانش که از ۱۹۲۹ به اینسو بر سر اقتدار بودند ) مانند تلاش های دولت کمونیست، در واقع عبارت بود از تحمیل يك فرهنگ « خلقی » از سوی دولت (ادبیات شفاهی پشتون توسط اکادمی پشتو تولنه که در سال ۱۹۳۵ تاسیس شد تدوین گردید ). مقاومت دری زبان<sup>۱۰</sup> در برابر چنین پشتون سازی با استناد بیک فرهنگ عالمانه که در کتابهای مکتوبی « پنج کتاب » عامیانه شده بود و در آن آثاری از حافظ و سعدی را نیز میتوان یافت به نحو غریبی صورت میپذیرفت. دهقانان مانند با سوادان در باب دولت کنونی دید وسیله جویانه دارند. دولت بذات خود منحیث کدام جامعیتی مد نظر گرفته نشده بلکه تنها کاری که بر علاوه حفظ نظم بعهدہ آن واگذار میشوند عبارت از اجراء و مرعی الاجرا قراردادن جامعیتی است که نسبت به موجودیت وی اولی تر پنداشته میشود (شریعت و فرهنگ کلاسیک )، اگر دولت بخواهد قواعد خاصه خویش را تطبیق نماید خود تجزیه طلب ویژه گرا ظاهر خواهد شد.

برای درک این مطلب باید این امر را پذیرفت که میان معشر روستائی و دولت شبکه دیگری خود را میگنجانند و آن شبکه با سوادان، علما، قضات، فقها و شعرای روستا است. این شبکه دارای اماکن تحصیلی و سبکی خاص خویش است و آن عبارت از مکاتب تعلیم قرآن و مدارس است. غلط است اگر پنداشته شود که تعالیم که در آنجا تدریس میشود کاملاً مذهبی و فقهی است. روحانیت افغان بصورت عمیقی مشحون از بشر دوستی فرهنگ فارسی است. بسیاری از رهبران مذهبی، از صفوف طریقه های تصوفی ( عرفان اسلام ) بر- خاسته اند و شکلی گرائی فقهی و حقوقی خویش را با افزودن ابعاد عرفانی و ادبی با آن

مضاعف ساخته اند. شبکه مدارس تا سال ۱۹۵۰ تمام روحانیت و بخش عمده از مامورین دولت را آموزش میداد. مادر فصل آینده استنادات و ماخذ علمای افغان را با جزئیات بیشتر آن از نظر خواهیم گذراند. ولی در اینجا درست جامعیت طلبی یاهمه گانی گرائی اسلامی مطرح بحث است. در حوالی ۱۹۵۰ دولت تنها شبکه از مکاتب دولتی را بنیاد نهاد بلکه در پی تاسیس یک فاکولته دولتی الهیات (۱۹۵۱) نیز برآمد. تصدی قضاوت برای فارغان این شبکه اختصاص یافت شبکه مدارس غیر دولتی از بین نرفت ولی از لحاظ سیاسی و اجتماعی متحشی شد. شبکه دولتی، روشنفکران کمونیست و نهضتیان مسلمان را بار آورد که در ارتباط با مسایل دولت می اندیشیدند، در حالیکه سرو کار عالم با دانشی بود که مسئله دولت برای آن یک بحث احتمالی بود. مخالفت میان دو نوع ویژه گرایي، روستائی و جامعیت دولت، وجود نداشت مگر میان روشنفکر (۳۷) و خواننده که هر دو حامل آرمان جامعیت و همه گانی گرائی بودند باری در میان خواننده ها پیوند فرد با قومش نسبت به پیوند دهقان و حتی روشنفکر با اصل روستائی و یا با قومش سست تر بود. تعهد و کارکرد یک خواننده از نظر یک دهقان تجسمی بود از یک آرمان جامعیت پسندانه، یک پیوند بسیار نزدیک، با یک گروهی مشخص از گروه های همبسته او را از اعتباری می انداخت. در حالیکه خان نظر به تعریف که از او میشود. جز در محدوده ارتباط با قوم موجودیتی ندارد<sup>۱</sup>. حتی در درون جامعه که بر پایه مآخذ مفروض که در آنسوی دستگاه دولت قرار دارد. مسئله میان آرمان ویژه گرائی و جامعیت عرض اندام میکند که دولتهای معاصر در تناسب با آن ویژگیها از آب درمی آید.

چنانکه گفتیم، زد و بند های خان در داخل غرفه های در بسته صورت میبگیرد. این زد و بند ها نظم دولت را که فرستنده وفادار آن میتواند باشد. بر هم نمیزند. عالم به نوبه خویش بازتاب دهنده آرمان جامعیتی است که دولت جز در هنگام رویا رویی با جهان نامسلمان نمیتواند از آن استفاده کند. در لحظات عادی دولت مشخصاً برای اینکه منحیث یک قدرت فرضی نمایان نگردد و تنها خود را منحیث یگانه مدخل آرمان جامعیت پسندانه مطابق با روحیه نوبه گرائی و تجدد طلبی و در نتیجه غیر دینی متبازر میسازد، تجرید و تحشی

علما را بر خود لازم می‌شمارد. مآخذ و استنادات دهقان در بین آیندوچهره محیط روستائی در نوسان است: میان خان و عالم، میان حجره و مسجد، و همراه با اولویت اولی در مناطق عشایری و اولویت دومی در مناطق غیر عشایری. استناد اسلامی در مواقع بحرانی بازگشت بنماید.

جامعه روستائی فراتر از یک معشر فرضی دهاتی یک جو حقوقی و واجد نهاد های اجتماعی است. ولو اگر خیلی از قواعد آن پنداری و تخیلی هم باشد. و اژه های سیاسی دهقانان را از نظر بگذرانیم: «سیاست» بازتاب دهنده شهر و دولت است. «ظلم» مبین مطلق العنایی، قدرت بالفعل و همچنان استبدادی است که از جانب مامورین دولت که نمایندگان دولت (حکومت) اند و یا از جانب خان اعمال میشود. اصطلاح «سنت» منعکس کننده پیروی از پیامبر است این اصطلاح یک نموده اخلاقی است و نه یک وضعیت اجتماعی. ترجمه جامعه سنتی (که ما آنرا امکان داده و جامعه عنعنوی ترجمه میکنیم. مترجم) بزبان برای دري درمعنی که ما معمولاً آنرا بکار میبریم ناممکن است. زیرا پیروی از پیامبر به مثابه یک روش پارینه و باستانی در موازات یک جامعه نوین و متجدد نمی تواند قرار گیرد. تجدد بمعنی بدعت و بناء بیدنی است، امریکه مانع آن نخواهد شد تا دهقان از اجزا آن چون رادیو که دارای واقعیت جامدی است استفاده کند.

اسلام تصویر عدالت اجتماعی را ترسیم میکند، بدون اینکه فی نفسه دارای یک طرح متقابل از دولت باشد. درینجا مقصد از یک آرمان پنداری پدرامی (اتوپیا) و بعباره دیگر یک طرح متقابل اجتماعی مطرح است، زیرا دهقان یک انقلابی نیست، و نه موضوع کدام برنامه سیاسی مطرح است چنانکه از نظر پیروان اسلام سالاری چنین است. زیرا دهقان عملی ساختن اصلاحات در نحوه رفتار را نسبت به اصلاح ساختار ترجیح میدهد. او در اسلام «حقیقی» قانونیت عینی را مضمّن میبیند که منحیث حافظ امور اقتصادی و اجتماعی دوام آورده است. مثلاً مسئله تحریم ربا و سودخواری. دراینجا دیدگاه یک دیدگاه اخلاقی است زیرا درحین زمان «ظلم» و فساد طبیعی پنداشته میشود. این مسئله چندان مهم نیست که قدرت های معدودی مشروع اند، چیزی که مهم است و بالای آن

حساب میشود اینست که دهقان میتواند داوری بکند و حتی اگر مغلوب هم شود از رضایت دادن بیک امر ناصواب و بیعدالتی ابا و ورزد. بناً ماخذ عدالت از نظر دهقان که واقف به اسرار شریعت نبوده و علاقه به پیچیدگی های آن ندارد، اخلاقی است. عادل بودن کاراسلامی است. بر خلاف عالم از شریعت یک دیدشکلی وحتی رفع مکلفیت (ناظربروجدان) است. و لو اگر هیئت امور مدنی در افغانستان چیزی بیشتر از تقارن معاصر روستائی که عینیت آن چندان واضح نیست، هم باشد. با آن هم چگونگی آن مربوط به خصوصیت منحصر بفرد قوانین اسلامی است که یک قانون ناشی از حقوق دولتی نبوده بلکه یک قانون جامعیت پسند و همه گانی گرا است که خود به تنهایی به تفسیر و آموزش مفسران خویش درخارج از نهاد دولت قادر است. بهمین دلیل است که مسئله رابطه میان امور مدنی و دولت، در کشور های مسلمان استعمارنشده دارای ویژگی خاصی است.

مسلماً استناد به اسلام، به مثابه وزنه متقابل در برابر مطلق العنانی دولت پدیده تازه نیست. درست پس از ۱۹۲۴ به اینسو که دولت مصروف غیر روحانی ساختن جامعه شده است که این مسئله کسب اهمیت مینماید.

نفوذ دستگاه دولت به دوش غیر روحانی ساختن جامعه گذاشته شده است و متحشی ساختن اجتماعی علما آنها را از اماکن قدرت و در نتیجه از اماکن فساد اداری دور داشته و او شان را بر خوردار از حیثیت و شرف خاصی ساخته که اگر وظایف رسمی را به عهده میداشتند از آن بر خوردار نمیگردیدند. بهر صورت حتی اگر دولت حسن نیتی هم داشته فیصله هایش مستبدانه تلقی میشد زیرا چنین فیصله ها حق تفتیش و نظارت از فعالیت های دولت را از دهقان سلب میکرد. روشنفکرپرد چنین اصلاحاتی را ازسوی دهقان منحنی نتیجه از خود بیگانگی وی مینماید، درحالیکه دهقان بالاتر ازاده دولت، در امر تفکر دوباره رابطه دهقان با فرایند تولید، خود را به معنی دقیق کلمه از خود بیگانه مینماید (۳۸).

بناءً اگر هیئت امور مدنی عینیتی داشته باشد نه در معشر دروستائی بلکه در استناد به آرمان جامعیت پسندانه که در فراسوی تشعب ویژه گرانی قومی است باید جستجو گردد. جامعیتی که در افغانستان عاملین ووشبکه های آموزشی و لنگر های خویشرا در جامعه



عنعنوی حفظ کرده است. درینجا درست اسلام عمیق ترین مسله مورد بحث است.

## یادداشتها

- ۱ - در مورد این بیرون گستری نگاه شود به مقاله اولیویه روا «افغانستان جنگ دهاقین» در مجله شورشهای منطقی شماره ۱۳ و بویژه مقاله سنت لیور روستا ها در افغانستان در مجله آرا شماره ۱۱، ۱۹۸۱.
- ۲ - درباره رقابت میان متنفذین و صاحب رسوخان نگاه شود به کتاب و - آروی بنام بزکشی، انتشارات دانشگاه پنسلوانیا ز ۱۹۸۲ وژ- اندرسیون، «خان و خیل»، اثر تاپر بنام «کشمکش های قباایل و دولت در ایران و افغانستان» ۱۹۸۳.
- ۳ - در مورد نوعیت شناسی اقشار اجتماعی وابسته به دولت نگاه شود به ز- داود «دولت سلطنت مطلقه در تشکل جامعه افغان» ۱۹۸۲.
- ۴ - الف: احمد در مقاله «نظم و کشمکش در جوامع مسلمان» مجله «شرق میانه» بهار ۱۹۸۲ ص ۱۸۲ و بعد پ- سنت لیور «مسله هویت اقوام در شمال افغانستان» در کتاب ایران معاصر ۱۹۷۶ ص ۸ و بعد.
- ۵ - الف: احمد کتاب یاد شده ص ۸۹ و بعد و - ستول پشتونوالی ۱۹۸۱.
- ۶ - الفستانت توضیح میدهد که مثالی از قباایل نوعی وجود دارد که نمونه آن در نزد پشتون های مشرقی وجود دارد. انواع دیگری که در نزد درانی ها یافت میشود بر اساس همین نمونه تشریح میگردد ولو اگر با نمونه نوعی تفاوت هم داشته باشد (م- الفستانت در قلمرو شاهی کابل ۱۹۷۲. جلد دوم ص ۲ چاپ اول در ۱۸۱۵. نوعی از قبیله گرانثی در نزد اقوام غیر پشتون نیز وجود دارد - اصطلاح فوق رادر باره نورستانی ها و بلوچ ها میتوان اطلاق نمود نه در مورد تاجک ها و ازبک ها. در نزد هزاره ها قبیله گرانثی پس از غلبه پشتون ها بکلی از بین رفته اند. ایماق ها که موقف غربی دارند، خود را قباایلی میگویند ولی تا بحال هیچکس نتوانسته است تا نقشه قبایلوی سر-

زمین ایماق را تهیه نماید و نامگذاری های که ارائه شده است متناقض است. بنظر میرسد که در اواخر قرن نوزده و در هنگام نفوذ پشتونها يك ساختار بیشتر پنداري عرض وجود کرده باشد تا بصورت واقعي. آنها به منظور وجود واقعي اجتماعي معادل با واقعي اجتماعي اقوام رقيب به ایجاد يك اسطوره قبایلي میپردازند ( شماری از ایماق ها نامهای قبایل پشتون را بر خود میگذارند و پاره دیگر خود را ایماق تاجک مینامند) بهر صورت در هیچکدام از این چهار گروه نه هستي قبيلوي وجود دارد و نه خاطره از رسوم و یانهاد های قبيلوي اگر چه ارتباط و تعلق منظم با يك گروه همبسته اجتماعي صورت میپذیرد. قوم نسبت به قبیله وسعت مفهوم بیشتری دارد.

۷ - ر- تیول. مبارزه برای افغانستان ۱۹۸۱ ص ۳۴ و گریگورین آشکارشدن افغانستان نوین ۱۹۶۹ ص ۴۸ منشاء مختلف را گروه بندي میکند در باره اقوام پشتون پیش از قرن هژده چيزي بسیار کسي شنیده میشود پاهر از آنان به مثابه يك معشر چپاول گر که در جنوب کابل زندگی میکنند، یادآوری مینماید. ورود آنها به عرصه سياسي تا اندازه مربوط به انفجار جمعیت و نقش شان منحيث اجير در اردو های مغولها و تاجک ها بوده است. به طور کلي سه گروه بزرگ قبيلوي از هم تفکیک میگردد: دراني ها در غرب غلجاني ها در قندهار و کابل، پشتون های مشرقي و دراینسو آنسوي سرحد میان افغانستان و پاکستان ( خط دیورند ).

۸ - بهترین تعریف که از این وضع صورت گرفته است در نخستین کتاب که در مورد پشتونها توسط سفیر برتانيا ( او مانند بسیاری از کسانی که در افغانستان وظیفه اجرا کرده اند اسکاتلندي بوده است ) مونت استوارت الفنتون نوشته شده است ، وجود دارد ، ۱۸۱۵ - این کتاب در سال ۱۹۷۲ دوباره چاپ شده ، بویژه جلد اول ص ۲۱۱ ، ۲۱۹ ، ۳۲۰ چاپ اول و جلد دوم ص ۲۸۲ - شاه برای تحکیم قدرت خویش در داخل کشورتا حد زیادی خود را مصروف جنگ در داخل کشور میساخت . اگر این جنگ نتیجه مثبتی از خود میداشت ، پیروزي های آن شهرت او را بالا میبرد و وسیله آنرا فراهم میکرد تا از تشي را در اختیار داشته باشد و به این ترتیب و بادادن عطایاي به سران اقوام افغان طرح همبستگي میریخت. امیدواري به کسب غنیمت تعداد زیادی از قبایل را به اتحاد با پادشاه متمایل میساخت. در حالیکه در غیر این صورت برای مطیع ساختن آن ها به مشکلات زیادی مواجه میشد ( این قسمت توسط نگارنده از انگلیسي با فرانسوي ترجمه شده است)

- ۹ - نگاه شود به کتاب ، الف ، احمد بنام اقتصاد و جامعه پشتون ۱۹۸۰ ص ۱۸۱ و ۱۹۳
- ۱۰ - داود کتاب یادشده ص ۱۰۱ لويس دوپره افغانستان ۱۹۸۰ - ۷۵۴ ژيل اتين افغانستان يا فرصت هاي همکاري در مجله همکاري تخنيکي شماره ۶۰۸. ژ - کراسموک افغانستان در دوران هاي اخير ۱۹۶۹ ص ۱۷۱ ز داود کتاب یادشده ص ۱۰۱ .
- ۱۱ - بخاطر بياوريم که دشمن درمیان عموزادگان ، در رسم پشتونوالي عنعنوي شده است (تربور در حين زمان هم بمعني دشمن و هم پسرکاکا ميباشد ) از هنگام عبدالرحمن تا ظاهر شاه کشمکش میان پسران کاکا بيک امر معمول تبديل شده است .
- ۱۲ - دربارۀ تعريف سهم دستگاه دولت رجوع شود به ل - آدمک در افغانستان کي کيست ۱۹۷۵ .
- ۱۳ - بهترين کتاب ( که بسيار مختصر است ) در مورد فرايند نوينه سازي، کتاب گريگورين ميباشد ، کتاب یادشده ۱۹۶۹ در مورد عبدالرحمن نگاه شود به دولت و جامعه در افغانستان ، حسن کاکر ۱۹۷۹ .
- ۱۴ - اشتباه است که اگر در شريعت بقايای از عادات قرون اوسطي مضر ديده شود ، در آغاز قرن بيست ، مشاهده مناظر از بازگشت شريعت که در چشم انداز معين صورت ميپذيرفت ، نادر نبوده است. در واقع شريعت جامعيت گراني را وارد مباحث حقوقي ساخته است و بدينگونه قضاوت را از انحصار گروه هاي محلي بيرون ميکشد ( از دست اقوام در افغانستان و از دست عصبیه ها در ممالک عربي ) بعنوان مثال دلچيسپ نگاه شود به تقابل شريعت و رم و رواج در هنگام جنگ ريف که عبدالکريم با آن مواجه بود : در کتاب « عبدالکريم و انقلاب ريف » ، ۱۹۷۶ س ۸۱ و ۸۹ بيعد نوشته يوسفی.
- ۱۵ - حسن کاکر ، کتاب یادشده . ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۷۸ .
- ۱۶ - نگاه شود به بيانات امان الله در اثنای بازگشت از اروپا گريگورين کتاب یادشده ص ۲۵۶ .
- ۱۷ - در مورد آثاري که دروشنفران آسيایي درين دوره و در واقع از آثار و منابع اروپائي

مطالعه میکردند. تحقیقات لازم است ( و یا کتاب های مقدماتی در باره مولفین آثار مزبور ) کتاب های که بیشتر مولفین شان از جمله پیروان مکتب اصالت تجربی و یا اصالت دانش تجربی بودند.

۱۸ - نقل شده در مقاله اتین ژیل، کتاب یادشده ص ۲۳۹.

۱۹ - س - داوینسن ، مسله سرحد شمال شرق ۱۹۷۵ س ۱۶.

۲۰ - م . الفنستن کتاب یادشده س ۲۳۹.

۲۱ - و - گریگورین کتاب یادشده ص ۲۰۰ ، شیانسکی « افغانستان در آغاز سده بیستم » .

۱۹۷۹ - ص ۱۳۳

۲۲ - حسن کاکر کتاب یادشده ص ۱۵ و گریگورین کتاب یادشده ص ۱۵.

۲۳ - یون - سنت لیور « روستا در افغانستان » در مجله کمانتر ( آرا ) شماره ۱۶ ، ۱۹۸۱ ،

، این مضمون تحلیل دقیقی در مورد رابطه دولت و دهقان دارد.

۲۴ - ز - کانفلید ( با شیوه تحسین آمیزی ) وضع و لسوالی را تعقیب میکند که تحت نظر

ریش سفیدان قاتلی را که از قوم هزاره بود و به خاطر تصفیه حسابات خانواده ه گمی جنایتی انجام داده بود ، محکوم میسازد.

ر - کانفلید « تکامل هزاره ها در داخل افغانستان » در اوراق رسمی قونسلگری در

افغانستان شماره ۳ .

۲۵ - ر - تاپر کتاب یاد شده ص ۲۴۵.

۲۶ - ژیل اتین عادی ترین مثال، ولی با آنهم عملی ترین آنرا یاد آوری میکند : مامورین

دولت بابایسگل که الگزی تجدد است رفت و آمد میکنند از سوار شدن بالای اسپ ابا = می ورزند .  
ژیل اتین کتاب یاد شده ص ۱۵۹ .

۲۷ - م - ور - پولتون ، ری جنگ یا قریه تاجک در شمال افغانستان رساله ۱۹۷۹ جلد سوم

ص ۳۲۸.

۲۸ - ادبیات رابطه دیالکتیکی در باره قدرت خان ها و خصوصاً در باره قدرت خوانین مناطق

قبایلی و افراس ، رجوع شود به تمام نوشته های الف احمد ور - اندر سیون .

۲۹ - الفنتون . کتاب یاد شده . جلد اول ص ۳۲۸ .

۳۰ - در میان قبایل نورستان در مورد آنچه که يك خان براي حفظ مقام خویش باید انجام دهد مشخصاً مقرراتی وضع شده است . بعنوان مثال درويگل تعداد دفعات غذاهاي اولسي که خان به قریه خود میدهد یکی از شاخص هاي اعطاي عناوين افتخاري به اوست . نگاه شود به س جونز ، شخص و تاثیر آن در نورستان ۱۹۷۳ .

۳۱ - نمونه جدیدی که ارائه داده میشود در مورد عمران و اسکان در وادي هلمند در میان سالهاي ۱۹۵۳ و ۱۹۷۳ است : دولت اقوامي گوناگوني را در زمین هاي جدید اسکان داد و در حین حال با ملك هایشان در حال داد و معامله بود ، ر - اسکات « قبیله و گروه هاي قومي در وادي هلمند » اوراق رسمي قونسلگري در افغانستان ص ۳ .

۳۲ - ر - روینسون سیاست شوروي در باره ترکیه ایران و افغانستان ۱۹۸۳ ص ۱۳۴ ، ز - داود کاب یاد شده ص ۲۶۹ و بعد ، ژ گراسموک کتاب یاد شده ص ۱۷۲ و بعد .

۳۳ - روزنامه ص - کشکی « کاروان » از این شاکي بود که ۲۱۶ وکیل ۲۱۶ سکوي سياسي را تشکیل میدهند ( ۲۱ ص - ۱۹۷۳ .

۳۴ - ژیل اتین ( کتاب یاد شده ص ۲۲ و ۸۲ ) موجودیت يك معشر روستائي را رد میکند .

۳۵ - ک - فردیناند « انتقالات کوچي ها و تجارت در مرکز افغانستان در مجله فولکور ، جلد

۴ ، ۱۹۶۲ ص ۱۵۲ و بعد .

۳۶ - يك مثال خوب ، موجودیت شبه نظامیان روستائي است که موظف به مرعي الاجرا قراردادن تصامیم معشر اند . بخشي از جنبه هاي توصیه اي آنها در گذشته در نزد علجاني ها ( م = الفنتون کتاب یاد شده ص ۲۲ و ۲ ) و در حال حاضر در میان روستائي هاي ويگل ميتوان یافت ( ل - ایدلبرگ و نورستان ۱۹۷۹ ص ۵۷ .

۳۷ - دربارہ این مطلب نگاه شود به مصاحبه ب و م سنت بیور یا پ - بوردیو « روش تحقیق

در علوم اجتماعي » ص ۳ سپتامبر ۱۹۸۰

۳۸ - در عرصه زراعتي يك مثال خوب توسط ژانتل ارائه شده است : مداخله دولت در رسم و

رواج زراعتي و زراعت صنعتي ( مانند پنبه دانه ) و ماشيني ساختن آن ، فرایند امور زراعتي را

---

در نزد دهقان یکلي گم ساخته است .

متخصص مامور فني و مامور برنامه ريزي نسبت به او در کارهاي زراعتي بيشتري مي فهمد .

پ - ژلنتل « افغانستان و کمک هاي بين المللي مجله جهان سوم ۱۹۷۹ شماره ۸۰ .

## اسلام در افغانستان

افغانها ، بجز از چند هزار هندو و سیک و چند صد نفر یهود تماماً مسلمانند . ۸۵۰٪ شان سنی و به مذهب حنفی بوده و متابقی شیعه اثنی عشری ( مذهب جعفری ) میباشند . همراه با يك اقلیت کوچکی که به مذهب اسماعیلی گرویده هستند . ( از صد تا دو صد هزار ) در يك کشوری که استناد به مفهوم ملت بسیار تازگی دارد ، دولت منحیت پدیده خارج از جامعه پنداشته میشود . تابعیت به گروه معشری محدود شده و اسلام تنها مؤخذ مشترك تمام افغانها است ، گفتن اینکه دین زندگی يك دهقان افغان را مشحون ساخته است ، چیزی بسیار کمی است ، اسلام افق روشنفکران ، همیستاد از ارزشها و قواعد رفتار رامیسازد ولوتاثیر ارتعاشی آن بالای قواعد دیگر مانند قواعد قبایلی بهر اندازه که باشد . همچنان دین تنها مؤخذ مشروعیت ده ارزش همه گانی گرایي است .

همینطوریکه استناد آرمانی نسبت به دین تفاوت حاصل میکند ( استناد غیر مذهبی ، بنیادگرایانه ، عنعنه پسندانه و اصلاح طلب و غیره ) لنگر اندازی جامعه شناختانه آن نیز تغییر میخورد ( قبیلوی / غیر قبیلوی دهقانی / شهری ) . در نتیجه ، ما اشکال مختلف از مذهبیت ، چهره ها و پویایی های گوناگونی را در برابر خود میبینیم . در میان چهره های مذهبی میان ملا های شهری عالم ( صاحب نظر در شرع ) سید ( کسانیکه از ذریه محمد ص پنداشته میشوند ) پیر ( شخصیت کراماتی که بعضاً در راس يك طریقه صوفیه قرار دارد ) وبالاخره روشنفکر اسلام سالاری گرا باید تفکیکی بعمل آید در میان اشکال مذهبیت میان مذهبیت عوام ، تابعی دستوری قضایی و فقهی علما ، عرفان متصوفین و اسلام

- سیاسی اسلام سالاری گرایان باید تفکیک قایل شد در امر پویایی مذهبی ما به موارد ذیل بر میخوریم :
- فرسایش بطنی تاثیر علما پس از آغاز قرن اخیر و رشد سریع دو باره آن در جریان جنگ کنونی .
  - گسختگی طریقه تابعی دستور تصوفی ( در مناطق غیر قبایلی ) و طریقه غیر روحانی ( در جنوب ) .
  - نزول نفوذ سادات و رهبران کراماتی .
  - بحران روابط میان شریعت و رسم و رواج در مناطق قبایلی .
  - و بالاخره ترقی جنبش اسلام سالاری که توسط روشنفکران جوان به پیش برده میشود .

### الف : مذهب عوام :

مذهبت عوام نباید بلا فاصله با اسلام حقوقی علما یا اسلام سیاسی اسلام سالاری گرایان مخالف پنداشته شود . و آنهم به این خاطر چنین نمیتواند باشد که دو اصطلاح اخیر با اشکال که ما بعلمت عدم اصطلاح بهتر آنها « مذهب عوام » می نامیم حصه میگیرند . درینجا ما محتوای متفاوتی را مطالعه نمیکنیم ، الا طرق مختلف به رسیدن به آنها . مقصد ما از « مذهب » عوام شیوه است که دین بر پایه آن امور روزانه را ساختمان بندی میکند . شیوه که نوعی از تکلم ، نوعی از زندگی و نوعی از هویت فرهنگی را به وجود می آورد . همچنان شیوه که این روش مذهبی نوعی از رابطه با مقدسات را دارای نهاد اجتماعی میسازد که با رابطه که از طریق تاله رسمی میتواند بر قرار گردد تفاوت دارد . با وجود اینکه بسیار مشکل است تا در افغانستان اسلام رسمی و اسلام نامشابه دستور مخالف هم قرار بگیرد .

مقصد ما از «عوامی بودن» عبارت از آن مخالفتی نیست که ناشی از مخالفت مردم با



باسوادان ( علما ) روشنفکران اسلام سالاري گرا، میباشد، بنكه بیشتر عبارت از آن روش است که از افق مشترك تمام این اقشار برخاسته و بر اساس آن تأسیسات بیشتر انتزاعي خاصه علما و ( فقه اسلامي ) و روشنفکران ( آزمان اسلام سالاري ) فرو میریزد.

## ۱ - اسلام در روستا :

مسجد مرکز روستا است . بجز از روستاهای که دارای کدما چایخانه ای بوده و یا خوانین محل دارای مهمانخانه های ( حجره ) باشند غالباً مسجد یگانه مکان تجمع معشري در آنجا-ست: مسلماً مسجد بطور اولي مخصوص مراسم مذهبي است . نماز های که در جماعت ادا میشوند فضلیت بیشتری دارند : مانند نماز جمعه که تمام اهالی ده در وقت ظهر در آنجا جمع میشوند. اما مسجد همچنین محل تلاقی مردم ، محل گفتگو و تبادل اخبار است . در همین مسجد است که ریش سفیدان برای حل و فصل مناقشات گرد هم آمده و مباحثه میکنند. همچنین مسجد محلی است که زمانیکه درده شخص دارنده وجود نداشته باشد. مسافر بیگانه در آن پذیرایی میشود.

دین زمان و مکان را شکل میدهد و میسازد. مربوطات ده همچنین تمام خطوط جهان و دواير روبه مرکزات و مذاهب دیگر و بالاخره ملحدین در اطراف مسجد متمرکز گردیده و آنرا احاطه نموده اند. روز بانماز های پنجگانه و غذای بالنسبه مقدسی آهنگ موزون یافته و سال با اعیاد و آخرین روز های ماه رمضان و زبان با قوالب ادبی و استرجاعي که نام خداوند در آن ذکر میشود آهنگ میگیرد . با کسانیکه بخواهند تمام گفتار و کردار خود را از مناشی الهی آن جدا سازند معاشرت صورت نمی گیرد.

ملا به روستا متعلق است نه بیک حلقه روحانی (۱). او عضویت کدما بنیاد و یا انجمن متشکلي را دارا نبوده و رابطه چندانی با روحانیون طراز اول ( علما ) ندارد . نه از آنها معاشی دریافت میکند و نه سمت نمایندگی بر اساس تراضی روستائیان. شخصی منحیث ملا پذیرفته میشود که در دینداری و دانش از دیگران از سایرین برتریت داشته و غالباً از خانواده بر خاسته است که بصورت عنعنوی بجامعه ملا عرضه کرده است ( طریقہ معمول

در مناطق قبایلی ، ملا ها تقریباً بیک فرقه حرفوق متعلق میباشند).

ملا غالباً نادار است و حرفه او بنحوی رفع کسری عواید فعالیت های زراعتی وی است که به آن اشتغال دارد . در افغانستان ، تقریباً دیگر زمین وقفی با شمری ( مانند ملکیت کلیسا) وجود ندارد . تنها زمین وقفی درده زمین مسجد و متعلقات آن است که برای اعاشه ملا کافی نمی باشد. با اینکه نوعی از معاش سالانه که بصورت جنسی پرداخته میشود، معمول است

( مانند روش معمول در مناطق قبایلی ) ( ۲ ) . در چنین حالتی به او مانند سلمان و بائجار من حیث مؤدی مراسم مذهبی و آنهم بصورت سالانه و بشکل مقاطعوی اجوره داده میشود و یا اینکه نامبرده از نظام مالی اسلام مستفید می گردد ( عشر و زکات ) ( ۳ ) . بهمین سان ، ملا از بابت کارهای دیگریکه انجام میدهد عطایایی دریافت میدارد. با آنهم مردم بر اساس رضایت و اندازه وسعت مالی خود پول میدهند ، جبرو الزامی وجود نداشته و هدایا هیچگاه بحد نصاب که توسط شریعت اسلامی پیشبینی شده است ، نمیروند. مسلماً اغنیاء در امر اعاشه ملا سهم بیشتر گرفته و وزین تراند ولی اینکه نامبرده بخاطر تامین احتیاجاتش مستقیماً بخان متعلق باشند نادر است .

در نتیجه موقعیت ملا بنحو قابل ملاحظه تغییر میخورد ، موقف او در مناطق قبایلی به اثر بیرون ماندن او از چار چوب معشر قبایلی و مشابهت با گروه های حرفوی تحقیر شده ( غیر از نزد درانی ها ) پائین است . در مناطق دیگر نامبرده نظر به دانش خود و اعتبار خانواده اش موقف بالاتری را احراز میکنند .

ملاها اجرای مناسک دینی ، چون ادای نماز عیدین ، ختنه ، عروسی و مراسم تدفین ، آموزش شفاهی کودکان و اداره و رهنمائی مدارس تعلیم قرآن و غیره را در انحصار خود دارند ، در روستا های کوچک ، اکثراً ملا ها تنها اشخاص با سواد اند . بعضی از آنان مشاغل خارج حوزه مذهب چون جادوگری ، طبابت ، دادن تعاویذ ، دفع اجنه و غیره را نیز از خود بروز میدهند. شکسته بند ، داکتر ، جادوگران دیگر و همچنین معلمین مکاتب دولتی و تمام تحصیل کرده های که زیر بار او نمیروند ، رقبای او اند.

در اثنای گفتگوهای اتفاقی نوعی از ضد روحانی گری عامیانه آشکار میشود که نباید فریفته آن شد. در این جا ضد دروحنی گری اصل وظیفه را ارج داده ولی از ارزش تحصی که موظف به اجرا آنست میکاهد ( در میان شوخی های لفظی ملا منیث یک شخص سی ، نادان و تنبل و حریص نمایان میشود ) اینکار با طرزتفکر آزاد کوچکترین رابطه ندارد. سطح تحصیل ملاها بسیار متغییر است ، آنها خواندن و نوشتن را میدانند ( ولی ملا های بیسواد هم وجود دارند ) او مراتب نماز و آیات از قرآن را بزبان عربی حفظ نموده ( ولی ندرتاً به این زبان مکالمه کرده میتواند ) و به مبادی حقوق و فقه اسلامی و ادبیات برگزیده و کلاسیک فارسی آشنائی دارد.

## ۲ - دین ، همیستادی از قواعد یا از فرهنگ ؟

مسلمان اسلام مجموعه مقررات و همیستادی را راثه میدارد که مبنی بر تنظیم روابط بشری و در یک کلمه مبنی بر اخلاق اجتماعی است . ولی با اصرار روی این جنبه دین ، فراموش میشود که دین نیز یکی از اشکال معنویتی است که در رفتار و کردار آدمی منقش گردیده و روزنه تعالی ، جو تفکر فردی و در آستانگاه جامعیت و همه گانی گرایي را در ما ورا ، تمامیت قواعد زندگی گروهی برای انسان میگشاید. دید انسان شناختانه غربی ، همچنان مطالعه کارایی پسندانه اسلام که توسط بخشی از متفکرین نوین گرای ( ۴ ) مسلمان صورت پذیرفته است و در بند قواعد ماندن صرفاً قضایی فقهی پاره از علماء ، اسلام را بیک لایحه ساده تنزل میدهد .

چنانکه دیدیم ، از نظر دهقان در اندیشه سنت ناپویی وجود ندارد بلکه معکوره مجانست و همسانی با یک نموده فرهنگی در آن موجود است؛ و آن تقلید و پیروی از پیامبر ( ص ) در نحوه زندگی ، در شیوه رفتار و طرزلباس ( ۵ ) است. ( سنت ) ، بنا آنقدر مهم نیست که این عنعنه پنداری باشد یا واقعی و یا اینکه نو آوری و ابداع در وضع ثابتی مصلوب ماند و یا اینکه اخلاق و فرهنگ توسط پدیده مذکور که خود مدعی پخش آنست ، سر کوب شده باشد . رهنمود های ناشی از سنت هیچگاه مانع اصالت عمل زندگی روزانه و

تعامل آن نیست. این رهنمود ها معنی به جهان، سخنی به دهقان، آستانه، برای اندیشه جامعیت گرایي ارزاني می‌دارد. در اسلام، حقیقت کمتر امر تعبیری است و بیشتر تقلیدی. آنچه که باعث جمودیت حتمی اندیشه سیاسی است، همچنین به استواری اخلاق فردی نیز اجازه می‌دهد. همچنان در اینجا بعوض تزاهد، سازگاری (احترام صرف به قواعد) و به عوض استغراق فردی مقبول و یا مطرود، اثر قواعد اجتماعی را میتوان سراغ کرد.

دین همچنان آستانه برای جامعیت گرایي گفتاری قول سوگند تحلیفی، قولی مربوط به ارزشهای مشترک و گفتاری که جهان مشترکی را برای مخاطبین اش ترسیم مینماید، فراهم می‌آورد. و لو اگر حق ابراز سخن مراتبی است و امتیاز با سوادان در آن مضر است با آنها دهقان میتواند گفته های خویش را پیش قاضی ابراز دارد. استنادات همان استنادات و رابطه مستقیم است. در حالیکه همین دهقان در برابر مأمورده، لت خجول و در برابر طرز العمل ها و غایاتیکه آنرا درک نمیکنند منحرف باقی میماند: بنا خاموشی اختیار نموده و به ملک متوسل میشود. دهقان بعید از آنکه در اندیشه قضا و قدر محبوس باشد بر خلاف برای مقایسه و تحلیل جهان خویش بر خوردار از مادهء مربوط به آن میگردد. همچنان دهقان با بر خورداری از روزانهء جامعیت و هم بخاطر آن وهم بواسطهء آن فضای متعالی که دین میگشاید، میتواند از جهان بطور عام از بشریت و خوبی و بدی صحبت بعمل آورد. امکان گفت و شنید با بیگانه وجود دارد در حالیکه اگر اسلام فقط بازی از احکام میبود بیگانه غیر قابل درک و تحمل وجودش ناممکن بوده. و خود واسطهء میان انتخاب مرگ و یا تغییر عقیده مذهبی تلقی میگردد. همین معجون شکلی گرانی و (در نتیجه فرقه مداری پنهانی) و بشریت خواهی عمیق است که باعث حیوانی و سرگشتگی دهقان مسلمان است. در عقب بی اعتمادی در برابر بیگانه، در عقب ترس از نجاست و زخم چشم در عقب این مهمانوازی کشیشی مابانه و جذاب که توام با پذیرایی گرم، ارادهء مهمان را سلب میکنند در عقب اینهمه شکلی گرایي روابط بشری انسان به اشتیاق درک و تبادلده وی منحیث يك نیاز عمیق بشری که در نزد همه بنی بشری بیشتر گرانی دارد- که بزعم شان الحاد نوعی از تناسخ تقلید از غرب است - بر میخورد، در افغانستان الحاد نوعی تقلید از نموده فرهنگی غرب

و بناً القأ کننده نوعی از خود بیگانگی است. تصادفی نیست که اگر دو جناح کمونیستی افغان یکی از خلق که بخاطر تشدد تباهن آن صفت انتحاری پیدا کنند و دیگر آن پرچم برده واران شوروی پذیر شود.

### ۳- اسلام ، عرف ، و رسم و رواج قبایلی؛

مسلمأ در سراسر افغانستان بعید از آنست که اسلام تنها همیستاد قانونی باشد. اگر دستاتیر حقوقی دولتی ( قانونی ) در خارج از جهان روستا باقی میماند ، رسم و رواج و خرافات دارای منشاء پیش از اسلام نیز در همه جا وجود دارد. به همین سان تعداد از نهاد های مشخص بدون اینکه رابط مستقیمی با شریعت داشته باشند انکشاف نموده اند ( شورای ریش سفیدان ، موجودیت میر آب و غیره ) خصوصاً اینکه حقوق عرفی روستائی پیچیده اما مشخص آهسته آهسته نضج گرفته است. ولی برای مناطقی که غیر قبایلی اند چهار چوب عمومی حقوق جزا و حقوقی عرفی شریعت باقی میماند (۶). اگر چه گاهی ، استناد به شریعت محضاً لفظی است ، با آنها هیچ نظام مثبت و عینی در برابر شریعت قد علم نکرده است.

در مناطق قبایلی که پشتونوالی همراه با نهاد ها و دستاتیر جزایی آن در حین زمان هم آرمان گرای و هم مجموعه از دستاتیر حقوق عرفی است وضع طور دیگر است (۷) در واقع قدرت قبیلوی غیر مذهبی است ( باین عباره که جدا از مذهب است ) و از لحاظ حقوقی ، شریعت و رسم و رواج قبیلوی صریحاً با هم مخالفت دارند. ما دیدیم که موقف ملا در مناطق قبایلی پائین است ، درین مناطق و لو زبان مادری او پشتو هم باشد ، کسی او را پشتون نمیگوید ، فرزند یک خان هیچگاه تحصیلات مذهبی انجام نداده است ( اقلأ در قرن بیستم زیرا بنظر میرسد که در گذشته وضع متفاوت بوده است ( ۸ ) پشتون بودن سهیم بودن در ساختار قبایلی است ، باری روحانیون چه بلند مرتبه و یا پائین رتبه در فراسوی ساختار عشایری گرا قرار میگیرند. در سطوح پائین آن ملا های ده و در مافوق آن شخصیت های واجد برکت مانند میا ، سید ، پیر و دیگر رهبران زعامتی ( کراماتی ) قرار

میگیرند. بناً ملاها در همان صفتی قرار میگیرند که پیشه وران قرار دارند ، ملاها از پدترتا فرزند معمولاً از بیرون گروه های عشایری بر خاسته و تحت حمایه گروه های مزبور میباشند و در مناطق شدیداً عشایری شده ( کتر و پکتیا ) حق اشتراك فعال را در جرگه ندارند و در خارج از آن ( وردك ) منحیث يك يك رایزن فنی در آن اشتراك میورزند. اگر از حدود خویش منحیث يك كار شناس و متخصص با فرائر نهند بیک واکنش ضد روحانیت مواجه میشوند: « جاي ملا در مسجد » ، ما اندکی بعدتر ، موقف رهبران کراماتی را از نظر خواهیم گذراند ولی در همه موارد بیرونی بودن شخصیت مذهبی از ساختار قبیلوی بملاحظه میرسد. این امر در نحوه ساختار که اسلام در هنگام جنگ به خود خواهد گرفت و هم در چگونگی ساحه نفوذ احزاب دارای پی آمد های مهمی خواهد بود. رسم و رواج عشایری و قانون اسلامی ضد هم اند ، مثالی چندی بیاوریم : زناي محصنه براساس شریعت باید توسط چهار نفر شاهد ملاحظه شده باشد تا حد آن تطبیق گردد ، و لی از لحاظ پشتونوالی طعنه و آوازه ( پیغور ) آن کافی است ، آنچه مطرح است شرافت است ( بناً تصویر از خویشان ) و نه اخلاق ( که توسط شریعت به ارتباط آنچه که حلال است و آنچه که نیست تعریف شده است ) در قبایل دادن میراث بزنان ممنوع است زیرا در غیر آن تناقص با اصل اولویت مردکه خود تهداب همیستاد قبیله است عرض و جود میکند . درحالیکه قرآن نیم آنچه که بورد میدهد بزن میدهد. مهر ، نشان آبرومندی و حیثیت ، سر بجای میزند که شریعت آنرا مذموم میشمارد . بالمقابل طلاق که بر اساس قرآن مباح است ، عملاً در قبایل ناممکن است زیرا باعث رسوایی و هتك حرمت خانواده زن خواهد بود . انتقام ( بدل ) در چار چوب رسم و رواج قبیلوی يك ارزش است درحالیکه دین سعی به تحدید آن دارد ، ویش و نظام تقسیم زمین ، بعنوان مصونیت مالکیت خصوصی ، بخاطر اینکه از نظر شریعت نا مشروع است از طرف ملاها رد گردید ( لوی جرگه پالنگی در کتر ۱۹۵۳ ) ( ۹ ) میتوان نمونه های بیشتری را ارائه داد. اما چنانکه دیده میشود در همچو مسایل موضوع تفسیر احکام شرعی بر پایه منافع خصوصی مطرح نمیشود مگر مخالفت صریح دو همیستاد عینی که هر دو مشرح بوده و مخالف هم اند زیرا هر کدام به تصویر اجتماعی متفاوتی استناد میجوید .

پشتونوالی هدف خویش را در تاملین دو باره تعادل معروض به تهدید در داخل گروه عشایری که هویت آن توسط تراضی تا نئید میشود ، مضمهر میببند ، پشتون در برابر آنچه که پشتون نیست تعریف میشود ، بر خلاف شریعت ، در جذب و انحلال گروه های ویژه گرای چون عشایر ، اقوام و عصبیه های دیگر در جامعیت امت خویش تلاش میورزد .

رسم و رواج قبایلی در عین زمان هم دموکراتیک و هم الزام آوراست و به یک امر متعالی و ماورائی ارجاع نمیشود ، مگر بیک امر مبتنی بر تراضی معشر عشایری . در باره آنچه که در افغانستان منحنی زندگی سیاسی پذیرفته شده رسم و رواج قبایلی متمایل به تجرید پشتون ها است ، در حالیکه شریعت با نفی هویت های قومی دارای داعیه همه گانی گراتراست . بنا کنش علما در آن حدود یک نامبرده گان بخواهند شریعت را بجای پشتونوالی قرار دهند و خان را که قدرت اش غیر مذهبی است تجرید سازند بمشابه یک کنش تهدید کننده ، هویت عشایری ملاحظه میگردد . غالباً ملا های روستا نسبت به علما به معشر قبایلی نزدیک مانده و از مداخله در همچو مسائل خوداری میکنند : رهبران زعامتی (گراماتی ) از ملاحظه با رسوم قبیلوی برای تعارف خویش منحنی یک میانجی ، دریغ نمی ورزند . ما بعد ها بروز آنی استناد به جهاد را در شرایط بحرانی و در مناطق عشایری و باز گشت علماء را مورد مطالعه قرار خواهیم داد . باین وجود اشکال که دین اسلام در روستا بخود میگیرد با کثرت انجام مناسک فردی دین که در مناطق قبایلی بوفرت دیده میشود ، کدام ارتباطی ندارد ، با آنهم این پدیده تفاوت میان شمال و جنوب کسور در جنگ راتشریح میکنند . تفاوتی که نه ناشی از تفاوت قومی و مذهبی بوده بلکه ناشی از تفاوتی است که اسلام درین منطقه با سیاست دارد .

#### ۴ - اولیاً و برکت :

برکت نوعی از تقدس خیریه ایست که از بعض اشخاص از بعض جاها و از بعض اشیا متصاعد میشود (۱۱) برکت نیروی خیزنده است قابل اشغال و تصاحب . تقدس

اشیا : تعویذ، اوراق قرآن کریم و آثار اولیا ء تقدس امکنه : زیارت ها و مرقد يك پير . تقدس اشخاص : سيد ، و لو داراي هر ارزشي شخصي که باشد به تملك و انتقال بخشي از نورپيامبرادامه میدهد، پير ، استاد عارفي که بعضاً آنرا بشکل نابابي « قدیس » ترجمه میکنند ( در اسلام نظر به مسيحي توصل فردي وجود ندارد ، زیرا پير به اثر فنای فردي خویش به قدسیت نمیرسد ، مگر توسط قماس ) . پير غالباً عضو يکي از طریقه هاي صوفیه است . قبور پيران به زیارت گاه مبدل شده و محافظي از آن ( مجاور ) که از صدقات مریدان امرار حیات میفایند، از آن پاس داري میکند . زیارتها شهرت زیادی دارند ، تعداد بیشتر از این زیارات به شفا بیماری خاصی شهیر اند : زیارت او پيان در شفای بیماری سگ دیوانه مشهور است .

روحانیت تابعی دستور به تناسب تحصیلات خویش در برابر این شکل مذهبیت عوام محتاط اند. بالمقابل ملاهاي روستائي در چنین مراسمي کلاً اشتراك مي ورزند . باآنها تمام روحانیون افغان مخالفت بیش از پیشی در ارتباط با پير ندارند.

مفهوم اشخاص پاک ( اولیا ) شامل دسته هاي گوناگون بسیاری میشود. از ملنگ آواره گرفته تا پير قابل احترامی که عالم يك مدرسه بزرگ است . در اینجا بازم برای يك بار دیگر مرز مشخصی میان اسلام عوام و اسلام دانشمندان وجود ندارد ، ملنگان یا قلندر ان ، واعظین و شیوع دهنده گان آواره ، نیمه مجنون ، نیمه برهنه و فروشنده هاي تعاویذ و مبلغیني اند که از خارج و غالباً از هند آمده اند. آنها از يك زیارت بزیارت دیگر و از يك مسجد به مسجد دیگر رفته و در اشاعه نفوذ انجمنی که از وسعت سرحداتش مضطرب نمیشود ، خود را آزاد میدانند.

سادات که منحصیث نواده گان محمد ( ص ) و خواجه منحصیث اخلاف خلیفه دوم ، عمر ( رض ) \* پنداشته میشوند بدون آنکه در زندگی اجتماعي خویش الزاماً روحاني باشند بهره وراز نوع ارزش اضافي و الکویی میباشند. آنها جز به تناسب موقف شان در ساختار

اجتماعی و یا نظر به شایستگی شخصی شان نقش سیاسی ندارند ، بدینگونه طبقه سادات

\* درینجا مؤلف مرتکب خطای تحقیقی واضحی شده است خواجه ها که يك شاخه دیگر آن به خواجه عباسي معروف است ، از اخلاف حضرت ابوبکر «رض» می باشند و نه از حضرت عمر «رض» اولاده - خلیفه دوم در میان مردم ما به حضرت ها شهرت دارند.



نظر به تعریف که از آنان بعمل آمد بر فراز همیستاد تشعبي قرار دارند. اگر چه زبان مادري شان پشتو هم باشد ، پشتون شمرده نمی‌شوند . قوم او سید وحتي عرب است . موقف بیطرفانه وختنای طبقه مزبور در تناسب با رقابت نسبي که در ساختار عشایري نهفته است ، از آنها میانحیان تمام و کمال می‌سازد (۱۲) شماره زیادی از سادات از این وضع آگاهی داشته و در فراهم آوری يك نیروي سیاسي برای خویش از آن غافل نمانده اند . بدبینی و خصومت روبه افزایش مردم و خصوصاً تحصیل کرده ها نسبت به طبقه مزبور خصوصاً زمان که بی خبری شان روی مسایل مذهبی آشکار باشد ، از همین جانشنت میکند .

ملاهای (عامتی ) کراماتی ) چهره ممتاز محیط قبایلي است که محیطي است پرآشوب و متشعب . نامبرده در مواقع بحرانی و زمانیکه آرمان جهاد متشعب ، عشایري را خارج از حدود آن تعالی میدهد وارد معرکه میشود . در نتیجه شخصیت متحد کننده درخارج از جهان قبیلوي بوجود می آید : سید ، پیر ، ملاهای ساده ، میا ، ملاهای دیوانه که انگلیسها از آن نامبرده اند (۱۳) . از این زمره اند . پیران اساتید عرفانی اند که پیروانی ( مرید ) در دوردور خود دارند هر منطقه افغانستان دارای پیر محلی خویش است که زیارتی بالای قبروي اعمار شده است .

اعتبار پیران ، ولي ، شفا دهنده و یا در معنی روستا های ما صرفاً يك «شخص پاک» می توانست محدود به قریه اش مانده و یا در سراسر افغانستان پخش شود . در بیشتر اوقات آنها عضو یکی از طریقه های صوفیه میباشند . تفاوت میان عالم و پیر بالا خص در شمال کشور مغشوش و مختل است . بسیاری از علمای محلی که در خصوص مدارس و تاله شان تابعی دستور و ارشادی مشرب اند مانند پیران احترام گردیده و بر حسب اتفاق نقش شفا دهنده گان را بازی میکنند . در افغانستان هیچگاه علما پیران را نرانده اند البته جز در موارد يك نامبرده گان خود را به اشکال کاملاً بدعت گذارنه اسلام نسبت داده اند ( مانند روشانی در قرن (۱۶) . در پرتو موقف پیر ما وارد عرصه نهادي ساختن اجتماعي برکت میشود . در اینجا دیگر مذهب عوام مطرح بحث نیست بلکه موضوع طریقه های تصوفی مطرح است که در تاریخ افغانستان و در جنبش مقاومت این کشور نقش قابل ملاحظه داشته

## ب- تصوف

تصوف که در قالب سه طریقه ( نقشبندیه ، قادریه ، چشتیه ) به ظهور رسیده است در جامعه افغانی بسیار زنده بوده و طبقه متوسط نواحی شهر ها و ماحول آنها را از خود متأثر ساخته است . بزرگترین مراکز صوفیه کابل و هرات بوده ولی تمام صفحات شمال کشور و ساحه قندهار نیز از آن متأثر اند. اگر چه تصوف در میان لایه روشنفکران شهری از رونق افتاده است ولی با آنها در میان روشنفکران که در مکاتب کلاسیک تحصیل کرده اند و در میان با سوادان شهر های با فرهنگ کلاسیک چون هرات و مریدان مشتاق و پر حرارت ولی پنهان خود را حفظ نموده است . در چنین ساحاتی بسیاری از علما با یکی از طریقه های تصوفی ارتباط دارند.

در تصوف ، اسرار ظاهر در مقابل اسرار باطن قرار میگیرد . برای رسیدن به این حقیقت ( که تصوف باشد ) لازم است تا تعلیمات عرفانی تحت رهنمایی یک پیر ( پیر و مرشد ) صورت گیرد. هر شاگرد ( مرید ) برای رسیدن به حد معرفت الهی که نه یک امر جدلی و قالی بلکه یک امر کشفی و حالی است باید از آن راه ( طریقت ) پیروی بعمل آورد . عشق به خدا عبارت از فنای خودی ها در ذات نا متناهی خداوندی اوست . مکتب تابعی دستور ( طریقت شریعتی ) از فنای مخلوق در خالق ( وحدت الشهودی ) پشتیبانی به عمل آورده و مکاتب نا مشابه دستور مدعی وحدت هر دو میباشند ( وحدت الوجودی ) . برای رسیدن به این مرحله مرید تمرینات روحانی را انجام میدهد که اشکال آن نظر به طریقه مربوطه فرق میکنند . این تمرینات عموماً شامل اورادی است که در آن نامهای خداوند با آواز جهر ( در طریقه های قادریه ) و یا خفیه ( در طریقه نقشبندی ) بطرز مزامیر پیوسته زمزمه میگردد . صوفیان واقعی دارای یک زندگی اکیداً روحانی ولی نه خود فروشانه و ریاکارانه میباشند . و آنها غالباً به گروه های کوچک و حاشای خلوت که غالباً از مربوطات مدرسہ می

باشند جمع شده و در آنجا در تحت ارشادات پیر به ذکر مشغول میشوند . صوفي خود را بيك انضباط روزمره ذهني ملزم ميكند . بدون آنكه اينكار ، او را از زندگي اجتماعي منزوي سازد (۱۴) . پيوند ادبيات دري با تصوف بسيار نيرومند است بويژه در خصوص مولفين بسيار ارجمند و مامور افغانستان ( انصاري ، و جامي ازهرات و رومي از بلخ )

با آنها تصوف در افغانستان مانند جاهاي ديگر در دو قالب بسيار متفاوت از هم نفوذ کرده و ريشه دوانيده است . بجاست تا اين موضوع مورد مطالعه قرار گيرد زيرا تصوف نقش بزرگي را در جنبش مقاومت افغانستان بازي ميكند . در حاليكه در جنبش هاي بنيادي گراي عرب بي اعتبار دانسته شده است ( و خصوصاً وهابيت ) .

#### ۱ - تصوف تابعي دستور :

تصوف تابعي دستور با ظواهر دين مخالفت نداشته و علاوهً افق جدا گانه را يعني افق معرفت را با مراعات دقيق دساتير شرعي باري مومن ارزاني ميدارد . در اينجا پيردربهلوي آنكه مرشد است عالم نيزاست . مرید ازارشادات عرفاني پيروي به عمل ميآورد و حتي اگر عنعنۀ خانواده گي در تصميم تعلق او نقش بزرگي را بازي نمايد ، به طريقه خاصي پيوسته و از شخص پير اطاعت مينمايد . اعضاي يك طريقت تحت رهنمائي مرشد خویش در اشتراك به حلقات ذکر مداومت مي ورزند . رابطه مرید باز زندگي اجتماعي قطع نکرديده حتي بر خلاف طريقت باعث مضاعف شدن همبستگي حرفوي ( تعاون صنفي ) با همبستگي عرفاني گردیده است (۱۵) حلقه طريقه نوعي باشگاه ( كلوب ) تمرينات روحاني را تشكيل ميدهد . در نتيجه اين نوع تصوف كه از اصلاحات شيخ احمد سيرهندي و شاه ولي و الله (۱۶) نشئت کرده است با اسلام شكلي علما مخالفت ندارد . اكثریت علمای طريقه علمای اند با روند تعليماتي كاملاً منظم كه تعليمات ظاهري ( فقه و شريعت ) و تعليمات باطني راهزمان تدریس ميکنند . رابطه میان پير و مرید با رابطۀ عالم و طالب مضاعف ميگردد . اين طريقه براي تبين هر چه بيشتري ، طريقه خویش را طريقه شريعتي يعني طريقه موافق با شريعت مينامند . البته مرتبه پير بالاتر از مرتبه عالم است نامبرده واجد

برکت دانسته میشود. درین طریقه جانشینی بصورت ارثی بوده و مجموع مریدان يك طریقه میتوانند يك قوم واقعی را تشکیل دهند که تاثیر سیاسی شان قابل ملاحظه باشد. ما طریقه های فوق را در شبکه های که اشاره ضمنی و کنایه نفوذ نیروهای احزاب مقاومت است، باز میابیم.

بیشترین طریقه های تصوف تابعی دستور نقشبنديه اند ولی در میان آنها طریقه های قادریه و چشتیه نیز به مشاهده میرسد. آنها در شمال کشور و در میان لایه های شهر نشین و عنعنه پسند و فرهنگ دیده. پیشه وران و مامورین و همچنان در میان دهقانان که در اطراف مراکز بزرگ فرهنگی میزیبند ( هرات ، کابل ، میمنه ، مزارشریف ) نفوذ نموده و طرفدارای برای خود دست و پا نموده اند همچنان در میان ایماق ها و برخی از مناطق جنوبی ( قندهار ، زابل ) بشکل بسیار روسفاتی آن نفوذ نموده است.

#### ۲- تصوف نوع مرابطی :

مقصد ما از مرابطی گرایي تابعیت تحلیفی و موکد دستجمعی يك طایفه يك قبیله از يك خاندان مقدس است که واجد برکت میراثی فرض گردیده و معشر مزبور را کفالتاً تزکیه مینماید. در اینجا تعلق و پذیرش انفرادی وجود نداشته و وظیفه و تمرینات دلالتی و تامل مراقبتي انفرادی در آن کمتر وجود دارد. میان گروه معشری و خاندان مقدس که به تنهایی اش مشغول اذکار پنداشته میشود ولی عموماً برای تظاهراجتماعی برکتش ( شفای بیماران و دعای خیر ) در مقر خویش بارعام میدهد، رابطه ظاهری وجود دارد. پیروان بیشتر خود را مخلص مینامند تا مرید ، اصطلاح اولی مبین رابطه کم نیروتری با پیر است. عمده ترین تبارز خلوص مخلصین سال يك بار بازدید ایست که با تحایف همراه است. در عوض پیر از آنها مهمانوازی کرده و سلامتی آنها را تامین مینماید. درینجا تعاطی گرایي مطرح است. رابطه روحانی بسود يك احترام بیشتر خرافی زد و ده شده و از بین رفته است. طایفه یا قبیله توسط یکی از خاندان های برجسته به پیر معرفی میشود تا توسط يك ملا و یا عالم. در مکتب مرابطی گرایي است پیر هیچگاه عالم نیست. در پنجا تصوف شدیداً متأثر از

ضد روحانیت گرایي است . این شیوه است که قبایل توسط آن مذهبیت و ادعای تشخیص قبیله را در برابر شریعت که حقوق عرفی را نفی میکند باهم آشتی میدهد . در مناطق قبایلی تصوف افاده یک شیوه سیاسی غیر دینی گرایي است . در حالیکه در شمال کشور بر خلاف ، تأکید جدی تابعی دستوری است . در قبایل نادر است که ملا به طریقت بپیوندند . در نتیجه این نوع تصوف در مناطق قبایلی ریشه دوانیده و طریقه اکثریت مردم طریقه قادریه میبا شد که در مناطق قبایلی توسط خانواده گیلانی رهبری میشود . در مورد گروه های نقشبندی که درین مناطق نفوذ داشته و ریشه دوانیده اند باید گفت که این گروه های دزدو دسته میتوانند دسته بندی گردند: برای تمایز آنها ازهم دیگر کافی است تا دانسته شود که آیا پیر شان عالم است یا خیر . در وهله دوم اینکه آنها روحانی نامیده شده ولی طریقه شان همان طریقه مرابطی میباشد . اختلاف میان معنی روحانی و عالم در جنوب کشور بسیار شدید است ( در حالیکه در فارسی ایرانی هر دو کلمه دارای یک معنی است ) و آنده کسانیکه در حین زمان واجد هر دو صفت باشند در اقلیت اند . در حالیکه در شمال کشور پیری وجود ندارد که عالم نباشد . کوچیان غالباً پیر و پیری اند که همواره به شیوه مرابطی آن متعلق است . امریکه در خصوص یک ساختار نیرومند قبایلی عادی تلقی میشوند . همچنان لازم است تا بیک مورد شکفت آمیز و نا شناخته دیگر یعنی در مورد «حلقه تعاونی» او باشان یعنی کاکه های کابل و پای لچ های قندهار اشاره کنیم که ازسلسله مراتب و آزمایش های دلالتی خاصی متابعت بعمل می آورند . که اگر چه شمه از تصوف در او شان دیده نمیشود . شاید تاثیر اندک از آن نموده باشند . ( ۱۷ )

### ۳ - پیر های دوره گرد سر زمین ایماق :

بدیهیست که درینجا هر نوعیت شناسی که صورت پذیرفته از رأی شخصی و تمایز عجولانه است میان طریقه های مرابطی و تابعی دستوری که با وجود طریقه های بین البینی آشنا است . بویژه سرزمین ایماق ها ( در اطراف ولایت غور ) که شاهد تبلیغات رو به گسترش تصوفی است که هر دو طریقهء بالا را با هم وفق میدهد . پیر های این سلسله از

زمره علمای اند که با روحانیت تابعی دستور که خرد عضو آن میباشند، مخالفتی ندارند ولی عمدتاً تابعین در مناطق قبایلی برای خود دست و پا کرده اند. پیران این سلسله که آخرین آن بهالدین جان بود و در زمان تره کبی به قتل رسید در پور چمن ( ولایت قراه ) مطابق طریقه نقشبندی قرار گرفته و خلیفه های ( نماینده گان ) را به سراسر سرزمین ایماق برای تذکیرو دادن مواعظ به مریدان و جمع آوری صدقات پیروان خویش گسیل میدارند. دستگیری و همبستگی با پیر معمولاً دستجمعی است. پیوستن قوم سید خواجه هشتمین (فاریاب ) باین طریقه و بصورت دستجمعی نیز بهمین سلسله صورت گرفت . گروه های مزبور بعید از آنکه با اسلام تابعی دستور مخالفتی داشته باشند در هنگام مقاومت به احزاب پیرو اسلام سالاری پیوستند ( جمعیت و همچنان حزب ) چنین بنظر میرسد که پیرهای دوره گرد در سراسر دامنه های شمالی کوه هندوکش وجود داشته باشند.

#### ( ۴ ) دسته بندی تصوف بر پایه طریقه های:

##### الف- قادریه :

بنیان گذار این طریقه عبدالقادر گیلانی است که آرامگاه اش در بغداد است . بازماندگان وی برژی عثمانی که لقب نقیب الاشراف را به او شان اعطا نموده بود بسیار وابسته بوده و از کشورهای مختلفی مخلص میپذیرفتند. طریقه مزبور در قرن ۱۶ در هند نفوذ نموده بود. و از همین جا بود که در میان پشتون های غلجانی ، سلیمان خیل و خوگیانی نیز سرایت کرد. این طریقه دارای شاخه های بیشماري بوده که هر کدام شان توسط يك خلیفه رهبری میگردند . حضرت نقیب صاحب . پدر پیر گیلانی ، عراق را در سال های بیست ترک گفته و به چهار باغ ننگرها جاکزین گردید تاحلقه محلی طریقه را از نزدیک اداره کند . پسرش سید احمد گیلانی که افندی جان نامیده میشود بعد از وفات پدرش جانشین وی گردیده. این خاندان به بسیار زودی با دارو دستکاه شاهی پیوست ( در ۱۹۵۲ احمد گیلانی با يك محمد زانی ازدواج کرد ) و عایدی را که از این صدقات دریافت میکرد در فعالیت های کاملاً غیر دینی سرمایه گذاری نمود : نامبرده نماینده کمپنی « موتر پیژوت »

در کابل بود . اگر چه پیر بخشی از وقت خویش را وقف اشکال ظاهری مذهبیت میکرد (بخش آب وضویش برای بیماران ) با آنهم طریقه را در معرض غیر روحانی شدن و در معرض مبدل شدن آن بیک شبکه تعاطی گرا و معامله گر قرار داد . با آنهم حیثیت و اعتبار خانواده گیلانی در نزد غلجائیان و بویژه در نزد کوچیان دست نخورده باقی ماند . خانواده گیلانی مجسم کننده تصوف مرابطی در چهارچوب تعریفی است که ما در بالا از آن نمودم . ولی قادریه های شمال و غرب کشور و البته به غیر از قادریه هایکه به صفحات مزبور مهاجرت کرده اند اکنون به خانواده گیلانی وابسته نبوده و یک زندگی سالمتر مذهبی را به پیش میبرند و با شاخه محلی دیگر این طریقه ارتباط گرفته و به آن ملحق شده اند ( مانند سلسله عبدالرحمن بن عوف در شیندند)

#### ب : نقشبندیه :

طریقهء نقشبندی توسط بهالدین نقشبند در بخارا پایه گذاری گردید ( ۱۳۱۸ - ۱۳۸۹ ) این طریقهء معروف ترین طریقه ، تصوفی در افغانستان است . تعداد زیادی از شاخه های آن باهم زیسته و در آنجا دو ساحه نفوذ را بصورت واضح میتوان احساس نمود . شاخه های غرب و شمال که به مهد طریقه یعنی آسیای میانه ( همچنین شاخه که خواجه احرار نامیده میشود ) ( ۱۸ ) وابسته اند و در برابر آن شاخه های مشرقی و قندهار مستقیماً با خانواده مجددی که بازمانده یا خلیفه مجدد طریقه یعنی شیخ احمد سیر هندی اند . ( ۱۹ ) مربوط اند این خاندان که در اواخر قرن ۱۹ در کابل جاگزین شده اند . از هند آمده اند . شاخهء از آن درهرات جاگزین شد که هیچگاه بدرجه اهمیت و تاثیر سیاسی که شاخه کابل آن بدان نایل شد ، نرسید . مجددی ها در شوربازار پایتخت ، مدرسه و خانقاهی را بنیاد نهادند که لقب رئیس خانواده ، یعنی حضرت شو ربازار از آن نشئت نموده است . نقشبندی های کابل مطابق شیوه تابعی دستوری خانواده مجددی عمل میکردند . در مناطق عشایری غلجائی بر پایه مرابطی این طریقه پیوستند . نقشبندی های شمال و غرب از زمره آن نمونه های تابعی دستوری اند که از خانواده مجددی متابعت نمیکنند و مآشاهد

ظهورشان در صف رزمندگان نیروی مقاومت هستیم. بر خلاف گیلانی ها مجددی ها نقش مهم سیاسی را ایفاء کرده اند، آنها از زمره علمای تابعی دستور بودند، در ابتدا از روش همبستگی جهان اسلام (پان اسلامیزم) شاه امان الله پیشستیبانی نموده و سپس با اصلاحات نامبرده مخالفت ورزیدند. ضدجهان گشایی گرایي (انتي امپریالیزم) و ضدیت با نوینه گرایي از زمره دوبارزه عملیاتی اند که توسط سه فرزند حضرت یعنی حضرت شوربازار (قیوم جان آغا) به انجام رسیده است. در ۱۹۲۴ درشورش خوست بالواسطه یکی از مریدان خویش موسوم به عبدالغنی جان که به همراهی ملانگ قبیلهء سلیمان خیل را تحریک نمود. در ۱۹۲۸ بعد از دستگیری حضرت برادرش که فضل عمر که شیر آغا نامیده میشد پس از اینکه از بچه سقا پشتیبانی بعمل آورد (۲۰) قبایل غلجانی را بسود نادرخان به قیام واداشت: درآغازرابط میان دودمان جدید سلطنتی یعنی مصاحبین (نادرخان برادرانش و ظاهر پسرش) و خانواده مجددی نزدیک و صمیمی بود. فضل عمر وزیر عدلیه و برادر سوم او موسوم به صادق در قاهره سفیر بود. در ۱۹۳۶ شاه قطعه زمینی را در قلعه جواد کابل به آنها بخشید. پیوند های مصاهری از طریق خانواده عثمان آنها را باخاندان شاهی مرتبط ساخت. در ۱۹۵۳ از آغاز دوره صدارت داود روابط دو باره سست شد. آئنده از اعضا این خانواده که در مصر بسر میبردند. روابط نزدیکی با نهضت اخوان المسلمین داشتند. مانند صبغت الله مجددی، رهبر کنونی جبهه نجات ملی با هارون که بعداً توسط ناصر دستگیر شد. صبغت الله برای تدریس بکابل باز گشت و در موضع مخالفین یعنی موضع پیروان اسلامی سالاری قرار گرفت. و در ۱۹۵۶ گرفتار شده و پس به دنگارک تبعید گشت. و در ۱۹۵۹ پی از مرگ فضل عمر محمد ابراهیم که ملقب به شیر پادشاه بود منحیث پیر جدید معرفی گردید. نامبرده در جنوری ۱۹۷۹ باتمام اعضا ذکور خانواده اش توسط تره کی اعدام گردید.

صبغت الله مجددی که خودسمت پیری نداشت بعنوان جانشین او بروی صحنه آمد، دیده میشود که خانواده مجددی را جنبش های متعدد منقلب ساخته است: وابستگی با دارو دستگاه شاهی ولی با غربی سازی رسوم و قانون مخالف باقی ماندن، ثروتمند و دارا بودن



ولي از انكشافات اقتصادي نوع سرمايه داري آن دور ماندن، در دست داشتن مقامات دولتي ولي در موضع مخالف دولت ظاهر شدن، محافظه كاري و در حين حال با برخي از جريانان نوين اسلام ( اسلام سالاري سياسي ) وابسته بودن. با آنها خانواده مجديي بعيد از آنست تا بخش عمده نقشبندي هاي افغانستان را مجسم سازد. هرات، پورچمن و كرخ از مراكز بسيار فعال طريقه نقشبندي ميباشند. شبكه نقشبنديان با شبكه مدارس و علما مطابقت دارد. از همين رو حضرت كرخ كه اسم نسبي اش شرف الدين است و از هرات تا ميمنه نفوذ خویش را پخش نموده است خود يك شيخ الاسلام و در نتيجه يك عالم است كه در جاهاي ديگر نيز نفوذ دارد (مثلاً در ۱۸۵۶ در برابر حملات شيعه هاي ايراني براي دفاع از هرات فتواي صادر نمود).

### ج - طريقه چشتيه :

طريقه چشتيه توسط مودودي چشتي ( ۱۱۴۲ - ۱۲۳۶ ) بنياد نهاده شد اين طريقه بيشتر در هند نفوذ يافته و ريشه دوانيده است. اين طريقه در افغانستان در اقليت بسر برده و در دره هريرو و اطراف چشت شريف متمرکز شده است. طريقه اکنون دو پير دارد يکي بنام سيد ناصر الدين و ديگري سيد گل. علماي محل همه چشتي مشرب اند. دهقانان به اين طريقه كه بخش عمده اهالي به آن متعلق اند بدیده قوم سيد مينگرند. و تا سال ۱۹۸۱ طريقه كه نمونه امثل طريقت شريعتي بود بيست مدرسه و حتي كتاب خانه هاي را در تحت اداره خود داشتند. در اين طريقه ميان پير و عالم و مرید و طالب همگونه گي كليي بر قرار است. اين طريقه كه دارائي اش را به تامين احتياجات معلمين و اعمار ابنيه و مصارف معلمين تخصيص داده است از سير تحولات جهان معاصر به كلي مجزا مانده است.

در شمال پيروان طريقت کلاً تابعي دستور و بناً نقشبندي ميباشند. با آنهام پيروان طريقه هاي چون قادري، چشتي، سهروردي و غوثي را ميتوان يافت كه بسيار پراگنده

بوده و بدون مرکزیت بسر میبرند. پیروان طریقه ها در جنوب که بیشتر از نوع مراپٹی آن پیروی میکنند قادری و یا نقشبندی بوده و از خانواده های گیلانی و مجددی پیروی بعمل می آورند. نقشبندی های کابل و نوع تابعی دستور آن از خانواده مجددی پیروی مینمایند. تصوف در میان شیعه ها مروج نیست. و چه سهمگیری صوفیان خصوصیت متضاد خویش را در مناطق قبایلی و غیر قبایلی باز می یابد. ما ظهور شبکه های فوق را در جنبش مقاومت ملاحظه خواهیم کرد.

### ج - علما :

در افغانستان حتی نسبت به کشور های سنی مذهب دیگر روحانیت سازمان یافته و سلسله مراتبی شده کمتر وجود دارد. با آنها میان ملا های روستائی و روحانیون تحصیلکرده تمایز بسیاری وجود دارد. این روحانیت عالی مرتبه بر پایه تحصیل منحیت یک صنف، معرفی میشود و نه بر اساس موقف که در نهاد سیاسی جامعه میگیرد. این هیئت که از اسلام قرون اوسطایی نشئت نموده و تا عصر حاضر در چار چوب مطالعات و استاداناش خود را بهمان شکل سر پا نگهداشته بالاتر غربی شدن جامعه متحشی شده است.

### ۱ - مدارس :

در افغانستان عالم (مفرد علما) مولوی نامیده میشود. محصل مذهبی (طالب) پس از اینکه از مدرسه تعلیم قرآن (مکتب) فارغ گردیده برای مدت چند سال نزد مولوی محلی میرود و تعداد از متعلمین که ده و یا بیشتر از آن باشد در یک مسجد عادی که بیک مکتب عالی مذهبی (مدرسه) مسمی میباشد و اعتبار آن به سویه و شخصیت استاد آن مربوط میباشد را منسجم میسازد. تدریس بر اساس آهنگ پیشرفت هر یک از محصلین صورت میپذیرد (۲۱) و مبتنی است بر تعداد معینی از کتاب های آموزشی دریک سلسله، منظم و از پیش ساخته شده. فارغ بعد از کسب اجازه از استادانش به نوبه خویش میتواند در مدرسه را گشوده و یا برای پائین رساندن تحصیلات اش در یکی از مکاتب با

اعتبار رخت سفر بندد . علي الرغم اقدامات اميران در ايجاد مدارس ( اين اقدامات از مدرسه شاهي که توسط عبدالرحمن بنیان گذاري گرديد تا دارالعلوم عربي که در ۱۹۴۰ در پلچرخي گشوده شد . ادامه ميابد ) در افغانستان هيچگاه مدارس وجود نداشته است که پرورد خشن بوده و شهرت بزرگي کمابي کرده باشند. ثروتمند ترين علماي افغانستان به هند و بويژه مدرسه ديوبند و پس از تقسيم هند در ۱۹۴۷ به پشاور که مرکز تحصيلي علماي عنعنه پسند بود (۲۲) رفته و علماي شمال به مدرسه ديوان بيگي بخاطر مي رفتند.

براي مراقبت هرچه بهتر تحصيلات و تقرر علما دولت سعي بعمل آورد تا موازي با شبکه هاي خصوصي يك شبکه دولتي رويکار آورد. دانشگاه الهيات ( فاکولته شرعيات ) بکمک دانشگاه الازهر قاهره بوجود آمد و به تعقيب آن مدارس بزرگي در شهر هاي عمده و مهم تاسيس شد. شبکه مزبور نه بر پایه نظم و چوکات مذهبي بل در چوکات نظم مکاتب اداره ميشد. فاکولته شرعيات بخش از دانشگاه کابل را تشکيل داده و مدارس روستايي بر اساس نمونه مکاتب عالي که بنويه، خود شاگرد پذيرفته و البته جدا از مضامين مذهبي داراي نصاب تعليمي جداگانه هم بودند اداره ميشد . ميان علماي که در شبکه اي خصوصي آموزش ديده و بيشتر عنعنه پسند بوده و در ميان روحانيت افغان اکثريت را تشکيل ميدادند و علما که در شبکه هاي دولتي تحصيل کرده بودند و متجدد تر بوده و با قشر روشنفکر نزديک تر بودند اختلاف واضحي بروز کرد . اختلاف ميان اين دو شبکه ، اختلاف ميان غير روحاني و مذهبي نبود زيرا براي دولت آنچه مطرح بود درست موضوع انحصار تعليمات ديني بود و نه از بين بردن آنها ( دولت همواره براي تحديد ميدان عمل علما که در خارج آموزش ديده بودند تلاش مي ورزید ). از سوي ديگر شبکه هاي خصوصي مضامين غير مذهبي را نيز تدریس ميکردند ( ادبيات کلاسيک ، طبابت بومي و غيره ) مدارس خصوصي آهسته آهسته تمام کشور را فرا گرفت در حالیکه شبکه هاي دولتي جز به ساحات شهري دسترسي نداشت . علما شخصيت هاي با سوادند و نه روشنفکر (۲۳). علما که براساس نصاب تعليم مشترک و هزاران ساله جهان اسلام ( زبان عربي ، کلاسيک علم کلام و تاله، تفسير، حديث و سنت، فقه يا حقوق اسلام ) آموزش ديده بودند به معشر

مسلمانان یعنی معشر امت تعلق بیشتر داشتند تا بیک ملت خاص، مسلماً تعلیمات و فرهنگ آنان یک فرهنگ توضیحی و تکراری است ولی این فرهنگ یک فرهنگ همه گانی گرا و جامعیت پسندانه نیز است. ولی با آنهم در ارزانی داشت یک آرمانی که به اندیشه تجدد طلبی مساعدت نماید بمشکل مواجه است. بنظر میرسد که علما درینجا مانند جاهای دیگر جهان اسلام نتوانستند خود را با جهان معاصر همگام سازند لهذا عرصه قدرت را برای نخبه های جدید رها کردند. (۳۴)

## ۲ - نحشی علما در قرن بیستم :

چنانکه گفتیم، ذکر از علما بزرگی که با اشرافیت قبایلی تعلق داشتند در اواخر قرن گذشته بعمل آمده است. چیزی دیگری درین مورد وجود ندارد. اکثریت علما خاستگاه روسانی داشتند و نه منشاء قبایلی ( ولی تعداد فارسی زبانان همانقدر است که تعداد پشتورسانان ) در عرصه اقتصادی، ملی ساختن اوقاف ( و مایملک مذهبی ) توسط عبدالرحمن در اواخر قرن ۱۹ علما را از آزادی اقتصادی محروم ساخت. زیرا روحانیون افغانی بر خلاف همقطاران ایرانی شان از زمره مالکین بزرگ اراضی بشمار نمی آمدند. در شهرها عموماً محتاج به صدقات و یا تنخواه دولتی بودند و در روستاها بمشابه ملاحی خیرات گیری بسر برده و یا توسط تادیه جنسی آن که بنام عشرو زکات نامیده میشد امرار حیات میکردند. ولی خانواده های مولوی ها نسبت به خانواده های ملاحی ساده مرفه تر بودند.

در عرصه قضایی، غیردینی ساختن بیش از پیش و آشکارای قوانین و آموزش کارمندان قضا که از فاکولته حقوق فارغ میشدند علمای مستقل را از مسوولیت های قضایی محروم کرد. افزون بر آن شبکه مکاتب از حیظه نفوذ مولوی ها روز بروز فرار میکرداگرچه مکاتب کوچک تعلیم قرآن تعلیمات خود را ادامه داده و با مکاتب ابتدائی دولتی که مضامین دینی را نیز تدریس می کردند رقابت می نمودند. اگر چه مکاتب اخیرالذکر تدریس بعهدہ نازغبن مکاتب عالی دولتی بود. بسیاری از جوانان ترجیح میدادند تا تحصیلات شانرا در

مکاتب عالی و یا حتی در مدارس دینی دولتی ادامه دهند. امری که اشغال وظیفه را در یک تصدی دولتی برای شان تضمین میگرد. درحالیکه شهادتنامه های مدارس خصوصی از طرف دولت برسمیت شناخته نشده بود.

تحشی سیاسی علما در افغانستان نسبت به جاهای یگر تازه تر است. تا آغاز سالهای پنجاه سلطنت مطلقه نمی توانست تا از آن تکاء به آنان صرف نظر کند. زیرا همین ها بودند که در ۱۹۲۹ با اتحاد با قبایل منجر به سقوط شاه امان الله شدند تراضی و قرار و مدار قبایل و تاجگذاری شاه توسط علما دو منبع مشروعیت حاکمیت دولتی بود. در ۱۹۳۲ نادرشاه هیئت علما را در قالب جماعت علما که شورای از علمای عمده کشور بود، سازمان داد (۲۵) ولی چرخشی مجدد طلبی که در ۱۹۵۳ توسط صدراعظم وقت داود صورت پذیرفت شکل اخیر مشروعیت را از بین برده و اسطوره دولت ملی را جانشین آن کرد. شکاف میان علما و هیئت قدرت حاکمه وسیعتر شد در حالیکه نخبه ها و برگزیدگان قبایل در پهلوی نظام حاکم باقی ماندند. اتحاد ۱۹۲۸ قبایل و علما موقتی وزود گذر بود. بهر صورت علما هیچگاه قدرت را بدست نکرفته بودند.

شکل دیگری از تحشی علما تعیین و انتصاب در اثنای کارمندی شدن و طایف بود. دولت در جاهای که افراد و کارشناس جدید و کافی در اختیار نداشت به تقرر قاضی های عنعنوی منحیث مامورین مبادرت می ورزید. روحانیت شهر های بزرگ معاش گیر و تنخواه خوار شدند. ایجاد جماعت علماء کاملاً نمایشی بود. این شورا روی توافق قانون با شریعت یک نظر مشورتی میداد. دقیقاً سلطنت مطلقه سعی میکرد تا خانواده های بزرگ روحانیون را در شبکه وسیع و تعاطی گرای داخل سازد که مبنی بر مصاهرت با آنها تفویض وظایف سفارت خانه ها و اعطاء زمین به آنان بوده و از طرف شاه بنیاد نهاده شده بود. ولی دولت درحالت شکست سیاست انتصابی اش از توسل به زور و قوه دریغ نمی ورزید، توقیف تعداد از خانواده مجددی در دهه پنجاه و ستیگیری دستجمعی مولوی های مسجد پل خشتی در ۱۹۷۰ خلاصه اینکه مرکزی برای انسجام شبکه علما وجود نداشت خانواده مجددی که در راس شورش ۱۹۲۸ روحانیون قرار داشتند نفوذ خود را بسیار از دست دادند. موضع وجود

نداشت تا روحانیون جناح مخالف بتواند منسجم شوند زیرا فاکولته الهیات بصورت مشخص در دست پیروان نهضت مسلمین قرار داشت که از طرف علمای عنعنه پسند بنظر ده نگریسته میشد. در هنگام انتخابات ۱۹۶۵ علماء علی الرغم اینکه در میان نمایندگان مجلس ۲۵ نفر مولوی وجود داشت نه حزب ( که از لحاظ نظری همنونع باشد ) و نه حتی يك گروه واحد فشاری را توانستند ایجاد کنند.

با آنهم وجود بیداری سیاسی خاصاً نزد علما شهری که در عرصه سیاسی و در جریان انتخابات آزاد ( ۱۹۶۳ - ۱۹۷۳ ) با بروز مارکسیزم مواجه شده بودند پدیدار گردید. در دسامبر ۱۹۶۶ جنگ و دعوای معروف محمد نبی با ببرک کارمل در داخل عمارت شورا صورت پذیرفت. در اپریل ۱۹۷۰ پس از بخش شعر باریق شفيعی در جریده پرچم که ستایش خاصی مذهبی را که در افغانستان برای حضرت پیمبر ( ص ) محفوظ شده بود در تحلیل از صدمین سالگره لینین برای لینین بکار برده بود ( درود بر لینین ) مظاهره از طرف مولوی ها در مسجد پل خشتی براه افتاد . این نخستین اتحاد روحانیت با پیروان مبارز اسلام سالاری بود. مظاهره به شدت سرکوب گردید ، به همین سان به ابتکار خانواده مجددی دو جنبش علما بنیاد نهاده شد حرکت علمای محمدی و خدام الفرقان که اولی توسط صبغت الله مجددی و دومی توسط کاکایش پیر بوجود آمد با آنهم تا هنگام کودتای کمونستی شبکه های زیادی از علما وجود داشت ولی نه يك سازمان سیاسی.

### ۳ - استواری حیثیت علما در دهات :

در نتیجه تحشی علماء نو بنیاد و نامکمل بود. آنها در شهرک ها و بویژه در مناطق قبایلی ، جائیکه ادارات دولتی کوچک بود. فعال باقی مانده بودند. آنها از درگیر شدن در بازی های سیاسی محلی که بود خوانین تمام میشد دست کشیده بودند. امریکه منجر به آن شد تا انسان شناسان اهمیت علما افغان را نا چیز پندارند ( ۲۶ ) در جاهای که شبکه های مکاتب دولتی ضعیف بودند مدارس خصوصی سر پا بودند. از اینرو علما به روستا ها بر گشتند جائیکه بنحو قابل ملاحظه نفوذ کمتری در گذشته داشتند. آیا امکان آن وجود

دارد که به اثر بر گشت علما بروستا ها که ماموریتی در شهر نمی یافتند. زیرا دولت در آنجا بعوض آنها جوانانی را که از شبکه مربوطه اش فارغ شده مقرر می نمود. فرایند در دوباره سازی اسلامی در آنجا تسریع گردیده و انجام یافته باشد؟ بهر صورت مولوی ها در نزدیک جهان روستا قرار گرفتند. تاملین اعتبار علما چند علت دارد: چنانکه در فصل اول دیدیم عالم جزء تجسم یک آرمان جامعیت گرایی است: تجسم یک فرهنگ و یک دین واحد در یک کشوری بی نهایت متنوع. در مناطق غیر قبایلی عالم تنها منبع مشروعیت قدرت سیاسی باقی می ماند. افزون بر اینکه دولت ملی پیش از همه دولتی بود پشتون و ریشه نگرفته و استحکام نیافته. همچنین علما یک مشروعیت تاریخ را نیز مجسم می سازند. آنها همواره در پیشاپیش جنگ های استعماری قرار داشته بخاطر آن اعلان جهاد کرده اند و چه بسا که در صورت ضرورت با میرهم مخالفت کرده اند (۲۷) امیر عبدالرحمن که تا اندازه واقع بین بود علما را از تبلیغ در مورد جهاد منع نموده بود.

علما که از اموال وقفی محروم شده بودند با طبقه جدید مالکین بزرگ و سرمایه داران نوین که از جامع متنفذ غیر مذهبی بر خاسته بودند کدام مشابعتی نداشتند. بر خلاف زیان های ناشی از پیشرفت و ترقی ( فقیر شدن ها ساختار زدایی ها ، دیوان سالاری ) زمینه انعکاس مباحث عدالت اسلامی را متحیث یک زمینه انقلابی بلکه متحیث یک اساس اصلاحی روشها توسط قواعد مورد پذیرش و شناخت همه را فراهم کرد. در برابر نفوذ دولت و مباحث مارکسیزم که آنهم از محافل حکومتی ( ارتش و متعلمین ) می آمد سخنان عالم ، چشم انداز یک جهان ما نوس و آشنا یک جهان استوار به عدالت اجتماعی و ضامن عدالت فردی را ترسیم میکرد.

#### ۴ - پیش سیاسی از نظر علما :

چرا علما ازین اعتماد دستمایه برای ایجاد یک جنبش سیاسی منتج از آن را فراهم نداشتند؟ عالم با اندیشه غربت در باره گذشته که هیچگاه وجود نداشته است ، تقبض در چارچوب محدود فقاهتی و پایش در آن حتی توأمیت آن با عرفانیت شخصی و بالاخره بی

استعدادی در درک جهان نوین جدا از چار چوب کلی و ظاهری آن، بحث و گفتگو واقعی در باره مسائل سیاسی ندارد.

عالم من‌حیث آنچه هست خواهان قدرت سیاسی نیست. لازمست تا مفکوره را که براساس آن اسلام قابل به جدایی میان امور معنوی و امور دنیوی نیست تغییر داده شود. اسلام موجودیت یک قدرت بالقوه و حاکم را (سلطان) که بر پایه قوه بنا یافته و منجر به انکشاف یک دستگاه دولتی (حکومت) گردیده و واجد حقوق خاص (قانون) و قواعد جزائی (تعزیری) خویش بوده و از آن باید متابعت شود. هماره پذیرفته است: برای اینکه این قدرت مشروع باشد تنها یک شرط وجود دارد: و آن اینکه این قدرت برای دفاع از اسلام فعالیت نموده و در نتیجه صلاحیت انتصابی علما و شریعت را اعتلاء دهد. سلطان باید موافق با اسلام عمل نماید ولی این موافقت خواهان تظاهر معینی است که یک پیرو اسلام سالاری آنرا رد خواهد کرد. خواننده گان وظیفه دارند تا موافقت سیاست شهزاده با شریعت را نظارت نمایند: برای حصول این مامول آنها شهزاده را نصیحت نموده و به او مشوره های حقوقی (فتوی) میدهند. از نظر علما نظم عامه که بدون آن مصلحت وجود نخواهد داشت نسبت به تقاضای یک مثنی روشن سیاسی در مقایسه با دین هماره قایل رجحان بوده است. هماره با قدرتی که چنین یک موقعیتی را فراهم می آورد که از طرف هیئت اتخاذ گردیده است که وسیله فشاری جز سانسور یا دعوت به موقعیتی شورش را در اختیار ندارد. تمام ناسازگاری ها را میتوان مجسم نمود. این طرز تفکر سیاسی با نخستین دوره چهار خلیفه اسلامی (خلفای راشدین) که در آن واحد هم رهبر مذهبی و رهبر سیاسی بودند کدام رابطه ندارد. سیاست علماء قرون اوسطایی است و به دوره راجع میشود که نهاد سازی اجتماعی علما با پایه گذاری حکومت عرفی و دنیوی و حتی با لنسبه غیر مذهبی توأمان میگردد. زمانیکه سلطان بیک عامل نظم مبدل شده و واجد مشروعیت اصلی اش (بر اساس مناسبت اش با پیامبر و یا بر پایه انتمساب از طرف امت) نمی باشد لازم است تا در برابر نیروی که به تاسیس نهاد های خویش اقدام میکند. قطب مشروعیت دهنده، بوجود آید تا آنرا ضمانت کنند تا حدی، علما همانقدر مشروعیت داشتند که قدرت حاکمه در مقایسه با آن



مشروعیت نداشت .

در افغانستان هیچگاه علما بجز از مورد علما و شیعه ادعای برای استقرار حکومت روحانیون نداشتند. و هیچگاه در پی تردید قدرت امیر نبرآمده اند. از سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۹ در تعیین آن سهمی چندانی نداشتند و آنرا به زدو بند های قبایلی رها کرده اند. آنچه مورد علاقه عالم است بیشتر امور مدنی جامعه است و نه امور دولتی. تقاضای او دو جنبه دارد: در امور داخلی دولت باید شریعت را مرعی الاجرا قرار دهد و در امور خارجی باید از ملت اسلام دفاع بعمل آورد. بنام عالم بمعنی دقیق کلمه یک بنیاد گراست و میخواهد تا به متون اسلامی و تعمیم شریعت و قواعد آن باز گشت صورت پذیرد. این روش یک روش سیاسی نیست. ساخت و شکل قدرت میتواند متغییر باشد مخالفت با دولت از آغاز سالهای پنجاه ناشی از تقاضای قدرت از جانب علما بر نخواستند بلکه ناشی از آن بوده است که قدرت حاکمه منابع تشریحی دیگری را غیر از منبع اسلامی آن اعلان نموده و در آن واحد علما را از کار کرد تشریحی مربوط به آن محروم کرده است. ولی حتی در جبهه مخالف، علما جزئیانات و اکنشی منفی گرایانه چیزی دیگری نداشتند. تنها در نزد روشنفکران اسلام سالاری گرا طرز تفکر دیگری از دولت ترسیم میگردد.

### د - شیعه ها :

شیعه های افغانستان از شاخه اثنی عشریه جعفری پیروی بعمل میآورند. به عباره دیگر آنها مانند اکثر شیعه های جهان اسلام دوازده امام را که از حضرت علی داماد حضرت پیمبر (ص) و خلیفه چهارم آغاز میشود، منحیث امام برسمیت میشناسند. شیعه ها ۱۵٪ جمعیت افغانستان را تشکیل میدهند. آنها تقریباً تمام قوم هزاره را که در مرکز افغانستان زندگی میکنند در بر گرفته و اقلیت های بسیار کوچکی را در شهر های کابل و غزنی بخود اختصاص میدهند که هم دارای جمعیت از آواره گان فعال و پر نفوذ در شهر

کویته و شرق ایران میباشند . گروه دوم شیعه ها قزل باش متشکل از بازمانده گان سربازان میباشند که در قرن هژدهم توسط نادر افشار شاه وقت ایران در افغانستان اسکان داده شده بودند . گروه مزبور کم نفوس ولی تحصیل کرده بوده و بخصوص در کابل زندگی مینمایند و در میان طبقه روشنفکران شهری نقش مهمی را ایفا نموده اند . گروه سوم عبارت از فارسی زبانان ولایت نیمروز ند که در وادی سیستان در جلگه خسرود زندگی میکنند . آنهاکه فارسی نامیده میشوند با ایرانی های آنسوی سرحد تفاوت چندانی ندارند . يك اقلیت دیگر فارسی زبانان در هرات یافت میشوند که بازمانده یادگاری دوره های تاخت و تاز ایرانی ها باین شهراند . بالاخره گروه های کوچک از شیعه های پشتو زبان در قندهار ، لوگر و در مناطق شمال ( خلیلی ها ) بسر میبرند . اسماعیلی ها که خلیلی کم نفوس اند مطرود شیعه ها میباشد . آنها صرفاً يك گروه ما تحت هزاره ها را در کیان ( در نزدیکی دوشی ) تشکیل میدهند که رئیس شان ( سید کیان ) ریس جمیع اسماعیلی ها و اقلیت ها زبانی پامیر میباشد ( تاجک های کوهستانات ، مونجانی ها ، شغانی ها ، روشانی ها . اشکا شمی ها و واخی ) اسماعیلی ها عموماً نادار بوده و با مردمان دیگر کمتر مراوده داشته و مورد سؤظن آنان قرار دارند .

اقلیت شیعه همواره از صحنه قدرت دور نگهداشته شده تحقیر شده و تا سال ۱۹۶۳ عملاً خارج از حوزه قانون قرار داده شده بودند . اشکال ظاهری عبادت ( ادای نماز بادست باز و بر گذاری مراسم محرم ) ممنوع بوده و فقه جعفری از طرف دولت به رسمیت شناخته نشده بود . در اردو و مناصب سیاسی بروی شان بسته بود . شیعه های شهر نشین به فعالیت اقتصادی رو آورده و از آغاز دهه پنجاه ببعده از انکشاف موسسات تعلیمی بهره برداری زیادی کردند . محصلین شیعه که از لحاظ سیاسی بسیار رشد کرده بودند بخش عمده از طرفداران مائوستی را تشکیل میدادند . احساس تعلق به اقلیت و فعالیت سیاسی دو خصلت مبینة شیعه های تحصیل کرده است . ولی دهقانان هزاره بسیار پسر فرسته باقی مانده اند .

#### ۱ - روحانیت و تاثیر ایران :

در نزد شیعه های افغان تقلید انطباقی معینی از ایران وجود دارد که هیچ رابطه با نظام

حاکم سیاسی و بر ایران ندارد. همان مهمانخانه های که ده سال پیش در هزاره جات عکس شاه ایران را بدیوار می آویختند اکنون عکس خمینی را بدیوار می آویزند. زبان فارسی شیعه های تحصیلکرده سعی به تقلید از لهجه ایرانی آن دارد (استعمال کلمه آقا و تخلص مختوم به حرف ی چون توکلی بهشتی، و غیره) در میان افغانهای که در ایران کار میکنند فیصدی شیعه ها زیاد است.

با آنها در روحانیت عنعنه پسند که دارای سلسله مراتب خصلتی ایرانی نیست چنین اثر پذیری کمتر سراغ میشود. ملاهای شیعه تفاوت بسیار کمی با همقطاران سنی شان دارند. بالمقابل علمای که (شیخ نامیده میشوند) در قم و نجف ولی توسط اساتید ایرانی تدریس دیده اند با شهادت نامه های باز میگردند که توسط یک مجتهد ایرانی داده شده است. بناً روابط شخصی میان علما ایران و حلقه بالائی و روحانیت شیعه در افغانستان نزدیک و مستحکم است. ولی تا کنون هیچ شیعه افغان به احراز درجه آیت الله نرسیده است. اگر چه تقلید انطباقی از ایران بعضی از مشایخ را به خود آرائی چنین عناوین میکشاند. با آنها تا ثیر انقلاب ایران از ۱۹۷۸ باینسو در نزد جوانان شیعه که در ایران کار میکنند و یا عضو از جامعه روحانیت هستند بکلی مشهور است. آنها از هنجار مذهبی ایرانی (تقلید: انتخاب یک رهنا برای وجدان و ضمیر) و اصطلاحات سیاسی، مذهبی انقلاب متابعت بعمل می آورند. تنش میان روحانیون عنعنه پسند و جوانان که از ایران برگشته اند در آینده شدید تر خواهد شد.

از نظر هزاره های هویت قومی (قوم) سیاسی (ملت) و هویت مذهبی غالباً یکی است و غالباً هر سه آن بدون کدام تفاوتی بجای یک دیگر بکار میروند (یا آور میشوند که قوم در هزاره جات بیشتر مفهوم یک هویت قومی را میدهد تا معنی خویشاوندی را) این احساس هویت فرهنگی بیشتر در نزد روشنفکران جوان و مهاجر بیک ملیت گرایی هزاره مبدل میشود.

## ۲ - رستاخیز مذهبی شیعی :

تا دهمه پنجاه معشر شیعیان بسیار خفته باقی مانده بود. در این دوره جنبش رستاخیزانه تحت قیادت رهبران مذهبی که از نجف آمده بودند آنها را تکان داد که عبارت بودند از پیر سید اسماعیل بلخی ( که در دوره صدارت داود زندانی و احتمالاً به قتل رسید )، میر علی احمد و آغا میر آغا جنبش با فعالیت های تبلیغاتی و گشایش مدارس برای تشکیل یک روحانیت توانا شروع بکار نموده بزودی یک جنبه داعیه فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی پیدا کرد. مساجد به مراکز فرهنگی و حتی تعاون اجتماعی مبدل شدند ( در کابل و قندهار ) شیعه ها خواستار آزادی خویش گردیدند حتی در سال ۱۹۵۳ در کیزل شورشی از طرف هزاره ها رخداد. تمام جنبش های شیعی توسط داود که در آنوقت صدراعظم بود سر کوب گردید. نامبرده در زمان ریاست جمهوری اش نیز عامل سرکوبی خواسته های شیعیان گردید.

در سالهای دهه ۶۰ مدارس متعدد از طرف شیعیان در ولایات ایجاد گردید و مدارس شهری از نو گشایش یافت. در هزاره جات سید بهشتی مدرسه تخت ورث را که در جریان رخصتی ها متعلمین مکاتب را نیز میپذیرفت، افتتاح نمود. در کابل واعظ که بعد ها در زمان تره کی بقتل رسید مدرسه محمدیه را رهبری کرده و یک انجمن فرهنگی مؤثری را برای جوانان شیعه پایه گذاری کرد. او در دوره داود زندانی گردید و در آنجا خاطرات خویش را به رشته نوشته در آورد. شیخ آصف محسنی بر جسته ترین رهبر مذهبی شیعه که تا کنون زنده است و سابق شاگرد آیت الله خویی در نجف بود، در قندهار رو یکار آمد. او مدرسه حسینیه را رهبری میکرد و جنبش «صبح دانش» را که اهداف ابتدایی آن کاملاً فرهنگی بود، بنیان گذاری نمود ولی تحت تاثیر پیرو کابلی اش یوسف بینش ( معلم لیسه نجف و یکی از نامزدان انتخاباتی در شورا ) شبکه های را بوجود آورد که شباهتی با سازمان جوانان مسلمان داشت. گروهک های بیشتر شیعه از تمایلات مجاهدین خلق ایران گرفته تا تمایلات مائویستی با مرور از قنای تنوعات آرمانی، سیاسی مذهبی به عرصه وجود رسیدند. قراموش نکنیم و که جوانان تحصیل کرده شیعه به تناسب همتاهای سنی شان بیشتر از نظر سیاسی فعال بوده و داعی تر اند. ما جنبش ها مذکور را در مبحث جنبش

مقاومت باز خواهیم یافت ( نگاه شود به فصل ( ۱۱ )

با آنها روحانیت شیعه هرات و مجموع جمعیت شیعیان نیمروز که رفتار بسیار غیر مذهبی دارند در خارج از احیای شیعیان قرار گرفتند.

### یادداشتها

- ۱ - تیول . « کتاب سیاست افغانستان » ۱۹۷۲ ص ۲۶ گریومایر افغانستان در « مجله مردم نامه » ۱۹۸۰ ص ۱۶۳ لوئیس دو پره ۱۹۸۰ ص ۱۰۷ .
- ۲ - برای تدارك يك نمونه آن در كتر نگاه شود به ۱ - کریستین یسن « پشتون های كتر » مجله افغانستان ش ۳ ، ۸۲ .
- ۳ - م الفنیسون « سیری در قلمرو شاهی » کابل ۱۹۷۲ . جلد ۲ ص ۱۰۸ .
- ۴ - دشایگان « انقلاب مذهبی چیست ؟ » ۱۹۸۲ ص ۱۴۴ .
- ۵ - الف - احمد در کتاب الف احمد و در هرات بنام « اسلام در جامعه قبایلی » ۱۹۸۴ و بعد ص ۲۲۶ و بعد .
- ۶ - که ریوردر باره مسائل بنیادی حقوق عرفی افغان ۱۹۶۳ ص ۷۶ و ۸۴ .
- ۷ - الف - احمد « جنبش های تجدد الفی و کراماتی در میان پیشتونها ۱۹۷۶ ص ۵۴ و کتاب اقتصاد و جامعه پشتون ۱۹۸۰ ص ۸۸۷ - ستول پشتونوالی » ۱۹۸۱
- ۸ - ح - کا کر « دولت و جامعه در افغانستان » ط ۱۹۷۹ ص ۳۶
- ۹ - در باره میراث رجوع شود به کتاب : « هریدایی افغانستان نوین اثر گریگورین » ۱۹۶۹ ص ۴۱ الف احمد ، کتاب یاد شده ص ۲۵۹ - در باره مهر و طلاق ایضاً ص ۲۵۰ ، در مورد انتقام جویی دو پره کتاب یاد شده ص ۱۰۴ و در مورد ویش الفنستون کتاب یاد شده جلد ۲ ص ۱۴ و بعد .
- ۱۰ - دربارہ يك مورد تازه ، الف - احمد « نظم و كشمکش در جوامع اسلامی » ۱۹۸۳ - ص ۳۱۸ .

- ۱۱ - ه آیزمن «جنش های مردمی مذهبی در افغانستان» ۱۹۷۷ ص ۷.
- ۱۲ - الف - احمد کتاب یاد شده ۱۹۸۰ ص ۱۶۱ و بعد
- ۱۳ - الف - احمد کتاب یاد شده ۱۹۸۲ ص ۱۸۵ درباره ارتباط ملاحی مرابطی و قیام های قبایلی نگاه شود به فصل بعدی پاراگراف ۵
- ۱۴ - بهترین کتاب درین زمینه کتاب «ابعاد عرفانی اسلام» اثر الف - شمیل است. ۱۹۷۵ در مورد موضوع مطرح بحث ما نگاه شود به ص ۳۶۴ و بعد آن کتاب .
- ۱۵ - م - سنت لیور ، یک بازار آسیای میانه ۱۹۷۲ ص ۱۶۵ و بعد
- ۱۶ - نگاه شود به فصل بعدی پاراگراف اول .
- ۱۷ - المچمن های مزبور با المچمن اهل فتوت مشابه هستند که در کتاب س‌پل کهن بنام « اسلام از عهد ظهور تا دوران ما » ۱۹۷۰ ص ۱۲۴ و بعد از آن توصیف بعمل آمده است باز یافتن یک عنعنه قرون اوسطایی که تا هنوز ترک نشده است واقعه است شکفت آور، چنین بنظر میرسد که فتایان مناسک و رسوم ابتدائی متابعتی را از بسیار گذشته ها بجای می آورند ... گروه تحت در خواست یک سردسته با سابقه تعیین میگردد که از نسل به نسل به سر دسته فعلی به ارث رسیده است » ص ۱۲۶، کهن، گروه های جوانان مزبور را با عیاران (ص ۱۲۵) که عنعنه آن هنوز در حافظه مردم افغانستان زنده مانده است مشابه میدانند ( خصوصاً) در روستا ها و بویژه در شمالی .
- ۱۸ - نگاه شود به الف - احمد کتاب یاد شده .
- ۱۹ - به فصل آینده نگاه شود.
- ۲۰ - ل - پولاد « اصلاحات و شورش در افغانستان » ۱۹۷۳ ص - ۱۲۶ و ۱۹۸ .
- ۲۱ - ب سنت لیور کتاب یاد شده ۱۹۷۲ ص ۶۰ .
- ۲۲ - پیشاور حتی پیش از آغاز قرن ۱۹ هم یک محل آموزش بشمار میرفت نگاه شود به م - الفنتون کتاب یاد شده .
- ۲۳ - در مورد تفاوت میان روشنفکر و باسواد نگاه شود به م - سنت لیور « و اگر درباره افغانستان صحبت شود » ۱۹۸۰ ص ۵ . ۲۴ - در مورد رکود دانش، رکود جزوه

هاي تكثير شده فقاهتي و فقدان تحقيقات روشنفكرانه، شخصي به مشابه احياي مسئله پردازانه موضوع نگاه شود به كتاب، شخصيت هاي اسلام « اثري - كاردت ۱۹۷۷ ص ۳۵

۲۵ - و - گريگورين كتاب يادشده ص ۱۳۵.

۲۶ - در مورد زد و بند قدرت در ميان خوانين تحقيقات بيشماري بويژه تحقيقات انگلو-

ساكسون ها روبه ظهور است . در مورد رستاخيز نفوذ مولوي ها جزء در كتاب يادشده

جزدوم ص ۵۱ چيزي زيادي نميتوان يافت .

۲۷ - ح - كاكړ كتاب يادشده ۱۹۷۹ ص ۱۵۳ .

## مناشی بنیاد گرایی افغان و جنبش های مردمی تا سال ۱۹۷۴

افغانستان همواره در مقطع سه امپراتوری قرار داشته است. امپراتوری شبه قاره هند، ایران و آسیای مرکزی. اگر چه در اینجا عنعنۀ قیام مردمی که از بخش ایرانی خراسان نشئت می‌نموده است وجود داشته است (۱) جریان های مذهبی که افغانستان را تا اواسط قرن بیست تکان میداده است از هند آمده و باعث شورشهای در مشرق و صفحات مرزی کشور میشده است. افغانستان که در مدخل شبه قاره دارد دارای عنعنۀ مستدام حمله به هند است. بسیاری از دودمان های سلطنتی هند شمالی، چون دودمان مغول (۱۵۲۶ - ۱۸۵۱) توسط شهزاده های بنیاد نهاده شده که از افغانستان آمده اند. این معشر فرهنگی یک معشر نیرومند بود و برای مدت مدیدی زبان فارسی در دهلی زبان در بار بود. بویژه آنکه تا ۱۹۴۷ هند عمده ترین مرکز آموزشی علمای افغان بوده و محل در گیری و مقابله با ادیان دیگر ( هند و نیزم، مذاهب سیک، مسیحیت) و یا مذاهب بدعت گذار (مذهب حلولی اکبر) بوده است. امریکه باعث تحریک نهضت اصلاح طلبی اسلامی در هند گردید. وضع سرحد با ایران به استثنای کشمکش هرات بالنسبه آرام بوده است. در مورد سرحد شمال افغانستان که پیشباز زد و بند های خوانین ازبک و امرای کابل بوده است. باید گفت که تا ظهور بلشویک ها، سیمای کدام جنبش مردمی و یا جنبش مذهبی (تمامآسنی مذهب اند) در آن حدود به مشاهده نرسیده و ترسیم شده است. تصلب نظام حاکم بخارا حیات روشنفکری آنجا را نیز از خود متاثر ساخته بود.



جنبش اصلاح طلبانه هند درین دوران معرف خصوصیت های است که آنرا در جنبش اسلامی افغانستان نیز میتوان سراغ کرد. در ابتدا ظهور بنیاد گرایی یا به عباره دیگر اراده باز-گشت به متون اصلی شریعت . سپس تصوف : بر جسته ترین چهره های جنبش پیرو طریقه نقشبندیه بودند . بالاخره جنبه سیاسی مسئله نقش روبه افزایش را بازی کرده و پیش در-آمدن نهضت اسلام سالاری گرای قرن ما را تشکیل میدهند . اندیشه غربت درمورد نظام خلافت ، افشاء بیعدالتی اجتماعی (خصوصاً در نزد ولی والله ) ارج گذاری به اجتهاد برای انطباق هر چه بهتر با جهان نوین و جستجوی اشکال خاص سازماندهی توسط سید بیرونی . علی الرغم تنوع تعابیر معاصر ( ۲ ) از مجدد الف ثانی تا مودودی میتوان موجودیت يك زهدان مشترکی را مورد ملاحظه قرار داد که تاثیر آن بالای اندیشه علما و روشنفکران افغانی بسیار بزرگ است ( ۳ )

#### ۱- اصلاح طلبی در شبه قاره هند و در قرن

##### هفدهم و هژدهم : مجدد الف ثانی و شاه ولی الله

آنچه را که واکنش طریقه نقشبندیه نامیده اند ( ۴ ) با شیخ احمد سیرهندي فاروقی که در سیر هند، هند متولد شده است ( ۱۵۶۴ ) آغاز شد . نامبرده که در حین زمان خلیفه نقشبندیه بود با مذهب جدید حلولی ( دین انهی ) که در ۱۵۸۲ توسط امپراتور مغول ترویج یافته بود ، مخالفت ورزید او با حفظ بعد معنوی اسلام که با اثر شکلی گرانی فقهی که به نوبه خود موقف علمای عصرش شده و خشکیده بود ، میخواست که باسلام بازگشت نماید که از هر گونه تاثیر هند و نیزم مبرا باشد . بهمین دلیل بود که نامبرده خود را مدافع تصوفی ساخت که از قید تمایلات یگانگی گرایی آزاد باشد . ( روی همین ملحوظ از ابن عربی انتقاد میکرد ) این تقارن تابعی دستوری خشن و مؤکد با معنویت تصوفی مدار ثابت تحیی و رستاخیز جنبش های هندو افغان است که با جنبش و هابیت عربستان سعودی که با تصوف به صورت قطعی مخالف میباشد متضاد است ( ۵ ) . عمل شیخ احمد در تحت حکمروانی فرزند اکبر ( جهانگیر ) تا اندازه به موفقیت دست یافت . نوشته ها ( مکتوبات )

و تعلیمات او برای مدت درازی برای جنبش تحمیلی مذهبی شبه قاره هند آموزنده بود نامبرده ملقب مجدد الف ثانی ( تجدید کننده نیروی دین در هزاره دومی) را که اثر از بعد هزاره تابی پنهانی بود دریافت داشت ، یکی از شاخه های این خانواده ( که مجددی نامیده میشود) در قرن ۱۹ به کابل جاگزین شد. (۶)

شاولی والده ( ۱۷۰۳ - ۱۷۶۲ ) نیز یک عالم و یک متصوف بود . او خود را پیرو شیخ احمد سید هندی اعلام کرد. البته بایک تمایل بر جسته تر عرفانی. نامبرده خصوصاً برای گشایش دو باره باب اجتهاد پافشاری ورزیده و شروع به مطرح ساختن اسلام در قالب سیاسی و اجتماعی آن نمود . او مشروعیت مذهبی امپراتوری مغول را مورد انکار قرار داده و به نظریه خلاف که در شبه قاره هند نوید بخش کامیابی های بزرگی بود باز گشت نمود (۷). نامبرده خود را مدافع عدالت بزرگ اجتماعی افغانستان نشان داده و در مقابل مرهته ها اعلان جهاد نمود و احمد شاه درانی پادشاه را برای سر کوبی آنان به هند دعوت نمود. اعلان جهاد برای تحمیلی و رستاخیزی مسلمانان منطقه یک محور ثابت باقی ماند. در حالیکه شاه ولی والده از انگلیس ها نامی نمی برد پسرش عبدالعزیز که جانشین او بود بر علیه آنان فتوای جهاد را صادر کرد و هند را دارالحرب و یا به عباره دیگر کشور درحال جنگ میان کفر و اسلام ، اعلام نمود. اطاعت انگلیسها یک گناه شمرده میشد ( ۱۸۰۳ ) سوال مقاومت در برابر کفار بیک مسله اساسی مبدل شد ولی با اندیشه اصلاح طلبی مسلمانان پیوست باقی ماند: نظریه این بود که تنها انحطاط اسلام پیروزی کفار را مجاز ساخته است. و آزادی از مسیر اسلامی سازی دو باره جامعه بدست خواهد آمد . در اینجا مسله ثابتی مطرح نظر است که در نزد بیرلوی در مدرسه دیوبند و جنبش خلافت مودودی و جنبش مقاومت افغان نیز سراغ میگردد . در همدتتها در نزد هندو هاست که با مفکوره ملیت گرایی و زنوع غیر دیمئی آن میتوان بر خورد . برای بخش اعظم اندیشمندان مسلمان حتی خود مفکوره ملیت گرایی غیر مذهبی است و دیده میشود که رقبای سر سخت انگیس ها در باره مفهوم موجودیت پاکستان که در حین حال نفی مفکوره یگانگی گرایی جهان اسلام نوآئینی تعمیم یافته در محافل هندوان بود نیز کمتر از مخالفت در برابر مداخله انگلیسها

سرسختی نشان نمی دارند.

## ۲ - جنبش مجاهدین سید احمد بیرلوی

در نزد پیشتونها ( ۱۸۳۶ - ۱۸۳۹ )

اصلاح طلبی مذهبی که توسط نقشبندی ها انجام شده بود. از این بعد یک جنبه نظامی بخود گرفت. سید احمد بیرلوی ( ۱۸۲۶ - ۱۷۸۶ ) اهل هند شمالی و پیرو عبدالغزیز نخستین کسی بود که نیازمندی بیک جنبش در آن واحد مذهبی، سیاسی و نظامی را مورد تفکر قرارداد. نامبرده با دقت تمام شبکه از جمع آوری مالیات و جلب وسوق داوطلبان را در سراسر هند ترتیب داد که برای جذب مومنین شروع به فعالیت نمود. در ابتدا او ترجیح داد تا برعلیه قلمروسیک ها، یعنی قلمرو تحت حکمروایی رنجیت سینگ که تا سر حد افغانستان امتداد یافته بود ( در ۱۸۲۳ از اندوس هم عبور نمودند ) مبارزه نماید. احتمالاً مفکوره او آن بود تا پیش از آنکه به انگلیسها حمله آورد در امتداد سر حد شمال شرق سونگر اسلامی تأسیس نماید. ( ۸ ) بیرلوی که در قبایل پشتون و در مورد جهاد تبلیغ میکرد خواستار ترک رسوم قبایلی بسود شریعت بود. خوانین بنفع علما از قدرت برکنار شده و یک نظام مالی اسلامی به منظور تلاش های جنگی رویکار شد. برای اولین بار داعیه جهاد با ترک استجازه مشروط حکام عنعنه پسند، به مردم راجع شده و طرح یک حزب ( جماعت ) که مرام اساسی آن تبلیغ در میان بودریخته شد. این طرح بیش از یک طرح تبلیغی بود که قبلاً مطرح گردیده بود. زیرا فعالیت گروه متکی به شبکه های از مبلغین، عاملین جمع آوری مالیات و قاضیانی بود که واجد یک بر نامه تبلیغ ( نظام دعوت ) بودند. اساس این برنامه قراء و شهر ستانها بود نه دربار. درخواست به قیام مسلحانه فقط پس از استقرار شبکه مربوطه صورت گرفت. با آنها مبارزه بر علیه سیکها به اثر خیانت خان های محلی به ناکامی مواجه شد ( در ۱۸۳۱ بیرلوی توسط سیکها بقتل رسید ). مجاهدین در شورش قبایلی ولایات شمال شرق تا سال ۱۸۹۷ ( جنگ امپل بر علیه انگیس ) سهم گرفتند.

این جنبش در حین حال در سلسله رهبران کراماتی که در محیط قبایلی قیام های را براه

می انداختند (و ما به آنها خواهیم پرداخت) به ثبت رسیده و سیمای طرزتفکری را از پیش ترسیم کرد که ما آنرا در نزد پیروان اندیشه اسلام سالاری و علما جنبش مقاومت افغان مشاهده میکنیم: جهاد مقتضای اسلامی سازی پیش از پیش جامعه عنعنوی میباشد.

### ۳ - مکتب دیویند.

شورش بزرگ ۱۸۵۷ که بر علیه حاکمیت انگلیس در هند براه افتاد بصورت فعالی از سوی بازماندگان جنبش بیلولوی و از طرف اکثریت علما حمایت شد. ولی دوست محمد امیر کابل از مداخله در آن امتناع ورزید. این شورش آخرین اقدام مسلمانان هند برای کسب دوباره قدرت سیاسی بود. به تعقیب این دوره، دوره فرامیرسد واجد دو استراتیژی که پیروان هر کدام آن خود را وارث شاوولوی والله میخوانند؛ تجدد طلبان بارهبری سرسید احمد خان تابعیت از بریتانیای کبیر و غربی سازی معشر مسلمانان را منحیث یک امر مشروعی دانسته و آنرا بر گزیدند. آنها مکتب علیگره را بنیاد نهادند. در ۱۸۷۶ پیروان تابعی دستوری که توسط علما رهبری میشدند مدرسه دیویند رادرنزدیک دهلی تاسیس نمودند که توسط نانوتوی و گنگوهی رهبری میشد (۹) تعداد زیادی از علمای افغان در آنجا آموزش دیدند، نصاب تعلیمی که حاوی ۱۰۶ جلد کتاب در باره الهیات (به اساس نظریه اشعری) تفسیر قرآن، فقه حنفی، حدیث و همچنان دستور زبان فارسی و عربی، ادبیات، فلسفه عربی، یونانی و هندسه، قرن وسطی و نوع طبابت که یونانی نامیده میشد. نجوم و منطق بود در ۱۹۸۱ مادر پنجشیر بایکی از علمای دیویند بر خوردم که معراج الدین آستانه نام داشته و کودکان را ازوی یک نسخه خطی عربی مبادی هندسه، اقلیدس درس میداد، مدرسه دیویند دومین دانشگاه جهان اسلام بعد از الازهر است.

مدرسه دیویند بدعت را تکفیر کرده و خود را اکیداً تابعی دستورنگهداشته است و احترام قریب به پرستش اولیا را رد میکند. با آنها تصوف را پذیرفته و بسیاری از معلمین آن پیرو طریقه قادریه یا نقشبندیه میباشد مسله که برای بروز مخالفت با بنیادگرایی مکتبی و بنیاد گرایی وهابی کافی است برای یک بار دیگر رابطه میان بنیاد گرایی و تصوف

بازهم مدار ثابت تابعی دستوری علمای شبه قاره هند من جمله افغانستان گردید.

مفکوره مبارزه با برتانیای وحدت جهان اسلام با این بعد بنیاد گرای تقویه گردید ، باآنها پیشگامان مکتب به سلسله ادامه خط و مشی بیرلوی باین امر متوجه شدند که آزادی، خواهان مفکوره اسلامی سازی دوباره جامعه است. ولی آنان بجای اینکه محور فعالیت های شان را در میان مردم قرار دهند آن را متوجه روحانیت ساختند . باآنها درست پیش از نخستین جنگ جهانی علما دیویند تحت رهنمائی محمود الحسن ( ۱۸۵۰ - ۱۹۲۱ ) یک موقف کاملاً سیاسی بخود گرفتند . آنها بنفع خلافت عثمانی و بر علیه امپرتوری بر تانیا جبهه گرفته و نسبت به افغانستان که در زمره کشور های مسلمان حنفی ندرتاً مستقل بود امید واری زیادی پیدا کردند . در جریان جنگ اول که محمود الحسن عبیدالله سندی را به منظور انگیختن شورش ضد برتانوی به این کشور گیسل داشت ، و از آنها پیشتر مدیر مدرسه سلطنتی کابل عبدالرزاق شاگرد سابقه دیویند در ۱۹۰۸ سعی به ایجاد فعالیت های ضد برتانوی در امتداد سرحدات نمود . ولی توسط امیر حبیب الله ازهمچو اقداماتی باز داشته شد . نامبرده تا ۱۹۱۹ فعالیت های شورشگرانه خویش را در جمع قبایل پشتون و مناطق سر حدی ادامه میداد ( ۱۵ ) از نظر علمای دیویند ، افغانستان ولایات شمال غرب آن که در سراسر مرز و جاذب یک سلسه مدارس بود نقش مهمی را ایفا مینمود . این مدارس از ۱۹۴۷ باینطرف بخش عمده علما و روحانیون افغان را تربیه نموده است و تاکنون فعالیت مینماید . میراث دیویند کلیدی است برای درک اسلام افغانستان . این مسله جزاز طرف ناظرین غیر مذهبی و پیروان آرمان اسلام سالاری و وهابیون قابل تردید نخواهد بود .

علما که به مفکوره یگانگی جهان اسلام که من حیث مدار ثابت جنبش بنیادگرائی و اسلام سالاری شبه قاره هند است وفا دار بودند از مفکوره پاکستان مستقل پشتیبانی بعمل نیآوردند و ترجیح دادند تا به حزب کانگرس هند اتکا کنند . پدیده متناقض که پسانها از طرف مودودی هم به مشاهده رسید و بسیار هویدا بود : پاکستان مستقل جز اینکه بیک ملیت گرای که هیچ نشانه از مفکوره مذهبی در آن وجود نخواهد داشت عقب نشینی کند و از انتشار و توسعه اسلام صرف نظر نماید کار دیگری کرده نمی تواند در حالیکه به زعم آنها

يك هند متحد بهترين تخته خيز براي بازگشت رهبري بود . هيچ امري به جواز چشم انداز كه آنها در مورد يك سر زمين نو مشرف شده به اسلام و پيروزمند كه از قيد بر تانيا آزاد بوده و اصلاحات در آن بوجود آمده باشد داشتند، نمي توانند مقاصد آنها را واضح سازد. مدرسه ديوبند از افغانستان تا بنگال محققاً يك آرمان همگاني گرايانه و جامعيت پسندانه خاصي را در فراسويي موجوديت اقوام و زبان هاي گوناگون تجسم مي بخشد . عادي است كه علماي افغان كه از يك كشور كاملاً متشعب بر خاسته اند اين مفكوره را بيشتر موافق خود ببينند تا يك جهان عربي كه بر مدار قوميت بنا يافته است ولي غرايت موضوع در آنست كه مفكوره اي يگانگي جهان اسلام در شبه قاره هند در زمان انكشاف نمود كه آخرين موخذآن امپراتوري عثماني به اثرمليت گرايي از هم پاشيد.

### ۳ - رهبران كراماتي و جنبش هاي قبايلي :

درطي به كنفدراسيون قبايل پشتون ( غلجائي ، دراني و پشتونهاي مشرقي ) دو تاي آن افاده سياسي يافتند كه از غلجائي ها زود گذر ( ۱۷۰۷ - ۱۷۳۸ ) و از دراني ها با دوام تر بود ( از ۱۷۴۷ به اينسو ) ولي قبايل مشرقي كه به رسوم خود سخت پابند اند و هم خود گردان ميباشند هيچگاه محل زايش يك كنفدراسيون سياسي قرا ر نكرفته اند ، بر خلاف آنها از آغاز قرن ۱۶ از جنبشهاي بزرگ تجدد الفبي كه توسط رهبران كراماتي براه افتاده است بصورت پيوسته مشتعل بوده اند، اگر چه تمام اين جنبش ها ناكام گرديد اند ولي مبارزات معاصر درخاطره مجاهدت هاي گذشته (۲۶) آنان لنكر مياندازد . در واقع بايد ميان جنگهائي قبايلي و جهاد تفكيك بعمل آيد .

دسته نخست شامل فرقه هاي معدود ميشود كه به سختي از سطح قبيله پا فراتر مي نهد مدت آن کوتاه است. انگيزه آن انتقام و يا كسب ثروت مادي است. اين دسته از جنگ ها ندرتاً باعث تلفات جاني گرديده و حتي الكوفي و نمايشي بوده و بعنوان پيشدر آمد يك طرح فكري معين عرض اندام ميكند . اين جنگ جنگي است ميان سران ، و اگر قهرمانان در آن بوجود آيد رهبران كراماتي در آن به ظهور نمي رسد . بر خلاف جهاد متضمن هبستگي قبايل در اطراف رهبري است كه داراي يك هدف مذهبي است . اگر چه تاكتيك ها

و موضع گبری ها ( غارت ) باهم مشابه اند جنگ بر علیه يك دشمن كاملاً علیحده صورت میپذیرد ( كافر چه مشرك باشد و یا سیک ، انگلیس با شد و یا کمونست ) رهبرکراماتی تقریباً همیشه درخارج از محیط قبایلی پشتون عرض وجود کرده است نامبرده عشیره گراه نبوده و جز به امت مسلمان حتی خود را منصوب به معشر پشتون هم نمی سازد . چهره متحد کننده جز در خارج از محیط قبایلی بوجود آمده نمی تواند ازینرو انشعاب محیط قبایلی از پایان به این دلیل نفی میگردد ، زیرا که چنین رهبری از لحاظ درجه قومی در درجه صفر قرار دارد و از بالا به این دلیل نفی میشود که این به آنچه که تمامی اختلافات مسلمین را رفع و تفاوت میان آنها را دور میسازد استناد میکند ( آیا يك حديث مشعر به این نیست که در اسلام نسب وجود ندارد . بنا عشیره گرایی هم ) . قیام های مذهبی در طول ۴۰۰ سال واقعات خصلتی و مشابه آنرا ارائه داشته است رهبران مشابه با پیام های مشابه . با یزید انصاری بنیان گذار فرقه روشانیه ( ۱۵۲۵ - ۱۵۸۵ ) يك اور موری کانیکرامی ( واقع در وزیر ستان ) بود اقلیت قومی که تاکنون حیات دارد او و بازمانده گانش به مدت قریب بیک قرن قبایل افریدی ، وركزي . مهپند . باشگاش و خلیلی را به قیام وادشتند ( ۱۱ ) ملا دروازه رقیب او که قبیله یوسفزایی را بنام تابعی دستوری را تحریک نمود از قوم تاجک و مرید سید علیشاه ترمذی بود ( که او نیز پشتون نبود ) قبایل او را بنام پیر با با شناخته و به وي احترام قائل بودند سید احمد شاه بیرلوی که در صفحات گذشته بنام او آشنا شدیم و در ۱۹۲۶ قهایل را به شورش واداشت يك هندوستانی بود . آخوند سوات ( ۱۳ ) احتمالاً گوجوری بود . هر صورت نامبرده به قبیله یوسفزایی که قبیله مورد پسند او بود متعلق نبود . شامی پیر که در ۱۹۳۹ قبایل سلیمان خیل ووزیری را شوراند چنانکه ازنام او پیدا است از سوریه بود . خانواده مجددي ازهند و خانواده گیلانی از عراق آمده اند . بالاخره یاد آوری کنیم که سید هابر اساس تعریف که از آنان میشود در ساختار قبایلی به مشابه يك بیگانه نگریسته شده و حتی بجای عرب گرفته میشوند . و لوزبان مادری شان پشتو باشد و از نسل ها به اینسو زنانی از محیط قبایلی اختیار نموده باشند . اگر چه رهبران کراماتی وجود دارند که نه سید اند و نه به کدام قومی دیگر مربوط اند اما هیچ رهبر کراماتی خان نبوده است . بز اساس تعریف که ازخان میشود او جز به سود متعاطیان و توسعه منافع آنان کار دیگری کرده نمیتواند . این قاعده همواره حقیقت دارد که نامبرده

هیچگاه مافوق طوایف قرار گرفته نمیتواند طبیعت جنگ کنونی نیز چنین است ( جنگ برای جهاد و نه برای سران قبایل ) که این خود علت غیوب خوانین را در امور مربوط به رهبری و سر کرده گی توجیه میکند.

رهبران کراماتی توسط تبلیغات دینی و اصلاح طلبانه تمام قبایل را برای جهاد متحد میسازند برای پایان دادن به ناملایمات به شریعت استناد میورزند ، روشانیان تنها نمونه از چنین مباحثی اند که پیام شان بدعت گذارانه است ( با یزید از نظریه تقهوی پیروی میکرد و منکر آن بود که محمد ( ص ) خاتم النبیین است ) ولی در موارد دیگر بنیاد گرایی مطرح بحث است که ما آنرا در نزد علمای افغان و هند با اثرات آن مشاهده نمودیم و در چنین جنبشی ، رهبر متصوفی است که خواستار بازگشت به شریعت است . در چنین حالتی ، قبایل برای ایجاد بر قرار ی اسلام حقیقی یا در برابر کسفار و یا حاکم که کافر پنداشته میشود بسیج میشوند ( مثلاً بر علیه امان الله در ۱۹۲۸ هده ملای ننگرهاری که در حین زمان با انگلیسها و امیر عبدالرحمن حصومت میورزند در قبایل مهمند و شینواری ( ۱۸۸۰ - ۱۹۰۰ ) نفوذ داشت بر علاوه یک پیرهم بود ) از زهره خلیفه های او یکی هم پیر تکاب بود و دیگران سید حضرت شاه یکی از اسلاف خانواده مجروح است ) این ها در زمره رهبرانی چون ملا مشک عالم ( او خود را از جمله سید های میشمرد که از هند آمده اند ولی بایکی از غلجانی های اندراواواج کرده بود ) که در جریان جدال نافرجام بر سر کابل با انگلیسها ، طرح اتحاد موقتی با قبایل ریخت ( ۱۸۷۹ ) ملای لنگ که منکلی ها را بر ضد امان الله بشورش واداشت ( ۱۹۲۴ ) و حضرت شوربازار ( یکی از مجددی ها ) که در ۱۹۲۶ جنگ مقدس را بر ضد شاه امان الله اعلان کرد . بشمار میروند .

میان ساختار قبایلی و جنبش مذهبی چه رابطه وجود دارد ؟ زیرا رهبران بزعم اکثریت نویسنده گان غربی جهاد جز پوششی برای جنگ قبایلی چیزی دیگری نمیشد ( ۱۴۰ ) با آنهم چنانکه ما دیدیم . پیش از همه اشکال جنگهای مزبور از هم متفاوت اند اگر چه پیش آمد جنگجویان در اثنای نبرد ( و خصوصاً در رابطه با غنایم بدست آمده یا قابل توقع ) یکسان است افزون بران جهاد همواره متضمن چرخش است در روابط قدرت که از خان به رهبران مذهبی انتقال میکند . قیام سید احمد بیرلوی نوع نمونه وی مثال شورشی است که توسط رهبران کراماتی به انجام رسیده است ولی ما آنرا در اثنای محاصره کابل توسط ملای لنگ و



در واقعات عدیده ای تسلیحاتی و جنگی جنبش مقاومت افغان بازمیابیم (۱۶) چون مشروعیت رهبر جدید مذهبی است نامبرده سعی میکند تا برای تحمیل شریعت، قضات حرفوی و بر قراری یک نظام مالی جدید بر علیه رسوم قبایلی مبارزه نماید (۱۷) تا زمانیکه جنبش رو به اوجگیری است خوانین از صحنه به دور اند ولی به محض اینکه امکان پیروی بدست آید جنگجویان در مورد تقسیم غنایم و روابط جدید سلسله مراتب که مسایل تسلیحاتی و دوران دارایی جدید در بین آنها ایجاد خواهد کرد از خود نگرانی نشان میدهند به عوض اینکه حق اولیت یک کسیکه از لحاظ اجتماعی موقف مساوی دارد مشروع دانسته شود زد و بند های شخصی براه می افتد، امریکه برای پراگندگی ازتش بسنج شده کافی است همین است که خوانین در برابر فراروی و تخطی روحانیون مردم را به اتحاد قبیلوی فراخوانده و جهاد را برای احیایی زد و بند های عنعنوی و قبیلوی خویش تخریب میکنند. در این جا مسله خیانتی مطرح نیست، برای یک خان آنچه مهم است داشتن حیثت و اعتبار نزد همتایانش است نه پیروزی بر ضد یک دشمن خارجی زد و بند های قبایلی در عقب درهای بسته صورت گرفته و فیصل های آن بر گشتنی و واژگون شدنی است آن دشمن که موجودیت محلی شمارا برسمیت میشناسد بهتر از پیروزی در جهادی است که هویت قوم را به مخاطره میاندازد. مسله که انگلیسها به خوبی پی برده بودند و قدرت خویش را از طریق عشیره گرایي تامین میکردند سیاستی که شوروی ها نیز در افغانستان از آن پیروی به عمل میاورند.

البته تفکیک میان جنگ قبایلی و جهاد همواره آسان نیست. زیرا حتی با موجودیت یک رهبر کراماتی اگر منازعه در سطح محلی باقی بماند (۱۹) میتواند از طرف رزمندگان قبیلوی تلقی گردد، در پهلوی آنکه انگیزه مبارزین میتواند متفاوت از انگیزه رهبران باشد در صورتیکه اگر از یک سومیان ساختار قبیلوی که به پشتون والی و تقید متعاطیان (ملتار) خان و ملک متکی است و از سوی دیگر جهاد که خواهان جانشینی شریعت بجای عرف قبایلی و ظهور رهبران مذهبی که تعلق قبیلوی ندارند است، مخالفت وجود دارد، شناختن موقف جنگجویانی که خود را مربوط به هردو طریقه فوق میدانند آنقدرها هم آسان نیست، ایمان شخصی وی نهایی مبرزوده و اسلام یگانه آرمان همگانی گرایي است که او ر دذهن خویش دارد، اما عشیره گرایي رسم زندگی روزانه ای اوست تنها متن تهدید خارجی

است که از اسلام همراه با تغییر استنادات که متقضي آنست انگیزه عمیقی میسازد ولی عشیره گرایی درحین ایجاد روابط او با پشتون های دیگر باز گشت میکند و این تنش دو قطب محورثابت جنبش مقاومت افغان است .

۵ - آرمان سیاسی وحدت جهان اسلام :

استنادبه امت یامعشرمسلمین نقش بزرگی رادرافغانستان بازی می کند، این استناد ،یک راتبه واصل ثابت جنبشهای مردمی ومواعظ علماء وهمچنان ملاحای کراماتی است ولی تاقرن بیست نظریهء وحدت جهان اسلام يك نظریهء سیاسی نبود و استنادی بود آرمانی که با واکنش در برابر مداخله کفار در قلمرو مسلمانان و در مرز متحرکی که هند و هابرتانیایی ها را از هم جدا میساخت ، همراه بود. از نظر علما آرمان وحدت جهان اسلام يك عطیه جاویدان و متعالی اسلام بود که با مقارنات واقتضات سیاسی کدام ارتباطی نداشت ، نخستین کسانیکه در فکر آرمان وحدت جهان اسلام در قالب سیاسی آن افتادند فرمان روایان افغانی بودند . از نظر آنها و حتی بشمول امان الله نظریهء وحدت جهان اسلام و سیله مشروعیت دولت در حال پیدایش و سازنده يك سیاست خارجی بود که اجازه میداد تا نقش افغانستان با احترازاکید از درگیری در سیاست از بین بردن ثبات هند برتانوی و یا ترکستان شوروی در منطقه بیشتر شود. با آمدن نادرخان در ۱۹۲۹ آرمان وحدت جهان اسلام از بیانات محافل دولتی محوشد و ازین رو صرف درنزد علما باقی ماند.

فرمان روایان که ازبازتاب مردمی استناد به همبستگی مسلمین مطمئن بودند خود را منحنیت مدافع اسلام معرفی کرده و برای جنگها و فتوحات شان صیغه مذهبی میدادند . (مبارزه با زنداقه . شیعه مذهب یا زردشتی در زمان تجاوزفارس در ۱۷۰۹ مبارزه بر علیه مرهته ها در ( ۱۷۶۱ ) آخرین فرمانروای افغانستان که در ۱۷۹۵ پاسخ مثبت به درخواست مسلمین هند بر علیه کفاریا سیک های رقیب خود داد شاه زمان بود ( ۲۰ ) ولی استناد به آرمان وحدت جهان اسلام هدف جز تدارک وسیله برای تثبیت دولت که یگانه هدف فرمان روایان است هدفی دیگر نداشت. همچنان هر باری که تب آرمان وحدت جهان اسلام دولت افغانستان را به خطر مواجه میساخت فرمانروایان در رابطه با فشار علماء برای مداخله راه حزم واحتیاط را اختیار میکردند. دوست محمد از حمایت شورش بزرگ ۱۸۵۷ هند که مسلمانان نقش قاطع و مسلمی را در آن داشتند سر باز زد. حبیب الله از تعهد نسبت به

حمایت ترکیه در زمان جنگ جهانی اول ابا ورزید و در برابر فشار انگلیسها در منع شورش کرانی که قبایل سر حدی را تحریک میکردند تسلیم شد. ، بالاخره امان الله که در برابر آرمان وحدت جهان اسلام احساسات زیادی از خود نشان میداد از ۱۹۲۳ به بعد از حمایت با سمه چي ها خود داری نمود و جنبش خلافت را در هند ناامید ساخت ( به صفحات بعدی رجوع شود ) نامبرده همچنان علمای را که در خارج و بالنتیجه در دیوبند تحصیل کرده بودند از تدریس در افغانستان منع نمود.

تاریخ افغانستان معاصر با سلسله از لحظات زود گذر آشنا است که علما و محافل حاکم روی آرمان وحدت جهان اسلام با هم متحد شده اند. پس از آن دوران درازمدت هویدا میشود که مسلمانان ، در اعتراض نسبت به احکام همدست با کفار مداومت میورزند ، این وضع از فتوای تکفیر که علمای قندهار در ۱۸۸۱ بالای عبدالرحمن (۲۱) صادر کردند تاملظاهرات ۱۹۷۲ پیروان نهضت مسلمین ، بر ضد اعلام پشتیبانی کابل از هند در برابر پاکستان ادامه مپیابد

بزرگترین دوره آرمان سیاسی و حدت سر زمین های اسلامی از جنگ با لقان در ۱۹۱۱ تا انعدام خلافت عثمانی توسط اناترک در ۱۹۲۴ ادامه میابد. این دوره یگانه لحظه بود که نظریه یگانگی سرزمین های اسلامی توانست ارائه دهنده ، یک هدف سیاسی بوده و به افغانستان اجازه دهد تا نقش منطقی لازمی را بازی نماید. درخواستی از جانب مسلمانان هند برای دفاع از سرزمین های جهان اسلام به عمل آمد . این درخواست توسط علمای افغان و جنبش مجدد طلب جوانان افغان که مربی آن محمود طرزی پیرو سید جمال الدین افغان و بنیان گذار روزنامه سراج الاخبار ( ۱۹۰۱ - ۱۹۱۹ ) بود پشتیبانی شده و منجر به گشایش و تولد جنبش استقلال طلب و ترقی پسند شد (۲۲) قتل امیر حبیب الله در ۱۹۱۹ پس از انکار او از حمایت ترکیه در برابر انگلستان مبین پیروزی این ائتلاف بود (۲۳) شاه جدید امان الله بصورت یک جانبه آزادی افغانستان را اعلان کرد و بر ضد بر-نانی وارد میدان جنگ گردید. این کار یک شکست نظامی ولی یک پیروزی سیاسی بود.

( ۱۹۱۹ ) نامبرده یک معاهده دوستی را با اتحاد شوروی امضا کرد که یکی از شرایط آن

تقدید استقلال بخارا و خیوا بود. امریکه اتفاقاً برای از بین بردن اعتبار هر تفسیر کنایه آمیزی این معاهده کافی شمرده میشود (فبروری ۱۹۲۱) نامبرده همچنان معاهده با ترکیه امضا کرد (اول مارچ ۱۹۲۱) که در آن افغانستان منحیث جانشین خلافت برسمیت شناخته شده بود (۲۴) در همین دوره حیثیت و اعتبار امان الله از هند تا افغانستان به زوره خود رسیده بود. جایی که یک جنبش غربی آرمان وحدت جهان اسلام یعنی جنبش خلافت در اثنای ظهور بود.

جنبش مقاومت توسط دو برادر بنام های محمد علی و شوکت علی با همکاری ابوالکلام آزاد که منحیث رهبر جنبش بوده و اصلاً پیرو طریقه نقشبندیه بود در ۱۹۱۹ بنیاد نهاده شد (۵) هیئت رهبری جنبش بهمان اندازه با دیویند ارتباط داشتند که با علیگره، جنبش برای برسمیت شناخته شدن خلافت عثمانی منحیث خلیفه قاطبهء مسلمین مبارزه کرد و برای مسلمانیکه تحت تسلط بیگانه بودند توصیه نمود تا بسوی ممالک مستقل اسلامی هجرت کنند در ۱۹۴۰ این هجرت باوج خود رسید. مردم قلم دارائی های خویش را بفروش میسرانندند. واقعه اندوهباری که امان الله را مجبور کرد تا نقطه اختتامی به آن بگذارد. امحای سلطنت توسط مجمع ملی ترك (نوامبر ۱۹۲۲) که در نتیجه از برسمیت شناختن قدرت مادام العمر خلیفه ابا میوزید، با از بین رفتن قلم و کمال دستگاه خلافت در ۱۹۲۴ برهان هستی جنبش خلافت را در همان وقت از بین برده و به نیستی کشانید.

درحین زمان شاه امان الله سیاست نو سازی جامعه افغان را آغاز کرد که روحانیت را ازکنار اش دور کرد (۲۶). این حادثه نقطه اختتام اتحاد میان قبایل روحانیت و دارو دستگاه قجد طلب در زیر نام آرمان وحدت سر زمین های اسلام بود. عدم توافق اساسی در رابطه میان دفاع از اسلام و غربی سازی مملکت وجود داشت. بزعم علمای بنیادگرا دفاع از اسلام در مسیر اسلام سازی دو باره جامعه و در نتیجه بازگشت به شریعت قرار داشت. اما بزعم امان الله دفاع از اسلام یک موضوع سیاسی و ضد امپریالیستی بوده و از مسیر غربی سازی جامعه عبور میکرد. همه در مورد یک اسلام واحد سخن نمی زدند. علما اسلام را با دین و بالنتیجه با شریعت منطبق میدانستند. بر خلاف نوینه گرایان در اسلام نوعی

فرهنگی را مشاهده می‌کردند که واجد یک چشم انداز جهان سومی گرایانه بود : پیروزی جاپان بالای روسها در ۱۹۰۵ به مشابه پیروزی آسیایی های استعمار شده بالای غرب ، ناشی از غربی سازی و تقلید از غرب تلقی گردید بزعم علما هر پدیده غربی سازی بذات خود یک شکست بود و نمی توانست وسیله موثری برای مقابله با غرب باشد. درینجا ماوارد ابهاماتی می‌شویم که در درازنای تاریخ جهان اسلام سراغ می‌گردد : آیا اسلام یک فرهنگ است و یا یک دین ؟ مسلمانان کاملاً مرتد ، مانند سلطان گلیف در روسیه شوروی و حتی حفیظ الکه امین در افغانستان از اختصاصی بودن انقلابات آسیایی در برابر نمونه شوروی یان دفاع بعمل می آوردند ، با وجود آنکه نبرد خونین را بر ضد روحانیت مسلمان به پیش می‌بردند (۲۸) لنین در جنبش آرمان وحدت اسلام چنانکه فراخوان شوروی کمیسر های تحقیق وضع مسلمانان روسیه و شرق ( ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷ ) شاهد آنست اثر یک نظریه ضد امپریالیستی را مشاهده می‌کند. در حالیکه نظریه آرمان مذکور چند سال بعد ترمینحیت یک نظریه ارتجاعی نگریسته شد. تمام تاریخ نویسی شوروی که مربوط به جنبش های مردمی میشوند دارای چنین بر چسب بوده و دو پهلو میباشند و چون تمام جنبش های مردمی افغان در زیر نام اسلام صورت میپذیرد مسئله براس نویسندگان شوروی دانستن آنست که مبارزه آنها متوجه چه هدفی است ، اگر آنها انگلیسها را هدف گیری کنند پیشروپستد و اگر به اصلاحات حمله کنند ارتجاعی اند ، ولی مشکل درینجا است که آنها هر دو را مورد حمله قرار میدهند. تنوع ارزیابی های حکام افغانی از سوی روسیه شوروی از همین جا نشئت میکنند. (۲۹). بناامیان جنبش های مردمی که بنام اسلام صورت میپذیرد دوسیاست دولتی که هدفش تائین استقلال دولتی ملی افغان است نه کدام مخالفت ریشوی و نه کدام تقارن منظم بر قرار است . چنانکه خواهیم دید حتی نه میتوان گفت که قیام های مردمی منظاماً ارتجاعی و یا عنعنه پسندانه است ، درینجا فقط طرزتفکر متفاوت سیاسی مطرح بحث است. چنانکه این

\* ممکن است مولف اطلاعات کافی در زمینه کسب نموده باشد زیرا لنین بر علیه این نظریه در انترناسیونال دوم رای داده و آنرا نمونه در امپریالیزم خوانده بود برای توضیحات بیشتر نگاه شود به کتاب *Marxisme em Asie* (مترجم)

مسئله را جنبش بچه سقا که از نظر سلطنت طلبان و مارکیسیست ها مبین کاریکار توری ترین جنبش مردمی تاریخ افغانستان است بخوبی وضاحت بخشیده و آن را مجسم میسازد.

### ۶- شورش بنیاد گرای بچه سقاء :

اگر مقاومت مردم هزاره و نورستانی ها را که در برابر عساکر عبدالرحمن صورت پذیرفت مستثنی کنیم ، تنها جنبش غیر قبایلی، جنبش است که از شمالی برخاسته است. جلگه که از شمال کابل تا سالنگ گسترده شده و تا کوهستان و پنجشیر ادامه داد . اکثریت مردمان این ناحیه دری زبان اند. ولی نواحی مربوط به جنوب استالف تا کابل و کوه صافی پشتون نشین میباشند. در اینجا دو جمعیت مذکور سخت بهم جوش خورده و ازدواج های زیادی میان شان صورت پذیرفته است ، شمالی با دودمان درانی مخالف پنداشته میشده است. و آنها هم نه بخاطر اینکه دودمان مزبور پشتون است بلکه بدلیل قبیلوی بودن این دودمان ، در شمالی سازمان قبیلوی وجود ندارد. این ساحه از لحاظ زراعتی غنی است بدست خورده مالکان اداره میشود درین منطقه رهبران مذهبی اعتبار زیادی دارند. اکثریت قریب به اتفاق علما پیرو طریقه نقشبندیه بوده و پیروان محل دارای هزاران مرید اند ، مشهور ترین آن پیر تگاو است که آخرین شخصیت آن پس از اینکه از شر حکومت تره کی فرار کرد در ( ۱۹۸۱ ) وفات نمود. در جریان جنگ سوم افغان وانگیس در بین سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۸۰ مردم این ناحیه نقش مهمی را ایفاء کرده اند. میر مسجدي و میر درویش دوتن از علمای نقشبندی اردوی ترتیب دادند که توسط میر بچه خان فرماندهی می شد. این اردو در هنگامیکه یک لشکر قبایلی به سرکردگی ملامشک عالم از جنوب به کابل حمله میکرد قرارگاه انگلیسها را مورد تاخت و تاز قرار داد . بعداً شمالی تا سال ۱۹۲۸ علی الرغم چند شورش ضد مالیاتی که توسط عیاران و گاهی باهمدستی صوفیان انجام میشد آرام باقی ماند مانند شورش امام الدین دزد ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷ که از طرف یک فقیر پشتیبانی میگردد. شمالی یکی از سنگر های بنیاد گرایبی ، البته در قالب تعریف که ما از آن به عمل آوردیم میباشد : جنبش بازگشت به شریعت که عموماً توسط علمای نقشبندیه رهبری میگردد. با آنها هم یک خصوصیت نهایت مهم این جنبش که آنها از جنبش های مناطق قبایلی

متمایز میسازد اینست که رهبران مناطق غیر قبایلي از زمره رهبران کراماتي نیستند . آنها اهل محله بوده و با خانواده هاي متفذي خویشاوندی دارند که با این وجود در مناطق قبایلي اعتبار کمتری دارند. در این جا تقابل میان ساختار غیر روحاني ( قدرت ) و ساختار روحاني قدرت نسبت به قبایل اهمیت کمتری دارد. امریکه نیازمندی کمتر به وجود يك رهبر کراماتي را تشریح میکند . اگر چه رسوم محلي و تمایل خوانین برای تشکیل قدرت اقتصادی وجود داشته باشد ( که مسلماً وجود دارد ) که از ناحیه مطابقت اعمال خویش با شریعت تشویشي بدل راه ندهد. تنش میان دو طرز رفتار ( روحاني و دنیوي ) نسبت به مناطق قبایلي کمتر است که جنبه اي کمتر اشتدادي و بیشتر پیوسته آن در هنگام شیوع جنبش های مذهبي ناشی از همین امر است .

جنبش باسمه چي که بر ضد رژیم شوروي صورت گرفت در اینجا يعني شمالي و پنجشیر انعکاس همه جانبه پیدا کرده و یکی از علمای بنام مولوي عبدالحی شاگرد سابقه دیوبند در ۱۹۲۰ با انور پادشاه ملحق گردید . به همین سان يك تن از صافي هاي تکاب که در ۱۹۱۹ از طرف امان الله منحیث نماینده دولتي نزد باسمه چي ها گسیل شده بود ( ۳۱ ) از همین دسته بود. بالاخره رهبر باسمه چي ها ابراهیم بیگ به افغانستان هجرت نمود و در آغاز ۱۹۲۹ از بچه سقا حمایت بعمل آورد ( ۳۲ ) ، بچه سقا فرزند یکی از رزمندگان جنگ دوم افغان و انگلیس بود. او اهل قریه کلکان و یکی از عیاران فعال شمالي بود. در نوامبر ۱۹۲۸ زمانیکه شنواری ها و ننگرهاری ها بر ضد امان الله قیام نموده بودند بچه سقا به کابل حمله کرده و آنرا در ۱۶ جنوري تصرف نمود ( ۳۳ ) و توسط پیر تکاب منحیث شاه و بنام حبیب الله به تخت سلطنت نشست . ما این واقعه را چنانکه هست مرور نمی کنیم ، آنچه که مورد دلچسپی فاست عبارت از افاده و معنی حادثه است . به زعم بخش بزرگ مورخین افغانی و غربی ( ۳۴ ) واقعه بچه سقا يك قضیه ناهنجار است که در زدوبند هاي سياسي و عنعنوي معمول ایجاد مزاحمت کرده است. با آنهم به نظر ما این حادثه معترضه معرف فوران يك ساختار کاملاً ژرف در قالب يك حادثه است؛ و آن شبکه بنیاد گرا است . حتی در يك دوران کاملاً لجام گسیختگی کابل را نمیتوان به محض تصادف تصرف کرد. از سوي دیگر

آشکار است که بچه سقا نه تنها از پیشتیبانی و اتکای علمای سمت شمال بر خوردار بود بلکه از حمایت فعال آنان که از طریق خطبه های آنان ابراز میشد (۳۵) به ویژه در مجامع نقشبندی بهره مند گردیده بود. او نامزد کاندیدانئتلاف بنیادگرا بود که حکومت امان اله را از ریشه برکنده بود درحالیکه شورش شینوار مذهبی مستقیماً الهام نگرفته بود و در آن رهبر کراماتی که درهمچو لحظات قبایل را به قیام وامیدارد وجود نداشت. جنبش قبایلی توسط اشرافیت درانی ها و توسط شخص نادرخان دوباره تحت اداره در آورده شد. تصرف دوباره کابل در ۱۹۲۹ از دست بچه سقا يك جنگ جهادي نبود ولي معرف تصرف دو باره قدرت سياسي توسط کنفدراسیون قبایلی بود که تنها محدود به درانی نمی شد بلکه به مجمع پشتونها ارتباط میگرفت ودلیل آن نوعی مشروعیت است که نادرخان بعد از تصرف پایتخت به آن استناد میکرد وآن لویه جرگه بود ونه شورای علماء . حمید الله آخوندزاده ، پیر تکاب که بچه سقا را به تخت سلطنت نشانند خلیفه ای بود ازجانب هده ملا یامیر سید جان پادشاه که در ۱۹۱۹ نصرالله را برتخت سلطنت نشانند به خلافت طریقه منصوب شده بود. گفته میشود که خود بچه سقا مرید شمس الحق مجددی کوهستانی ، پیر گلپهار بود (۳۴) او در آغاز ورود خویش بکابل از سوی خانواده مجددی شوربازار که ابتدا میخواستند عنایت الله را که در ۱۹۲۰ کاندیدای سلطنت از سوی روحانیون ضد امان الله بود به پادشاهی رسانند ، استقبال گردید. درهمه موارد علمای بنیادگرا در جستجوی حاکمی بودند که نظام شریعت را دوباره بر قرار سازد و اصلاحات تجدد طلبانه ای امان الله را از بین برند. همبستگی که بسود بچه سقا صورت گرفت نیز به همین مبنا قرار داشت این شورش اولتر از همه يك شورش فرهنگی بود تا اقتصادي و سياسي .

شکست بچه سقا از کجا نشست کرد ؟ دو عنصر در آن تعیین کننده بودند: واکنش قبایل، و پیوستگی دوباره خانواده ای مجددی با اشرافیت در شورش های قبایلی. و لو مسایل فرهنگی و مذهبی نقش را ایفا کرده باشند ولي به محض اینکه امان الله از میدان بدرشد همه بسوی مبارزه عنعنوي قدرت که تمام جنبه های جهادر ا از دست میداد روی آوردند قبایل حضور يك تاجک را بالای تخت بمشابه يك عمل غاصبانه نگرسته و بانخستین رهبر



قبایلي که سر بلند کرد متحد شدند. درینجا سوال تحصیل رهبري ( هژموني ) نظام شریعتي مطرح نبود : بر خلاف از پشتونوالي با شکوه و تبختر زيادي تائید بعمل مي آمد . بعد از اینکه خانواده مجددي از بچه سقا پشتیباني نمود در برابر لجام گسختکي هاي آن نگران شده و چون نسبت به علما و پير هاي ولايت با دارو دستگاه دولتي وابستگی بیشتری داشت با نادرخان نیز متحد شد. انکشافات نقش دو پهللو و گنک این خانواده را که دوره جنبش مقاومت بازی کردند واضح میسازد.

مردم شمالي خاطرء نيك از بچه سقا که او را حبيب الله مینامیدند بیاد دارند. تا اندازه که سایه او در صفوف مقاومت بر علیه کمونست ها دوباره ظاهر گردیده است . این شبکه ها همان شبکه هاي اند که در ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ با همراهي با پیروان نهضت مسلمین ساختار جنبش مقاومت را در آنجا پی ریزی کردند . چندین تن از متنفذین که با بچه سقا همدست بودند خود و یا بازماندگان شان منحيث مقامات عالي حزب و جمعیت بروي صحنه آمدند تا در زمره احزاب وابسته به دارو دستگاه قبلي ( خانواده خلیلي ) . مناطق بسیار شورشي عهد بچه سقا شامل مهم ترین مناطق حزب و جمعیت شدند. به استثنای کلکان که مولد خود بچه سقا بود و سنگر مائوتیزم گردید. در ۱۹۶۰ علما و پير هاي از مرگ رسته در تاسیس نخستین شبکه هاي نهضت اسلامي نقش عمده ایفا کردند . پدیده که واضح کننده این امر است که چرا لغمان و شمالي تنها محلات بودند که علمای شان به حزب اسلامي حکمت یار پیوستند ، بعنوان مثال از مولوي عبدالغني قلعه بلند تذکر بعمل آوریم : نامبرده در دیویند آموزش دیده و خلیفه اي ( نماینده ) پیر تکاب است. او روح جنبش بچه سقا بود و عبور از بنیاد گرایي به نهضت اسلام سالاري را مجسم میسازد. زیرا او در هسته بنیادي جنبشهاي اسلامي سال هاي دهه پنجاه سهیم بود . قریه قلعه بلند يك سنگر حزب اسلامي حکمتیار است. او و مولوي قلعه غلام شاه نسل از علمای محلي را آموزش داده اندکه اولي در امور فلسفي تصوف و بطور عام فرهنگ و دومي در فقه تخصص داشت. پسر عبدالغني مولانا ابلاغ در الازهر تحصیلات خویش را به پایان رسانیده است. اولکوي دیگری از تحول میان دونسل علما است . بالاخره آخرین پیر تکاب میا گل جان بصورت آشکاري عضو نهضت

نبود يکي از پسران او به حزب پيوست اکنون تکاب سنگر اواست. درست همین عنعنه بچه سقا است که دو باره زنده ميشود مشروط بر اينکه در عقب عياري گري آن عنعنه بنيادگرايانه اش هم که ميراث آن توسط جوانان روشنفکرپيرو نهضت مسلمين در يك سمت بيشتر پيشروانه آن پر تو افگني ميکند عيان ديده شود . (۳۷)

### ۷ - از بنياد گرايي تا اسلام سالاري :

مودودي در رساله که به جنبش احياي اسلام سالاري اختصاص داده است (۳۸) دليل شکست و ناکامي آنرا مورد نقد و ارزيابي قرار داده و سه علت ذيل را در آن دخيل ميداند ، ابتدا تعلق مفرط نسبت به تصوف و چنانکه ميدانيم اسلام سالاري گرايان جوان افغان اگر با تصوف مخالف نباشند نسبت به بزرگان شان تعلق کمتری به آن دارند. سپس فقدان يك تشکل حقيقي سياسي و چنانکه ميبينيم نظريه سياسي يکي از پايه هاي اساس اسلام سالاري در جنبش احياي اسلام است. بالاخره نيازمندي که نتنها به مرعي داشتن و جذب کردن فنون محاصر بلکه پيروي از تجدد طلبي و نوينه گرايي منجر ميشد . جنبش اسلام سالاري در بخش نوين جامعه پا به عرصه وجود نهاده است ، درست پس از نقد جنبشهاي مردمي که بيش از آن انجام يافته است بود که جنبش اسلام سالاري تشکل يافت .

### ياداشتها

۱ - در مورد شورش بچه سقاء خليل الله خليلي نويسنده معروف از عنعنه عياران ياد آوري ميکند « عياري از خراسان » از نشرات جمعيت اسلامي ۱۹۸۳ همچنين نگاه شود به يادداشت ( شماره ۱۸ ) فصل دوم .

۲ - بزعم شوروي ها شاوولي الله زماني يك متفکر نظام فيردالي و زماني هم يك

متفکر بورژوازی منور است ( نگاه شود به مطالب اظهار شده در کتاب گوردن پولنو سکایا و نقد نوشته ای ، ی ، پایا سکایا یا منتشره مجله آسیای مرکزی جلد ۱۳ شماره ۲ - ۱۹۶۵ . از نظر مودودی شاولی اله یکی از پیشگامان نهضت اسلام سالاری قرن ۲۰ است . تاریخچه ای جنبش های احیایی در اسلام ۱۹۸۱ ص ۸۲ و بعد ، همچنین نگاه شود به الف . مورتیمر «جنگ و قدرت» ۱۹۸۲ ص ۶۴ - ۶۸ و الف احمد مطالعات در باره فرهنگ اسلامی در هند و اطراف آن ۱۹۷۰ ص ۲۰۱ و بعد که در آن شاه ولی الله سیمای یک تجدید طلب را پیدا میکند ، اصطلاح مناسب است .

۳ - در این مورد بهترین کتاب از عزیز احمد است که که در بالا از آن تذکر بعمل آمد رابطه نسبی میان مجدد الف ثانی با شاه ولی الله برلوی و مودودی واضح بوده و مورد ادعای هر کدام آنها میباشد نگاه شود به کتاب یادشده مودودی .

۴ - ایضا ص ۱۸۲ و بعد .

۵ - با آنها جنبش مذکور توسط انگلیسها و نویسندگان مسلمان وهابی توصیف گردیده است ( ق ، احمد جنبش وهابی در هند ۱۹۷۹ ) و آنها به این خاطر که در آغاز قرن بیستم یعنی زمانی که وهابیت به اوج خود رسیده بود ، اصطلاح وهابی که مبین تمام شورش گران بنیاد گرای بود که از مکه آمده بودند بطور هجو آمیزی بکار میرفت ، باری سید برلوی مانند السنوسی الجزایری که بنیاد گذار طریقه ای به همین نام است عمیقاً به طریقه های صوفیه وفادار باقی مانده بودند وهابیت را محکوم میکردند علی الرغم آنکه از نظریه مذکور بسیار متأثر بودند . هیچ امر دال بر این نیست که میان دو جنبش بنیاد گرای فوق و وهابیت رابطه مستقیمی وجود داشته باشد بمنظور آگاهی از یک نقد خوب و مقایسه میان سنوسی وهابیت نگاه شود به کتاب ایوان پریچرد بنام سنوسی سریناکایی ۱۹۴۹ ص ۱ - ۱۱ که با تصوف بنیاد گرای افغان مشابهت واضح از خود ظاهر میسازد .

۶ - نگاه شود به فصل گذشته

۷ - برای توضیح معضله نظریه خلافت در جهان سنی نگاه شود به کتاب ه لائوست تشعب در اسلام ۱۹۷۷ ص ۴۳۰ و بعد در مورد موضعگیری ولی الله نگاه شود به ع -

احمد کتاب یاد شده ص ۲۰۶ .

۸- از میان آثار دیگر نگاه شود به کتاب ح - ملك « ملیت گرایي مسلمانان در هند

و پاکستان » ۱۹۸۰ فصل ۶ - .

۹- نگاه شود به کتاب ع - احمد « اسلام و تجدید طلبی در هند و پاکستان » : ۱۹۶۷

ص ۱۰۹ و بعد و کتاب ژمینوت « جنبش خلافت » ۱۹۸۲ ص ۲۵ و بعد .

۱۰- ل- ادمک ۱۹۷۵ ز « در افغانستان کي کي است » ص ۱۰۷ - همچنان نگاه

شود به فصل ۸ کتاب ع - ملك اثر یاد شده ۱۹۸۰

۱۱- نگاه شود به کتاب و کارو « پتانها » ۱۹۷۳ فصل ۱۳ ص ۱۲۶ بعد .

همچنان نگاه شود به کتاب م الفنستون ، اثر یاد شده ص ۱۹ ۱ غبار « افغانستان در مسیر

تاریخ » ۱۹۸۰ ص ۳۳ و بعد ، ژ وارسلین « افغانستان » ۱۹۷۳ - ۱۹۸۷ و ۱۹۷۹ ص

۷۰ ح - کاکر کتاب یاد شده ص ۱۹ . اسلانوف « افغانستان گذشته و حال » اکادمي علوم

روسیه شوروي ۱۹۸۱ ص ۳۲ و بعد .

مادراینجا بتعبیر بسیار نادر ، منحصر بفرد و نامناسبی بر میخوریم این تعبیر

جنبش روشانی را نخستین نمونه مبارزه ملی ملت افغان وانمود میسازد ( که آنرا با

پشتونهای مشرقی مطابق دانسته است ، پشتونهای که دقیقاً هیچگاه با دولت افغانستان

رابطه بنیادی نداشتند ) که ما بالای آن بحث را براه نمی اندازیم ، بنظر میرسد که خصلت

بدعت گذرانه ، جنبش روشانی اندیشمندان مارکسیست را که در تلاش یافتن مبنای برای

دولت ملی افغان در خارج از استنادات مذهبی آنند بسوی خود جلب کرده باشد . پافشاری

روشانیان در بکار برد يك زبان مردمی یعنی زبان پشتو . توجه خاصی ندارد زیرا رقبای

بنیاد گرای او ( ملا دروازه ) نیز آنرا به همان اندازه مورد استفاده قرار میداند .

۱۲ - و- کارو . اثر یاد شده ۱۹۷۳ ص ۱۹۹ .

۱۳ - ع احمد ۱۸۷۶ ص ۹۳ کتاب « تجدید الفی و بهگستری یا کرامات در میان

پتانها » دارای بهترین مطالب تحقیقی در باره ملا های کراماتی قبایل پشتون است .

۱۴ - در مورد جنبش ضد امان الله روشنترین و مبین ترین اصطلاح از ل - پولاد است

کتاب یادشده ۱۹۷۳ ص ۱۵۲ . ( . . . ) شورش در بدو مرحله دارای خصلت سیاسی بود و محض بخاطر رقابت و جنگجویی قبایل و خامت حاصل کرد همین مفکوره در نزد ل - دوبره و برت نیز دیده میشود ( که در اثر احمد از آن انتقاد بعمل آمده است کتاب یاد شده ص ۱۴ و بعد ) .

۱۵ - نگاه شود به ملك ، کتاب یادشده ص ۱۷۰ و بعد .

۱۶ - در جریان جنگ مقاومت حتی گروه های که در يك حزب تنظیم شده اند گروهیکه در عرصه ، قبیلوی رقیب او شمرده میشود از همکاری تکتیکی با آن سر باز میزنند از ترس اینکه مبادا گروهی مذکور از این همکاری بهره برده و سلاح دشمن را تصاحب کند .

۱۷ - بهمین سان آخوند سوات نیز شریعت را با رسوم قبایلی متضادمی دانست ( ع - احمد کتاب یادشده ص ۹۷ ) در ۱۹۵۳ در کترو ودر جرگه سالار زی و مهمند که به ابتکار ملاها در پلانکتی دایر شده بود رسم ویش مخالف شریعت دانسته شده و به ترك آن فتوای صادر شد ( منبع شفاهی یادآوری میکنیم که در هنگام جنگ ریف ، عبدالکریم نیز سعی کردتا شریعت را بجای رسوم معمول قرار دهد « عبدالکریم و جنگ ریف » ص ۹۸ و ۱۱۴ ژ پ شارنی ( فن و جامعه شناسی جغرافی ) ۱۹۸۴ ص ۲۴

۱۸ - احمد به یکی از ملك های مهمند اشاره میکند که از انگلیس ها برای قدرت محلی خویش حمایت بعمل می آورد ( ع احمد ، اقتصادو جامعه پشتون ۱۹۸۰ ص ۱۸۹ همچنین نتیجه میگیرد که انگلیسها همیشه از ملك ها در برابر رهبران مذهبی حمایت بعمل می آوردند ( ایضا ص ۷۵ ) نمونه دیگرخوانین در امتاع از جنگ با انگلیسها ( احمد ، تجدد الفی . . . ( ۱۹۷۶ ) ص ۱۰۹ ) .

۱۹ - تحقیق در باره يك نمونه معاصر آن که در عنصر فوق در آن با هم می آمیزند توسط احمد صورت پذیرفته است در مقاله ای « نظم و اختلاف در جوامع اسلامی » روزنامه شرقمیان شماره ۲ ، ۱۹۸۲ .

۲۰ - و - کارو کتاب یاد شده ص ۲۹۴ .

۲۱ - درمورد روابط متشنج عبدالرحمن که به مسله روابط با انگلیس ارتباط میگیرد نگاه شود به کاکر کتاب یادشده ۱۹۷۹ ص ۵۳ و بعد .

۲۲ - در مورد ائتلاف میان علمای محافظ کار . تجدد طلبان و اعضای دارو دستگاه دولت افغان ، وحدت جهان اسلام و حمایت ترکیه نگاه شود به وگريگورين کتاب یاد شده ۱۹۶۹ ص ۲۱۳ - ۲۳۲ و ۲۳۴-۲۳۹ .

۲۳ - این ائتلاف بدلیل مسله انتخاب جانشین بزودي ازهم گيسخت. بنیاد گرایان برادرآمان الله ، نصرالله خان را انتخاب کردند نامبرده توسط سيد میدجان پادشاه جانشین هده ملا به تخت سلطنت نشانده شد . در حالیکه تجدد طلبان و اشرافیت قبایلی ازآمان الله پشتیبانی میکردند. بعدازمرگ نصرالله ، عنایت الله برادر آمان الله نامزد و یا کاندیدای بنیاد گرایان بود . پدر کلان مادري او ازخوانین تکاب بود که تحت تاثیر طریقه نقشبندیه قرار داشت . درحالیکه پدرکلان مادري آمان الله بارکزی بود ( بناعضو اشرافیت در بار ) ، پیچیده گی و اهمیت شبک های مذکور درحیات سیاسی افغانستان همیشه به مشاهده رسیده است ( نگاه شود به فصل ۴ ) .

۲۴ - ایضا ص ۲۳ .

۲۵ - نگاه شود به ژ مینوت کتاب یاد شده تا جایکه من معلومات دارم داین یگانه کتاب جامع درمورد جنبش خلافت است .

۲۶ - بهترین کتاب درمورد اصلاحات آمان اله از ل - پولاد است ، یا وجود اینکه از نقطه نظر يك دریاری نوشته شده است .

۲۷ - نگاه شود به وگريگورين کتاب یاد شده ۱۹۶۹ ص ۲۰۸ .

۲۸ - نگاه شود به الف بیگنسون وي و ریپوش « کمونیسم ملی مسلمانان در اتحاد

شوروي ۱۹۸۰

۲۹ - ي رايژنر يکي ازکارشناسان روسيه شوروي درمورد افغانستان در ۱۹۲۹ مقاله مینوسد ( بررسی جنبش دهقانی در افغانستان ) که آن جنبش بچه « سقا منحیث جنبش دهقانی و ضد فیودالی توصیف شده در حالیکه شورش قبایل ارتجاعی قلمداد گردیده است

- در ۱۹۵۴ همین شخص شخص ( رایزنر ) بچه سقا را يك شخص مرتجع و آله دست انگلیس توصیف میکند ( ذکر شده درمجله آسیای مرکزی جلد ۴ شماره ۲ - ۱۹۵۹ شماره ۲۳ ص ۱۰۸ .

۳۰ - منبع - سیمینار « اصلاحات سیاسی - سنت های ملی و اصلاحات دولتی در آسیای میانه » تحت اداره هولوزارت تابستان ۱۹۸۲ گذارش رسیده از کتابخانه افغانستان .

۳۱ - مقصد از غلام حمد صافی ، پدرکلان اندر عنایت الله برادر امان الله است که بعد ها قوماندان قرارگاه صافی ها واقع در مزار شریف گردید .

و به نفع عنایت الله قیام کرد و از بچه سقا حمایت نمود ( ل ادمک کتاب یاد شده ۱۹۷۵ . ص ۱۴۸ .

۳۲ - ایضا ص ۱۶۴ .

۳۳ - جیکل « اصلاحات در افغانستان و پاکستان » ۱۹۷۷ در حالیکه ل پولادا مینوسید که او خود را پادشاه اعلان نموده است کتاب یاد شده - ۱۹۷۳ ص ۱۷۸ ) .

۳۴ - م . غ غبار کتاب یاد شده ۱۹۸۰ ل پولادا کتاب یاد شده دراین میان اثر یاد شده گریگورین ( ۱۹۶۹ متنوع تر و کتاب ر ، ت - استوارت . « افغانستان در آتش » ۱۹۷۳ دلچسپ تراست . ۳۵ - و ، گریگورین کتاب یاد شده ص ۲۷۶ جیکل کتاب یاد شده ۱۹۶۷ ۳۶ جیکل ایضا -

۳۷ - دلچسپ است از آنکه دیده میشود که غبار درمورد ترقی خواهی افغانها ترانه سرایی میکند ولی از بچه سقا يك چهره تاریکی گرا و ارتجاعی میسازد که از نقطه نظر پیروان نهضت مسلمین در مشی او بسوی نور و بینش عمومی او نیز رد نگردیده است اگر چه در باره شورش بچه سقا اختلاف نظر دارند این يك نشانه اضافی از پیچیده گی روابط میان تجدد طلبی و عنعنه است در اینجا نمیتوان دواودو گاه را بصورت مشخص از هم جدا کرد .

۳۸ - مودودی « تاریخچه مختصر ..... » ۱۹۸۱ ص ۱۰۸ و بعد .

## جنبش اسلام سالاري تا ١٩٧٨

در افغانستان ظهور اسلام سالاري پدیده تازه بوده و بیشتر به تاثیر جنبش اخوان المسلمین مصر ارتباط میگیرد تا به بنیاد گرایي هند ( علي الرغم اهمیت که مودودي در بین آنها احراز میکند ) این پدیده با حفظ میراث جریانات بنیاد گرایي، انقطاع میرزي از عنعنه فرهنگي افغانستان را نشان میدهد. پیروان اسلام سالاري روشنفکراني اند محصول محافل نوین جامعه عنعنوي . آنها از طبقه که ما آنرا بورژوازي دولتي مینامیم بر خاسته اند. شبکه تعليمي دولتي که یگانه مرجع کامیابی برای احراز يك وظیفه در دستگاه دولتي است . جدا از گروه استادان دانشگاه شرعیات آنها همه خود را نه منحیث خواننده ( علما ) بلکه منحیث روشنفکرمد نظر میگیرند .

پیروان اسلام سالاري تقریباً همیشه از شبکه آموزش دولتي نشئت کرده اند: از مکاتب علوم تجربی و یا مدارس دولتي . در این میان تعداد کم نویسنده اند آنها در مجامع درسی بیشتر با کمونیست های که به شدت با آنها مخالف اند سرو کار داشتند. تا با علما که روابط گنگ و مبهمی با آنها دارند . استنادات آنها همان استنادات علما است ( قرآن سنت و غیره) اندیشه اسلام سالاري با اثر مواجهه با آرمانهای بزرگ جهان غرب که رمز پشترفت و صنعتي شدن غرب در آن مضمهر دیده میشود، تشکل یافته است . برای پیروان این نظریه مسئله عبارت از فراهم آوری يك آرمان تجدد طلبانه سیاسی براساس اسلام است که یگانه راهی است برای تامین تجدد طلبی و بهترین وسیله ایست برای مقابله با تجاوز گري بیگانگان.



پیروان اسلام سالاری نقش تعیین کننده در جنبش مقاومت افغان دارند.

## الف - تاریخ سیاسی جنبش اسلام سالاری

### ۱ - مناشی

جنبش اسلام سالاری در ۱۹۵۸ در محاف روشنفکران مذهبی تحت رهبری غلام محمد نیازی رئیس آینده فاکولته علوم شرعی (یا فاکولته الهیات) بعد از بازگشت او از مصر با بعرضه وجود نهاد. این نخستین هسته را استادان مینامیدند. آنها در شبکه های آموزشی دولتی تحصیل کرده بودند و نه در مدارس خصوصی. و تحصیلات خود را نه در پاکستان بلکه در دانشگاه بزرگ الازهر قاهره به پایان رسانیده بودند. در آنجا با اخوان المسلمین مصر ملاقات نمودند و متعاقب آن در فاکولته الهیات تدریس میکردند. در آغاز بیشتر وجود یک هاله مطرح بود تا یک حزب. افزون بر اساتیدی چون نیازی ربانی و توانا روشنفکران چون صبغت الله مجددی و منهاج الدین گهیخ که در ۱۹۶۸ روزنامه را بنام گهیخ بچاپ میرساند، نیز در قطار آنها دیده میشد. سال ۱۹۵۸ شاهد مخالفت شدیدی مجامع مذهبی با محافل دولتی بود (که توسط پسر کاکای شاه، محمد داود رهبری میشد). دستگیری های بسیاری صورت گرفت (مانند توقیف صبغت الله مجددی) بنا جنبش نیمه مخفی باقی ماند. این جنبش معنون به جمعیت اسلامی شد (انجمن اسلامی ولی تحریک اسلامی یا نهضت اسلام نیز نامیده میشد) و خود را بیشتر وقف فعالیت های فرهنگی در میان محصلین کرد: ترجمه آثار خارجی پیروان اسلام سالاری (سیدقطب و مودودی) تجدید اصطلاحات و روش های آموزش در امور مذهبی و ارائه اسلام منحیث یک آرمان نوین.

همچنین موضوع مقابله با آرمان های جدیدی که در مجامع محصلین پخش میشد نیز مطرح فعالیت انجمن مذکور بود: آثار فویر باخ در کتابخانه پوهنتون حاضر بود. رابطه زنده و منسجم با جنبشهای مشابه در خارج کشور وجود نداشت. در نهایت امر

فقط شبکه‌ه از روابط فردی وجود داشت ( با آنهم یکی از پسران کاکای مجددی هارون بعنوان عضو از اعضای اخوان المسلمین در قاهره توسط ناصر توقیف گردید ) در فاکولته الهیات دو استاد مصری تدریس میکردند ( جمال عمرو عبدالاحمد اطوار ) به تعقیب آن یک مسلمان هندی طرفدار مودودی ( الندوی ) شروع بتدریس کرد. روشن است که پیروان افغانی اسلام سالاری با اینهم بیشتر بسوی مصر متمایل اند تا بسوی پاکستان و با وجودیکه گهیخ ( که در ۱۹۷۲ بقتل رسید ) سعی میکرد تا روابط بنیادی و رسمی با جماعت اسلامی پاکستان ، حزب ایکه مودودی بنیاد گذار آنست ( و امیر بعدی آن قاضی محمد حسین احمد<sup>۱</sup> که همیشه بکابل می آمد و پشتون است ) بر قرار نماید . صیفت الله مجددی به دلیل مخالفت پیروان بیشتر تند رو و بنیادی گرا عضو جنبش نشد . ولی در موقراسلامی در تریپولی در ۱۹۷۳ همراه با غلام ربانی عطیش عضو هیئت نمایندگی جوانان مسلمان بود . برخلاف جماعت اسلامی پاکستان ، حزب نخبه گرای ایکه بمشابه یک فرقه مذهبی فعالیت میکند ، پیروان افغانی نهضت اسلام سالاری میخواستند یک جنبش مردمی براه اندازند . بنظر میرسد که نخستین ترجمه های سید قطب در ۱۹۶۰ توسط مولوی خالص تحت عنوان اسلام و عدالت اجتماعی در ترجمه از م - ارشاد و الف ستار در سلسله نشراتی « تربیه افکار » بچاپ رسیده باشد . سپس ربانی در سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۶۸ ترجمه « در سایه های قرآن » را روی دست گرفت ، ترجمه که همانطور نا تمام و نشانه از آن نمایش باقی ماند .

## ۲ - جوانان مسلمان :

استادان تاثیر بزرگی بالای شاگردان خویش داشتند . در ۱۹۶۵ سال بنیانگذاری حزب کمونیست محصلین مسلمان با پخش یک شب نامه ( معنون به « شب نامه جهاد » یا جنگ مقدس ) بصراحت اعتراض کردند . سالهای ۶۵ تا ۷۲ سالهای داغ حوادث سیاسی در اردو گاه های پوهنتون کابل بود که تاکنون روی این اندازه محصل را ندیده بود . این آشوب ها همراه با آزادی خواهی نظام حاکم و مشاجرات پراکنده و متلاطم پارلمانی تقویه شد . شاخه

از محصلین که بنام سازمان جوانان مسلمان نامیده میشدند به مبارزترین بخش جنبش مبدل شدند. ناظرین غربی این جنبش را محافظه کار تلقی میکردند (۱) درحالیکه این جنبش دارای یک خصلت انقلابی و اصلاح طلبانه بود. مواجهاً رجحانی را که ترقی خواهان اروپایی در مورد یک بنگاه محافظه کار ولی غیر مذهبی در برابر جنبش مذهبی ابراز میدارند یک محور ثابت است (۲). محصلین در هنگام جنگ های شش روزه بر ضد صهیونیسم و بر ضد سیاست امریکا در ویتنام و بر علیه امتیازات خاندانی مظاهره کردند. آنها بر ضد متنفذین عنعنوی، بر ضد شاه و خصوصاً پسر کاکای او داود بسختی مبارزه کردند. بعد ها مبارزه خونین بر ضد او براه افتاد. آنها ملیت گرای پیشتونها را رد کرده و تقاضای استرداد پشتونستان و همچنین تقسیم پاکستان را در ۱۹۷۲ مردود شمردند (۳). آنها بر علیه تاثیر بیگانگان در افغانستان به همان اندازه معترض شدند که بر علیه تاثیر شوروی و غرب. در قحطی ۱۹۷۲ خواهان تحدید ثروت شده بر ضد محتکرین و سود خواران اعتراض نموده (۴) و چون با محافل کمونیستی ضدیت بسیاری داشتند صحن دانشگاه ها از مشاجرات به این دلیل از خون مائویستها رنگین شد. پیروان اسلام سالاری با تاخیر زمانی، پس از کمونیست ها به صحنه آمدند، نفوذ شان را وسعت داده و در انتخابات سال ۱۹۷۰ اکثریت آراء محصلین را بخود اختصاص دادند.

پیروان اسلام سالاری در شبکه های تعلیمی دولتی روی سه محور به جلب و جذب پرداختند. در فاکولته های علوم تجربی (پولی تخنیک باهمراهی مسعود و حبیب الرحمن، فاکولته انجینری توسط گلبدین حکمتیار، اسحاق و نورالله عماد) و در مدارس دولتی (استادان و همچنان سیاف، مولوی عبدالرحمن، عبدالرحیم نیازی، طارق) و در مکاتب عادی (ذبیح الله مزاری، سیف الدین نصرتیار، سیف الرحمن در غوربند) در عرصه جغرافی در غرب سنکر آنها هرات (باجلب و جذب که عمدتاً در مدارس دولتی و بناً بیشتر میانه رو صورت میگرفت) در شمال شرق (بغلان، تخار، مزار، پنجشیر، غوربند، لغمان، کنر و ننگرهار) بود که البته بیشتر به جلب و جذب متعلمین دولتی و نه مذهبی اقدام کردند. جلب و جذب در مناطق قبایلی به صفر میرسید. ما با جزئیات بیشتر و در

فصل مربوط به تنفذاحزاب این شبکه ها را از نظر خواهیم گذارند.

### ۳ - بی اعتمادی علما :

دروهله نخستین مسئله روابط با علما عنعنوی مطرح بحث قرار گرفت . جنبش محصلین جوان دربرابر علما و ملا های که محافظ کار تلقی میشدند رو به بیشترمخاصمانه داشتند . بالمقابل « استادان » در حفظ تماس با روحانیون مقید بودند . درمجموع پیش از وقوع کودتای ۷۸ همکاری وجود نداشت . با آنهم در ولایات ننگرهار ، کنر و لغمان شماری از علمای محلی به جنبش پیوستند : مولوی خالص از ننگرهار ، مولوی مجیب الرحمن ( اسم مستعار ) در پیچ ، مولوی حلیم در استرغچ ( جنوب استالف ) و همچنین اکثریت مولوی های نورستانی ( غلام ربانی ، افضل ، عبدالرزاق از پوشال و غیره ) .. مدرسه نجم المدارس هده در نزدیکی جلال آباد نیز یکی از مجامع اسلام سالاری بود . حتی در کابل مولوی جمال مینه ( بنا عرصه محصلین ) نیز پیروان آرمان اسلام سالاری بود . همچنین گفته میشد که مولوی فیضانی که کتاب فروشی در مسجد پل خشتی داشت آغاز به نفوذ در اردو و ایجاد یک شبکه در آن نموده بود ( او در سال ۷۵ توسط داود اعدام گردید ) . این روابط با در نظر داشت دودلیل تشریح میشود . ابتدا اینکه علما مشرقی ( بعباره دیگر سه ولایت شرقی کابل ) واجد عنعنه نیرومندی از بنیاد گرایبی و نظریه ضد امپریالیستی میباشند . ملا هده یا نجم الدین یکی از چهره های برجسته مبارزه بر علیه انگیسهها بوده و از جمله مخالفین سلطنت مطلقه بود .

بسیاری از مولوی های محل بر ضد کافران قیامهای براه انداخته اند . ملا های نورستانی عنعنه مبارزه جویانه خطه دارای ماصوریت را حفظ کرده اند . ( نورستان ) فقط در قرن اخیر به دین اسلام مشرف شد . بنیاد گرایبی علمای مشرقی نسبت به مناطق دیگر همواره بنیادی گراتر ( رادیکال ) و ضد عنعنه پسندی است . جنبش های ملهم از وهابیت مانند جنبش پنج پیر ( نام یکی از ایالات پاکستان ) از آغاز ۱۹۵۰ منطقه را تکان داده است . سید ملا نامی شنواری های کنر را دریک آن هم به وهابیت وهم بحزب اسلامی دعوت میکند .

ولي جدا از این مولویهای محلي که غالباً بحزب و بنا بتمايل بیشتر فرقه پسندانہ جنبش میپیوندند . عده بیشتر از علمای افغان که مخالف مدارس دولتي اند و از بابت بنيادي بودن جوانان مسلمان نگرانند ، علي الرغم آغاز جریان علاقه مندي بفعاليت های سياسي بعد از سرکوبي مظاهرات ضد پرچمي اپریل ۱۹۷۰ در مسجد پل خشتي از طرف دولت ، از آنها دور ماندند . تاثیر مکتب دیوبند بالای پیر های نقشبندي منطقه کابل نیرومند بوده . وپاره از آنان مانند پیر تکاب ، پیر قلعهء بلند ، وحافظ جي صاحب کاپیسا به اسلام سالاري که غالباً فرزندان شان بآن گرویده اند نزدیک بوده اند تکاب و قلعه بلند عالیترین ساحه نفوذ جنبش اسلام سالاري میباشد .

#### ۴ - ساختار و فعالیت های سياسي:

جنبش در دو حلقه آغاز بفعالیت کرد: یکی آن علني که عبارت بود از حلقهء سازمان جوانان و دیگران در اطراف «استادان» که بیشتر سري بود . مجموع ایند و حلقه تحت اداره يك شورې قرار داشت که باید يك امیر انتخاب مي نمود تا سال ۱۹۷۲ غلام محمد نیازی و پس از او رباني امیر آن بود این شورې که اساس نامه آن در سال ۱۹۷۲ بتحریر رفت متشکل بود از يك رئیس ( رباني ) يك معاون ( سیاف ) يك منشي ( انجینر حبیب الرحمن که در ۱۹۷۵ حکمتیار جانشین او شد نامبرده مسئول امور نظامي هم بود ) يك مسئول امور فرهنگی ( توانا ) و مسول علما ( مولوي حبیب الرحمن ) و دهقانان نیز در آن شامل بود . هسته های کوچک پنج نفری تشکیل شده و در هرم تشکیلاتي قرار گرفتند ( پنج هسته يك حوزه و پنج حوزه يك ولایت را تشکیل میدادند ) جلسات در منازل شخصی صورت میگرفت . تا ۱۹۷۲ تلاشها بیشتر روی پرورش و تکمیل اعضا متمرکز بود تا بدست گرفتن قدرت . ولي تهدید کودتا کمونیستي مسولین را وادار ساخت ( خصوصاً رباني را ) تا طرح نفوذ در اردو را روی دست بگیرد . فاکولته الهیات مجلهء « شریعت » و مجله مسلمانان را بنشر میرساند که رباني عضو هیئت تحریر آن بود . و در مجامع روشنفکران پایه برای

پیروانی اسلام سالاری بود.

جنبش محصلین از لحاظ نظری تابع شوروی بود ولی چون در روز روشن علنی فعالیت میکرد. چهار رهبر جنبش جوانان ( عبدالرحمن نیازی ، انجینر حبیب الرحمن ، مؤلری حبیب الرحمن و گلبدین حکمتیار ، یگانه - کسی که جان سالم بدر برده ) سر شناستراز اعضای سری آن بودند . تا ۱۹۷۰ جنبش در داخل اردو گاهی خویش باقی ماند : مبارزه آنان مبتنی به اعمار مسجد در پوهنتون ، ایراد بیانیه های سیاسی و بحث جدال با کمونیست ها بود . در ۱۹۷۰ جنبش در جستجوی آتش تا چنبره خویش را ترک کند . پیروان جوان نهضت اسلامی حرکت ارشادی سیاسی و مذهبی در سراسر کشور انجام میداند . که شاخه دعوت و تنظیم سنان آن شمرده میشود . در شهر محصلین سخنگو و داعی در مسجد کارته ها با وجود ایجاد موانع از سوی طبقه روحانی شهری که آموزش درست نداشته کم نفوس و طرفدار دولت بودند ( ملاهای کابل از دولت معاش میگرفتند ) به دعوت میپرداختند . در روستاها برای دعوت قریه های که خود از آن بودند . از تعطیلات سود میجستند . معلمین جوان پیرو نهضت نسبت باینکه در شهر اصلی خویش باقی مانند نسبت به همتهای کمونیست شان اکراه کمتری از خود نشان میداند . آنها با عقلانی ساختن اسلام که خاصه مصلحین قرن گذشته چون جمال الدین افغانی بود سعی به اعمال اصلاحات در زندگی روزمره مینمودند . ( بطور مثال وضو بیشتر یک عمل مربوط به بهداشت فکر میشد تا تقوی ، امریکه موجودیت یک نقطه آغاز یک سیاست بهداشتی را میتوانست اذعان نماید) . اتفاقاً یک نمونه آن توسط یکی از مردم شناسان برای ماتعریف شده است ( ۵ ) در قریه ریچنگ ولایت بلخ مولوی عالم یکی از محصلین جوان فاکولته الهیات ، و بناً یکی از شاگردان ربانی ، در اطراف مسجد کوپراتیف زراعتی برای دهقانان فقیر بوجود آورد . این یکی از نمونه های نوعی ترقی خواهی اجتماعی پیروان نهضت اسلامی است که نسبت بترقی خواهی کمونیست ها جنبه اصلاح طلبی و عینی بیشتری دارد . بغیر از ملا ها عموم دهقانان از این جوانان روشنفکر بخوبی پذیرایی کرده ولی بعد سیاسی اعمال آنها را تشخیص نمیدادند . شورش ۱۹۷۵ بخوبی درک نشد . با وجود آن نهضتیان جان سلامت برده آن

بالتبع درراس جنبش مقاومت ۱۹۸۰ قرار گرفتند . در کابل جوانان مسلمان توسط رقبای شان اخوانی نامیده میشدند . بیشتر يك وضعیت اعتراض آمیز داشتند . رهبران که محصل بودند در اثنای مظاهرات خود را شناساندند ، در حالیکه استادان به تاریکی باقی ماندند . با وجود آنکه موجودیت دو طرزتفکر یکی بنیادی گرا و دیگری میانه رو آن از سال ۱۹۷۶ مقابل هم صف آرای میگردند روشن است ولی با آنها تاکنون تقسیم وظایف بیشتر دیده میشود تا جدایی و انفکاک . شیعه های جوان بویژه قزل باشان ، در تحت رهبری رهبران چون واعظ در کابل و محسنی در قندهار شروع به سیاسی ساختن تعلقات خویش نمودند . آنها سازمانهای مخفی پیرو اسلام سالاری را که با سازمان های اهل تسنن بکلی فاصله داشت تشکیل دادند .

#### ۵ - کودتای داود و شورش نافرجام ۱۹۷۵

پیروان نهضت مسلمین از همان آغاز سال ۱۹۷۰ با نگرانی شاهد نفوذ کمونیست ها که نسبت به ناظرین خارجی خود آنها را بیشتر میشناختند ، در دستگاه دولت بودند ، در ۱۹۷۲ تصمیمی اتخاذ شد مبنی بر نفوذ هسته های پیرو نهضت مسلمین در اردو . اینکار بدوش انجنیر حبیب الرحمن گذاشته شد : همین بود که نامبرده برای اجرای این مأمول مسعود را که بعد ها قومانندان پنجشیر گردید منحیث معاون خود انتخاب کرد ( پس از وفات حبیب الرحمن این وظیفه را بلافاصله حکمتیار بعهده گرفت ) . ولی دیگر بسیار دیر شده بود .

در ۱۷ جولای ۱۹۷۳ کودتای سردار داود با اتکای جناح پرچم ( ح ، د ، خ ، ا ) صورت گرفت . داود از تمام نقاط نظر با پیروان نهضت مسلمین شدیداً مخالف بود ، او يك ملیت گرایی پشتون ، غیر مذهبی و متکی به کمونیست ها بود . پرچمی ها وزارت داخله را بدست آوردند ( توسط فیض محمد ) و به توقیف مبارزین نهضت مسلمین اقدام کردند . نیازی وربانی در نزد داود نهایت تلاش بخرج دادند و پیشنهاد پیشتیبانی خویش را در ازای قطع رابطه با کمونیست ها با او نمودند ، اما اقدام مذکور به ناکامی انجامید و رهبران اصلی

جنبش جزئی‌سازی خارج از وطن فرار کردند. با نتیجه جنبش بدو جناح تقسیم شد که در سر منشاء جدایی بعدی جمعیت اسلامی و حزب اسلامی قرار گرفت. جوانان میخواستند تا شورش مردمی را براه اندازند ولی ربانی چنین فکر میکرد که هنوز مردم نارس است و ترجیح داد تا برای آماده ساختن یک کودتا با حوصله مندی به نفوذ در اردو ادامه دهد. بنیادی پسندان همراه با حکمتیار وقوع ایجاد شورش را علویت دادند. همچنین بنظر میرسد که بهتو رئیس جمهور وقت پاکستان برای مقابله با سیاست پشتونستان طلبی داود بیک عکس العمل بیدرنگ و عجولانه تحریر شده باشد. در نتیجه او از حکمتیار پشتیبانی نمود. پیروان نهضت مسلمین در پشاور گرد هم آمده و توسط ارتش پاکستان آموزش دیده و از آنجا ماموریت‌های مخفی را در افغانستان انجام میدادند. شورش محله به محله آغاز شد. مسعود مسئول پنجشیر مولوی حبیب الرحمن مسول لغمان، داکتر عمر از بدخشان، نصرتیار از هرات و حکمتیار از پکتیا شدند.

در جولای ۷۵ گروه‌های مسلح سعی به واداشتن مردم به قیام کردند. شدیدترین جنگ در پنجشیر (با همراهی مسعود و اسحق) لغمان (مولوی حبیب الرحمن، کابل (عبدالحق) بدخشان (داکتر عمر و اسماعیل پاسخ که از اسماعیلی‌های شغنان بود) غوربند (عیسی و سیف الدین) نجرباب (انجنیر حبیب الرحمن رخداد. در واقع تنها ساحه شمال شرق کشور به آغار قیام پی بردند. متباقی ساحات از جاتکان نخوردند. در هرات نصرتیار بحض ورودش توقیف گردید. در پکتیا که حکمتیار در آنجا قرار داشت واقعه رخ نداد و مردم از جنبش پیروی نکردند. فعالین جوان توقیف گردیده و یا از ترس حبس فرار کردند. انسجام و نظم نسق آن اشتیاق را بر نمی‌انگیخت. اردو از جاتکان نخورد مبارزین بعضاً بر مواضع پولیس دولتی حملات انتحاری انجام دادند. سرکوبی دهشتناک بود صد ها جوان و صد ها نفر از علماء مفقود الاثر گردیده و غالباً بسهولت اعدام گردیدند. استاد نیازی هجینین مولوی فیضانی در زندان بقتل رسیدند. دو صد هزار مبارزین شامل نصرتیار بدون محکمه در زندان باقی ماندند. تا آنکه در جون ۱۹۷۹ اعدام گردیدند. ناظرین غربی هیچ حسی در مورد شورش جز در مورد پنجشیر که آنرا هم به ستم ملی نسبت میدادند چیزی



دیگری نشیندند، (۷).

درسهایی شورش روشن بود. شورش جزد در محلاتیکه مبارزین بنیادی پسند نفوذ بیشتری داشتند (شمال شرق) و بعد ها سنگر مقاومت بر علیه شوروی ها گردیدند ساحات دیگر را فرانگرفت. شهرها، مناطق قبایلی و همچنین مغرب کشور ازجا نشوریدند و قیام مسلحانه در آنجا ها بوقوع نپیوست.

جنبش سیاسی نهضت مسلمین از نظر مردم منحیث يك سنگر دفاع از اسلام و بهمین ترتیب نظام حاکم داودی منحیث يك نظام کمونیست پناه تلقی نگردید. بویژه جنبش با طرزالعمل های چریکی و پنها نکاری اصلاً آموزشی ندیده بود. مبارزین به آسانی خود را محبوس یافتند و با اسطوره چریکی چب که در سال های ۶۰ تسلط داشت، بیتعلق ماندند؛ مفکوره چگوارایی، یعنی نظریه فوکو، fuoco، بعباره دیگر نفوذ تصنعی يك گروه از روشنفکران چریک در میان توده های دهقانی که متمایل به پیروی از آنان باشد.

شکست و سرکوبی معلولیت بسیار مهم را در جنبش مقاومت افغان به بار آورد تا اندازه که جنبش تا به حال به پرداختن بهای آن ادامه میدهد. صد های روشنفکر مفقود الاثر شده از صف جنبش مقاومت که بنحو بیرجمانه از کادر رهبری محروم مانده است، غایب مانده اند. افزون بر آنکه از ۱۹۷۷ ببعده از جمله تمام روشنفکران تنها پیروان نهضت مسلمین بدهات رفتند. باآنهم جان به سلامت بردگان درس عبرت آموختند: شورش بدون تماس نزدیک با علما و حتی زعماء عنعنوی صورت نخواهد بست. نیازمندی به انتظام شورش دهقانی همراه با قیام شهری و نظامی؛ این نتیجه گیری ربانی بود که در جنبش مارچ ۱۹۷۹ شهرهات عینیت خود را ثابت کرد. بالمقابل بنیادی پسندان چون حکمتیار که انتظار زیادی از شورش ۱۹۷۵ داشتند در ۱۹۸۷ و ۱۹۷۹ از ترس مواجه شدن با شکست ما به و شدید بطور عموم در برابر کمونیست ها احتیاط بیشتری بخرچ دادند. دخالت شوروی آنها را بصورت حقیقی داخل جنگ ساخت.

۶ - تبعید در پیشاور و جدایی :

مبارزین جان سلامت برده پس از شکست قیام به پیشاور پناهنده شدند. آنها از طرف

بهتو اجازه یافتند تا دفاتری از خویش را باز نمایند . در همین دوره پیروان نهضت مسلمین در حین حال و بالنتیجه از حمایت نیروهای چپ پاکستان ( حزب خلق بهتو ) اردو ، جمعیت اسلامی پاکستان و همچنان از کمک های مالی سعودی ، در سال های نخست بهره ور شدند . حمایت پاکستان از پیروان نهضت مسلمین بصورت نا چیزی بدلیل آرمانی ولی بیشتر به دلایل ستراتیژیک بود . پیروان افغانی نهضت مسلمین براساس نفی آرمان ملیت گرایی در مقابل تقاضای دولت کابل مبنی بر استرداد پشتونستان سخت مخالف بودند و محور همبستگی عنعنوی کابل - دهلی را مردود می شمردند . بنا آنها بهترین مدافعین تمامیت ارضی پاکستان بودند . با اینهم آنها با زندگی دشواری مواجه گردیدند و به وجوه مالی نیازمندی شدیدی داشتند . زیرا عریستان و ایران سیاست آشتی جویانه را درقبال دارد آغاز کرده بودند و بنا آنها را کمک نمی نمودند . پاکستان قبول دار رودرویی آشکار با کابل نبود . بالاخره بصورت واضحی افتراق بوقوع پیوست . جنبش در اطراف دورهبر منقط گردید : برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار . اول الذکر عناصر میانه رو و خصوصاً فارسی زبانان را بسوی خود کشاند و دومی بنیادی پسندان و بویژه پشتوزبانان را . ربانی در ۱۹۴۰ در ریک خانواده مربوط به خرده مالکین یفتل بدخشان متولد شده است . او متاثر از افکار متصوفین بوده و تحصیلات خویش را در نزد یک عالم متجدد به انجام رسانیده است . نخست در مدرسه دولتی سپس در انقره و بالاخره در قاهره . نامبرده فارغ التحصیل الازهر است . او پس از بازگشت دردانش گاه الهیات کابل اجرای وظیفه کرده است . تحقیقات و آثار منتشر شده او متوجه سه سمت است . در ساحه ادبیات در باره جامی شاعر و عارف هرات مطلب را برشته تحریر در آورد در ساحه الهیات دو رساله ردیه درباره آرا معتزله ، یا بعباره دیگر فلسفه عقلانی به نشر رسانده ، بالاخره به ترجمه اثر معروف سید قطب متفکر مشهور سیاسی آغاز نمود ( در سایه های قرآن معالم فی الطریق نظریه نامبرده در برخورد گاه سه اندیشه قرار دارد که روئوس خطوط جمعیت را مبین میسازد : فرهنگ گزیده ( کلاسیک ) تابعی دستوری روحانی ( حتی عرفانی ) و اسلام سالاری . در جهان اسلام چنین آرایش نادر است حیثیت و اعتبار شخص ربانی در مدارس دولتی در میان پیروان طریقه تصوفی ،

مجامع ادبی و روشنفکر اسلام سالاری گرا قابل توجه است .

کلیدین حکمتیار از قوم پشتون بوده و از قبیله خروت است ، نامبرده باشندهء بغلان\* میباشد . بنأء چنین دیده میشود که او به پشتونهای تعلق دارد که در شمال افغانستان قبلاً نقل مکان نموده اند . او محصل پوهنحی انجینری بود و فرصت آنرا نیافت تا دیپلوم خویش را بدست آورد . او مقام خود را در صحنهء پوهنتون کابل بدست آورده است . او بنیادی پسندء زعامتی گرا ( کراماتی یا بهگستر ) بوده و سیاست مدار ماهر است . نامبرده تاثیر زیادی بالای محصلین داشت . و در پیشا پیش مظاهرات ۶۵ - ۷۲ قرار داشت . اما فاقد تحصیلات کلاسیک بوده و با روحانیون عنعنه ، پسند بسیار مخالف است . نامبرده از اعتماد علما برخوردار نیست . جمله پردازي هاي او چپ روانه بوده و ادبیات انقلابی ایران را در بیانیه خویش عمداً به کار میبرد . بالنتیجه پیروان او در قطار محصلین سابقه خصوصاً پشتو زبان و معشر پشتونهای شمال کشور و چند مولوی مشرق کشور قراردارند ، که به نهضت اسلام سالاری پیوسته اند .

دلایل انشقاق بدودسته تقسیم میشوند : از جانبی اینکار براساس تشعباتی که ما به آن اشاره نمودیم و خود محور ثابتی است ، صورت پذیرفته است باینشرح که محافل مدارس دولتی ، طریقه های تصوفی سمت غرب و اسلام سالاری گرایان دری زبان درجناح ریانی و محصلین بنیادی پسند و بویژه پشتون درجناح حکمتیار قرار میگیرند . ازسوی دیگراین واقعه با تشعبی منطبق است که تمام هالهء پیروان نهضت مسلمین جهان را فرا گرفته است که بنظر ماعلت آن روی اعلان تکفیر متمرکز است ( لفظاً اعلان اینکه يك مسلمان مرتد شده است ) از لحاظ تاریخی منشاء این طرز تفکر در نزد ابن تیمیه ۱۲۶۳ - ۱۳۲۸ سراغ میگردد : مقصد او عبارت بود از مجاز بودن اعلان جهاد بر علیه مغلان ولویدین اسلام . هم گرائیده باشند . مسلمان کامل نه براساس انجام مناسک مذهبی اش بلکه براساس روح سیاسی

\* اشتباه یا کینه پروری و تجاهل ، بهر ترتیب خواننده خود به منطق خاطی نویسنده در مورد قساوت او

در بارهء طرفداران جوان جنبش پی می برد .

اش تعریف میشود و بنا بر پایه همیشه مفکوره نظر به مصداق کاملاً سیاسی يك نفر را میتوان کاملاً مرتد شمرد (موقف قاتلین سادات). رباني با پیروی از علمای عنعنه پسنندان این تعبیر را رد نمود.

حزب اسلامي حکمتیار به مخالفین سیاسی خویش اتهام الحاد وارد کرده و باین ترتیب انقلاب اسلامي را در مبارزه بتر علیه کمونیست ها و شوروي ها بخود منحصر نمود (موضعگیری که باموقف ایران انقلابي مطابقت بهم میرساند) درحالیکه رباني در جستجوی اتحاد وسیع مسلمین است ولو انتخاب سیاسی آنان هر چه باشد. درواقع دوترز کاملاً متفاوت رفتار سیاسی در مقابل هم قرار گرفته است. حکمتیار از نظریه شبه لنینی، حزب پیشتاز و منضبط و یکپارچه پیروی میکند. رباني از آغاز بوجود آمدن جمعیت استدلال در تشکیل يك جبهه واحد و انسجام نیروها مینماید. بویژه ایکه نامبرده باین موضوع پی برده که با يك ساختار صرفاً حزبي درمناطق قبایلي نمیتوان نفوذ کرد. لذا لازم است تا بانهاد هاي قبیلوي خود را انطباق داد. نامبرده اهمیت مصالحه با محافل روشنفکران لبرال را از نظر نیانداخته است. ازاین رو نظریه او در نقطه مقابل طرزتفکر نخبه گرای جماعت اسلامي پاکستان قرار میگیرد که از مبدل شدن داعیه خویش به يك داعیه مردمی ابا میورزد. آنچه را که رباني از حزب اخوان المسلمین مصر اقتباس نموده است، درست همین طرزتفکر جنبش بشکل مردمی آنست که با نظریه رستاخیزانه شبه قاره هند بیگانه است. انشعاب درحوالی سال هاي ۱۹۷۶، ۱۹۷۷ در تحت شرایط مبهمي اتفاق افتاده است. همین بود که حکمتیار حزب اسلامي را ایجاد کرد. اصطلاح حزب که از اصطلاحات کمونیست ها اقتباس شده است صرفاً يك اصطلاح خنثي نیست. نظریه حزب پیشتاز مبارز و منوراست که از سر گرفته شده است. لهنذا بر اساس آن جنبش هاي دیگر باید از آن متابعت نموده و یا منحل شوند. بر خلاف انتخاب اصطلاح جمعیت توسط رباني مبین اراده انسجامی ایست که به آن حیات میبخشد.

درسال ۱۹۷۹ انشعاب دیگری در حزب اسلامي رخ داد: مولوي یونس خالص با حفظ نام حزب اسلامي از حکمتیار جداشد. انشعاب مذکور هم بخاطر تردید روش بنیادی گرانء

مذکور اما بر پایه يك تشعب منطقي صورت پذيرفت . اين انشعاب بشتونهاي ننگرهار و پکتيا رالز خود متأثر ساخت ( دسته اخير از جلال الدين حقاني پيروي ميکنند ) . رباني و خالص که روابط شخصي صميمانه و عالي دارند طرز تفکر مشترك در مورد جوانب سياسي اسلام دارند .

در اپريل ۱۹۸۷ کودتاي کمونيستي پيروان جنبش مسلمين را در چنين موقعيت سرخورده مقابل خود يافت . اين سرکوبي جنبش اسلامي توسط داود بود که راه رابري کمونيست هاهمواره کرد . در هيمن سال در برابر آن ها جز حکومت بي اعتبار داود چيزي ديکري وجود نداشت . داود قبر خویش را بدست خویش کند .

### ب - آرمان ( ايديالوژي ) اسلام سالاري گرا :

اصطلاح ايديالوژي اسلامي در نوشته هاي روشنفکران اسلامي گراي افغانستان بوفرت بچشم ميخورد . باري روشنفکران مذکور نه نخستين ونه يگانه کساني اند که خواهان بازگشت اسلام اند . علماي بنياد گرانيز تقاضاي مشابهي دارند افزون بر آنکه علماء پيروان نهضت مسلمين داراي يك موخذو يك استناد اند : قرآن ، سنت ، شريعت و غيره . در حالیکه اسلام متضمن تعارف و ارايهء جهاني جامعه است . در نخستين نگاه آنچه را که آرمان اسلام سالاري بآن ميفازايد نمیتوان مشاهده نمود . يقيناً پيروان نهضت مسلمين چنين پاسخ خواهند داد که به استثناي عصر پيامبر و خلفاي اربعه جامعه حقيقي اسلامي وجود نداشته است . اما بدليل آنکه در گذشته جوامع وجود داشته است که شريعت در آن نقشي قاطع داشته است . ادعای مزبور مابين آنست که پيروان اين نهضت توسط اصطلاح جامعهء اسلامي چيز متفاوت از آنچه راکه تاکنون وجود داشته است افاده ميکنند .

## ۱ - فضاي سياسي :

پيروان نهضت مسلمين اندیشه و افکار غرب را حتي اگر بخاطر ردو نفي آن هم بوده باشد در طرزتفکر خویش شامل ساختند. درحاليکه علما از اين اندیشه بکلي بي خيبراند. اندیشه اسلام سالاري دريدو امر احساس ضرورتي است براي ورود مقولات و طرزتفکر نوين (۹). بکاربرد مفاهيم طرزتفکر غربي ( حاکميت دولت ، دموکراسي ، انقلاب ، . . ) صورت بندي روشنفرکان را که براي تفکر مسائيل اجتماعي لازم است تغيير ميدهد . و لو اگر اينکار براي ترديد اصول مفاهيم سياسي غرب در قالب تقليدي آن باشد که خود نوعي از اصلاح طلبي قرن اخير جهان اسلام را تشخص داده بود. تقليدي استناد به اين مفاهيم يك جو جديد سياسي را ايجاد ميکند که با تجمع ماخذ عنعنه پسنده همراه است . سهم اندیشه غربي نه در طرزتفکر مربوط به آن بلکه در خود مفهوم چنين جو سياسي و استقلال مسائيل سياسي از آن نهفته است : و در واقع روي مسله دولت . اصالت . اندیشه اسلام سالاري ناشي از دو تائر زدائي است و ام گيري يك جو سياسي تهی از مفاهيم غربي آن و ام گيري مصطلحات از مصداق افتاده علما . باقي بايد دانسته شود که آیا برنامه مربوط آن برشته نوشته در آمده است يا خير .

پيروان نهضت مسلمين از مفهوم اسلام معمول در زندگي روزمره و بالنتيجه اسلام منحيث يك ملحوظ فرهنگي آغاز نکرده بلکه از يك تأمل سياسي در آن مورد شروع مينمايند . بزعم بسياري از آنان بازگشت به دين بيشتر از طريق سياسي صورت ميگيرد تا از طريق اعتقاد و ايمان . علما بر پايه اي رابطه حقوق تعريف از سياست را ارائه ميدهند : دولت عبارت از همان عملي است که روابط حقوقي باهمي مسلمانان را تضمين ميکند . اين مسلمانان و مشخصاً معشر مسلمين است که بنياد تفکر و تامل سياسي را تشکيل ميدهد . سياست گسترده از حقوق است بزعم پيروان نظريه اسلام سالاري طبيعت و ماهيت دولت ، ماهيت جامعه را تعيين ميکند که تمايز ميان يك دولت مسلمان و يك دولت اسلامي که از نظريه عالم مردود است ، از همين جا است . هدف و مرام ( مسلمانان ) بايد نه تاسيس يك دولت مسلمان بلکه تاسيس يك دولت اسلامي باشد (۱) (مودودي) . بناء بایست در صدد تهيه يك نظريه دولت اسلامي شد ، چنانکه مودودي خاطر نشان ميسازد اندیشه عنعنه پسنده

علما مقولات مستقل سياسي را ايجاد نميکنند زيرا اين اندیشه مسایل اخلاق ، حقوق و سياست را باهم مي آميزد (۱۱)

بناء کلمه «ايدیولوژی» درتوصيف متفاوت تقرب به مسئله دولت بکارميرود : دولت اما نه درمعني قضايي آن مانند طرزتلقی علما ازآن، بلکه درمعني سياسي آن . يك مسئله سياسي توسط علما با تفحص يك نمونه مشابه آن درقرآن وحديث ، مورد مطالعه قرار خواهد گرفت . يك اسلام سالاري گرا به نوبه خویش از مطالعه ، مفاهيم انتزاعي آغاز خواهد کرد . جامعه چیست ؟ قدرت چیست ؟ حقيقت چیست ؟ سوالاتيکه درنزدما مسایل سياسي قرن ۱۸ راتازه ميکند . همین که تعاريف مطرح شد متفکر اين مکتب به تاييد اين تعاريف توسط آیات قرآن شروع مينمايد . بسياري از دستور نامه هاي پيروان اسلام سالاري به ارائه يك درس فلسفه سياسي ابتدا نموده و جز در مرحله بعدي به جنبه خالصاً مذهبي آن اشاره نميکنند .

## ۲ - مسایل تالهي که توسط پيروان اسلام سالاري مطرح گرديده است :

درعرصه تاله و تفقه يکي از تقاضاهاي دائمي اصلاح طلبان قرن ۱۹ و همچنان پيروان اسلام سالاري عبارت از نفي تقليد و افتتاح باب اجتهاد است ( سعي به تفسير شخصي متن) (۱۳) باآنها سنت وعنعنه معمول ازنيازمندي پاسخ دهی به شرايط و موقعيت هاي جديد غافل نبوده است . مذهب حنفي چهار منبع رامرجع فقه ميشمارد: قرآن، سنت ، قياس (استدلال بر اساس مشابهت با يك قضيه معروف ) و اجماع ( توافق علماي فقه ) . مشکل دراينجا است که تنها علما اجازه دارند تا به قياس واجماع مبادرت ورزند. در قضيه انتخاب يك امير که ظاهراً بايد به اثر توافق مومنين برگزيده شود عموماً علما به مفسر بودن خویش در باب اين توافق وتراضي اصرار ميورزند. از لحاظ تابعي دستوري روشنفکران اسلام سالاري که عموماً ازجمله علمانيستند درمسایل سياسي و همچنان درمسایل اعتقادي خارج از مجمع اهل الراي ( اشخاصيکه تصميم ميگيرند ) قرار ميگيرند.

براي رسيدن به موقف تصميم گيري دوره درپيش روشنفکران پيرو اسلام سالاري

بازاست . گسترش حق اجماع بجمیع معشر مومنین ، امریکه حق رای همگانی رامشروع میسازد و یا تبارزخود متحیث روشنفکری که از اهل الرای و علمای فقه جانب داری میکند که درینصورت حق انحصار علماء مسایل فقهی برسیمت شناخته میشود . ( ۱۴ ) بهر صورت درنزد پیروان اسلام سالاري اراده ( رجحیت و اولویت قرآن بالای منابع دیگر حقوقی و شرعی وجود دارد . زیرا خصوصیت عام و کلی آن اجازه میدهد تا از فرازساختار پیچیده عنعنہء تدریس مابی ( اسکولاستیک ) و حالتی گرایي یا قضیهء سنجانه که موجودیت یک هیئت فنی چون هیئت علماء را توجیه میکند عبور نموده و از آن صرف نظر شود . پیروان اسلام سالاري در قرآن معنی بیشتر از مفهوم یک همیستاد ( سیستم ) را جستجو نموده و بازگشایی متألّهانه آنان نیز وسیله تداخل تجدد بر علیه یک عنعنہء پسندی است که از نظر آنها بیشتر قرون وسطایی است تا سنت محمدی ،

### ۳ - مفهوم حزب و انقلاب اسلامي :

جریان اوج گیری مفاهیم مزبورغرب از طریق بازخوانی مناشی مربوط آن فرصت اقتباس شکل سیاسی ( لینینیستی ) را برای پیروان نهضت مسلمین میسر ساخت که در امر جنبش های آزادیبخش صرف نظر ازارتباط آنان با مارکسیزم موفق از آب در آمده بود : و آن نظریه حزب و انقلاب بود .

باری در نزد پیروان نهضت مسلمین نظریهء حزب پیشتاز ، متمرکز و بالنسبه با انضباط را میتوان سراغ کرد که اعضایی آن به تأسی از آرمان مشترکی که با آموزش معینی تقویت شده است ، متحد شده اند . سه حزب اسلام سالاري گرای جنبش مقاومت ( دو حزب و جمعیت ) بر اساس همین مفهوم احزاب واقعاً سیاسی و بنآء ماشینهای جنگی بالنسبه موثری اند . در حالیکه سه حزب ملیت گرای دیگر درواقع باشگاه متفدین و علمای عنعنہء پسند اند . دردنیای علماء که جز با معشر مومنین و هیئت خوانندگان متون آشنایی ندارند در واقع حزب مفهوم نوینی است که موضوع تفکر قرار نمیگیرد .

موضوع دیگر عبارت ازانقلاب است . این مفهوم درعنعنہء تجدد الفی مذهب عوام که



احیای دولت اسلامی در آن بار آورنده آسایش و عدالت است ( ۱۵ ) نیز سراغ گردیده و مسطور شده است : پیروان نهضت مسلمین بیشتر از علما که یک بینش بیشتر انتظاری و فرصت شمارانه دارند انقلابیون اوضاع اجتماعی اند. عالم در انتظار عدالتی است که ناشی از احترام فرد به قانون می باشد. در حالیکه یک پیرو آرمان اسلام سالاری تحکیم آنرا از تعریف مجدد روابط اجتماعی بر اساس تحول سیاسی و بالنتیجه از مجرای دولت انتظار میبرد . با آنهم انقلاب خود جز بازگشت بیک عدالت ابدی نیست و بنأ نه یک مرحله از گرایش (در معنی شدن آن ) تاریخی .

#### ۴ - مسله بر نامه ریزی :

برنامه پیروان اسلام سالاری همان سان بی شکل و سیال باقی مانده و از دوره اخفا تا دوران مقاومت بجهت میانه روی و نزدیکی بانهاد های تحول آشکاری نموده است . به محور های برنامه کنونی نظری بیاندازیم ( ۱۶ )

حاکمیت جز به خداوند بکسی دیگری تعلق ندارد ، امیر فقط خلیفه و خدمت گذار بوده و یگانه اصل مشروعیت ، مشروعیت مذهبی است. نحوه انتخاب امیر ، بر اساس توافق معشر و انضماماً از طریق انتخابات افاده میگردد.

افزون بر آنکه اصل و روش انتخاباتی در صفوف جنبش مقاومت از سطح محلی تا سطوح عالی داخل حزب بسیار شایع است . قدرت امیر قابل ملاحظه است ولی نامبرده از طریق یک شورا معاونت میگردد . هیئت علما خود گردانی خویش را در برابر قدرت سیاسی حفظ نموده میتوانند امیر را از اعتبار انداخته و یا اورا تحت مواظبت قرار دهند . امور مدنی جامعه توسط علما و بر اساس شریعت اداره میشود . تساوی حقوق تمام مسلمانان تأمین شده است و مالکیت خصوصی و بهره برداری برسمیت شناخته شده ولی میکانیزم اصلاحی لازم به آن باید از وقوع یک تفاوت فاحش میان اقشار اجتماعی جلوگیری نماید. منع سود خواری تثبیت قبلی در آمد و سرمایه حمایت از فقرا و بیماران توسط صدقات اجباری ، حق آموزش زنان برسمیت شناخته شده ولی شیوه اختلاطی آن محکوم گردیده است .

قدرت مطلق رهبر ( برخلاف شيعة ها که متاثر از نظريه عرفاني امام پنهان اند ) درين نظام عرض وجود نميکند اگر چه اين نظام نظاميست که زمينه مساعد براي تبارزيک رهبر دارد. به يمن خود گرداني هيئت علما عزل پذيري امير و انتخابات يك دولت داراي پايه هاي حقوقي تا مين ميگردد. اين برنامه بسيار مجمل است ولي براساس ثبات استنادي آن به اسلام ميتواند اکثريت افغانها را با هم متحد سازد ولي ساخت نظام حاکم افغانستان آزاد شده را که بخود خواهد گرفت، پيشدآوري کرده نميتواند.

جنبه افسونگرانه استنادات مزبور را نيايست ناچيز شمرد. آرمان اسلام سالاري پيش از اينکه يك برنامه مشخص باشد، استناديست که به آن اجازه ميدهد تا ميان عننه پسندي و تجدد گرایی موضعي اتخاذ کند و با وجود ايجاد يك سکوي مشترک با علما خود را از آنها متمايز نمايد. بالاخره اينکه اين آرمان شيوه است براي ادامه گفت و شنيد با غرب و با استفاده روزانه مسايل که در آن بوجود آمده است. غرب ( ليبرال يا مارکسيست ) تلاش دارد تا آنچه را که در واقع از تجدد گرایی بر خاسته است به پارينه گرایی ملوک الطوايفي و قرون اوسطي حواله نمايد. يك عالم عننه پسند نسبت به جوان روشنفکرو اسلام سالاري گراي که در مدارس ما آموزش ديده است بيشتر نسبت به اين امر مطمئن است ولي با اينهمه اوست که ثاني ماست. ديديم که اندیشه اسلام سالاري در مجموع به هدف مبني بر ثبات صحنه، که ما خلاء آنرا در ميان واقعيت زد و بند هاي قومي و استناد به همه گاني گرایی اسلامي محروم از شکل معين سياسي آن در فصل اول تشریح نموديم، متمرکز بوده و بيک دولت متعهد استناد ميکند. ما خواهيم ديد که نهاد هاي که از سوي پيروان اسلام سالاري، يعني احزاب همانند دولت مرکزي سابقه ولي دريک مقياس کوچکتر چگونه حفاري شده و منحرف گشتانده شده اند. زيرا روشنفکران پيرو اسلام سالاري نسبت به دستگاه دولتي و حتي حزب کمونيست، خويشتن را کمتر تابع زد و بندهاي قومي ساخته اند. زيرا تا آن حدودي که احزاب مذکور به احزاب توده مبدل شده اند. اين زد و بند هاي قومي را کم از کم در سطح محلي باز مييابيم، در رؤس نهاد ها بيشتر طرز تفکر علما نقش نفي کننده آنرا بازي ميکند. به اين ترتيب وجود تمايل آشتي جويانه در نزد رباني که منجر به

حفظ و پذيرش ائتلاف و موافقات لنگان با سياف و حكمتيار شده است و در حين حال از سوي قوماندانهاي وي بشدت مورد انتقاد قرار گرفته است، بيشتر نظر به اصوليت يك عالم است تا محاسبات سياسي. تا زمانيكه يك شخصيت مظنون منحيث مسلمان شناخته ميشود براي حفظ تعلقات با او بايد سعي بليغ نمود. پاره از ائتلاف ضد طبعيت چون ائتلاف بنياد گراي كنوني به اثر بيانيه هاي علما تنها علماي افغان بلكه علماي سعودي و پاكستاني كه بغير از مسئوليت هاي ايماني به رويه سياسي كدام علاقمندي ندارند تقويه شده است. بيانيه ها آرامشگرانه و هم آوازي علما منجر به آن شده تا مسايل جنبش مقاومت در قالب سياسي مطرح نگردد و در واقع مجال هر گونه ماکياولي گرايي را بار آورده و كار كرد روابط نبروها را در ناگفته رها کرده است .

## ياداشتها

- ۱- ل ، دوپره ، ۱۶۸۰ - ص ۶۰۵ . ر - تاير كشمكش ميان قبايل و دولت .
- ۱۹۸۳ ص ۶۱ فريدهاليدې « جنگ و انقلاب در افغانستان » . ۱۹۸۰ ص ۴۷ درمورد اين موضوع قلمفرسايي کرده اند ( نگاه شود به مجلات بي اي اي )
- ۲- اندره ويولسي زن مبارزه فرانسوي عضو جبهه مردمی از مدح شاه جديد افغانستان ، نادرخان كه در حين حال شكست دهنده ، دهقانان شمالي و شاه امان الله است بازغي است . ويولي « طوفان در افغانستان » . ۱۹۳۰ .
- ۳- بيانيه انجينر حبيب الرحمن در مظاهرات ۲۵ فبروري ۱۹۷۲ « افشا دسايس استعمار در منطقه » چاپ جمعيت اسلامي در تهران بدون تاريخ نشر .
- ۴- ابلاغيه جوانان مسلمان در روزنامه ، كاروان - كابل ۱۹ مي ۱۹۷۳ .
- ۵- ز - و - م - پولتون « ري جنگ » قريه تاجك در شمال افغانستان جلد سوم

ص ۶۴ و ۳۱۷ ببعده ، نهاده مطالعات تحصيلات عالي ، پاریس ۱۹۷۹ .

۶ - بنظر ميرسد كه شماری از جنبش های مخالف حكومت افغان ( اسلام سالاري گراو همچنان جدایی طلب ) برای از بین بردن تسلط حكومت كابل در فناطق پشتون از طرف پاکستانی ها تحریر شده باشند ( بالاخص جنبش های خود مختاری هزاره ها مانند تنظیم )  
۷ - روین سازد و سولارد « اولین گام های سوسیالیزم در افغانستان » در روزنامه « موند دیپلوماتیک » ۷ جنوري ۱۹۷۹ ژورسلین افغانستان ۱۹۷۳ . ۷۸ . ۷۹ ص - ۶ .

۸ - ي - سیویان « ابن تیمیه » پدر انقلاب اسلامی مجله اکومونتر « می ۱۹۸۰ .

۹ - س - مودودي قانون اساسی ۱۹۸۰ ص ۲۰۷ .

۱۰ - بهادر ، جماعت اسلامی پاکستان ۱۹۷۸ ص ۴۵ .

۱۱ - س - مودودي كتاب یاد شده .

۱۲ - بطور مثال نگاه شود بیک دستور نامه کوچک فلسفه سیاسی « اسلام مکتب اعتدال » كه توسط معاون مسعود عبدالحی پنجشیری در پنجشیر نوشته است . كه با يك پاراگراف از دیالكتیک هگل آغاز میشود .

۱۳ - ي روزانتل تحقیق سامی تیک ( یهود ) نهاده های اسلامی ۱۹۷۱ ص ۷۴ بهادر كتاب یاد شده .

۱۴ - ك - ریز - م مغرب مسلمان در ۱۹۷۹ ، ۱۹۸۱ ص ۲۳۰ كه در آن م -

توزی این مسله را درمراكش مورد مطالعه قرار داده است .

۱۵ - بنحوا مثلی یکی از اشارات نادریکی از اسلام سالاري گرایان از انجیل به مسله حاکمیت الهی در زمین مربوط میشود به اشاره به این گفته ماتیو ۱۵ / ۶ چنان کن كه سلطنت تو بر پا شود وازاده تو در زمین بسان آسمان بر قرار شود . س مودودي آنرا با مثال آن تذکر میدهد . مودودي كتاب یاد شده ۱۹۸۰ ص ۱۷۷

۱۶ - ماخذیک بر نامه پراگنده سیاسی را در انتشارات جذب اسلامی و جمعیت

اسلامی میتوان بازیافت . برای درك خلاصه از نظریات اسلام سالاري جهان اسلام بطور عام ، نگاه شود « فلوری » به کریزم اسلام و سیاست در المغرب ۱۹۸۱ ص ۱۸۳ .

(۵)

## اصلاحات کمونیست ها و عملیات سر کوبی ( ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ )

ما به مسئله کودتای کمونیستی که خارج از حوزه تحقیق ماست بازنگریم (۱) ولی پس از تحقیق پس منظر تاریخی جنبش مقاومت افغان باید قیام های مردمی و بصحنه آمدن جنبش مقاومت را بصورت عینی تحلیل نمایم . نخستین دلیل این قیام ها رویدست گرفتن اصلاحات مطلق العنانه حکومت جدید چند ماه پس از کودتای ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ بود.

### ۱- چارچوب آرمانی اصلاحات :

اصلاحات ارضی ، سواد آموزی و نیرومندی دستگاه دولتی سه محور سیاست حزب خلق بود . رهبران کمونیست از انجام يك انقلاب به نمایندگی از طبقه کارگری که احتمال وجود آن میرفت در برابر يك طبقه غیر فعال دهقانی آگاه بودند ، آنها که توسط وقایع دورهء امان-الله وسوسه شده بودند چنین می اندیشیدند که باید هر چه زود تر و قبل از این که ضد انقلاب سر خود را بلند کند ضربه نیرومندی را بوی وارد ساخت. برای این مأمول سه وسیله وجودداشت : سرکوبی توسط و بیمن یک اردوی مجهزو وفادار، اصلاحات ارضی که بزعم آنان مردم را با آنها آشتی خواهد داد و سواد آموزی که به بیرون آوردن مردم از دایرهء تاثیر روحانیت کمک نموده و به انتشار آرمان نوین اجازه خواه داد.

خلقی ها درحین زمان آرمانگرا و هم عاملین فعال آن بودند ، خطا های نظام حاکم در

---

«اندیشه خلقی» مسطور است: آشنایی سطحی مارکسیسم، فقدان تحلیل اوضاع عینی و همچنان باور مندی ژرف به کشف یک راه جدید بسوی سوسیالیسم و خاصه کشور های جهان سوم و بدون طی مرحله گذار. این مطلب در تاریخ تمامی جنبشهای انقلابی شرق از سلطان گللیف تا پولپود (۲) راجع شدنی است. چند گفته امین را یاد آورد می‌شویم:، ما برای ریشه کن ساختن فیودالیسم به شیوه ای مبارزه می‌کنیم که جامعه از یک جامعه فیودالی مستقیماً بیک جامعه فاقد استثمار فرد از فرد منتهی شود. دولت خلق ما بهترین و نخستین نمونه یک دولت پرولتری از این نوع میباشد (۴). (چنین مدعای نباید شوروی ها را مسرور ساخته باشد). امین با اشاره به تره کی چنین ادامه می‌دهد: رهبریزگ و انقلابی ما (۰۰۰) در فکر آن نبود تا برای رشد جنبش خود مختار خلقی که رهبری آنرا حزبی به عهده داشته باشد. باید انتظار کشیده شود. سر خلاف او چنین فکر می‌کرد که حزب باید حمایت فعال و عملی مردم را بسوی خود جلب کند. مقولات فوق را با یادآوری آخرین تذکار که خوانندگی گرایبی یا داعیه نگری (ولانتریست) آموزشی خلقی ها را نشان می‌دهد به پایان می‌رسانیم، رهبر کبیر ما به این امر پی برده است که در محالک روبه انکشاف به دلیل اینکه طبقه کارگر بحد کامل نیرومندی خویش نرسیده و رشد نکرده است نیروی دیگری میتواند حکومت مستبد فیودال را سرنگون سازد. در افغانستان این نیرو اردو بود. لهذا او با تصمیم قاطع فرمان داد تا اندیشه کارگری در صفوف اردو پخش شود. (کابل تایمر ۱۹ اپریل ۱۹۷۹). فراموش نکنیم که امین فارغ رشته آموزش و پرورش بوده و هم اینکه مکاتب عادی برای تربیه معلمین یعنی دارالمعلمین ها ملک و طلق خلقی ها بود. تنها با تفاوت این چشم انداز که ماشیندار به سرعت جای ضربه خط کش به پشت دست را گرفت ... هر دهفانی که درس استاد را نفهمید یک ضد انقلابی خطرناک است.

بزم خلقی ها جامعه افغانستان یک جامعه فیودالی است. این بمعنی آنست که کشت کاران متشکل از دهاقین می‌باشند که توسط مشت از فیودالان (خوانین) با تباری و همکاری روحانیون استثمار می‌شوند. دهقانان به اثر مذهب به وضع از خود بیگانگی بسر برده و به منافع اصلی خویش پی نمی‌برند. بناً برای اینکه حمایت قطعی آنها از انقلاب بدست آید

کافیست تا بصورت فوری به آنان زمین توزیع نموده . ( اصلاحات ارضی ) و اذهان شان روشن ساخته شود ( سواد آموزی ) . در تصور خلق ها دهقانان هیچگاه دارای کدام عینیتی نبوده اند . دهقان نه از خود دارای کدام اندیشه بوده و نه از خود دارای کدام سازمان مستقلی است و نه دارای کدام فرهنگی است . این طبقه مانند لوح سفید و سترده است که در چار چوب نیازمندی های اولیه زیسته و اندیشه کسی را منعکس میسازد که بالای او حاکم است . ملا و یا معلم ( ۵ ) . در اینجا مازمینه اجتماعی دهقانان را که مسلماً با انگاره ساده خلقی ها انطباقی ندارد تحلیل و بررسی نمی کنیم و لی تنها یاد آور می شویم که خلق ها بر خلاف نویسندگان شوروی موجودیت یک « شیوه ، قبیله » را مطرح نظر قرار ندادند . در اقتصاد و سیاست پدیده قبیله گرایمی موضوع غیر قابل تفکر آرمان خلق ها باقی میماند ( دو عامل نامتغیر سیاسی آنان ) بالاخره مفهوم شیوه تولید بنحو کاملاً اقتصادی آن مورد تفکر قرار گرفته بود درحالیکه رابطه اقتصادی در واقع مشمول رابطه اجتماعی بود .

## ۲ - اصلاحات ارضی :

اصلاحات ارضی طی دو فرمان وضع گردید . فرمان شماره ۶ در اگست ۱۹۷۸ سود و سلم را ملغاً قرارداد : قروض و گرویی های بیشتر از پنج سال ملغاً قرار گرفته و زمین ها بدون پرداخت خساره به مالکین سابقه آن مسترد گردید . زمین های که کمتر از پنج سال باینطرف گرو بودند با پرداخت پول قرض به مالکین اصلی آن بر گردانیده شد . موازین مزبور جز برفع دهاقین فقیری که مالکیت شان به ده جریب زمین درجه اول و یا معادل آن تعیین شده بود تمام نشد . قرضه های بانک انکشاف به سازمانها و افرادی که توسط شورای محلی اصلاحات ارضی که اعضای آن خود توسط رئیس ناحیه حزبی تعیین میشد معرف میشدند ( ۶ ) .

فرمان شماره ۸ ( ۳۰ نوامبر ۱۹۷۸ ) در پی توزیع مجدد اراضی شد . ماده اول آن مبین ابرازاراده محو شرایط فئودالی و ماقبل فئودالی بود . یک خانواده نبایست مالک بیش

از ۳۰ جريب ( ۶ هكتار ) درجه اول و يا معادل آن باشد. زمين ها به هفت دسته تقسيم شده وداراي يك ضريب هم بود ( براي زمين هاي للمي و زمين هاي خشك كه ازدوسال باينطرف لامزروع مانده باشد رقم ضريب از ۰.۰ / تا ۱۰.۰ / بود ) كسانيكه از اين فرمان مستفيد ميشدند براساس حق تقدم به شش دسته تقسيم شد بودند :

۱ - دهقانان بي زمين كه قبلاً بالاي زمين تقسيم شده كارميكند.

۲ - دهقانان روز مزديكه در قريه زمين هاي تقسيم شده كار ميكند.

۳ - خورده مالكين همين قريه .

۴ - دهقانان بي زمين و كوچيان از همان ولسوالي بوده ويا اكثرأ در آن زندگي ميكند.

۵ - دهقانان روزمزد و بي زمين همان منطقه .

۶ - بالاخره دهقانان و بي زمين و كوچيان كه مناطق ديگر زمين هاي اضافي بدون پرداخت جيران خساره استملاك گرديده و به مستحقين اين اصلاحات و بر اساس رعايت ترتيب حق تقدم و با كسانيكه ملكيت شان پائين تر از حد قانوني است توزيع ميگرديد . به همين سان اين فرمان چارچوب قضايي شوراهاي تعاوني زراعتي را بوجود آورد كه براي مالكين كه حد اقل ۲۰ جريب زمين درجه اول داشتند اختصاص يافته بود.

### ۳ - شكست اصلاحات اراضي :

ظاهراً اصلاحات مزبور براي اينكه مورد پذيرش ۸۰٪ از دهقانان مالك كمتر از ۲۰ جريب قرار بگيرد بحد كافي جوايده خواسته ها ي متنوع آنان بود (۷) اين اصلاحات در ۲ جنوري ۱۹۷۹ در مناطق كه در اطراف شهر قرار داشته و داراي مالكين بزرگي بود ، نافذ گرديد . به تحقق ابتدائي دست يافته با آنهم چنانكه گاهنامه شورش نشان ميدهد غالباً با ورود هيئت اصلاحات ارضي دريك منطقه قيام آغاز شده است. چرا ؟ ما علل و موجبات مختلف اين قيام را از نظر خواهيم گذراند.

### آرمان اين اصلاحات :

مفكورهء تقسيم و توزيع زمين با مفهوم مصئون بودن و غير قابل تجاوز بودن مالكيت



که توسط شریعت تأیید شده است تصادم میکند. بزعم يك دهقان افغان آنچه غیر عادلانه است مالکیت نیست. بلکه سوء استفاده از حق قلمک است که با پول ( سود ) یادردست داشتن قدرت ( استبداد و ارتشاء یا فساد ) میتواند بوجود آید . دهقان در عرصهء نظام مالکیت نه بلکه در عرصهء تعامل مالی و نحوه اداره آن خواستار اصلاحات است . باری اصلاحات ارضی در مبنای تعاملات حکومتی که دهقان آنرا رد میکند . مرعی الاجرا شده و در يك چارچوب آرمانی ( مبارزه طبقاتی ) ارائه گردیده است که موافق با عقاید وی نبوده و پاسخ گوی نحوه زندگی او نیست .

#### تحقق نا پذیری اصلاحات ارضی :

اصلاحات مزبور بر مبنای مصادیقی صورت گرفته است که با واقعیت اجتماعی اقتصادی افغانستان مطابقت ندارد. درین کشور هیچگاه قشر مجزای استثمار گری که در صف مخالفت توده استثمار شوندهگان قرار داشته باشند وجود نداشته است. بسیاری از دهاقین اجوره کار، خود صاحب يك قطعه زمین کوچکی بوده و مانند مالکین امرار حیات مینمایند. بسیاری از مالکین مقروض اند ( ۸ ) به همین سان بسیاری از سود خوران اجباراً خود مالک ارضی تحت رهن نمیشدند. بر خلاف درهیچ منطقه افغانستان سودر گرو غیر مردمی نیست : این امر تنها وسیلهء دهقان برای بدست آوردن پول نقد است که بالواسطه آن و خود را از پرداخت نرخ بلند بهره که مشکلی بزرگی برای اوست معاف میسازد . و خامت و سختی شرایط زندگی ( و باید آنرا مشخص کرد. در جلگه های غنی نزدیک شهر ) ناشی از فیوآلی بودن روابط اقتصادی بنوده بلکه ناشی از ورود رسوم و قواعد نوع سرمایه داری بود . ( پولی شدن -تبادلات، تحول همزمان روابط اقتصادی و اجتماعی بروابط صرفاً اقتصادی ) . باری نظام حاکم هیچگاه نخواست تاموجودیت يك مرحله سرمایه مندی را برسمیت بشناسد. مسائل مربوط به دارایی های معشری در متن اصلاحات گنجانیده نشده بود درحالیکه دارائی های مزبور ( چراگاه ها و همچنان غالباً آب ) دارای يك موجودیت واقعی بوده وتوسط دهقانان مورد مطالبه قرار گرفته است کوچیان منظمأ منحبث يك کرره فقر آرزومند اسکان یافتن خویش توصیف گردیده است. درحالیکه در بسیاری از موارد کوچیان

ازمره زمینداران بزرگ ( لوگر ) بوده و بنحو از انحاء نسبت به اکثر باشندگان ثابت ( مانند ساکنین هزاره جات ) دارا تر اند . آنها در تعریف که مواد این فرمان از کوچیان نموده است خود را نمیابند .

فرمان متذکره بهره داری زراعتی از یک زمین را بر مبنای دو مصداق تعریف میکند : خانواده محدود ( که از یک مرد جوان بیشتر از ۱۸ سال همراه با زن و فرزندش و یا حتی از یک شخص مجردیکه تنها زندگی میکند (۹) تشکیل شده ) و ساحه زمین . باری افغان ها در چوکات یک خانواده وسیع زندگی میکنند ( پس از مرگ پدر ، همه برادران در زمین ترکه ناشده زندگی میکنند ) و بهره برداری از آن براساس اندازه اصلی مساحت نه ( به استثنای زمین های آبی ) بلکه براساس مقدار تخم بذری و یا براساس میزان قلبه و یا حق آبه تعریف میشود . هر توزیع و تقسیم که بر مبنای مساحت زمین باشد معنی ندارد در پهلوئی آنکه اسناد و قلبه های قابل اطمینان هم وجود ندارد : در زمان نظام شاهي معاشرومجامع محلی بایکی از مامورین دولتی که مفهوم مالکیت معشری را نمی شناخت و خواهان انتساب زمین بیک شخص بود برخورد نمودند و زمین های خویش را بنام رئیس طایفه و یا رئیس قبیله همان معشر مسجل نمودند . امریکه منجر به ایجاد اوراق مالکیت مالکین جعلی و اسماً بزرگ زمین های معشری گردید این اصلاحات به نفی حقوق عرفی و یا شرعی میپردازد و متقاضی وضعیت حقوقی است که ناموجود است : دهقانان باید به ارائه اسناد شرعی بپردازند ( ۱۰ ) هیئت اصلاحات بر مبنای دفتر مالیات که وجود عینی نداشت دست به اقدام زده و تعریف که از خانواده محدود شده بود با واقعیت جامعه شناختانه افغانستان مطابقت نداشت .

مسئله حق آبه به دوش هیئتی که تحت نظر وزارت زراعت در آینده تشکیل میشد و مسلماً تازمان که دهقانان زمینهای شان را آبیاری میکنند نمیتوانست آغاز بکار کند . گذاشته شد . در یک کلمه اصلاحات بر مبنای یک نمونه انتزاعی و نامعمول جامعه افغان به مرحله اجرا گذاشته شد . نمونه که محصول یک تحقیق ساحوی نبوده بلکه ثمره یک انگاره جزئی بود . جای شگفتی نیست که این اصلاحات بجای اینکه ۹۸٪ مردم را در برابر ۲٪ ار سنگران بقیام وادارد ۷۵٪ از روستاها را بقیام واداشت .

## عواقب ناگوار و زیانمند اصلاحات ارضی :

یقیناً نظام پیچیده اجوره کاری معمول در افغانستان کمتر عادلانه بود. ولی کار نمود و يك نظام داد و گرفت معمول بود. باری اصلاحات ارضی منجر به شکست این داد و گرفت عنعنوی گردید ( عرف معمولی که در تقسیم کار مالکیت ، تخم ، حیوانات قلبه ، حق آبه میان مالکین و اجوره کاران موجود بود ) بدون اینکه شکل جدید توزیع تخم بذری قلبه گاوها ، کود و حق آبه را بوجود آورد. مالکین که مالکیت شان مورد استملاک قرار گرفته بود از توزیع تخم بذری به اجوره کاران خوداری کردند و وام دهندگان عنعنوی از دادن وام پرهیز نمودند . یقیناً که در روی کاغذ ایجاد يك با نك انكشاف زراعتی و شبعه برای توزیع تخم بذری ، پیشبینی شده بود ولی هیچ اقدام عملی در هنگام رویکار آمدن اصلاحات بکار بسته نشد. يك نمونه عینی نشان میدهد که چسان دهقانان نادار که از ته قلب مفتون این اصلاحات شده بودند برای تصاحب يك زمین استملاک شده در فاصله هزار کیلومتری منزل ویش کوچ نمودند و چون هیچ اقدامی برای آنان پیشبینی نشده بود ( نه تخم بذری ، نه قرضه و نه خانه و سر پناه ) نتیجتاً ادارت راز همیشه بسوی منزل خویش باز گشتند. ( ۱۱ )

در نتیجه تنها اعلان اصلاحات دهقانان را از تدارک تخم بذری محروم ساخت. آنها نمیتوانستند که این تخم را از بازار اکتیاف نمایند . زیرا وام دهندگان عنعنوی پس از ملغا قرار گرفتن سود و گروه از دادن هرنوع قرضه ابا میوزیدند. بسیاری از مالکین از ترس استملاک زمین های شان هیچ چیز نکاشتند . تا بهار ۱۹۷۹ ( ۱۲ ) تولیدات زراعتی بیک سوم حصه حاصلات گذشته تقلیل یافت . آخرین اثر زیانمند : اصلاحات زمینهای معدودی را که سطح تولید زراعتی آن به اثر ماشینی ساختن زراعت بلند رفته بود تقسیم نموده و از بین برد . بعنوان مثال يك نمونه گیری از شهر هرات که اصلاحات در آن اجرا شده بود این امر را نشان میدهد : در قریه سنگ بست یکی از زمینداران بزرگ ( مالک ۳۰۰ جریب زمین ) بشخص به اجاره داده بود که پانزده نفر را استخدام نموده بود و تراکتوری در اختیار داشت . نامبرده پس از تقسیم ارضی بیش از پنج جریب در اختیار نداشت ( مانند تمام کارگران زراعتی قریه ) تراکتور از کار افتاده و حاصل برداری از هیچ زمین ثمرآور نبود. از این لحاظ

دهقانان خواهان بازگشت مالک اصلی زمین که حاضر نبود نگردیده بلکه خواستار احیاء شیوه بهره برداری گردیدند که تحت اداره اجوره کار قرار داشت (مشاهده شخصی اکتوبر ۱۹۸۲). اما آنچه تاثیر این اصلاحات را از بین برد شیوه تولید خود دهقان بود. کارهای دستجمعی کلاً بعهد دولت که از انجام آن ناتوان بود گذاشته شد (۱۴). (مثل ترمیم و یا اعمارراه ها یا آب راه ها) چنانکه دیدیم ملک دارای یک کارکرد اجتماعی بود و آن عبارت از بازی کردن نقش واسطه میان امور روابط دولت و «رئیس» که مصالح و موقف اجتماعی اجوره کاران را تامین میکرد. باری هدف حکومت دور ساختن آنان از صحنه بود.

بنیاً روشن است که هدف اصلاحات اراضی شکستاندن چارچوب اجتماعی، اقتصادی دهقانان افغان بود. درست بهمین خاطر است که میتوان از خود پرسید که با وجود اینهمه آیا هنوز از ارتکاب یک اشتباه در آنچه که مطمح نظر اصلاحات بود میتوان حرف زد و یا خیر.

آیا اصلاحات اراضی قابل ادامه حیات بود؟

هدف رسمی اصلاحات مزبور ایجاد تعداد زیاد قطعات کوچک ۲۰۰ تا ۳۰۰ جریب زمین درجه اعلی بود. ظاهراً بهره برداری از این قبیل زمینها دارای بازدهی بود ولی برای حصول این مأمول دهقانان باید از قرضه های دولتی بر خوردار میشدند. زیرا قانون از اجاره دادن زمین های زراعتی جلوگیری بعمل آورده بود. باری یک محاسبه فوری نشان میدهد که سر جمع مبلغ نیاز برای اعطاء قروض و بهره برداری مناسب زمین در حدود ده میلیارد افغانی (یک میلیارد فرانک) تمام میشد در حالیکه مجموع قروض زراعتی در ۱۹۷۷ یک میلیارد افغانی بود (۱۴). از جانب دیگر ۲۰ تا ۳۰ جریب زمین صرف حداکثر یک حد است. بنیاً ترتیب بهره برداری که توسط اصلاحات انعقاد یافته بود بسیار پائین تر از حد متذکره بود و در نتیجه مفید نبود. و آنها صرفاً باین خاطر که مجموع زمین های که ظاهراً قابل کشت بود ناکافی بود (۱۵).

حکومت از نازیستی بودن این اصلاحات نمی توانست آگاهی نداشته باشد. با آشنایی تشنگی این حکومت در امر امحا مراحل تاریخی قضیه ذیل را میتوان طرح بندی کرد:

هدف اصلاحات متلاشی ساختن ساختار عنعنوی جامعه بود و نه ایجاد ملکیت های کوچکی

که قابلیت ادامه حیات را داشته باشد. در مرحله دومی تاسیس موسسات تعاونی پیشبینی شده بود که خورده مالکین را انسجام میداد که از اصلاحات مزبور مستفید شده بودند و از محال بودن بهره برداری مفید و مثمر زمین با امکانات خویش آگاه بودند. افزون بر آن متن رسمی لایحه مربوط به وضع شورا های تعاونی در سپتامبر ۱۹۷۹ یعنی پیش از صدور فرمان شماره (۸) بنشر رسید. بنظر میرسد که این اصلاحات يك اصلاحات جمع پسندانه (کولکیتیویست) نبوده باشد بلکه واضحاً مرحله ابتدائی اشتراکی ساختن جامعه بوده است بهمین خاطر بود که حکام برای ایجاد يك شبکه وام دهی موثر بانکی که خطر ثبات وضع مالکین را باریمی آورد حقیقاً نکوشیدند. خود بخود معلوم است که دهقانان که با نظر مساعد از اصلاحات استقبال بعمل آوردند. درائشای رکود آن ترجیع دادند نابه عقب باز کردند تا اینکه به پیش رانند.

#### ۴ - اقدامات برای تطبیق اصلاحات اراضی :

براساس اقدامات که صورت گرفت سه منطقه را میتوان ازهم تفکیک کرد: مناطقی که اصلاحات حتی به نقطه آغاز عملی ساختن هم نرسیدند که مسلماً این مناطق شورش زده ۱۹۷۸ و همچنان مناطق بسیار کوهستانی بودند ( هزاره جات ). ۲ - منطقه که مشخصاً باورود مامورین اصلاحات اراضی دست بشورش زد. ( این مورد را بعد تر مورد مطالعه قرار میدهیم ). ۳ - مناطق که در آن اصلاحات صورت پذیرفت. مناطق اخیر الذکر ارائه دهنده نمونه دلچسپی است زیرا اگر چه بعضی از آنها در سنگر حکومت قرار گرفتند. پاره دیگران چند هفته بعد از تحقق این اصلاحات به نیروهای نظامی مخالف دولت پیوستند.

مناطق که اصلاحات اراضی در آن بوقوع پیوست عموماً مناطقی بودند که ملکین های بزرگ در آن کسب اهمیت کرده و مالکیت آن غالباً از منطقه غایب بودند و یا در مناطق که رابطه با همی خان و دهقان از صحنه ناپدید شده بود و يك رابطه بهره کشانه اقتصادی جانشین آن شده بود. در چنین موارد و به مراتب دیده شده است که خان و دهقان از يك قوم

نبوده و حتی بیک شاخه قومی هم متعلق نبوده اند ( مثلاً خان پشتون بوده و دهقان تاجک ) . زمین های مورد بحث عموماً به ین سرمایه های تجارتي ارزش جدید پیدا نموده است که مبین فقدان روابط اجتماعی، سیاسی میان خان و دهقان است ( ولي امحاي انحلال تساند عنعنوي میان دو گروه در داخل يك قوم نیز به مشاهده رسیده است ( ۱۶ ) این مناطق عبارت از هرات (امتداد دریای هریرود از اوبه تا غوریان ) فراه ، نیمروز ، لوگر ، کتر روستاق های قندهار و همچنین واحه های پاره از شهر های دیگر. در تمام موارد مذکور مالکین عبارت از تاجران ثروتمند شهری هستند که در بخش زمینداری سرمایه گذاری کرده اند . با آنهم در مورد وسعت این زمین هانبايد مبالغه کرد ( این زمین ها از چند صد تا به چند هزار جریب میرسد و ندرتاً بهزار هکتار زمین میرسد و تمام آن زمین آبی هم نیست ) بنظر میرسد که در جائیکه مالک از اشرافیت محلی ( درانی و بلوچ ) نشئت کرده و اجاره کاران هم از همان گروه عشیروی میباشند ، نامبردگان اخیر از پذیرش اصلاحات خوداری نموده اند .

از سوی دیگر در مناطق که ترسب اقوام متعدد حاد است اصلاحات زمینه از سر توزیع نمودن قدرت رامیان گروه های رقیب سیاسی بوجود آورده است بدون آنکه جنبه مبارزه طبقاتی در آن نقشی بازی کند . چنین وضعی در فیض آباد و به نفع اقوام و متحدین يك مائویست سابقه یعنی ظاهر بدخشی که متعلق بیک خانواده منتفذ است و بزبان خانواده های که در صفوف جنبش مقاومت پیوسته اند ، صورت پذیرفته است ( ۱۷ ) . بهمین سان در دره کتر و مناطق از خوست و بناً در يك ساحه قبایلی ، اصلاحات به قبایل کهنتر اجازه داده تاموقف عالی ، قبایل « مهتر » را که بخاطر نفوذ و داشتن تعداد زیاد از افراد مسلح و جنگجو عنعتاً متصرف قدرت سیاسی منطقه بودند باز پس گیرند . بناً در عقب این حرافی ، تشبگرائی عنعنوي زد و بند های سیاسی جامعه افغان کلید تطبیق اصلاحات مزبور را بدست مامیدهد .

استفاده کنندگان اصلاحات اراضی ، زمانیکه در منطقه شان شورش براه افتاد چه رویه اتخاذ کردند ؟ با در نظر داشت مشکلات تحقیقی ارائه يك طرح تعمیمی درین مورد کاریست و شوار . با آنهم پدیده دلچسپی رونما گردید . در مناطق که غیابت مالکین احساس

میشد ، دهقانان بصورت دستجمعی به نهضت مقاومت پیوسته ( مثلاً در هرات از چند هفته پس از عملیات توزیع زمین که هنوز بسر نرسیده بود قیام براه افتاد ) . در صورتی که مالکین اصلی زمین های تقسیم شده باز نمی گشتند ، دهقانان زمین ها را در اختیار خود نگه میداشتند ( اکثر زمینداران بزرگ چنین وضع داشتند ) . بالمقابل در مناطقی که مالکین درجای خویش باقی مانده بودند ( مقصد ا ز مالکین متوسط است بعبارۀ دیگر کسانی که ملکیت در اطراف ۱۰۰ جریب یا ۲۰ هکتار داشتند ) . روحانیون مردم را به مسترد کردن زمین ها وادار کرده و بدینگونه باعث افزایش دوبارۀ حاصلات شدند . درحالیکه در مناطقی که تشعبات قومی و طوایفی مسله مسلط حیات سیاست محلی باقی مانده بود گروه های که زمین بایشان توزیع شده بود به صف شبۀ نظامیان دولتی قرار گرفتند .

تقریباً در هیچ جایی دهقان بر اساس تعلقات اقتصادی بایک گروه حرکت نکرده بلکه بر اساس تعلقات قومی عمل نموده است . در مناطق که مالکین آن غایب بودند احساس تعلق قومی در هر دو گروه ( مالکین و دهقانان ) ضعیف بوده است ، مسله با ناپدید شدن مالکین که در بدست گرفتن رهبری قیام ناهوان بودند ، زیرا در چنین مناطق تعلقات شان زد و ده شده بود ، حل میشود . بر خلاف در مناطقی که پدیده قومیت مسلط است همین پدیده است که رابطه با زمین را که بیشتر یک منبع قدرت است تا ثروت استوار میسازد . در اغلب موارد خود اعضای هیئت اصلاحات از وجود خویش برای ارتقا گروه درامر رقابت های محلی استفاده کرده است .

بالاخره تاثیر ملاحا که بنا بردلایل مذهبی مخالف اصلاحات بودند ( اما نه بر اساس دلایل اقتصادی زیرا روحانیون افغانستان ازمره زمینداران بزرگ نمی باشند ) بر علیه این اصلاحات در همه جانقشی را بازی نموده اند . بجز از دواستثنا که مطابق به دستۀ های است که ما قبلا از آنها نام بردیم . روحانیون از مالکین که به فرار از صف نیروهای مقاومت و بدست آوردن زمین از طریق غیر مشروع ( قرضه باسود ) متهم بودند حمایت بعمل نیاوردند . گروه های قبایلی که برای بدست آوردن زمین غرق رقابت های خویش بودند ترجیح دادند تا از رسم و رواج قبایلی ( که در آن تملک زمین گروه مخالف یک ارزش بشمار میرود )

پیروی کنند تا از شریعت .

در تمامی موارد تطبیق این اصلاحات از لحاظ وسعت ساحوی آن محدود بوده ( بهر صورت پس از تجاوز شوروی متوقف گردید ) آماري که توسط روزنامه کابل تایمز مورخ ۱۷ نوامبر ۱۹۸۳ داده شده است ( ۶۵۰۰۰۰ ) از دهاقین بی زمین در جریان پنج سال صاحب زمین شده اند ( کمتر قابل اعتبار بنظر میرسد ، صرف نظر از این که همین روزنامه پنج روز پیشتر رقم آن را ۳۰۰۰۰۰۰ دهقان معرفی کرده بود اصلاحات مزبور به حکومت فرصت ایجاد یک پایگاه اجتماعی را میسر نساخت بلکه باعث بوجود آمدن یک تراضی در میان دهقانان بر علیه حکومت گردید. در آخرین تحلیل دولت به جواز طرف داری چند گروه منزوی را که بعد ها مبدل به شبه نظامیان محلی شدند از طرفداری متباقي مردم نتوانست برخوردار گردد. در جانب نیروی مقاومتی که بعد ها بوجود آمد مخالفت با اصلاحات اگر چه غیر قابل تصرف بودن مالکیت شخصی زمین را تحکیم نمود اما مالکین را مجبور ساخت تا قرار داد ها را سبکتر سازند ( بغیر از هزاره جات و منجریه آن گردید که نیروی مقاومت در پی طرح یک طرح اجتماعی نشود.

#### ۵- عملیات سواد آموزی :

به پندار حکومت عملیات سواد آموزی مانند اصلاحات اراضی نقش مهمی را بازی کرده است. بر اساس مفکوره این حکومت برای اینکه مردم طرفدار سر سخت رژیم شوند کافیست ، تاننویر گردند. در این امر نیز مدعا طلبی و مدرسی گری مرتب خلق ها را بازمیابیم . عملیات باید سراسری و فوری میبود کودکان ، سالمندان ، دختران ، زنان همه باید در ظرف یکسال باسواد شوند ، برنامه بالای بکار گماری ۱۸۰۰ ( بشمول ۱۶۰۰۰ نفر داوطلب ) در آغاز ۱۹۷۹ حساب مینمود ( ولی با وسایل در دست داشته از ماه می ۱۹۷۸ آغاز بکار نمود ) برای یک دوره سواد آموزی ۱۵۰ ساعت مدنظر گرفته شده بود معلمین کتاب درسی جدیدی در دست داشتند و برای دریافت دروس سیاسی باید هر پنجشنبه صبح در مقر ناحیه های حزبی اجتماع میکردند . در واقع از همان آغاز معلوم بود که سواد آموزی و پخش



آراء با هم وابسته اند . کتاب های درسی رفتار و کردار غربی را ارج داده . ( این تمایل حتی در نظام سابقه نیز وجود داشت ) در يك صفحه ، عكس کاریکاتور نمای مردم را در حال حرکت نشان میداد ( سه روشنفکر ملبس با دریشی و نکتابی در پیشاپیش مردمی که لباس عنعنوی بتن داشتند با بیفتاوتی بیرق را حمل مینمودند ) سکنات و کردار ی که مربوط به نشتن برای زمین و یا امور دهقانی میشد به پدرکلان ها تخصیص یافته بود . برخلاف پدر خانواده دریکی از فابریکات جدید کار گر بود . مفهوم کتاب دیگر قرآن ( کریم ) نبود بلکه کتاب عبارت از کتاب درسی بود . يك مبحث مکمل به تانکی تخصیص یافته بود که سمبول آزادی مردم دانسته میشد . شعار ها و سخنان معمول حکومت يك سوم حصه صفحات کتاب را اشغال نموده بودند . یادآوری میکنیم که این عملیات از حمایت مشاورین یونسکو در کابل بر خوردار شد که بنحو شرم آوری يك برنامه تبلیغاتی را دروس دارای محتویات سیاسی مینامیدند ( ۱۸ ) .

موقف مردم در ارتباط عملیات سواد آموزی مانند عملیات اصلاحات اراضی مختلف و پیچیده بود . مردم از کسب دانش ابا میوزیدند . اگر معلمین با عنعنات مردم بر خورد منفي نمی داشتند از نظر مساعد روستا ها نسبت به خویش بر خوردار میشدند . بر خلاف آنچه غالباً گفته شده است نظام شاهی برای رواج دادن مکاتب در دهات کوشش های بزرگی انجام داده است ( که کثرت تعداد حزب «ح - د - خ - ا» نیز نتیجه مستقیم این تلاش بوده است ) تخمین زده میشود که ۳۰٪ از پسران در برابر ۵٪ از دختران در تحت حکمروایی حکومت سابقه شامل مکتب شدند و البته این رقم بیشتر شده میرفت ( ۱۹ ) روش تأسیسی مکاتب که روبه افزایش بود مبتنی بود بر تحریک قسمت از اهالیان قرا برای تقاضای اعمار مکاتب ، سپس سهیم ساختن تمام قریه در اعمار عمارت مکتبی که دولت عهده دار معاش معلمین آن میبود . حکومت خلق ها این حرکت تدریجی را رها نمود . دسته های سواد آموزان باید بصورت عاجل بهمه جا اعزام شوند . این دسته ها متشکل از معلمین نبود زیرا تعداد اینان ناکافی بود بلکه متشکل از متعلمین یا محصلین طرفدار حکومت بود . مخالفت متوجه اصل عملیات سواد آموزی نه ( که حتی نسبت به محیط شهری استقبال

بیشتر از آن به عمل آمد ( بلکه متوجه شیوهء تطبیق آن میشد . در ابتداء رفتار غالباً مستبدانه و متکبرانهء معلمین ، بویژه زمانیکه محل و وظیفه ایشان خارج از محل بود و باش آنها تصادف میکرد و بر خورد با جامعه که معتاد به حفظ سلسله مراتب و ادب بود عامل این مخالفت بود . سپس وادار ساختن پیر مردان برای اشتراک در درس و بیش از حد تحقیر نمودن آنان . تبلیغات روحانیون رانگان داد بویژه تقاضای اشتراک دختران در درس بود که باعث قیام شد . بر خلاف آنچه میتوان اندیشید لزوم سواد آموزی به زنان علت بروز آن نبود . تنها در مناطق عنعنه پسند که بالاچار مذهبی نیستند با آن مخالفت ورزیدند . بر خلاف همه در رد مفکوره محیط مختلط آموزش همدستان بودند . باری به اثر فقدان تعداد کافی معلمین درسها توسط یک تعداد از معلمین شهری که منحیث یک محیط فاقد اخلاق پنداشته میشد داده میشد مسئله که وضع را بیشتر وخیم میساخت همین دلایل بود که مخالفت را بار آورد و نه اصل مرام سواد آموزی .

نقشه عملیات سواد آموزی با نقشه قیامها بصورت مقعری مقرون میگردد : این نقشه در آغاز ۱۹۸۶ به اوج خود رسیده بود پس از بهار ۷۶ محدود شد در زمستان ۷۹ / ۸۰ این عملیات در دهات بکلی قطع گردید در حالیکه فقط در مناطق شهری که از دست تسلط حکومت نمیتوانستند قرار نمایند تطبیق میگردد.

## ۶- اصلاحات در مورد مهر زنان :

منع طویانه توسط فرمان شمار ۷ ( ۱۹۷۹ اکتوبر ) عکس العمل را که انتظار آن میرفت بیاریاورد . زیرا بهر صورت جامعه افغان درین مورد متفرق بوده و بصورت مجزا از همدیگر عمل میکند . البته پدران دختران رو به ازدواج این فرمان را عامل از دست رفتن منافع خویش میدیدند ولی جوانان مجرد از بارضایت کامل از این موازین استقبال نمودند . روحانیت نیز در مورد آن رویه متفرقی را در پیش گرفت : روحانیون متجدد و نوسینه گرا میان مهر که وجه ضمان تعیین شده شرعی بوده و حد اکثر آن جداً محدود شده است و شیر بها که به پدر پرداخته شده و صرفاً یک رواج بود تفاوت قابل اند . بالمقابل روحانیت عنعنه

پسند مهم‌ترین جنبه - شبر بها را ضمانت اخلاقی آن دانسته و ثبات خانواده را در آن مضمّن میدیدند ( که بالاخر آن در افغانستان نسبت به سایر نقاط جهان اسلام طلاق کمتر واقع میشود ) فرمان شماره ( ۷ ) بانسحیل مهر به قانون اسلام کدام ضریبه نزد.

#### ۷ - آیا اصلاحات بر ضد عنعنات بود ؟

کمونیست ها مانند بسیاری از ناظرین غربی قیام ( و در آن زمان حتی خود نکارنده ) قیام مردم را براساس نمونه سرنگونی امان الله در ۱۹۲۸ ورد اصلاحات او در آن زمان از طرف مردم تعبیر میکردند. باری تحقیقات عمیق نشان میدهد که مسایل پیچیده تر از آنست . درست است که در جامعه افغان بخش عنعنه پسندی وجود دارد ( خصوصاً در محیط قبایلی ) که باهنوع اصلاحات مخالف است ولی بخش وسیعتر جامعه و چنانکه ما دیدم حتی روحانیت عمیقاً طرفداري اصلاحات بودند با مطالعه کیفیت جنبش میتوانیم ببینیم که این اصل که اصلاحات بروی آن استوار بوده نه بلکه ضرزتطبیق ( همراه با سرکویی قاطعانه ) و تناقضات این که بر اساس آن اصلاحات ناپخته وضع مردم را تغییر میداد مردم را به قیام واداشته بود. سپس اینکه يك عامل فرهنگی قابل ملاحظه، دیگری در آن وجود داشت . این اصلاحات بجای اینکه بر مبنای تکنیکی و فنی آن ارائه شود بر مبنای آرمانی و در لابلای جمله پردازی های بی پرده مارکسیستی صورت میگرفت که اعتقادات مذهبی مردم را عمیقاً تکان میداد . بالاخره تطبیق اصلاحات با ورود سریع و ناگهانی و بی سابقه نفوذ دولت در معشر روستائی افاده میشد. قیام بهمان اندازه ضد کمونیستی بود که ضد دولتی .

#### ۸ - سرکویی :

در جریان هژده ماه حکومت تره کی - امین سرکویی وحشت باری بالای مردم افغانستان فرود آمد . در فیروی ۱۹۸۰ دولت کارمل ۱۲۰۰۰ نفر را رسماً مقتول اعلان نمود. ولی این رقم مربوط از آنعهده کسانست که در محبس پلچرخي مفقود الاثر شده اند . باری اعدامها و مفقود الاثر شدن ها در روستا ها با وجودیکه نسبت بکابل کمتر شناخته شده بسیار زیاد بوده

است. مجموعاً ۵۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ نفر مفوق‌القدر شده‌اند. درینجا نیز موقف حکومت با تصویری که از جامعه افغان داشته است مطابقت دارد؛ چون استعمار کنندگان اقلیتی بیش نیستند و مردم خود نمی‌توانند که نقاب از چهره آنان بردارند کفایت تا این مشت کوچک ضد انقلابی توسط نیروهای قهریه بیک سو شوند. دستگیری‌های دستجمعی از خزان ۷۸ آغاز گردید و تا سال بعدی باوج خود رسید. در شهر قربانیان از زمره روحانیون عالی مرتبه روشنفکران مخالف و توده مردمان عادی بودند که محض کوچکترین بهانه شکار میشدند. در کابل خانواده‌های محدودی است که از آن آسیب ندیده باشند. حکومت بعضاً نسبت به سرکوبی آن‌ها از جناح‌های که مانند ماریست‌ها، لیبرال‌ها و از اگست ۱۹۷۸ بعد اعضای حزب پرچم که نزدیکی بیشتری با او داشتند بیشتر رغبت نشان داد. مائویست‌ها که در میان محصلین زیاد بودند ولی در مناطق روستایی پناه گاهی نداشتند و نه با خانواده‌های بزرگ پایتخت ارتباطی داشتند (اگر چه غالباً باخان زاده‌های محلی تعلقاتی داشتند) و با قوام غیر پشتون (که از نظر خلقی‌های پشتون یک حالت مشدده بحساب می‌آمد) متعلق بودند سرکوبی شدیدی قرار گرفتند که تا آخر ۱۹۸۰ فقط رمقی از آنان باقی ماند. میتوان اظهار داشت که در شهرها - جاهائیکه محل تطبیق اصلاحات نبود و مردم بیشتر آماده تغییرات بودند- سیاست سرکوبی مردم را از حکومت دورهی ساخت. در دهات قربانیان عبارت بودند از روحانیون، پیروان طریقه‌های تصوفی و متنفذین محلی. ولی تساند قبایلی در آنسوی تشعبات سیاسی عمل کرد. مثلاً سیاف رئیس آینده اتحاد اسلامی و هم قبیله حفیظ الله امین (قبیله خروت که حکمتیار نیز متعلق به آن است) در هنگام توقیفش در پلجراحی از سرکوبی مصون ماند.

مخالفین بالقوه حکومت از ولایات توسط گروپ‌های امنیتی که از مراکز ولایات آمده بودند انتقال داده میشدند. کوچکترین سخن آنان شنیده نمیشد. مشاهده رویه تعداد زیاد از هم‌چو علما و پیرها که خود را محل چنین دستگیری‌ها می‌ساختند حیرت‌آور است. این امر برهانی است براینکه آنها انتظار دستگیری رانداشتند و دارای فعالیت‌های ضد دولتی نبودند. بیان دقیق جریان گرفتاری‌ها خسته‌کننده و حتی ناممکن است در زمینه از قتل پیر

نقشبندی پورچمن (فراه) که در میان ایماق هانفوذ زیادی داشت یاد آوری میکنیم. حاجی بها الدین جان با دو فرزندش بقتل رسید، قتل عمده ترین مدرس میمنه (مولوی علاالدین) که هماره با تعداد از شاگردانش و دهها نفر از متعلمین دیگر در تابستان ۷۹ صورت گرفت بهین سلسله مفقود الاثر شدن متنفذین و زعمای علاقه لولاش (فاریاب) که در همین آوان از طرف از دو بگروگان گرفته شده بود. در غلین (غور) یک وکیل سابقه شورا (جاجی عبدالغفور) همراه با دوروحانی (مولوی فضل احمد و خلیفه نور محمد) مفقود الاثر شدند. در قندهار مولوی عبدالرب آخوند زاده مولوی نورمحمد آخوندزاده مفقود الاثر شدند. اینها صرف نمونه این سرکوبی اند. افزوده بر این دستگیری های انتخابی، کشتار دسته جمعی غیر نظامیان در سمنگان، کنر (کرهلا) فراه و دره صوف بوقوع پیوست در این مورد تحقیقات جزوی صورت گرفته ولی تاریخ اقدام بهمجو سرکوبی ها نا معلوم است (۲) درین دوره بیشتر از امحاء یک دسته معین از مردم میتوان سخن زد (روحانیون و متنفذین) تا از یک قتل عام. نمونه های مشخص این «گزنش» میتواند ارائه شود. در جنوری ۱۹۷۹ تمام آندسته از خانواده مجددی که در کابل بسر میبردند دستگیر و به پلچرخ منتقل شدند. تمام اهل ذکور آن اعدام گردیدند. روحانیت شیعه نیز آماج خاص این سرکوبی بود. سید واعظ که مدرسه محمدیه را تأسیس نموده بود و یکی از محرکین جنبش احیائی تشیع بشمار میرفت در فیروی ۱۹۷۹ همراه با اکثر معلمین مدرسه اش مفقود الاثر گردید. و ده ها نفر از روحانیون دیگر شیعه از چار کنت دره صوف. یکاو لنگ و جاغوری از جمله سه شیخ تحصیل یافته ایران (شریفی، احمدی، فقیهی) دستگیر شدند تعداد از روحانیون مانند تعداد از پیروان محلی از این محکمه فرار کردند (پیرتگاب و تمام پیران ولایت هرات) و بهین سان شیخ آصف محسنی رهبر شیعه های قندهار.

مناطق آسیب دیده عبارت از همان مناطقی بودند که حکومت در آنها دارای سلطه جدید نظامی بود و هم مناطقی که از عدم اقتدار خویش بالای مردم آگاه بوده است. این مناطق در غرب کشور، شمال و کابل بود. غالباً شدت سرکوبی درین مناطق خصوصیت های قدیم قومی را در خود مخفی داشته و بویژه هزاره های هزاره جات بهای گرانی به آن

پرداختند. مناطق قبایلی مشرقی ( و دارودستگاه سلطنتی ) به تاسی از تساند قبایلی مصون ماندند . هدف روشن است: نابود نمودن افغانستان قدیم و بعبارہ دیگر محو نموده همزمان ساختار اجتماعی با خاطرہء یک ملت همراه با سرکوبی زعماء متوسط الحال ( بجای اشرافیت ، زیرا بعلت از مردم بریدگی کمتر خطرناک بودند ) و علما که هستهء مهم بخش فرنگ هزاران سالہ اسلامی بودند و بالاخرہ روشنفکران غیر مارکسیست کہ میتوانستند راه جدید برای متجدد ساختن کشور شان نشان دهند.

### یادداشتها

- ۱ - درمورد کودتای کمونیستی ، بهترین نوشته ها ازالف - ارنولد « افغانستان و دور نمای تجاوز شوروی » ، « دوحزب کمونیست افغانستان » و همچنین نوشته های م بورسکوپ روسها در افغانستان ۰۰۰۰ مرکز تحقیقات آسیایی ، جلد اول شماره ۴ - ۱۹۸۳ میباشد - ارنیول « تجاوز به افغانستان » ۱۹۸۱.
- ۲ - میان سلطان گللیف تا تار رئیس مکتب عالی نظامی مسلمانان در هنگام انقلاب اکتوبر و امیر قرابت های آرمانی زیادی وجود دارد. سلطان گللیف نیز وجود اردوی پیشتاز جانشینی برای بک پرولتریای ناموجود میافت. او با وجود عقیده الحادی سرسختانه خویش خواب یک راه مستقیمی را برای سوسیالیزم کشور های مسلمان میدید . الف - بینگسون و س - لامرسیر کلکوزه اسلام در اتحاد شوروی ۱۹۶۸ - ص ۹۸ و بعد .
- ۳ - بیانیه مورخ ۲۱ - ۷۹ محصلین (جزوه دولتی کتابخانه افغانستان ) .
- ۴ - بیانیه ۱-۱-۷۹ در تجلیل از شانزده همین سالگره و اولین کنگره ح - د- ا ایضا .
- ۵ - نگاه شود به مصاحبات اعضای حزب خلق و در فلم انتن دو « افغانستان ویزا برای جنجال و مزاحمت » از کریستوف پانتیفیلی ، جنوری ۱۹۸۴ .
- ۶ - ژ وارسلین ، افغانستان ۱۹۷۳ ، ۷۸ ص ۱۰۵ و بعد ، مجموع فرامین را درین کتاب میتوان یافت .

۷ - ارقام مساحت ملکیت ها تغییر میکند ولی حد نهایی بیست جریب عام بنظر میرسد . دستور ناحیوی افغانستان ۱۹۷۳ ص ۷۳ این تذکر از ژ - شالیند است. گذارشی درمورد جنبش مقاومت افغان ، داود تذکر از ژ - وارسلین است ( کتاب یادشده ص ( ۸ ) و بالاخره ژ - اتین افغانستان یا سرزمین در اقبال همکاری ۱۹۷۲ ص ۸۳ همچنین نگاه شود به کتاب ژ - گریمایر درمردنامه ۱۹۸۰. ص ۱۴۱ و بعد .

۸ - مرانامه ۱۹۸۰. ص ۱۶۷

۹ - فعل اول ماده دو این پاراگراف دارای شش فرمان شماره ۸ است که در کتاب ژ - وارسلین کتاب یادشده ص ۱۴۰ و بعد ) ذکرشده است

۱۰ - ماده پنج فرمان شماره ۶ همچنین نگاه شود به ژ اتین کتاب یادشده ص ۱۵۴ .

۱۱ - مجله افغانستان شماره ۱ - ۱۹۸۲ ص ۲۸ الف - اولسن در مجله موزلیس دانه

پاک کن، های افغانستان شرقی .

۱۲ - تیول کتاب یادشده ص ۸۱ .

۱۳ - فصل دوم ماده هفتم فرمان شماره ۸ در کتاب یادشده ازوارسلین ص ۱۵۹ .

۱۴-ژ- ه - گریمایر درمجله مردنامه ۱۹۸۰. ص ۱۶۷ ۱۹۸۲ ص ۵۸ .

۱۵ - ا- اتین انکشاف ( و سایبی در آسیا » ۱۹۸۲ ص ۵۸

۱۶ - ژ اندرسون « دیگر خانی وجود نداردمجله شرقیمیانه

شماره ۳۲ - ۱۶۸۷ .

۱۷ - ن - شهراتی علل و متن عکس العمل های متفاوت در مخالفت با انقلاب ثور در

بدخشان ۱۹۸۰) .

۱۸ - الفبا کتاب درسی سال اول وزارت تعلیم و تربیه کابل ۱۳۵۸ .

۱۹ - برناردین و « تعلیمات و کمک های بین المللی در افغانستان » در مجله همکاری

های فنی ۱۹۷۲ شماره ۶۸ .

۲۰ - درباره مجموعه از شواهد درباره سرکوبی ها نگاه شود به میک باری سرکوبی و

جنگ های روسها درمجله عصر جدید جولای اگست ۱۹۸۰ .

(۶)

## قیام‌ها (۱۹۷۸-۱۹۷۹)

درهنگام وقوع کودتای ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ نه ناظرین وقایع کشور ونه خودمردم آنجا حکومت جدید رامنحیث یک حکومت کمونیستی مدنظر نمیگرفتند در ۲۰ می یکی از کارشناسان معروف بنام لوئیس دوپره درمجله نیورک تایمز نامه را منتشرکرد که معنون به « بر چسپ کمونیزم نادرست است» بود. با آنهم لفاظی حدوت حای برای شك و تردید باقی نمیگذاشت. فراخوانی اتحاد میان کارگران ، دهقانان ، ناداران و روشنفکران و مسوولین برای سرنگونی نظام فیودالی همبستگی باکشور های سوسیالیستی بر عیبه امپریالیزم و ارسال تیلگرام های به سازمان های شبه کمونیستی و پخش آن از آن زمره بود. ولی بسیا از انقلابات جهان سوم تاظرین غربی این کشور ها را به وجود فاصله میان یک بیان پرشور انقلابی و یک روش میانه روانه عادت داده است. حرکت کمونیستی افغان مانند حدود مداخله شوروی ها وسیعاً نادیده گرفته شده بود. بپرك تركی و امین که بصورت انفرادی شناخته شده بودند بمثابه کمونیست های سالون چایخوری بشمارمی آمدند. شوروی بمثابه کشور مدنظر گرفته میشد که برای عدم توسل به خطر بزرگ اشغال یک کشوریکه قبلا آنرا تحت نظارت دارد . ضمانتهای بیشماري دارد.

داود دارای رجاهت ملی ناچیزی بود . کودتای نامبرده منحیث یک شکل متناسخ «پادشاه گردشی» بنظر می آمد . که در آن بدون اینکه تغییر در جامعه رونما گردد رأس

---



دولت دگرگون میشود. با آنهم عناصر جدیدی بروی صحنه ظاهر میشوند بغیر از دوره معترضه و کودتا حکومت تا جک به بجه سقا و در ۱۹۲۸ این نخستین بار بود که قدرت از دست پشتون های درانی ( تا بدست غلجائی ها افتد ) فرار میکرد. رهبران جدید متعلق به خورده بورژوازی و ( افسران و مامورین ) بوده و بطور آشکار از سوسیالیزم دم میزدند. بیانیه ها نظر به مناشی قومی و اجتماعی شان نو بنظر میرسیدند.

واکنش های مردم درچوگات پنج دسته نا برابر تقسیم شده بود اعضا و طرفداران ح - د - خ - ا درمحل کار مقامات را احراز نموده و منتظرتائید رسمی آن شدند. البته وجدو شوقی هم دیده میشد. مشت کوچکی از محصلین پیرو نهضت اسلام سالاری و علمای متبحر درسیاست بخوبی بدانستند که رهبران جدید کمونیست اند زیرا از ده سال باینطرف با آنها در ارتباط و معاشرت بوده و درمکاتب و فاکولته ها با آنها در مبارزه بودند. اینها بیدرنگ اختفا اختیار کردند. و به تعقیب آنها مائونیست ها که میدانستند که هیچ انتظاری ازاین نظام شوروی پناه ندارند. گروه سومی که از یک سو متشکل از جناح نوینه گرای غیر کمونیست و از مردمان شهر نشین بوده و از سوی دیگر از زمره دهقانان نادار ماحول شهری بودند. با نظر مساعد از نظام پیروی کردند و آنرا منحیث یک حکومت کمونیستی مد نظر نمی گرفتند و از آن انتظار اصلاحاتی را میبردند که وخامت اوضاع اقتصادی ضرورت آنرا بار آورده بود. ( گسترش اقتصاد بازار و افزایش سطح جمعیت ). تعداد زیاد از روستایان منتظر اوضاع باقی ماندند. باوجود یکه درپاره از محلات مانند لغمان گردهمائی های توضیحی اصلاحات اراضی پشتیبانی قابل توجهی را بخود جلب کرد. بالاخره شماری از معاشر وراکنشی بر پایه صرفاً قومی و قبایلی از خود نشان دادند استقبال شایان غلجائیان که دوره حکمرانی شان رسیده بود و مخالفت شدید نورستانی ها که به حکومت سابقه سخت وابسته بودند ( از طریق عبدالقدیر نورستانی و زیردخله دارد که در هنگام کودتا بقتل رسید ). قیام در جولای ۷۸ از سطح قبایل شروع شد ولی بزودی جنبه آرمانی بخود گرفت. ماگانهامه و جغرافیای این قیام ها و پس از آن فرایند را که دهقانان را به صفوف جنبش کشاند مطالعه میکنیم و هجوم مردم به دفاتر ناحیوی حکومت را ( ولسوالی ها را ) منحیث

اهداف ممثل و مصادیق قراین قیامها قرار میدهیم. در جولای ۱۹۷۸ اهالی در ویکل نورستان نماینده به دفتر مانوگی که در منطقه صافی های پشتون قرارداد . فرستادند تا از افسران که از این دره بوده و در فردای کودتا مفقود الاثر شده بودند کسب اطلاع نمایند. این افسران طبق تعریف مظنون به وفاداری به وزیر داخله بودند ( زیرا از یک قوم بودند ) و افزون بر آن هم بدون محاکمه عجلانه اعدام شده بودند. ولی کسی از این امر آگاه نبود بزودی مردم متوجه شدند که حکومت جدید بلافاصله براساس زد و بند های قبایلی عمل میکند: ( جزبوم خود بکس دیگری نمیتوان اعتبار کرد ) اگرچه این سیاست در مراحل اول پشتیبانی پشتونها را جلب نمود ولی گروه های قومی غیر پشتون را بکلی از او سلب کرد در حالیکه یک سیاست انعطاف تر ( مانند سیاست که روسها پس از ۱۹۸۰ سعی به عمل ساختن آن نمودند ) میتواندست اقوام اخیرالذکر را با او آشتی دهد. همین بود که مسله مانوگی بیک قیام مبدل شد ( ۱ ) قرارگاه آن در ۲۰ جولای تصرف شده و شورش در دره های ویکل، بشگل ( کامدیش ، ورامگل ( لغمان بالا ) گسترش یافت. در ماه اکتوبر ۱۹۷۶ دو قرارگاه نیروهای دولتی در بشگل ( کامدیش و برگیمتل ) اشغال گردید. ضد حمله که صورت گرفت شکل کاملاً دلچسپی را بخود اختیار نمود : این حملات نه بر اساس مصادق سیاسی بلکه برپایه مصادیق قبایلی صورت پذیرفتند. دولت به قبایل مخالف نورستانی ها پول و اسلحه توزیع نمود : گجرها دامپروران کوچی کوهپایه ها که در مورد چراگاه ها با نورستانی ها مخالفت داشتند . و قبایل پشتون ولایت کنر ( مشوانی ها که از دشمنان عنعنوی نورستانی ها هستند یا ننگرهاری های شینواری ) یک واحد زرهی این ائتلاف قبایلی که بخاطر غنایم مورد توقع تحریر شده بودند ، همراهی میکرد. در ماه نوامبر کامدیش از طرف دولت دوباره اشغال گردید. ولی در ماه فبروی اتحادی میان سه دره منعقد گردیده و یک کندک دولتی را در میردیش از بین برده و کامدیش را دوباره متصرف شدند. با قبایل دیگر مصالحه شده و ازین واقعه بعد دیگر پای نیروهای دولت به نورستان نرسید. یک پدیده تازه تعدادی از روشنفکران مسلمین که مسعود قوماندان آینده پنجشیر هم در زمره آنان بود در نبرد با نورستانی ها در نبردسهم گرفتند. بهمین سان یک تساند ماوراء قبایلی با

بعضی قبایل دیگر (مانند صافی ها) که از اشتراك در غارت امتناع ورزیده بودند پدیدار گردید. تازه نشانه های تنش میان سران عنعنه پسند قبایل مانند امین انورخان از قبیله کام و ملاهای بنیاد گرا مانند ملارستم (کام) ملا افضل (کاتی) ظاهر شد. با آنهم جنگ های نورستان به همان اندازه که خود نورستان منزوی و هجری است تاثیر کمی بالای سراسر کشور داشت. (۲).

بالتیجه قیام از ۱۹۷۸ در شمال شرق افغانستان آغاز شد. دومین منطقه که دست بقیام زد در غربی ترین نقطه کشور واقع بود: شهرهرات در آغاز ماه مارچ ۱۹۷۹ در منطقه آغاز قیام داشت که بعداً در سراسر ولایت فراه بسط یافت. سپس مناطق مرکزی دره صوف در هزاره جات از آغاز دسامبر ۱۹۷۸ و به تعقیب آن با قیام ارزگان (اپریل) این فرایند را ادامه دادند. سالگره انقلاب ۲۷ اپریل در هزاره جات (شامل یکاولنگ، ناور، مالستان، لعل و شهرستان) خطه ایماق (دولت یار) و شمال غرب کشور (ولایت فاریاب و بادغیس) با تسخیر چونند در ماه اپریل (شاهد قیام های مردم بود. در ماه جون میمنه قیام نمود. در خزان همان سال سراسر مناطق مرکزی غزنی و میمنه از فراه تا دره صوف آزاد گردید. بغیر ازوردک، ارزگان و لوگر (قتل عام هیئت سرشماری دربرکی برک) که در ماه اپریل قیام نمونده مناطق پشتو زبان نسبت به مناطق فارسی زبان بیشتر آرام بودند. این آرامش نسبی به دو عامل مربوط میشود: حکومت جدید خلقی ها با پشتون بودن خویش مشروعیت ملی خویش را از نظر آنها حفظ نموده بود، مشروعیتی که از نظراقوام دیگر وجود نداشته و برسمیت شناخته نشده است. در مناطق قبایلی پیروان نهضت مسلمین تاثیر کمی از خودبجا گذاشته بودند و عامل آرمانی برای اینکه موثر باشد نیازمند زمان بیشتری بود: سر دستگان قبایل برای تامین قدرت محلی شان با کارت های برنده شان هنوز سرگرم بازی بودند و سیاست قبیلوی حکومت موقعیت آنها را تقویت مینمود.

نخستین جنبش مناطق پشتون پس از وقوع قیام های مناطق فارسی زبان آغاز میشود بهترین نشان دهنده این مسئله احساس ناامنی دسته های سواد آموزان است که از شهر آمده بودند. نخستین کشتار دستجمعی این معلمین در شمالی واقع در شمال کابل در آغاز ماه

می ۱۹۷۸ ، سپس درهرات در خزان همین سال بوقوع پیوست . در بهار ۱۹۷۹ عملیات سواد آموزی در ولایات متوقف گردید: حکومت تسلط خویش را در مناطق روستائی از دست داد (۳) غلجائیان با وجود آنکه سهم زیادی در دولت داشتند در همین دوره در صدد مخالفت با آن شدند ، اهالی وردك که از چندی باینسو برای مجازات هزاره جات دولت را باخود در تماس میدیدند (بر مبنای همان سیاست قبایلی) خود را مسلح ساخته و دفاتر حکومتی را اشغال نمودند (اپریل ۱۹۷۹) در همین سال لوگر شاهد قتل عام هیئت سر شماری بود ، در نواحی جلال آباد ، که در ماه اپریل قیام نظامی در آنجا رخ داده بود ، آشوب های بوقوع پیوست ، در ماه اگست ۱۹۷۹ دور شدن از سر ك قیر کابل - هرات خطر ناک بود .

تابستان ۱۹۷۹ شاهد قیام پنجشیر (۶ جولایی) و تخار (اگست) بود و وقوع نخستین آشوب ها در کابل برای حکومت خطر ناک تر از همه بشمار می آمد : قیام بخش شیعه نشین شهر یعنی چنداول (جولای) و خصوصاً قیام نظامی بالاحصار (دره اگست) بزرگترین قرار-گاه نظامی شهر به افسران مائویست (که نقش ایشان در غرب نا چیز انگاشته میشد ، اعضای جمعیت با مخالفین دیگر نقشی عمده را بعهده داشتند) نسبت داده شد . و در همین آوان فعالین سابقه مائویست که در سازمان های متعدد و واجد آرمانهای یوششی متنفرق گردیده بودند (که مهمترین آن ساما بود) نقش مهمی را در مبارزه و نیروهای مخالف دولت در شهربازی مینمودند (پخش شب نامه و دایر نمودن اعتصاب) مناطق اطراف شهری با وجود یکه در سال ۷۸ طرفدار حکومت بودند به نواحی خطر ناک می بدل گردیدند . ترك مرکز قندهار شب هنگام ناممکن بود . بازارهای واقع در جنوب مزار شریف مانند بازار سنگ چارك مورد تسخیر نیروهای مقاومت قرار گرفتند .

غریب آنکه ، تا همین آوان از قبایل پکتیا آوازی بلند نمیشد . در ین منطقه دولت هیچگاه کاملاً مسلط نبوده و در پهلوی آنها از ارسال گروه های سواد آموز و مامورین اصلاحات اراضی ، بغیر از خوست اجتناب به عمل آورده بود . بسیاری از افسران خلقی از پکتیا بوده و از بخطر انداختن منافع قبیلوی خویش اجتناب میورزند . با آنها در عنعنه افغانی قبایل سنام نیزه های طغیان بر ضد حکومت بوده و هر ندای شورش گرانه قبایل زنگ

خطر برای حکومت بوده است. بهمین دلیل بود که حکومت در برابر بروز ناخشنودی قبیله جدران پس از جمع آوری حاصلات بهاری سال ۷۹ واکنش سختی از خود نشان داد، این تنها عملیات نظامی با ابعاد وسیع حکومت در جریان یک و نیم سال دوره اقتدارش بود. با آنهم، قیام یک قبیله پکتیا (قبایل دیگر غیر فعال ماندند) نسبت به قیام هرات ویا هزاره جات کمتر تهدید کننده بود. در اینجا نیز باید این نکته را در نظر داشت که حکومت زندانی طرز تفکر قبیلوی سیاست کشوری خویش و ماخذ تاریخی آن بود: تا این حال ید قدرت در دست قبایل بود، که با پولی که از انگلیس ها میگرفتند، شاید بر ضد شاه اصلاح طلب امان الله قیام نموده او را سرنگون میساختند (۴). اسطوره قبایل تا اندازه مهم بود که امین تصمیم گرفت تا عملیات نظامی قدرت نمایانه را براه اندازد که از ماه سپتامبر تا ماه اکتوبر دوام نمود: این خیال او به بیراهه تباهی منتهی شد: راه خوست تا گردیز تا هنوز مزدحم از بدنه های وسایط و خود رو های زرمی آنست. این شکست با بر کناری تره کی یک شخصیت طرفدار شوری در سپتامبر ۷۹ توسط امین که یک شخصیت بیشتر ملیت گرا بود با هم آمیخته واز زمره آن عناصری بود که منجر به دخالت شوروی ها شد.

قیام در مناطق قبایلی گسترش یافت. در ماه سپتامبر در زابل و غزنی و همچنان در کتر توسعه پذیرفت. در نوامبر واقعه اسمار بوقوع پیوست. قوماندان این غند، رؤف پس از اینکه مشاورین شوروی و اعضای حزب را اعدام نمود سر به شورش زد، ولی اسلحه او توسط شنواری های کتر که عضو حزب اسلامی بودند تصاحب گردید.

بنأ در دیروز تجاوز شوروی سه چهارم حصه خاک کشور درحالت شورش بود که در دو موقع حساس صورت پذیرفته بود. بهار ۱۹۷۹ در مناطق مرکزی و شمال کشور و خزان آن در مناطق قبایلی بسیار از مسائل تا کنون نا شناخته باقی میماند، افزون برآنکه ناظرین به بیش انگاشتن آنچه در کابل کتر و پکتیا رخ داده واز لحاظ کسب خبرسهل الوصول تر است تمایل دارند. با آنهم خصوصیات عمومی آنرا میتوان ذیلاً چنین بر شمرد:

بغیر از نورستان، قیام در مناطق فارسی زبان (تاجک و هزاره) آغاز گردید. در

مناطق که پشتون ها در قیام سهم گرفتند ، روابط قبیله زد و ده شده بود (لوگر ، لغمان ، با وردک واستثناء ارزگان ) وجاهای که سطح نفوذ مبارزین نهضت مسلمین غالباً نیرومند بوده (لغمان ، ننگرهار ) قبایل درعرصه سیاسی ابتکار عمل خویش را از دست دادند .

غلجائی ها و پشتون ها مشرقی درخزان همان سال به ناخشنودی و سپس به قیام که انگارهء جنگ قبایلی است روی آوردند ، شدت نبرد آزمایشی شان چیزی کمی از رزمجویی فارسی زبانان نداشت ، ولی ساختار قبیلوی بالای ساخت سازمان ونحوه نبرد نقش خویش را بازی کردند .

هزاره جات شیعه نشین از همان آغاز یعنی پیش از خزان همان سال آزاد گردیده وهمانطور باقی آزاد ماند .

بغیر از هرات میان قیام نظامیان و قیام مردمی بهمین منوال میان قیام شهری و قیام دهقانی انسجامی صورت نبت .

خطوط عمومی ذیل راتبهء این سلسله قیام ها است : سه نمودهء بزرگ و مجیزه مقاومت (غیر قبایلی ، قبایلی ، وشیعی ) نانسجامی میان قیام شهری ، روستایی ونظامی . مناطقی که پیش از تجاوز شوروی حرکت نکردند بر اساس دسته های معشری (قومی ، گروه های قبایلی وغیره ) ویا جامعه شناختانه می توان تقسیم نمود . گروه های معشری را از نظر بگذرانیم .

ازیک ها بجز آندههء که درجوار هزاره ها وتاجک ها قرار داشتند . (تخار ، سمنگان ، سنگچارک ) آرام ماندند ، که در همچو مواردی باعث تقویهء جنبش گردیدند . درجاهای دیگر یعنی از شیرغان تا کندوز غیرفعال باقی ماندند . قوم ازیک ساختار زد وده بوده واز لحاظ اجتماعی نسبت به اقوام دیگر وضع متفاوتی دارند بنا نسبت به افسون نوینه گرایی آمادگی بیشتری دارند ، گرچه سطح پیوستن آنان به ح-د-خ-ا بسیار محدود ونازل است (۵) دراثنای جنگ تسلط بالنسبه مطلق تاجک ها در چوکات رهبری جنبش مقاومت سمت شمال سراغ میگردد ، اطلاعات مادر بارهء رویهء ترکمن ها بسیار مختصر وپراکنده بود ، ولی بنظر میرسد که آنان از همان آغاز با حکومت جدید بسیار مخالف بوده باشند :

قبایلی درانی (از قندهار تا فراه) در موقف ناظر باقی ماندند، مسلماً این کار منعکس کننده احتیاط نسبی اشرافیت عالی رتبه را تا تجاوز روسیه شوروی نشان میدهد. شهر قندهار آرام باقی ماند.

قبایل بلوچ حرکتی نکردند (بهین منوال ولایت نیمروز که میان ساحه نفوذ اشرافیت بلوچ و مانویست ها تقسیم شده است) معشر پشتون های شمال کشور با وجود یکه متاثر از نفوذ حزب اسلامی بودند در امر ناخشنودی از دولت بطنی تراز تاجک ها وارد صحنه شدند. شاید این امر منعکس کننده تساند معشری میان اقلیت پشتون و رهبران دولتی هم منشأ با ایشان باشد که بصورت عنعنوی آنرا میان خویش حفظ نموده باشند.

پاره از قبایل مشرقی (شنواری های ننگرهار با شنواری های کنر نباید اشتباه شود) و قبایل سست (مهمند، جاجی، منگل، تنی، وزیری) در واقع دارای تعداد زیاد خلقی ها منسوب به خویش بوده، و خود بصورت عنعنوی دو جانبه بازی میکنند (دریافت اسلحه و کمک از هر دو طرف، با استفاده از موقعیت کلیدی خویش در امر حمل و نقل مانند قبیله مهمند) بالاخره رقابت های دیرینه با قبایل در حال مقاومت (جدران) و همچنان تأثیر اچیز اسلام سالاری بالای این گروه از قبایل، آنها را در حاشیه جهاد قرار داد. غریب آنکه اینها همان قبایل بودند که در قرن گذشته را برای انگلیس ها مشکلاتی بیار آوردند.

کوچی ها بر اساس ضرورت دارای یک روش بیشتر فرصت طلبانه بودند بغیر از قبیله تره کی که صرف بنابر تساند قبیلوی با سپتامبر ۱۹۷۹ تاریخ قتل هم قبیله شان تره کی در صف طرفداران دولت باقی ماندند. اسماعیلی ها که بصورت عنعنوی توسط اقوام دیگر زجر دیده و تویخ شده بودند کورکورانه از رهبران شان پیروی کردند (موقی) لذا بیطرف مانده و در بدخشان و همچنان در ولسوالی دوشی (خانواده سید کیان) «۶» نیروی شبه نظامی بدولت معرفی کردند.

بر مبنای دید جامعه شناختانه در ابتداء سه دسته از مردم بیطرف ماندند.

خورده بورژوازی، مامورین شهر نشین و کارمندان: ماموریت مربوط به دولت که تجد طلب بودند و در حین حال نسبت نداشتن دارائی شخصی نمیتوانسته به قرائ و روستاها پناه

جویند ، اقلّاً تا تجاوز شوروی درمحل وظیفه، خویش باقی مانده و جلای وطن را نسبت به پیوستن به جنبش مقاومت ترجیح دادند این خصوصیت انفعالی در محدوده اینکه آنها پایگاه اجتماعی مطلوب و حکومت را تشکیل میدهند و از امواج آرمان اسلام سالاری چندان متأثر نشده اند ، عادی بنظر میرسد ( حداقل در کابل زیرا بسیاری از مأمورین ولایات ، بخصوص ولایات غربی با آرمان اسلام سالاری و معمرین آنان با افکار و مواعظ صوفیانه آشنائی داشتند ) .

دهقانان طبقه زدوده شده بویژه دهقانان اطراف شهر : جائیکه ملکیت های بزرگ رونما گردیده و انکشاف نموده و روابط اجتماعی میان خان و اجاره کاران جای خود را بیک رابطه صرفاً بهره کشانه اقتصادی داده بود ، دهقانان بی زمینیکه با قبول این فرمان چیزی را از دست نمیدادند آنها پذیرفته و به آسانی در نیروی های شبه نظامی دولتی سهم گرفتند (وظیفه که تنخواه بلندی داشت ) چنین وضعی در اطراف شهر های هرات قندهار ، جلال آباد و پلخمری انکشاف نموده بود . اما نه در کابل جائیکه ملکیت های کوچک عمومیت داشت . در پاره از جاها (خوست و کنر ) گروه های مزبور به شعوب قبایل کهنتر ( کشر ) که قدرت اقتصادی و اجتماعی خویش را در برابر طوایف دارا تر و پر جمعیت تر از خود از دست داده بودند (مانند مندوزی و اسماعیل خیل خوست در برابر قبیله نیرومند جدران یا جمعیت های قبیله زدوده که در محیط قبایلی منزوی باقی مانده بودند) متعلق میباشند : بهمین منوال در کنر دیه گان که دهقانان پشتو زبان فاقد ساختار قبیلوی می باشند و در زمین های اطراف دریا بسر میبرند طرفداران حکومت شدند ، در حالیکه قبایل دره های مجاور آن (شینواری ها شمال صافی های پیچ ) همگی در صف نیروهای مقاومت قرار گرفتند همکاران نامبرده حکومت با بخش از او با شان جوان شهر نشین وبدون آینده معلوم ، یافت میخورند . همه این گروه ها از همان آغاز تهداب نیروهای شبه نظامی دولت را تشکیل میدادند .

دارودستگاه (حکومت سابقه) بغیر از شخصیت های معتبر مذهبی منسوب به آن نسبت به خورده بورژوازی و یا متنفذین ولایات از سر کوبی آسیب کمتری دیدند . همبستگی قبیلوی این دسته را در امان خود گرفت . بسیاری از مأمورین عالیرتبه نظام گذشته به



وظایف محوله شان باقی ماندند ولو اگر قدرت مقامات آن بدست خلقی های جوان ویسی کفایت هم میبود . این دسته از مردمان تنها پس از تجاوز شوروی و بعضاً بسیار دیر تر از آن ترک وطن نمودند . درک انگیزه آنها بسیار دشوار است ، ولی حفاظتی را که تساند قبیلوی تأمین مینمود (چنانکه میدانیم خلقی ها همه از محیط قبیلوی اند) و اطمینان به اینکه این نابسامانی گذشتنی است و بالاخره واقعیت این امر که جنبش مقاومت در محیط غیر قبایلی و غیر پشتون بوجود آمده است (احیاء و سر در آوردن دو باره سیمای بچه سقاء چهره منفور و منحوس بوژوازی غربی شده باقی مانده بود ) تمام اینها دارو دستگاہ را بر آن داشت تا به صفوف مقاومت نپیوندند .

از لحاظ جغرافیایی ، نقاط نیرومند حکومت عبارتند از : درآغاز مرکز کابل و جلال آباد و یک رشته از شهرهای خورد و کوچکی که مانند پلخمری سروبی ، خوست ، گردیز ، ارگون ، لشکرگاه و پاره از قبایل و بخش از طوایف (جاجی ، شینواری های جلال آباد) و حتی قریه های منزوی که توسط ملک ها اداره میشد که در چنین شرایط زمین های معاشر رقیب رامتعلق بخود ساختند (داسن در هرات ، پشت و نری در کبر ، ناریان در ننگرهار ) بنآء بریک قاعده عمومی مناطقی که شاهد آمیزش شعوب قبایل تعلق زوده بودند ، ناقلین دسته های مختلف و اقوام مختلط ، نسبت به مناطق که از نظر قومی ویا قبیلوی یکدسته و همسان بودند نفوذ پذیری بیشتری در برابر دولت داشتند (که بخوبی میتوانست از ناخشنودی و رقابت های گروه های تحت تسلط استفاده نموده ویا آن بازی کند ) مناطق مزبور چنانکه میتوان آنها حدس زلا در محور های بزرگ رفتاً و آمد ها (سرك های قیر ) ویا در جلگه های منزوی (خوست ) در میان کوه ها و دشت ها سراغ میشوند . پاره از مناطق که بعد ها در زمره سنگرهای نیروی مقاومت درآمدند: تا تجاوز شوروی آرام باقی ماندند : شمالی (جلگه های شمال کابل) قندهار و شهر های سمت شمال . بالاخره جنبش، در مناطقی که حزب کمونیست بنا بر دلایل فرهنگی ویا قومی تا دلایل اجتماعی ، اقتصادی نفوذ کمی داشت (هزاره جات بدخشان و مغرب ) البته بیشتر ناگهانی بود . در ین مناطق عناصر که متمایل به مارکسیزم بودند بعلت مخالفت با کمونیزم پشتون خ- د - خ - ۱ - مائویست شدند .

## یادداشت‌ها

- ۱- مهمترین حکایت روایت است از شنیتزر «جنگ آزاد یخواهانه در نورستان مجله عصر جدید» ۱۹۸۰ ص ۲۳۷ وبعد .
- ۲- يك جنگ بيمثال ديگر در مارچ ۱۹۷۹ در بدخشان توسط يکي از سازمان های مائويست شديداً ضد پشتون اتفاق افتاد و آن حزب بود بنام ستم ملی که توسط يکي از دوستان کارمل ، ظاهر بدخشی رهبری ميشد و در جرم تمرکز یافته بود : این سازمان در اپریل ۱۹۷۹ فرمان حمله بر بهارک را صادر کرد ، و بعلت عدم پشتیبانی دهقانان در حین حال هم از طرف خلقی ها وهم از طرف نیرو های مقاومت منسوب به جمعیت سرکوب شد . جان سلامت بردگان در ۱۹۸۰ بحکومت پیوستند (ن- شهرانی ، دلایل و جریان واکنش های متفاوت ۱۹۸۰۰۰۰) .
- ۳- پیام ميشل وپرون يکي از کارمندان اسبق يونسکو در کابل .
- ۴- دیده ميشود که این نهاده در تعبير مارکيستی آن مانند تعبير نويسندگان غربی ، منهای نوشته های انگلیسی ، عمومیت دارد. لئون پولدا «اصلا حات وقيام در افغانستان ، ۱۹۷۳ . ماديدیم که نقش تاجک ها درین رویداد ها ناچيزانگفته شده بود .
- ۵- الف-شالینسکی در مقاله «اسلام وقومیت ... (مجله آسیای مرکزی ، جلد اول ۹۸۲ شماره ۳/۲ احساسات ازیک های شمال را در امر تعلق قوی (احساسی که بجز از هزاره ها در اقوام ديگر یافت نمیشود )تحليل نموده است .
- ۶- نگاه شود به تحقیقات ی - ون موسی وی هیولیر ، در مجله قوم شناسی سويسی ۱۹۸۳ روستائیانیکه سر زمین خویش را ترك داده اند .

## جریان قیام های پیش از تجاوز شوروی .

میان قیام های خود بخودی و قیام های که توسط مبارزین نهضت مسلمین سازمان داده شده است، باید تمایز بعمل آورد. دسته نخست برپایه يك انگاره ثابت و غیر متحول صورت میپذیرد. درین نمونه واکنش محلی و مردمی در برابر دخالت مستقیم و جبارانه طرفدارن حکومت مطرح میشود که از پایتخت و یا از مراکز ولسوالی ها برای تحمیل یکی از دو اصلاحات فوقاً یاد شده (اصلاحات اراضی و یا سواد آموزی) و یا برای عملیات دستگیری آمده اند، دست اندرکاران دسته نخست شورشها، علما، صاحب رسوخان محلی (ملك های قرا) و یا افراد معمولاً معمر بودند. شورش ها جنبه قیام مردمی پیدا کرده و پس از ایراد يك خطابه بوجود آمده و یا هجوم به دفاتر دولتی و نواحی ولسوالی ها همراه با سلاح در دست داشته (به شمول تفنگ چقمقی) پیگیری شده است. قرارگاه دولتی باتلفات سنگین جانی هردو اشغال شده است فعالین کمونست اعدام شده و عساکر و مامورین غیر کمونست رها گر دیده اند. پس از آن شورش تا حدود تساند ساحوی مربوط همان ناحیه گسترش یافته است. بناء عاملین آن در قریه ها مجاور، و تا همان جای که اهالی آن از همان گروه قومی میبودند قیام را توسعه میدادند. زمانیکه شورش تا حد ود فضای تساندی (قوم، طایفه، قبیله) میرسید، مرحله پویای آن پایان میرسید. نیرو های مقاومت که از حوزه تساندی شان پایه بیرون نمی نهادند، همین بود که با دو مسئله رو به رو شدند: مسئله اسلحه و سازماندهی. مرحله دو می آغاز شد: پیوستن به احزاب که در پشاور قرار داشتند. اگر نیرو های دولتی در محدوده فضای تساندی باقی میماند (عموما در همواری ها ولی

همچنان در بامیان چخچران ) ، اما اگر فضای تساندی کاملاً آزاد میبود (هزاره جات ونورستان ) همین بود که روابط مبتنی بر وضعیت مدنی ما فوقیت حاصل کرده ومشاجرات داخلی فزارا مسموم می ساخت معمول ترین مورد آن عبارت از فضای معمول ترین مورد آن عبارت از فضای تساند منطقه آزاد شده است . که توسط يك جبهه بالنسبه ایستا فلج شده ومقهور گشته است. درچنین مورد محافظت سرحدی قایم گشته که البته فعالترین عناصر نیروها یی مقاومت را میتوان سراغ نمود .

در مناطق که مبارزین جوان مسلمان از مدتها قبل با ینسو نفوذ کرده بودند ( پنجشیر هرات، مزار ،بدخشان، لغمان ،ننگرهار ویغلان ) انگاره مختص به آن متفاوت است. درصورتیکه قیام های خود بخودی پیش از تا بستان ۱۹۷۹ صورت پذیرفته باشد ،روشنفکران جوان در راس آن قرار داشته اند . در صورتیکه منطقه آرام بوده باشد، مبارزین درابتها به ایجاد قرار گاه های چریکی متمایل بوده اند ،بدون اینکه شورش مردم رابراه انداخته باشد . (بارز ترین نمونه آن پنجشیر است ) بالاخره هرات يك مورد علیحده راتشکیل میدهند ، زیرا این قیام تنها جنبش مردمی است که فرصتی را برای هماهنگی میان فعالین مبارز ،رو حانیون وافسران مخالف بصورت قبلی بوجود آورده بود. اکنون موارد چند از این دسته قیام ها به عنوان مثال ذکر میشود. البته بدون اینکه به کنه جزئیات مسئله بصورت مفصل پرداخته شود . منابع مارا کوش های تشکیل میدهد که درساحه صورت پذیرفته است .

### الف- نمونه از قیام های خود به خودی :

#### ۱- سر زمین ایمان :دولت یار وچخچران :

منطقه چخچران دارای چند نفر معلم پیرو اسلام سالاری بوده ، در حالیکه دره مجاور آن یعنی دولت یار ساحه است تحت تسلط اربابان عنعنوی . در ۲۰ اپریل ۷۹ هیئت

توزیع زمین که متشکل از دوازده نفر از اعضای مسلح حزب خلق بودند از مرکز ولایت چخچران آمده و در مکتب محل جاگزین گردیدند. ورود هیئت باعث آشوب گردید. مولوی ها این اصلاحات را مخالف شریعت تلقی نموده و در ۲۷ اپریل روز سالگرد کودتای کمونیستی قرارگاه دولتی محاصره گردید: چون هیئت بخوبی مسلح بود، دو روز مقاومت نمود ولی به زودی به کمبود مهمات دچار گردیدند. پیرمردی موفق شد تا عمارت را به آتش بکشد، هیئت تسلیم گردیده و همه اعضای آن بقتل رسیدند. کوچکترین نیروی کمکی به آنان ارسال نشد. (مرکز ولایت در فاصله سه ساعت با سرعت معمول یک جیب قرار دارد) در روز بعدی بمباران های تلافی جویانه یوقوع پیوسته، ولی شورش گسترش یافت. دره غلمین، واقع در شمال چخچران در آغاز ماه جون بر علیه اصلاحات اراضی و سواد آموزی اجباری دست به قیام زد، بنظر میرسد که حادثه که در اینجا جنجال را براه انداخته بعلت توهین عده از کهنسالان بود که از رفتن بدرس اجتناب میکردند معلمین کمونیست بقتل رسیده و مکتب و مراکز هواشناسی موجود در محل طعمهء حریق گردیدند: قرار گاه نظامی وجود نداشت. بنظر میرسد که بازار چخچران در دست شورشیان افتاده باشد. این بازار جز تا ۱۹۸۰، و آنهم توسط نیروی های روسی که از شیندند آمده بودند باز پس گرفته نشد. تمام منطقه که در میان وادی هریرود و مینه واقع شده بود، آزاد گردید :

## ۲- ازدامنه های میمنه تامرار شریف :

قیام ها در شهرک های بزرگ واقع در کوهستان از آغاز ماه جون ۱۹۷۹ صورت پذیرفت : قیام لولاش و سنگ چارک که چند قرار گاه دولتی طی آن اشغال گردید در لولاش نه اصلاحات اراضی صورت پذیرفت و نه عملیات سواد آموزی، بلکه محض اعلان ورود هیئت سر شماری شورش را برانگیخت که توسط مریدان محل دو طریقهء عمدۀ تصوفی براه انداخته شد : ولسوالی چند بار دست بدست گشت، نیروهای دولتی خواهان ضمانت جانی برای پایان جنگ شدند. این گروگانها همه به قتل رسیدند. ( بشمول محرک قیام و رئیس قوم حاجی اکبر بیگ ) قرار گاه دولتی در اخیر تابستان بصورت کلی اشغال شد، یادآوری میکنیم که در سراسر این مناطق اقدامات دولتی در رویکار آوردن اصلاحات به تأخیر افتاد.

## ۳- یکاولنگ (مرکز هزاره جات) :

درینجا عملیات سواد آموزی بصورت اجباری انجام نشده ولی اصلاحات اراضی در فضای پر تنش مه به اثر توقیف روحانیون محلی شیعه و روحانیون کابل (واعظ، محمدی و ناصری) به بار آمده بود، باعث برانگیختن همه حوادث گردید. ولسوالی در ۱۳ اپریل ۱۹۷۹ اشغال شد و به استثنای وقفه یک ماهه سال بعد یعنی ماه می کاملاً بدست مجاهدین باقی ماند. رهبر شورشیان سید محمد علی لم لم سولیشی در جولای ۷۹ بقتل رسید. نقش روحانیون محلی قاطع و مسلم بود.

## جاغوری (جنوب هزاره جات) :

در اینجا نه اعلان اصلاحات اراضی و نه عملیات سواد آموزی بلکه مفقودالاثرا شدن سه روحانی تحصیل یافته درایران بود که (شریفی، احمدی، فقیهی) باعث شورش گردیده که از مالستان آغاز شده و توسط یکی از روحانیون بنام مهدوی رهبری میشد.

## ۵- دای چوپان (زابل)

باشنده گان این ناحیه پشتون اند. آنها بدر خواست روحانیون در ۱۵ اپریل ۱۹۷۹ بر علیه اصلاحات اراضی قیام نمودند. این ناحیه از لحاظ مدارس نقشبندیه غنی بوده (به نوع عرفانی آن غنی بودند) این قیام نخستین قیام در جنوب کشور بود. دره دای چوپان منحصیث پناه گاه مخالفین درآمد که از قندهار میآمدند، ناحیه که تا ۱۹۸۰ در تحت نظارت دولت قرار داشت.

بالنتیجه دیده میشود که متن مسایل محلی بهر نحوی که باشد، این هزاره یک اقدام دولتی بوده است که باعث واکنش مردمی شده است. در گذشته از لحاظ عنعنوی به آنچه در کابل میگذشت بیتفاوت بوده اند.

## ب- جنبش های سازمان یافته :

### هرات :

جنبش هرات معرف: خصوصیات است منحصر بفرد ابتدا اینکه اصلاحات اراضی بدون کدام اظهار مخالفت در آنجا به پایان رسید و اگر متوقف گردید بعلت شورش بود که خود بدلالی دیگر براه افتاده بود، و سپس چنانکه گفتیم، این شورش بود که ترتیب و انسجام میرزداشت. بالاخره بر خلاف نظر وارسلین (۱) عنصر قومی در آن نقشی نداشت و موضوع يك شورش ضد پشتون در آن مطرح نبود. بر خلاف این شورش حاوی علامتی از استراتژی است که از طرف ربانی از کودتای کمونیستی ببعده تبلیغ میشده است: تلاش برای يك ضد کودتای ده از طرف مردمان شهری حمایت شود. جناح حکمتیار که مخالف این استراتژی بود باعث شکست این استراتژی در کابل ودر جای های دیگر شد.

### ۱- مقدمه: جنبش سلیمی :

سلیمی قریه، بزرگی است در شمال شرق هرات ودر وادی هری رود، مسکون از پشتون های که بزبان فارسی تکلم میکنند. عده از مغول ها ( که تا هنوز بزبان مغولی صحبت میکنند) نیز در آنجا سکونت دارند. درین ناحیه اصلاحات اراضی صورت گرفته (ملکیت های این ناحیه کم از صد جریب نمیشد). در ۲۷ اپریل ۱۹۷۹ در اثنای ورود يك هیئت سواد آموزی تعداد ازباشندگان این ناحیه بخصوص ساززی (پشتون) که توسط چهار نفر از ملا های آنجا تحریک شده بودند و(منجمله ملاحیدر رهبر قیام) با جمله به عساکر در برابر سواد آموزی دختران متعرض شدند (بنظر می رسد که در سراسر افغانستان پشتون ها در برابر سواد آموزی دختران بیشتر مخالفت نشان داده باشند) ملاحیدر بقتل رسید و جان بسلامت بردگان در کوه ها پناهنده شده واز فقدان واکنش مردم سخت ناخشنود بودند. زمینداران بزرگ در هنگام قیام در ناحیه حضور نداشتند (احتمالاً قبلاً به شهر ها ویا حتی به ایران پناهنده شده بودند). قیام کنندگان دارای کدام تماس سیاسی نبودند. این قیام قیامی بود خود بخودی، از نوع همان قیام های که مادر گذشته بشرح آن پرداختیم. مگر به این تفاوت که شورش فوق به ناکامی انجامید، آن دسته از کسانی که سر بشورش زده بودند

سه هفته بعد از بازگشت شان بشهر با شگفتی شاهد وقوع قیام عمومی شدند و بیدرنک عضو کمیته انتخاب شدند سه رهبر نخست کمیته در اثنای نبرد بقتل رسیدند . کمیته از ۷۹ تا ۸۲ ، ۳۷ نفر قربانی داد ، تلفاتی که برای چنین قریه سنگین بشمار میرود .

## ۲- وضع هرات :

در ساحه ولایت هرات بالنسبه تعداد اندکی کمونیست های خلقی، چند پرچمی فعال بشمول جنرال قادر که از قوم زوری برنا آباد است ویک دسته مهم از مائویستان، وبالآخره چنانکه دیدیم يك حلقهء وسیع نفوذ جمعیت اسلامی را میتوان بر شمرد . سر دستگان جمعیت که پلیس بخوبی آنها را میشناخت عموماً به ایران پناهنده شدند (جائیکه تعدادی از مردمان ۱۹۷۴ پناهنده شده بودند) . دفتر جمعیت واقع در مشهد با وجود ارتباطات تازه آن با انقلاب ایران ، فعالانه مشغول کار است . اصلاحات اراضی در آغاز سال ۷۹ حد اقل در وادی هرات صورت پذیرفت . این اصلاحات بیشتر با نظر مساعد مردم استقبال شد . این منطقه زمینداران بزرگ دارد که غایب اند و اجاره کاران هیچ احساس تساندی با آنان ندارند . بالمقابل تأثیر علمای محلی بالای مردم نیرومند مانده است ، بالآخره هرات يك منطقه غنی بود و دارای يك فرهنگ عنعنوی نیرومند است .

مخالفت سازمان یافته مبتنی و پایه بود : شبکه از جمعیت که متشکل از افسران پائین رتبه ، علما و معلمین جوان مدارس دولتی میباشد در آنجا وجود دارد . حیثیت و اعتبار اجتماعی شخصی ربانی در ساحه ولایت هرات قابل توجه بوده و بسیاری از کسانی که به ای در یافت کمک به مشهد و یا پاکستان میروند به جمعیت میپیوندند . ولو اگر در گذشته عضو جمعیت هم نبوده اند ( این امر خصوصاً در مورد بعضی از مریدان نقشبندیه صادق است ) . شبکه دوم عبارت از فعالین مائویست است که در اردو و در میان متعلمین نیرومند بوده است (بویژه در لیسه جامی) (سید آغا ، حفیظ ، سلطان ، باقی ، آهنگر ، عزیز ) ولی مانند همیشه فاقد پایگاه مردمی است . شبکه شیعه ها مجهول مانده است . غالباً چنین گفته شده است که هرات يك شهر شیعه نشین است . حد اکثر ۲۰٪ از جمعیت هرات شیعه است ، به



استثنای چند قریه نزدیک غوریان هسه سنی مذهب اند. بر خلاف آنچه میتوان تصور نمود هیچ ایرانی درین نبرد اشتراک نداشت ، بر اساس تحقیقی که مادر ۱۹۸۲ انجام دادیم ، چنین بر میاید که شیعه ها پس از قیام وبا اتکائ بیک گروه فوق العاده سازمان یافته و فعال که توسط یکی از جوانان غیر مذهبی اداره میشد (قاری یکدست) بر اساس نمونه پاسداران سازمان یافتند. درین حال روحانیون عنعنه پسند شیعه به ایران پناهنده شده بودند.

### ۳- قیام

یک ماه قبل از ۲۴ حوت ۱۳۵۷ (۱۶ مارچ ۱۹۷۹) ده ها نفر از فعالین جمعیت بصورت مخفیانه از ایران بد اخل شهر شدند . آنها برنامه قریب الوقوع قیام را با خود داشتند که تاریخ آن تعیین نگردیده بود . آنها با تعداد از افسران فرقه نظامی هرات که از اعضای مخفی جمعیت بودند به تماس شدند. این افسران رتبه تورنی داشتند (بشمول اسماعیل خان علاءالدین و عبدالاحد). قیام در ۲۴ حوت در نواحی و قراء شهر آرام هرات آغاز شد . سر دستگان کمونیست بویژه معلمین آن بقتل رسیدند و قیام یک جنبه مردمی بخود گرفت . دهاقین که سه سال بعد از وقوع مورد سوال قرار گرفتند آنرا یک قیام خود بخودی توصیف مینمودند ، ولی ارتباط میان فعالین جمعیت ومولوی ها که یک روز پیش از وقوع آن در مساجد تبلیغ نموده بودند بر قرار گردیده بود .

همین بود که روستائیان بسوی شهر که بنوبه خود قیام نموده بود سرا زیر شدند ، سردستگان کمونیست وحکومتی وهمچنین باده نفر از مشاورین روسی شان بقتل رسیدند (خارجیان دیگر محفوظ ماندند). فردای آنروز عساکر دست بقیام زده وتورن های نامبرده در رأس این شورش قرار گرفتند . در ۲۵ حوت (۷ مارچ) تمام شهر در دست شورشیان بود که از مدت یک هفته باین سو قدرت را بدست گرفته بودند . پس از ختم این مدت یک ستون از نیرو های زرهی دولتی ، در حالیکه قرآن وبیرق های سبز را بر افراشته بودند روی جاده قندهار نمایان گردیدند (نیرنگ بسیار کهنه که در تاریخ اسلام بسیار آزموده شده است) . ارکان عالی جنبش مقاومت اغفال شده وبخیال این که قیام شکل سراسری بخود گرفته است از

مواضع خود پراکنده شده و به قطار اجازه ورود دادند. این قطار با حمایت نیروهای هوایی که تعداد از آنان مستقیماً از شوروی می آمدند، شهر را دوباره متصرف شدند، تلفات درمیان مردم بسیار بود (از ۲۵۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰ نفر) نیروهای مقاومت که مغلوب شده بودند، اسلحه و ثقیله خود را گذاشته و به کوهستانات اطراف پناهنده شدند (کوه دوشاخ) و تا تجاوز شوروی در آنجا بحالت شورش بسر میبردند. و با استفاده از همین فرصت درین وادی جای پای خود سراغ کردند (زیرا واحد های که تا آن هنگام وفادار مانده بودند نیز ترك وظیفه دادند). قیام عمومی در تمام ولایت هرات خود بخودی بود، و لسوالی های او به وغوریان تصرف شدند، (مصادف با مرگ یکی از پیران طریقه چشتیه بنام خلیفه سید محمد) ولی قرار گاه های پشتون زرغون و چشت مقاومت نمودند.

قیام در ولایت مجاور یعنی ولایت فراه در ۱۳ مارچ بوقوع پیوست، بناً پیش از هرات ولی تاریخ آن دقیق نیست). نیروی های مقاومت، خاک سفید انار دره، گلستان پاسبند و پورچمن را متصرف گردیدند. و لسوالی قلعه گاه مقاومت نمود، با آنها با وجود مشکلات ارتباطی، تفاوت های قومی و سیاسی و نبودن يك ساحه نفوذ جوانان پیرو اسلام سالاری، قیام مذکور که توسط متنفذین محلی براه انداخته شده بود ارتباط زنده با قیام هرات نداشت با آنها نزدیکی تاریخ ها ذهن را منغشوش ساخته ولی ساختار ها از همدیگر متفاوت اند: قیام فراه که بدون شورش عساکر و قیام مردمان شهری بود با انگاره قیام های خود بخودی مصابت دارد.

بالتیجه قیام هرات يك نمونه است منفرد: اگرچه کابل شاهد قیام های شهریان (چنداول در جولای ۱۹۷۹) و شورش نظامی (بالاحصار در ماه اگست) و قیام های روستائی در مناطق ماحول خویش بوده است، با آنها نه انسجام و حتی نه تقرب زمانی صرف هم میان این سه نوع قیام وجود نداشته است.

## ج - قیام های سازماندهی شده ، بدخشان و پنجشیر :

### ۱- بدخشان :

پس از قیام کوتاه مدت که در حوالی جرم و بهارک ، توسط ستم ملی صورت پذیرفت ، قیام حقیقی در جنوبی ترین ساحه و ولایت یعنی در کران منجان بوقوع پیوست . معلم عبدالبصیر ، سابقاً شاگرد ربانی در فاکولته شرعیات و قوماندان فعلی یفتل همراه با ملا محمد جان قیام را سازمان دادند . قرار گاه دولتی در ۱۳ اپریل ۱۹۷۹ (۲۲) حمل اشغال شده و بصیر برای تأمین تماس باربانی رهسپار پیشاور گردید و با ۳۰ نفر و اسلحه لازم بر گشت . قوماندان گروه سید قربان محمد که در حین حال موسس خانقه نقشبندیه در جرم بود . و فارغ التحصیل فاکولته شرعیات است ، محلی که نامبرده را وارد حلقه پیروان اسلام سالاری ساخت . نامبرده منحیث امیر بدخشان گماشته شد . گروه که در ابتداء توسط نورستانی های پارون معاونت میشد ، در حالیکه قریه مردم را به قیام و امیداشت بلندی های کم نشیب دریای کوچک را متصرف شد . واحد نظامی که معادن لعل و لاجورد را در پروژه محافظت میکرد تسلیم شد . فرمانده آن قوماندان سید اکبر بعداً قوماندان نظامی جمعیت در ولایت فاریاب شد . دو نبرد این رویداد حماسی را بر جستگی داد : نبرد شهر مزار و بخصوص جنگ جرم که قرار گاه آن در آغاز ماه سپتامبر اشغال شده و تا آمدن روسها یکبار از دست رفته و دو باره تصرف شد . درخزان همان سال نظر به انگاره کلاسیکی که مقتضی محدودیت جنبش ها در محدوده ساحه همبستگی هاست ، هر گروه در دره مربوطه خویش جایجا ماندند ، هجوم بالای مرکز ولایت یعنی فیض آباد ناکام ماند . ولی دوازده جبهه مستحکم جمعیت سایر جا ها را در دست گرفتند . با استثنای قرار گاه های جرم ، کشم ، درواز ، بهارک و اشکاشم .

### ۲- پنجشیر :

یک دسته بیست نفری از پنجشیریان (همراه با مسعود و انجنیر اسحاق ) از ماه جولای ۱۹۷۸ در نورستان میرزمیدند . در بهار ۱۹۷۹ چنین انکاشته میشد که اوضاع در پنجشیر به حد پختگی رسیده ، بنا بر آن به پنجشیر بالا (دره پریان ) نقل مکان نمودند ، جایی که قرار گاه

دولتی نداشته و مردم هم آنها را اعاشه و ابطه نمودند . جوانان بكمك علماء بشمول مولوی معراج الدین آستانهء که در دیویند تحصیل نموده بود در پائین دره شبکهء ارتباطی را ایجاد نمودند . در ۶ جولای قرارگاه دولتی تسخیر و بزودی تمام دره آزاد گردید . در آغاز افراد جمعیت با تعدادی از مائوستان سابقهء درهء پائین که توسط انور پهلوان رهبری میشد و در سال ۱۹۸۰ بدولت پیوست و بعد ها کنار زده شد، همدست شدند . در نتیجه ماجرای پنجشیر توسط يك مشت از چریکان که از پنج سال با ینطرف درحال اختفاء بسر میبردند آغاز میشود .

بنأ مناطقی که در آن قیام صورت گرفت مناطق مربوط به جمعیت بودند . بنحو شکفت آوری سنگر های حرب اسلامی ( لغمان ، غوریند ، و بفلان ) که واجدی شبکهء از فعالین جوان و مخفی نیز بوده و بعد ها به صحنه حاضر شدند آرام ماندند و فقط بعد از تجاوز روسها دست بقیام زدند . با شناختن حس انقیاد و انضباط افراد گلبدین درین سکون باید اثریک و سنور مشخص را دخیل دید ، حزب اسلامی منتظر چه بود ؟ سیاست گلبدین مانند همیشه مسئله انگیز باقی میماند

### یادداشت

۱- ژ- وارسلین افغانستان ۱۹۷۱-۱۹۷۸ ص ۶۱ و ۶۴

## نفوذ احزاب پس از سال ۱۹۷۹

پس از وقوع قیام ها ، نیروی محلی مقاومت نمایندگانی را به غرض اخذ سلاح به پیشاور ویا ایران ارسال نمودند . اینها احزاب را دور زده و آنها را مطالعه نمودند ، نیازمندی تأمین تعلقات بیک حزب امر بود طبعی . يك حزب پایهء برای خدمات تدارکاتی است : درینصورت قوماندانها میتوانند امید وار باشند که پارهء از وظایف از دوش آنها دورمیگردد (مذاکره برای جلب وکمک های خارجی ، سازماندهی شبکهء تدارکاتی ) يك حزب زمینه موجودیت يك نمایندگی را در خارج باری آورد . امریکه توسط تجمع جهات مبارزین نمیتواند بوجود آید ، و اجازه میدهد تا برای فراروی از تشعبات قومی و عنعنوی جامعه امیدی پیدا شود ، در يك کلمهء آستانهء را برای فعالیت های سیاسی میسر میسازد . درحین حال آرمان جهاد که در افغانستان درحال جنک ولو ساختار اجتماعی آن هر چه باشد حاکمیت دارد منجر به آن میشود تا احساس هویت ویکانگی در صدر مسائل قرار بگیرد . بزعم علمای عنعنه پسند ودهقانان که هر کدام به نوبهء خود از آرمان اسلام سالاری متأثر نگردیده و توسط آن تحریک نشده اند ، حزب نوعی از تجلی عینی امت است . پیوستن به حزب نفی تشعبات و تائید وحدت و یگانگی است با آنهم پذیرش عضویت يك حزب هیچگاه انتخابی را که عملاً میان چند حزب صورت گرفته است وضاحت نمی بخشد باشناختن ذوق ضعیف افغان ها به آرمان گرایی میتوان چنین اندیشید که گزینش يك حزب بیشتر از زاویه ملحوظات عملی آن صورت میگیرد عضویت حزبی پذیرفته میشود که اسلحه بدهد . باری اطللس نفوذ احزاب اگر سه مصداق آتی را در نظر بگیریم ، سهمیه بندی بالنسبه همبسته

و همشکلی را از خود به ظهور میرساند : اطلس قومی ، مخالفت میان پیروان اسلام سالاری و عنعنه پسند ان و موجودیت شبکه های که قبلاً وجود داشته اند . واضحست که درینجا مسئله مورد بحث آگاهی مفصل و دقیق آن نیست بلکه درک و آگاهی از این تجانس و پیوستگی مطرح بحث است . یاد آور شویم که مسئله همبستگی با حزاب در جنوب بیشتر عینی گرایانه بوده است تا در شمال : قبایل جنوبی از گروه های بیشتر متجانس تشکیل شده اند ، امریکه با آنها اجازه میدهد تا نسبت به شمال رابطه بیشتر وسیله جویانه با احزاب داشته باشند : شمالی که تشعب اقوام در شبکه های وسیعاً از ماء و ابریده اند از حزب تنها وسهء برای پرهیز از انحلال میسازد .

#### الف - اطلس قومی و اطلس سیاسی :

سه منطقه بزرگ در آن برجستگی پیدا میکند : پشتون های جنوبی و قبایلی بصورت کتلوی در احزاب که عنعنه پسند نامیده میشوند (حرکت انقلاب اسلامی ، گیلانی و مجددی تنظیم شده اند . گزینش یکی از این سه حزب منعکس کنندهء موجودیت مصداق سومی است : و آن وجود شبکه هاست . این منطقه بصورت یک قوس منفرجه از فراه و بشمول خود آن (از غرب) شروع شده و در شمال تاکنر وسعت دارد . البته هزاره های شیعه مذهب به احزاب شیعی که نمایندگان آن نه در پیشاور بلکه در کویته جاگزین شده اند ، ملحق شده اند : ساحه شمال فارسی زبان و یا ترکی زبان در ساحهء تحت ادارهء پیروان نهضت مسلمین و بصورت مشخص آن به جمعیت ملحق شده اند . با آنها تأثیر حرکت انقلاب در سه سال اول جنگ که بعداً رویه انحطاط نهاد ، نیرومند است . حضور نیروهای سه گانهء فوق راتبه نیروی مقاومت است . البته دریک سطح بالنسبه دقیق تر چنین ملاحظه میشود که طرفداران حزب اسلامی حکمتیار در شمال شرق و در میان پشتون های که از قرن نوزده باین طرف درین جا مسکن گزین شده اند نفوذ نموده و نواحی محدود آنرا وارد سهمیهء خویش ساخته اند (بغلان و غوربند) . در بادغیس پشتون ها مربوط به حرکت و تاجک ها مربوط به جمعیت اند ، کوچی ها و بلوچ ها از عنعنه پسندان پیروی میکنند ، و نورستانی ها بر مبنای اقتصادی

و اجتماعی بدودسته تقسیم میشوند. (زعمای عنعنه پسند، ملاحای بنیاد گرا) بالاخره در غرب کشورونه تفاوت های قومی (پشتون در مقابل تاجک) بلکه تفاوت های زبانی نقش خویش را بازی میکنند. نورزائی های فارسی زبان (در غرب و در امتداد خطی میان شیندند و فراه) مربوط به جمعیت و نورزائی های پشتو زبان (در شرق) مربوط به حرکت انقلاب اند؛ پیداست که در اینجا مفهوم تعلق بیک هویت خاص بیشتر یک استناد فرهنگی است تا قومی.

۱۳۶

در مورد حزب اسلامی مولوی خالص باید گفت که این حزب در آغاز یک شاخه انشعابی حزب حکمتیاری بود. قبیله خوگیانی (ننگرهار) که ساختار قبیله‌ای آن وسیعاً زد و ده شده است، پشتون های جنوب کابل و پشتون های پکتیا در تحت رهبری خالص جهاد و مشروعیت قبایلی را با هم ترکیب نمودند. تحول مناطق قبایلی به معنای دقیق کلمه، مانند پکتیا، به مناطق که تا هنوز پشتو زبان ولی غیر قبایلی اند روبره افزایش بوده و در همین مناطق است که بزرگ ترین تشعبات سیاسی رونما شده است.

تأثیر اسلام سالاری مختص به شمال و نقاط مرکزی است. این تأثیر همچنانکه در مناطق سنی نشین (تاجک مربوط به جمعیت و پشتون مربوط به حزب) سراغ میشود، در مناطق شیعه نشین هم دیده میشود (با موجودیت نصر و سپاه و حرکت اسلامی). چنانکه در آغاز دیدیم این پدیده با موجودیت همبستگی بزرگ میان روحانیت و مردم و ضعف ملیت گرایی وضاحت می یابد. اسلام درست شمال که نه با کدام عرف مخصوص و نه با کدام نهاد ویژه مواجه شده است، نیست به اسلام مناطق جنوب بیشتر روشن فکرانه و با فرهنگ تراست. حیثیت که علما از ناحیه آن بر خورداراند، جوانان را بسوی تحصیلات مذهبی کشانده است. ادبیات گزیده (کلاسیک) فارسی و ادبیات خراسانی همچنان زنده بوده، نیرو دهنده یک فرهنگ همه گانی گرای اسلامی در جهت زدایش یک فرهنگ غیر مذهبی است. طریقه های تصوفی شمال که اکیداً تابعی دستور اند بر سر اسلام قطعاً خالصی بحث میکنند که با تمایلات عرفانی شان تعادل یافته و تعداد از علما را تحویل جامعه میدهند به اثر فقدان دستاویز عرفی دهقان متوقع آنست تا شریعت او را در برابر مظالم محافظت نماید. بالاخره

جوانانیکه در محیط دانشگاهی خویش به بنیادی گرائی (رادیکالیزم) روی می آورند نه توسط ملیت گرائی (که تیول خاص پشتون هاست) و نه توسط شوروی اشغالگر بخارا و سمرقند که آنهم در میان پشتون ها عرض وجود نموده بود جلب نگردیدند. بناً آرمان بنیاد گرائی پارینه همه گانی گرای علما با بنیادی پذیری سیاسی محصلین جوان سمت شمال و در حال تماس با ادبیات اسلام سالاری نوین که از مصر و ایران و پاکستان سرازیر میشد. نفوذ و توسعه یافت. مسلماً این پدیداری با تنوعات و استثنائات آشناست. در جنوب گروه های بسیار نیرومند پیرو اسلام سالاری را (بویزه حزب اسلامی بخصوص در زابل و هلمند و غزنی) میتوان سراغ نمود. نفوذ و توسعه، گروه های حکمتیار در اینجا معرف پدیده، گذار از قبیله مداری است، خصوصاً در قبایل پشتونی که دارای يك كادر جوان و روشنفکر است، این نفوذ مربوط به نواحی محدود و قبیله زد وده ویا نواحی که شعبات قبایلی با هم سخت آمیزش نموده اند، میباشد. بر عکس گروه های نیرومندی از حرکت انقلاب اسلامی را در شمال میتوان یافت. مقصود از علما شبکه، علمای عنعنه پسند است، در نتیجه درست مسئله وجود شبکه هاست که درك دقیقتر مسئله، پدیداری احزاب را میسر میسازد.

### ب- شبکه ها :

ما چهار نوع شبکه ها را از هم تفکیک مینایم : شبکه های پیرو اسلام سالاری، روحانیت بر خاسته از مدارس عنعنوی، شبکه های قبایلی و شبکه های تصوفی، موقف هر يك از این شبکه ها متفاوت از يك دیگر است. در شبکه های اسلام سالاری گرا ما با چیز سرو کار داریم که مشابه با مفهوم احزاب نوین است. روحانیت بافنده، شبکه، از روابط شخصی میان آموزنده و آموزگار است که درین امر با شبکه های تصوفی قابل مقایسه است (رابطه میان پیرومیرید) شبکه قبیلوی شبکه، است تعاطی گرا با اهداف مبتنی بر احراز قدرت. خصوصیتی که در دو شبکه، بالا موجود نیست. در دو شبکه، اخیر ائتلاف های خویشاوندی ویا مصاهری نقش قابل ملاحظه دارند (و همچنان در پرچم وخلق) اما نه در شبکه پیروان اسلام سالاری. چنانکه در فصل اول دیدیم اهمیت شبکه های مزبور در زد



وبند های سیاسی افغانستان بنیادی است. این مسئله آفریننده هبستگی های است مستقل از تأثیر هر طرح سیاسی فعالیت میکنند ( به استثنای شبکه پیروان اسلام سالاری ) یقیناً شبکه های یاد آوری شده در برابر تأثیر يك دیگر عایق نیستند . دیده خواهد شد که بالواسطه خانواده مجددی شبکه های قبایلی ، روحانی و تصوفی با هم وصل میگرددند ، همچنان دیده خواهد شد که شبکه ای تصوفی و بنیاد گرا در شمال کشور در میان شبکه های دیگر نفوذ نموده اند . از سوی دیگر این امر مسلم است که يك قوم ولو افراد آن با نظریات سیاسی رهبر قوم خویش اشتراك نظر نداشته باشند از او پیروی میکنند .

ماشبکه های احزاب کمونیست را مطالعه نخواهیم کرد .

#### ۱- شبکه پیرو اسلام سالاری ( نهضت مسلمین )

در فصل چهارم ، ما مرجع ومصادیق جلب وجذب پیروان نهضت مسلمین را (محصّلین دانشگاهی ومدارس دولتی ) از نظر گذشتاندم . در نتیجه تصویر ذیل از آن ترسیم میگردد . اعضای که فارغ دانشگاه های غیر مذهبی اند میان حزب و جمعیت تقسیم شده اند ، (پشتون ها عموماً به حزب اسلامی وفارسی زبان ها به جمعیت می پیوندند ) آندسته از مبارزین که از مدارس دولتی برخاسته اند به جمعیت پیوسته اند ، پیروان طریقه های تصوفی سمت شمال - غرب بر پایه عنعنه بنیاد گرایانه به جمعیت می پیوندند . ولی به غیر از چند نفر معلمی که پیش از جنگ عضو این تنظیم بودند چنین به نظر میرسد که این گونه تعلقات همزمان با ظهور قیام بوده باشد . اگر در صفوف طریقه های تصوفی هم شبکه های سیاسی جمعیت وجود نمیداشت (علی الرغم تعلق شماری از صوفیان مانند صوفی قربان از جرم وبه جمعیت ) حیثیت واعتبار شخص استاد ربانی در میان محافل طلباء مدارس علوم دینی بلند است .

نیرومند ترین نقاط پیروان نهضت مسلمین در مراکز فرهنگی شمال یعنی در شهر ها و در بخش از روستا های که از لحاظ عنعنوی مربوط به شهر اند قرار دارند .

### الف - شمال - غرب ، سنگر جمعیت :

بخش عمده اعضای جمعیت این ساحه از مدارس دولتی برخاسته اند. مدرسه جام هرات دارای سه معلم عضو جمعیت بود (بشمول یکی از اقربای ربانی ، عبید الله که بعد ها قاضی نیروهای مقاومت در هرات بود ) همچنین اعضاء جوان که درین مدرسه آموزش یافته اند میتوان یافت که در ولایات هرات (قاضی ظاهر ) ، بادغیس ، فراه (سناتور) وغور (مولوی مجید شاگرد ربانی ومیرزا جمعه ) از جمله سردستان نهضت مقاومت میباشند . ولی این شبکه دارای تعداد از افسران (اسماعیل خان امیر ولایتی ) مامورین (محمد ابراهیم تحویلدار ) معلمین هم است . شبکه محلی این تنظیم توسط یکی از محصلین سیانس (نورالله عماد شخصیت شماره دوی جمعیت در پشاور ) که از يك خانواده علمای عنعنه پسند است برخاسته است ، بنیاد نهاده شده است . مبارزین جوان برخلاف اعضای سالمند آن ندرتاً بیکی از طریقه های تصوفی ملحق شده اند (خصوصاً درغوریان مرکز بزرگ صوفیان در غرب شهر ) ولی قدرت سیاسی از آغاز بهار ۱۹۷۹ بدست جوانان بوده است .

یکی از مهابط دیگر پیروان اسلام سالاری که دارای اهمیت کمتری است مدرسه ابومسلم در میمنه است (کلام خان ، سید نور محمد ، کریم خان که بعد شمال فاکولته شرعیات کابل شد ) ولی پیشگامان جنبش از مدرسه مزر شریف و خصوصاً کندز (الیاس ) برخاسته اند . در میمنه تمایز میان حزب و جمعیت وضاحت دارد شبکه اولی در مدارس دولتی وطریقه نقشبندیه ، از دومی در مکاتب دولتی غیرمذهبی بنا یافته است . (آمر نظامی حزب ، انجنیر نسیم از مکتب تخنیکی مزار است ، معاونش ضیاء الحق از مکاتب عادی مزار وسومی غفار جرمن معلم سپورت میباشد ) پیروان طریقه نقشبندیه با پیروی از پیر کرخ معتبر ترین پیر سراسر غرب به جمعیت میپیوندند . بدون اینکه دانسته شود که ایا الحاق خود پیر به آن قبل از جنگ بوده است و یا بعد از آن . بهر صورت شبکه جمعیت در غرب نسبت در کابل در محافل بیشتر تابعی دستور ومیانه رو نفوذ نموده است .

## ب - مرکز :

درین ساحه شبکه های حزب و جمعیت شباهتی بیشتری دارند و رهبران (قاضی قادر امامی از حزب محصل فاکولته شرعیات ، جمعه از جمعیت در سدرسه دولتی هرات آموزش یافته اند ) از یک قوم و از یک قریه اند. (قوم قاضی ها که بصورت عنعنوی قاضی های ولایت را تربیه نموده اند) اولی همان خصوصیت ثابت را میتوان در اینجا هم بازیافت : معلمین از حزب و شاگردان مدارس دولتی از جمعیت . حزب اسلامی که در اینجا حایز اکثریت است توسط شبکه کوچکی از معلمین ایجاد شده است (در پاسه بند توسط قاسم و در چخچران توسط ستار خان ، صفدر و راز محمد ) رهبران شبکه های جمعیت در هرات آموزش یافته اند (مجیدی و جمعه). در ولایت غور الحاق مردم به ایندو حزب پیرو نهضت مسلمین دارای پایه آرمانی نیست . حیثیت و اعتبار و نفوذ اعضاء به آن اجازه داده تا رهبری خویش را تأمین نمایند . سازماندهی عنعنوی ساختار احزاب تلقی میگردد که حتی به اعضای خویش کارت عضویت را هم توزیع ننموده اند . بر خلاف سایر مناطق کشور فعالین فرزندان یکی از زعمای محلی (مانند ربانی غفوری از جمعیت که پدرش بزرگترین رهبر قوم دولتیار است ) میباشد ولی زعمای ایماق که طرز زندگی شان با شیوه زندگی مردم تفاوتی چندانی ندارد ، رهبری امر مدنی جامعه را حفظ نموده اند. شبکه پیرو نهضت در سطح باقی مانده است

## ج - شمال - شرق

درین منطقه روشنفکران اسلام سالاری گرا چه از جمعیت باشد و یا حزب عموماً از دانشگاه غیر مذهبی برخاسته اند. تعداد کمی از علمای پیش از جنگ به جنبش اسلام سالاری پیوسته و عموماً پیرو طریقه های تصوفی عنعنه پسند اند . شبکه های نهضت مسلمین در منطقه پنجشیر ، مزار ، بغلان ، غوربند ، نیرومند بوده و همچنان در اطراف فیض آباد منطقه که عامل آن شخصیت خود ربانی (که از یفتل است) بازی کننده نقش عمده است، نیرومند میباشد . بنأ شبکه های پیرو اسلام سالاری شمال شرق بیشتر بنیادی پسند و مبارز بوده و رقابت میان حزب و جمعیت بیشتر از تمایز اعضای آنها که اهمیت چندانی ندارد ،

شدید است .

جان به سلامت بردگان قیام نافرجام ۱۹۷۵ امروز در قطار رهبران نیروی مقاومت شمال شرق قرار دارند ، در جریان اقدامات مزبور پیروان اسلام سالاری به منظور تحریک علمای ناحیه با آنان در تماس شدند ، اقلیت محدودی از این علما عمده از آنان پیروی بعمل می‌آوردند که بعد ها سر از حزب و جمعیت بر آوردند . ما فهرست اسامی عاملین را مشاهده نمودیم . بدخشان ، تخار ، کندوز پروان ، بیشتر ساحه جمعیت است و بغلان ، کتر ، ولغمان بیشتر مربوط به حزب (حکمتیار ) و ننگرهار را به خالص . بااستثنای بدخشان که بالنسبه از ناحیه تعلیمی پسمانده تر است ، تناسب جوانان به مکتب رفته در شمال شرق بیشتر است و در نتیجه دامنگیر شدن فعالیت های سیاسی نیرومند تر از جا های دیگر است . تاثیر پیروان اسلام سالاری بالای مکاتب شمال شرق و همچنان بالای محصلین همین مکاتب بسیار زیاد است .

## ۲- شبکه های مولویان :

شبکهء مولویان که فاقد شکلیات رسمی است ، نسبت به شبکه های پیروان نهضت اسلام سالاری کمتر قابل تشخیص است . چنانکه ملاحظه نمودیم نصاب تعلیمی يك مولوی معمول مبتنی است بر تعقیب يك دورهء آموزشی دريك مدرسهء با شهرت کمتر و پی گیری آن دريك مدرسهء مشهور تر تا حدودیکه سویهء اش زیاد میشود . بدینگونه کسی در آینده مولوی خواهد شد در زیر نفوذ مرتب استادان خویش که به آنها وابسته میماند ، قرار میگیرد ، هم چنانیکه خود با شاگردان خویش در تماس باقی میماند . بالاخره زمانیکه يك مولوی دريك قریه جابجا میشود طبعاً ملا های قریه که از او در مورد مسائل دشوار نظر خواهی میکنند، تحت نفوذ او قرار میگیرند .

پس از تفکیک که در سال ۱۹۴۷ میان مراجع فقهی و غیر آن صورت گرفت و هم پس از انحطاط خانوادهء مجددی باینسو در سراسر افغانستان مرکز جغرافیائی ویا سیاسی برای شبکهء علما وجود ندارد . ولی خود این شبکه ها پا برجا باقی مانده اند : بسیاری از علمای پشتو زبانی که در پیشاور تحصیل میکنند در مناطق قبایلی سراغ می شوند . مدرسه غزنی

به حرکت انقلاب اسلامی کادر های زیادی معرفی میکند ، زیرا رهبران در آنجا وهم چنان در لوگر تدریس نموده است و چون در هلند زمین داشته است در آنجا نیز نفوذ زیادی نموده است . بنظر میرسد که شبکهء فاقد تشکیل مولویان در اطراف کابل (مولوی شفیع الله) ننگرهار (خالص) ، غزنی و گردیز (نبی و منصور) تمام مناطق غلجانی ها و کندهار نیرومند باشد . در جنوب غرب شبکه ها دارای تعلقات ضعیف تری بوده و در شمال و در زابل محدود بیک ساحه مانده ، در دهات و روستا مطابق با شبکهء تصوفی است . شبکهء علما بصورت دستجمعی به حرکت انقلاب پیوسته و در سال های اول مقاومت در برابر تجاوز شوروی اکثریت مطلق نیروهای مقاومت را به این حزب ارزانی داشتند . علما این حزب را فاقد جنبه سیاسی دانسته و آنرا من حیث یک انجمن روحانی مینگریستند . حرکت انقلاب اسلامی فاقد مرکزیت ساختار مستحکم و بدون فعالین سیاسی و آرمان گراست و از همه اولتر یک حزب میانه رو است . این حزب که طرفدار باز گشت جدی و اکید شریعت است بدون اینکه خواستار حاکمیت یک جمهوری اسلامی باشد ، در حین حال با پیروان اسلام سالاری (که بزعم آنها مسئله دولت را نمیتوان نادیده گرفت ) و با شاه پستندان (غیر روحانی ) مخالف اند . با آنهم علمای مزبور با دستهء نخست مخالفین در امر ارجحیت شریعت و با دستهء دوم با سازگاری سلطنت مطلقه با شریعت موافق میباشند . حرکت انقلاب یک حزب بنیاد گراست بدون اینکه پیرو اسلام سالاری باشد و عنعنه پسند است بدون اینکه غیر روحانی باشد . بناً این حزب از همه بگیرنهضت مقاومت است حرکت در محدودهء جبهات محلی و در محور یک مدرسه غیر دولتی و تحت رهبری یک مولوی که شاگردان خویش را من حیث کادر برمیگزیند ، سازمان یافته است ، جبههء طلبه (جبههء محصلین علوم دینی) یک نمونه مثال و متواتر مناطق کشور است . ضعف شبکه های تحصیلی از طلباء یگانه با سوادان محلی ساخته است . باساس همین امر در گلیم یاف (فاریاب) مولوی غفور (ازبک و همچنان مرید طریقهء نقشبندیه ) مدرسهء خواجه عبدالروف را در ۱۹۷۳ بنیاد نهاد . پس از اینکه امیر محلی حرکت (سپس از جمعیت ) شد ، شاگردان او در تحت رهبری داملاغوث جبهه طلبا را در گلیم یاف بوجود آوردند . جبهات مشابه را میتوان در بادغیس ، نیمروز ، فراه و در زابل سراغ نمود . با آنهم تمام شبکه های محلی به حرکت نپیوستند ، شبکه های از نهضت مسلمین را در غرب (هرات) پکتیا (در

اطراف جلال الدین حقانی نزد جدران ها ( میتوان یافت ، ولی علما ولو در هر حزبی که باشند همیشه خواهان تحکیم شبکه خویش بوده و برای حفظ استقلال خویش در برابر احزاب و نیروهای سیاسی نهضت مقاومت ، برای تأمین وحدت مسلمین به تأمین حفظ رابطه افقی و حرفه ، هیئت خویش پرداخته و در پی رسمی ساختن جمعیت و یا شورای علما میباشند .

### ۳- شبکه متصوفین :

تأثیر يك پیر محلی ، جانشینان و یا بازماندگان او در امر تعلق افراد بیکی از طریقه های عمده و بزرگ (نقشبنده ، قادریه و جشتیه ) نقشی بزرگی را بازی میکند . حیثیت و اعتبار يك طریقه بیشتر به پیر های جدید آن مربوط است تا به مناشی تعلقات آن . اگر از مریدان در مورد تعلقات شان پرسیده شود ، بیشتر با آوردن نام سلسله های شان جواب خواهند داد تا نام طریقه های شان (سلسله خواجه احرار ، خواجه محمد اصفهانی ، شیخ نمک پوش ، شیخ سزی بوش ، عبدالرحمن بن عوف و غیره در هرات از همین زمره به حساب میروند ) پیران دارای يك نائیر محلی بوده و اعتبار شخصی شان متفاوت است . ولی در میان خود پیران سلسله مراتب وجود دارد . فلان پیر محلی خود را مرید يك پیر معتبر تر اعلان میکند ، بنا شبکه ، از متصوفین وجود دارد ، برای مطالعه و بررسی این شبکه تقسیماتی را که در فصل مربوط به دیر اسلام انجام داده بودیم از سر میگیریم .

#### الف - تصوف نوع مرابطی (مناطق قبایل پشتون) :

در تصوف نوع مرابطی مریدان به احزابی پیوسته اند که پیران مورد احترام شان به آن پیوسته اند . محاذ ملی اسلامی مرجع مریدان پیر سید احمد گیلانی و جبهه نجات ملی مرجع مریدان مجددی است . محاذ ملی اسلامی همچنان حزب دارودستگاه حکومت گذشته است . ولو انگیزه ها عین انگیزه نباشد ، میان دو جریان فوق (شاه طلبان و مریدان ) تجانس جامعه شناختانه وجود دارد ، زیرا هر دو از محیط قبایلی پشتون برخاسته اند . دارودستگاه بیشتر متشکل از درانی ها بوده و دارای مریدان از غلجائی میباشد : روابط خانوادگی این تعلقات را تقویه می کنند . (زن شاه امان الله هم شجرهء با گیلانی بوده و محمد زائی است ، زن احمد گیلانی نیز محمد زائی است ، همچنین مجددی از طریق خانواده عثمان با خانواده شاهی خویشاوندی دارند ) مرابطی گرائی مخالف با تابعی دستوری اکید مذهبی

علما است ، بناً مخالفت این حزب با احزاب پیرو اسلام سالاری امریست طبیعی در چنین متن تصوف افاده نوع تعلق مذهبی با حفظ خصوصیت غیر مذهبی در مسائل سیاسی را میسر میسازد .

جبهه مجددی در اقلیت باقی مانده است ولی تعلق با آخرین پیران خانواده یعنی محمد ابراهیم به رهبری حزب صبغت اللہ مجددی که خود پیر طریقه نمیشاید انتقال نموده است ، تأثیر نامبرده در نزد احمد زائی های لوگر و اطراف کندهار زیاد است.

#### ب- تصوف تابعی دستور :

چنانکه دیدیم طریقه های سمت شمال بسیار تابعی دستور و حتی بنیادگرای اند . این طریقه ها بویژه در روستا ها علما و ملا های زیاد محلی را تربیه نموده و معرفی داشته اند . درین مورد شبکه های مربوطه با طریقه ها مزدوج شده اند . در نظر اول این شبکه ها بدشواری قابل تمیز اند ، زیرا در صفحات شمال پیران همواره از عهده دار شدن یک نقش مهم در سطح اعلی احزاب امتناع ورزیده اند . تمایز جغرافی که مطرح میشود قرار ذیل است.

طریقه های شمال شرق ( از میمنه تا پاکستان ) بسیار عنعنه پسند باقی مانده اند . هرگاه در صفوف آن تعداد علمای محلی زیاد باشد حد اقل در سال های نخست جنگ عموماً به حرکت انقلاب ملحق شده اند ( مثلاً موقف مریدی از طریقه نقشبندیه در میمنه ، یعنی مولوی عبد الغفور که پس از پیوستن اش به جمعیت اسلامی در جولای ۸۳ توسط حزبی اسلامی بقتل رسید ) و هنگامیکه خوانندگان علوم دینی در آن باشد ( معلمین نسبتاً معمر و تجار ) گاهی به جبهه نجات ملی ( در کوه صافی تحت رهبری محمد اکبر ) میپیوندند . در سراسر شمال متصوفین با مخالفت حزب اسلامی که این نوع از مذهبیت را مغایر دین اسلام میپندارد ، مواجه بوده اند . با آنها نفوذ پیران محلی چه مفقود الاثر شده و یا مهاجرت نموده باشند تضعیف شده است . ولی همه این طریقه ها با شبکه های شان به صفوف نهضت مقاومت پیوسته اند ، بزرگ ترین مرکز صوفیان کندوز است که پیر طریقه نقشبندیه آن اخوند زاده سیف الرحمن امروز در پاکستان بسر برده و تا میمنه صاحب نفوذ است ، از این زمره به حساب میاید ( او در حین آن با جمعیت و حرکت و مجددی در ارتباط است ) در محدوده معلومات من تنها پیر که به گیلانی پیوسته و بنحو میزی از طرف مریدانش ( که از

جمعیت اند ( پیروی نشده یعنی خلیفه دره زنگ (فاریاب) تأیید کننده این امر است که مرابطی گرائی گیلانی محدود به مناطق قبایلی است. بهمین سان بسیاری از شبکه های محلی طریقه نقشبندی که از لحاظ تاریخی به خانواده مجددی متعلق اند به جبهه نجات ملی صبغت الله مجددی نپیوسته اند و چنین پنداشته اند که نامبرده با وجودی که تنها فردجان بسلامت برده این خانواده است يك پیر نیست. مسئله که تفاوت میان طرز پیوستگی سمت شمال و جنوب را نسبت به پیر نشان میدهد. این مسئله در جنوب متأثر از يك رابطه سحر آمیز است (بنأ توسط میراث قابل انتقال است) ما در صفحات بالا از پیری یاد آوری کردیم که از طریقه نقشبندیه بوده و از آغاز تشکیل جمعیت عضو آن بوده است: صوفی قربان محمد جرم که توسط پیر محمد بشار از بلخ که خانقه این مریدش را در جرم افتتاح نمود، ارشاد شده و سابقاً شاگرد ربانی بوده و نخستین امیر ولایتی جمعیت در بدخشان بود. طریقه های مربوط به غرب و ایماق ها بصورت دستجمعی به جمعیت پیوسته و حتی در موارد چند به حزب هم پیوسته اند. بزرگترین مرکز تصوف با موجودیت شرف الدین که از کرخ است. ولی تمام واحه های هرات (انجیل، حوض کریاس) و مراکز برنا آباد و چشت شریف را به آن افزود. در اینجا تصوف نسبت به سراسر افغانستان نیرومند است ولی در جستجوی آن نبوده است تا شکل خاص سیاسی برای خویش بدهد، شاید درینجاست که تصوف با آن خصوصیت که در آسیای مرکزی بخود گرفته است مشابه است: پاسدار تابع دستوری و در حین آن پاسدار عرفانیتی که نسبت به رسوم (فولکلور) بی اعتماد است. به این مسئله باید اهمیت ادبیات گزیده، فارسی که از تصوف جدائی ناپذیر است را افزود. ادبیاتی که هرات، شهر جامی و انصاری شاید آخرین وارث آن می باشد. بنظر میرسد که ساختار شبکه های متصوفین در سراسر صفحات شمال با هرات تفاوتی نداشته باشد (طریقه ها بیشتر در نواحی روستا ها که محل عرضه روحانیون است، مرید میگیرند، در حالیکه مدارس شهری در دست روحانیون بیشتر فقه مشرب و ظاهر پسند قرار دارد). مسلماً پیوستن آنها به احزاب پیرو اسلام سالاری ناشی از سطح فرهنگی بلند تر اعضای آنهاست که آنها را با مجامع روشنفکران مشتغل به سیاست به تماس میگذارد. یاد آوری میکنیم که شاخه های که برملاء خود را از خانواده، مجددی میخوانند (مانند شیخ پیر آغا جان در برنا آباد و پیرکه ورزن) متعلق به جمعیت اند. در غرب دو شبکه دلچسپ تر سراغ میشود. در



اطراف شهرچشت شریف يك جمهوريت كوچك صوفيان توسط طریقه چشتیه تشكيل شده است. این شبکه تمام مدارس واقع در کوهستانات اطراف خود را در دست دارد. این دو شبکه توسط دو پیر رهبری میشود که یکی آن سید گل به شبکه محمد نبی و بناً به حرکت مربوط است و دیگری آن سید نصرالدین که مربوط به جمعیت است. بنحوغماپانی اخیر الذکرچنین فکر میکند که بنیان گذار نهضت اسلام سالاری پاکستان یعنی مودودی، چنانکه از نامش پیدا است یکی از مریدان طریقه چشتیه است (به تاسی از بنیان گذار طریقه - مودودالچشتی).

طریقه شهر چشت را در جریان زمستان ۸۳-۸۴ از دولت باز پس گرفت. شبکه دومی شبکه ایماق است. این شبکه که در پورچمن تمرکز دارد و پیر آن حضرت صاحب پورچمن است (حاجی بهاء الدین که در زمان حکومت تره کی بقتل رسید) و پیرهای ارشاد کننده را تحت اداره دارد که با استجازات از او در سراسر سرزمین ایماق دررفت و آمد اند. با وجودیکه این طریقه نسبت به طریقه های هرات کمتر عرفانی مشرب و بیشتر «معجزه باور» اند با آنها به احزاب پیرو اسلام سالاری بویژه به جمعیت پیوسته اند. ولی طریقه را در پورچمن ولایات فاریاب میابیم که به حزب پیوسته ست («هشتمین» و روشنترین کتابه از موجودیت يك سلسله) که در تحت ارشاد عبدالرحمن جان که از پورچمن آمده قرار داشته و در خود محل توسط شاه محمد جان ارشاد میشده است. درینجا مانند سایر موارد صوفیان شمال توسط پیر رهبری میشوند. قدرت سیاسی که درین ناحیه بدست یکی از مریدان یعنی مولوی دین محمد ست زیرا پیر منطقه از سیاست کناره جوئی نموده است. در هشتمین مانند چشت مریدان مانند قوم سید از خود شجره ونسبی میسازند. سر زمین ایماق مسئله بسیار دلچسپی را پیش میکشد، زیرا الحاق سیاسی مردم تحت تاثیر دو گروه کاملاً متفاوت و در بی اطلاعی از یکدیگر صورت پذیرفته است که هر کدام به سازماندهی مردم مبادرت ورزیده بودند. شبکه کوچکی از محصلین که از چخچران و پیرانی که از پورچمن آمده بودند، در نتیجه تاثیر مطلق حزب و جمعیت در ناحیه تأمین شده است.

بالاخره در جنوب هم طریقه تابعی دستور را میتوان یافت. بطور مثال در زابل دو پیر در رأس شبکه از طلباء که در مدارس مورد احترام شان تعلیم دیده اند قرار دارند. در دای چوپان آخوند زاده صاحب مبارک (مدرسه سیمان) و در شینکی حاجی عبدالملك آغا که در

قدهار جاگزین شده است (در ذاکر) مریدان او نخست کسانی بودند که دست به قیام زدند. رجبیه طلباء را مانند جبهه میزان بنیاد نهادند. تمام سازماندهی حرکت در زابل (که توسط مولوی غیاث الحق حقانی رهبری میشود) به این شبکه متصوف و روحانی متکی است. صوفیانی که با روحانیت تعلق ندارند اگر قادر به باشند به گیلانی واگر نقشبند به باشند به مجددی پیوسته اند.

بنأ در سراسر افغانستان قاعدهء عام برینست که یک پیر محلی جز زمانیکه رهبر طریقهء شان یک عالم باشد، از پیر خویش از لحاظ سیاسی پیروی نمیکند. و در غیر این صورت به جمعیت ویا به حرکت مپیوند وندرتاً به خالص ویا حکمتیار ملحق میگردد.

در جنگ ها پیران ندرتاً قوماندانی نظامی را به عهده میگیرند (باستثنای چشتی ها) بر خلاف صوفیان کمیته های محلی در مناطق اطراف شهری و شمال و بویژه در هرات و میمنه را اداره میکنند. در هرات، کمیتهء انجیل توسط صوفی (غفور که در ۱۹۸۳ بقتل رسید) حوض کرباس (عبدالله) کرخ غوریان (خواجه ذبیح الله) توسط مریدان که پیر انشان به ایران هجرت کرده اند، تصرف شده است. در میمنه درجبهات جمعیت و حرکت در اطراف مدرسه نقشبندیه متمرکز شده اند: در لولاش، میان دره (توسط مولوی یوسف که داماد پیر کنونی آن شمس الدین است) و گلیم باف تعلق با طریقه ها تعلقات سیاسی را متعالی تر ساخته است: از همین رو یک گروه حزب اسلامی در میمنه که با طریقهء محلی ملحق بودند با جمعیت متحد میشود (مانند انجنیر محمد الله درالمار) در حالیکه گروه های حزبی که تعلقات طریقتی ندارند با حرکت و همچنان با جمعیت جنگ خونین را براه انداخته اند.

در سطح محلی طریقهء ها عامل نظم و ترتیب اند، اگر چه این نظم در پیشاور نقشی را بازی نمیکند. مبارزین که از خانقاه های محلی بر خاسته اند استقامت بیشتر داشته ویا انضباط تر اند زیرا به اطاعت از پیر های خویش اطاعت کرده اند و یکدیگر را بخوبی میشناسند. آنها نسبت به مجاهدین عادی مسن تر و پخته تر اند. طریقه های تصوفی با اسلام سالاری میانه-رو ساز گاری داشته ویا وهابیت و اسلام سالاری بنیادی پسندان بسیار مخالف بوده ودر نتیجه مخالف با توسعهء احزاب چون حزب اسلامی ویا اتحاد سیاف میباشند.

طریقه ها بصورت مجموعی به نیروی مقاومت پیوستند، زیرا در تحت حکمرانی تره کی وامین مورد سر کوبی خشونت آمیزی قرار گرفتند (قتل عام خانوادهء مجددی و پیران

پورچمن ، تبعید پیر هرات و تگاب ، دستگیری مریدان در سایر مناطق ، دستگیری سه صد نفر از طریقۀ چشتیه در خزان ۱۹۷۸ که هیچکس اثری از آنها نیافت ( اگر چه این طریقۀ ها ستان سیاسی جنبش مقاومت نیستند با آنهم در شمال نیرومند ترین شبکه های توسعۀ نفوذ نیروهای محلی مقاومت را تشکیل میدهند پدیده که استنباطاً بجا اجازه میدهد تا موید نقش طریقۀ هادر اسلام و موازی با نقش آن در ترکستان شوروی باشیم ، طریقۀ های که نباید با همقطاران خویش در افغانستان شمالی تفاوتی چندان داشته باشد .

#### ۴- شبکه های قبایلی :

شبکه های قبایلی دارای دو صفت اند : دارو دستگاه حکومت سابقه دارای منشاء درانی ولی بیشتر شهری و زعمای محلی، چون بخش عمدۀ دارو دستگاه از فدراسیون بزرگ قبایلی که در سال ۱۷۴۷ قدرت را بدست آورد ، نشئت کرده اند ، شبکه های شان دارای يك منشاء واحد اند و هم بایوند های خویشی و سیاسی با هم دیگر پیوند خورده اند . با دارو دستگاه خانواده های بزرگ شهری ، که مستقیماً از قبایل نشئت نکرده اند (مانند مجددی و گیلانی ) و زعمای محلی غیر درانی (سنجران ، بلوچ ، غلجانی های نیمروز ، ببرک زائی های پکتیا و غیره ) ملحق میشوند ، پرداختن به نحوه تشکیل این شبکه خسته کن است (۲) و افزوده بران این شبکه نقش مهمی در کابل ندارند. دو نقطه بسیار مهم آن از چندی باینسو در میان پناهندگان و قبایل و خصوصاً درانی قرار میگیرد که در مورد اخیر با رقابت علمای حرکت انقلاب که عموماً با آنها پیوند خویشی ندارند ، مواجه میشوند. در تمامی موارد شبکه های قبایلی شاه طلب بوده و بخش عمدۀ محاذ ملی و تا اندازه از نجات مجددی را تشکیل میدهند . بناءً هیچ جای تعجب نیست که نیرومندی ترین مراکز ایندو حزب در قبایل قرار داشته باشد : پوپلزائی های اطراف قندهار (خانواده کززی که زعیم کنونی ان عبدالاحد کززی است که در ۱۹۷۲ نماینده کشور در ملل متحد بود ) .

با انهم عدم حضور خانواده های بزرگ در صفوف داخلی جنبش داخلی مقاومت پدیده است چشمگیر . پیش از همه میتوان گفت که اشرافیت قبایلی قدرت سیاسی خویش را در کابل و همچنان در صفوف جنبش مقاومت از دست داده است . با وجود یکه در بطن شبکه های قبایلی چند نفر از پرچمی ها چون شاهپور احمد زای (لوی درستیز) که توسط خلقی ها

بقتل رسید. سلیمان لایق (وزیر حمل و نقل در زمان تره کی) ضیاء محمد ضیاء، قوماندان گارد جمهوری در زمان داود در ۱۹۷۳ را میتوان سراغ کرد.

فی العرصه جای زعمای محلی را مولوی های عنعنه پسند حرکت اسلامی ویا خالص گرفته اند. و تنها در میان قبیله نیرومند احمد زای لوگر است که رهبران وزعمای سابقه در عرصه باقی مانده اسند (مانند سناتور احمد زی، غلام سخی، ملک دیویندی). تنها خانواده که حیثیت و اعتبار خویش را نگهداشته، خانواده کرزی است که از طرف خانواده پیرلری حتی زمانیکه کمیته های محلی به احزاب دیگر غیر از حزب مجددی پیوسته باشند منحصراً سر شناخته میشوند. دیدیم که خان جز در چوکات رقابت با همتهای خویش مریودین ندارد، از همین لحاظ تشکیل یک حزب بخصوص شان بسیار مشکل بود. ولو اگر خوانین محلی بیک حزب هم بپیوندند رقابت های خویش را در داخل همان حزب منتقل میسازند: از این زمره هم یکی وردک است. رقابت میان عموزادگان منجر بروی صحنه آمدن ده جبهه و کمیته محلی شده است که خود را به گیلانی نسبت میدهند در حالیکه تنها یک کمیته آن مؤثریت دارد (کمیته امین وردک). بهمین سان در هزاره حات، اریاب های شیعی که قدرت اقتصادی را در دست خویش دارند بدلیل فقدان با همی توسط روحانیت عنعنه پسند و طرفداران خمینی از لحاظ قدرت سیاسی مستأصل شده اند. بناً احزاب که از شبکه قبایلی بر خاسته اند همانند باشگاه های اند که تعاطی گرانی و روابط شخصی در ان حاکمیت دارد. مؤثریت و کارایی نظامی و سیاسی آنها ضعیف است و در خارج بخش عمده از خانواده شاه را منسجم ساخته اند.

#### یادداشتها:

۱- نگاه شود به مقاله های تحلیلی الف، بینگسون و سی س لومرسیه کلک ژه، مسلمانان فراموش شده ۱۹۸۱ ص ۱۳۱ و بعد.

۲- نگاه شود به ل-آدمک- در افغانستان کی کی هست ۱۹۷۵-

## احزاب پيشاور بعد از تجاوز شوروی ، اتحاد و افتراق

در هنگام تجاوز شوروی در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ دو سوم حصهء کشور قبلاً در صف ناراضیان دولت قرار گرفته بودند. حکومت امین در نقطهء ورشکستگی قرار داشت . تجاوز مزبور برای جنبش مقاومت دو نتیجه را بار آورد : مناطق وگروه های که هنوز دست به قیام نزده بودند داخل صف ناراضیان شدند (خصوصاً روشنفکران بورژوا ، افسران ، پشتون های سمت شمال ، اعضای سابقه گروه های مائویستی بااستثنای ستم ملی ) دو دیگر اینکه احزاب مقیم پشاور (تنها حزب و جمعیت اسلامی ) ( که تا کنون در حالت نطفهء قرار داشتند ) شاهد انکشاف نقش خویش گردیدند .

### ۱- گسترش مقاومت در سراسر کشور :

اگر تجاوز شوروی در نخستین ماه آن با مخالفت مسلحانه مواجه نشد ، دلیل آن این بود که هدف آن روستا های شورش زده نبود و بیشتر متوجه قوای مسلح دولتی خود حکومت بود . در جریان دو ماه زمستان و ضربهء تجاوز که با رویکار آمدن حکومت جدید که با يك تصویر نیمرخ و مغشوش سرکوبی ها آمیخته بود ، واکنش مردم را در حال کرختی نگهداشت . با آنهم حکومت بیک کارمل منحیث بازیچه شوروی پنداشته شده و واکنش شدید ملیت گرایی را که تا کنون در تمام مناطق که غیر فعال باقی مانده بود بار آورد . در ابتداء واکنش شهریان کابل را در ۲۱ و ۲۲ فیروزی ، و بعد هم در ماه می ، ما شاهد تظاهرات

خونینی بودیم. تظاهرات فوق توسط محصلین و محصلات براه انداخته شد. تمام نمایلا سیاسی در آن سهم داشتند ولی افراد سابقاً مائویست که در دارو دسته بازی منحل شده بوده و درساما سازمان یافته بودند نقشی فعالتری داشتند عموماً ، بورژوازی آموزش یافته پایتخت که تا کنون غیر فعال بودند به صف ناراضیان پیوستند. ولی این مخالفت شهر ها پس از سال ۸۰ به اثر فقدان سازماندهی موثر روبه زوال نهاد. بسیاری از مامورین در همین وقت کشور را ترک گفتند ، در ولایات همه مردم به صفوف مقاومت پیوستند ، به استثنای نواحی طرفدار حکومت که مادر فصل گذشته آنها را بر شمردیم. در مربع شمال شرق ، مناطق پشتو زبان عموماً تحت رهبری حزب اسلامی قیام نمودند (غوربند و بغلان) در شمالی در جلگه شمال کابل خیر نگاران فرانسوی توسط سامایی ها به فرزه و استالف برده شدند (۲) ، در منتهی الیه دیگر کشور جبهه نیمروز به پاسگاه های سرحدی دولت شروع به حمله نمودند . تعداد از مناطق که دست چپی ها در آن نفوذ داشتند بعد از تجاوز شوروی شورش نمودند (باستثنای ستم ملی که موقف معکوس اختیار نمود : این حزب که بسیار ضد خلقی بود تا ۱۹۷۹ با حکومت جنگید ولی در ۱۹۸۰ با پرچم همدست گردید) بالاخره کند هار دومین شهر عمدهء کشور قیام نمود .

در همین آوان موج فراراز خدمت عسکری اردو و بویژه سطوح افسران را تکان داد . آنها تا زمانیکه در خدمت یک دولت افغان بودند بالنسبه وفا دار مانده بودند ، زیرا بیشتر ملیت گرا بودند تا پیرو اسلام سالی . آنها نه تجاوز را پذیرفتند و نه این را قبول کردند که از این بعد تحت هدایت افسران متکبر شوروی کار نمایند ، در ماه می فرقهء غزنی سر به شورش زد ، پس از این واقعه در سرک های قیر ریزی شده امکان آن وجود نداشت که بدون قطار وبدون حمایت و سنایط زرهی به تردد پرداخت .

تجاوز شوروی نه تنها قیام ضد کمونیستی را با یک جریان ملیت گرائی تقویه نموده و اهمیت آنرا دو برابر ساخت، بلکه هزاران نفر مخالف سابق وجدید را به صفوف مجاهدین قرار داد ، مخالفین سابقه از میان زندانیانی جان به سلامت برده بودند که حکومت آنها را در ۱۹۸۰ از حبس رها کرده بود. مخالفین جدید بویژه ارتشیانی بودند که با اسلحه و مهمات خود به نیروی مقاومت پیوستند. مامورین و افسران ناراضی و همچنین اعضای دارودستگاه دولت سابقه که هنوز در کابل بسر میبردند. معمولاً اگرچه جبهه نپیوستند ، اما ترک وطن نمودند.

استثنای چندی را از میان این افسران که بعد از فرار از خدمت در صفوف مقاومت باقی ماندند میتوان برشمرد (عارف ذرهرات ، عمر در بکتیا).

در آغاز ماه فبروری شوروی ها به نخستین حملات مستقیم شان بر ضد نیروهای مقاومت مبادرت ورزیدند . در ۱۹۸۰ حمله به کنر و سپس به بدخشان پنجشیر و بغلان ، تخار و غزنی صورت گرفت . تنها مراکز شهری از حیطه ادارهء مجاهدین بیرون ماندند. از این بیعد مادر میدان بازی کلاسیک حقهء فتر سرکویی و قیام وارد می شویم .

## ۲- تشکیل احزاب سیاسی در تبعید ۱۹۷۹-۱۹۸۰

آغاز کار احزاب سیاسی پیش از تجاوز شوروی تا اندازهء تاریک میماند . ما دیدیم که حزب اسلامی ( باشاخهء انشعابی ان که توسط خالص رهبری میشود ) و جمعیت اسلامی بسیار پیش از کودتای کمونیستی دارای دفاتر و سازمان های خویش بودند. احزاب متذکره که از لحاظ آرمانی چشمگیر تراند ، در ابتدا آماده نبودند تا توده بزرگ از جنگویانی را که ناگهان به جستجوی اسلحه و یک ساختار صرفاً پذیرایی کننده وبدون شرایط خاص سیاسی به سراغ آنان آمده بودند را سازمان بدهند . افزون بر آنکه یا سازمان متشکل سیاسی موجب اکراه افغانها است . افزوده بر آن پارهء از شخصیت های سیاسی ومذهبی که در ین وقت در تبعید بودند از پیوستن بیک حزبی که خود آنرا رهبری نمی نمودند مردد بودند. از همین رو وقوع سه حالت ممکن بود ، مواردیکه در طول تاریخ احزاب مقاومت سراغ میشوند: تکثیر احزاب دارای ساختار ضعیف ، حتی جبهات محلی موافق با شعب جامعهء افغان ورقابت رهبران بالقوهء این احزاب و یا جبهات بامتعاطیان شان . تکثیر و پراکنده گی که در چوکات یک اتحاد نسبتاً ضعیف میتوانست بسیج گردد. احزاب نامبرده میانه رو خوانده شده اند .

یک حزب مسلط وهمه جاگیر ، که بعلت سهیم ساختن مردمیکه در ابتداء پیوند آرمانی با او ندارند خصلت وسیع خویش را وسیعاً از دست میدهد : این حزب ، جمعیت اسلامی است. یک حزب بسیار متشکل و با یک ساختار لینینیستی که برای تحشی احزاب دیگر وبخاطر جلب وجذب اعضای جدید از روش سیاسی جبههء واحد وحتى در صورت ضرورت از سیاست انشعاب دنباله دار کار میگیرد : این حزب ، حزب حکمتیار است .

مسئله اتحاد سوال مسلط زندگی سیاسی پیشاور این احزاب باقی میماند . سوال که توسط

افغانها و حامیان خارجی شان بصورت نادرستی مطرح میشود. موضوع میان اتحاد وسیع بر مبنای اخوت ناموثر و پراکنده گی انتحاری در نوسان است. این امر دودلیل دارد: اسطورهء اتحاد و یکپارچه گی فرضی و لازمی میان مؤمنین که به بدترین مصالحت ها انجامیده است. مخصوصاً زمانی که تحت فشار محافل روحانی چه داخلی باشد و یا خارجی منعقد گردد: فقدان يك فضای سیاسی در فراز زد و بند های قومی، رهبران و به طریقی پیرو شانرا در تفکیک میان يك حزب و يك شبکهء تعاطی گرا به مشکل مواجه ساخته است. افزوده بر آنکه به دوران افتادن يك منبع ثروت (اسلحه) که از لحاظ عنعنوی پیشبازی است برای وضعیت قدرت داخلی، در آن عرض وجود میکند.

احزاب گرفتار همان دردی هستند که افغانستان را متغیر گردانیده و دولت کابل را نیز قیافه داده است. و آن رسوخ و حفاری اقوام به منظور نفوذ درین دستگاه است. این طرز تفکر سیاسی که همانند زد و بند های روابط فردیست، فرایند تشکیل احزاب مقیم پشاور را در روند متناوب اتحاد و افتراق ایشان تشریح میکند: رئیس اتحاد، اتحاد مزبور را بیک حزب جدید تبدیل میسازد که با احزابیکه اتحاد مورد نظر تشکیل میدهند، افزوده میشود.

بهمین سان جبههء ملی نجات ازماه جون ۱۹۷۸ ساخته شد. درخزان همان سال صبغت الله مجددی منحیث رئیس ریانی منحیث منشی آن انتخاب گردید، ولی بزودی مجددی از این جبهه يك حزبی مانند احزاب دیگر ساخت. و ریانی آنرا ترك نمود. اقدام دیگری که حکمتیار نیز در آن سهیم شد، صورت گرفت: ایجاد ائتلاف درچوگات حرکت انقلاب اسلامی که از اصطلاحاتی است که پیروان اسلام سالاری ازسال های دهه شصت بکار میبردند. درآغاز این جبهه بسیار گسترده بود محمد نبی محمدی که يك مولوی عنعنه پسند و سابق وکیل شوری بود، بریاست این ائتلاف برگزیده شد، براساس بعض منابع، انتخاب نبی به اثر تحریک حکمتیار صورت گرفت که در آرزوی آن بود تا او را آلهء دست خویش سازد. ولی نامبرده حرکت را بدست خویش گرفته و حتی برای تأمین قدرت خویش با اعضای سابقاً مائویست همدست گردید. (۳) این جریان با وجود سیاف که در ۱۹۸۰ بریاست يك اتحاد وسیع البنیاد برگزیده شد، تکرار گردید.

درپشاور تجاوز شوروی، مانند داخل کشورنقطهء انفصالی واضحی را تشکیل میداد، تا زمان تجاوز روسها، احزاب زندگی کم و بیش محقری داشتند زیرا کمکی چندانی ازخارج



دریافت نمی داشتند. جمعیت در پی انجام يك کودتا که با يك قیام مردمی حمایت شود برآمده، این اقدام جز درهرات موفق نشد. ولی جمعیت فعالترین حزب داخل افغانستان باقی ماند. حزب اسلامی بر مبنای يك استراتژی دوامدار تر اتکاء نمود: این حزب شیکه های داخلی خویش را تقویت نموده واز بصره کشیدن آن اجتناب ورزیده، امر قیام را صادر نموده وارتباطات بین المللی را با ایران ومحافل بنیاد گرای خلیج انکشاف داد. در ۱۹۷۹ بود که انشعابی میان خالص که بیشتر هم وغم خود را متوجه فعالیت مستقیم ساخته و قبلاً در گیر مقاومت در پکتیا و ننگر هار بود با حزب رخداد. مجددی وگیلانی که در زمستان ۷۸/۷۹ به پشاور آمدند، آغاز به تأمین نفوذ خویش خصوصاً در مناطق سرحدی نمودند، نبی به محض اینکه خود را در رأس حرکت یافت عمدتاً به انسجام روحانیون عنعنه پسند مبادرت ورزید. تمام این احزاب، جز مقدار کمی از اسلحه که از بازار معروف دره واقع در پاکستان اکتیاع میگردد چیز دیگری را نمی توانستند بداخل بفرستند. با آنهم در هنگام تجاوز شوروی منظره، سیاسی نیروی مقاومت افغان نمایان شده بود. شش حزب مقیم پیشاور با خصایل که تغییر چندان در آن نیامد، وهمچنان سه حزب عمده شیعی درین منظر قرار گرفتند. اهمیت وموجودیت گروهک های مانویست وشیعی درین آوان بدشواری قابل ارزیابی بود.

### ۳- تجاوز شوروی و طرز نگرش غرب از احزاب مقیم پیشاور:

این تجاوز طرز نگرش غرب را در باره احزاب مقیم پیشاور تغییر داد: احزاب که تا کنون نادیده گرفته شده بودند برای توصل به نیروی مقاومت داخل کشور يك فرستنده، ضروری پنداشته شده و برای نیرنگ بازی با روسها در عرصه بین المللی کارت برنده با اهمیت درجه يك تلقی گردیدند. بالای دو محور بیشتر حساب میشد: جنگ در میدان نبرد و دیپلماسی، نه ساختار و نه پایگاه اجتماعی این احزاب مورد دلچسپی قرار گرفت و نه آرمان شان. غرب خود داریی يك بینش وسیله جویانه از آن داشت که دزدگی های متعدد که پس از مدتی درین مورد ظاهر شد از این امر نشئت میکند. بزودی تصمیم کمک های عملی به نیروی مقاومت در واشنگتن، ریاض وقاهره گرفته شد، این کمک ها تجربی ومحتاطانه بوده وتوسط حکومت پاکستان که از سرازیر ساختن اسلحه بسیار بداخل افغانستان خود داری میکرد،

صورت میپذیرفت. در عرصه سیاسی اگر «عرفاتی» نبود يك «س،ا،ف» لازم بود. از همین رو بهر قیمتی ولویا بکاربرد تهدید ترغیبی که بیک راتبه وحکم ثابت مبدل شده بود، اتحاد باید بدست می آمد، ولو این اتحاد ساختگی هم میبود: «اگر میخواهید کمک شوید اول متحد شوید». در چوکات سیاست مزبور گزینش آرمانی چندان مطرح نبود. مسلماً ایالات متحده و مصر میانه روانی را چون مجددی و گیلانی را ترجیح میدادند. در حالیکه عربستان سعودی و پاکستان به بنیاد گرائی نزدیکی بیشتری داشتند. ولی بغیر پاره، از محافل مذهبی چون حزب جماعت اسلامی پاکستان و یا اخوان المسلمین خلیج دولتها بر اساس آنچه که منافع استراتژیک شان تقاضا مینمود، عمل مینمودند.

دفعتهاً موقف پاکستان درارتباط غرب روی دو مسئله اساسی، اسلحه و اتحاد سیاسی عقب نشینی اختیارکرد. پاکستان حکومت تازه برسر اقتدار رسیده آن آسیب پذیر مانده بود، نمیتوانست منحصراً يك رابط ساده امریکا معرفی شود. افزوده بر آنکه پس از مسئله ایران و بعد تر لبنان پشتیبانی امریکا دستخوش بخت اقبال بود و احتمالی بنظر میرسید. اگر چه پاکستانی ها به عبور اسلحه اجازه میداد ولی محدودیت کمی و کیفی بالای آن وضع میکردند. اسلحه مزبور باید از چاپ معینی که قبلاً محدود شده بود اضافه نمیبود (ماشیندار ها ۱۴/۵ و هاوان از ۸۲ ملی متر) و همچنین از محدوده خصوصیت فنی خاصی نباید فراتر میرفت، (بدون راکت و اسلحه پیشرفته) و در عرصه سیاسی پاکستانی ها در هاله از خوف و ترس فلسطینی شدن نهضت مقاومت بسر میبردند، نهضتی که از طرف ملیون ها نفر پناهنده پشتیبانی میشود. بنظر آنها حمایت از پاره از فرقه های نهضت مقاومت بهترین روش محافظتی، بر علیه این خطر بود. پاکستانی ها به شش گروه مقاومت سهولت های مشابه را فراهم ساخته و از فعالیت گروه های که برسمیت نمیشناختند چشم پوشی میکردند، همین پاکستانی ها بودند که اقلاناً ۱۹۸۴ دو طرح ائتلافی را عملی ساختند. بر عکس امریکائی ها و سعودی ها از این ائتلاف کلیدی برای حملات سیاسی خویش بر علیه روسها ساختند. تاکید آنها کمتر محصول امید واری نسبت به حل مسئله بود، بلکه، بر خلاف، بیشتر بدبینی در عرصه نظامی بود که آنها را به مخالفت در عرصه ها دیگر با روسیه میکشاند. آنها در دوزمان از خود واکنش نشان دادند: تحمیل يك ائتلاف سراسری و سپس در مقابل ناکامی آن تلاش برای رسمی ساختن این دو اتحاد.

## ۴- ائتلافات ۱۹۸۰-۱۹۸۴

در جنوری ۱۹۸۰ در هنگام مؤتمر اسلامی در لاهور، شش حزب پشاور به اثر تحریک ربانی متعهد شدند. تا پیش از ماه مارچ ائتلافی تشکیل دهند، ولی همینکه موعد مزبور فرار سید، حزب اسلامی حکمتیار از پیوستن به آن امتناع ورزید. در ماه مارچ اتحاد پنجگانه اعلان شد سیاف یکی از اعضای سابقه، جوانان مسلمان که هم قبیله، حکمتیار و امین یعنی قبیله خروتی بود، و تازه از زندان پلچرخی رها شده بود منحیث رئیس آن بر گزیده شد. مجددی معاون آن انتخاب گردید. انتخاب سیاف بدو دلیل بود: نامبرده تازه از زندان بر آمده و در برابر همه جناح ها بیطرف بود و منحیث شخصی بنظر می آمد که کمتر میتوانست مظنون به جانبداری از یک حزب شود: او که سابقاً در فاکولته، شرعیات منحیث ایستانت کار میکرد، تحصیلات خود را در قاهره و عربستان سعودی بسر رسانده و زبان عربی را بخوبی دانسته و برای متقاعد ساختن سعودی ها و رجال خلیج بهترین را بطی بحساب می آمد، ولی بزودی این انتخاب خطرناک از آب بر آمد: سیاف که یک شخص جاذب بوده، بدون تشویش بسیار در پی یک بازی خصوصی و به تبدیل اتحاد بیک حزب شخصی خویش بر آمد. نامبرده در مرحله اول برای اینکه ربانی و خالص را در ائتلاف متحسی سازد وجدائی خویش را با میانه روان ثابت ساخته باشد. با حکمتیار همدست شد، ولی بعد از بوجود آوردن یک انشعاب در حزب اسلامی از حکمتیار روگشتاند. پول در سیاست او نقش عمده بازی میکند، نامبرده پس از اینکه روابط خویش را با اتحاد قطع نموده خزانه، آنرا نزد خود نگهداشت و کمک های سعودی را به حساب خویش داخل نمود. گروه های از جنگ جویانی را که به جستجوی اسلحه به پشاور آمده بودند، در ازای یک تعلق رسمی و به بهائی هر آنچه میخواستند خریداری نمود.

ائتلاف پنجگانه مزبور هیچگاه فعالتر از آب بر نیامد، از همین بیعدنحضت مقاومت افغان بدو جهت منقظ گردید، اسلام سالاری و شاه طلبی، که چنانکه دیدیم این انقطاب مطابق با تشعب است که در عرصه کشور به مشاهده میرسد. ولی این تشعب بیشتر جامعه شناسانه و قومیست تا آرمانی، زیرا حرکت که براساس تعریف بیشتر متشکل از علمای بنیاد گر است ولی در مناطق قبیایلی به جلب جذب پرداخته، به قطب شاه طلبان ملحق شده است، از شاه طلبی میبایست اشتیاق نسبت به باز گشت یک حکومتی را ملحوظ نظر قرار داد که

میان دین و سیاست فاصله، معینی را بوجود آورد (ولی نیاست فراموش کرد که بزعم علما طرح و تطبیق قواعد جزائی ومدنی شامل مبحث دین است آنچه در سیاست مطرح است، شکل حکومت و شخصیت حاکم است، بناً امکان می‌رود که آنها شریعت را برای دهات و شهر رابرای شاه بخواهند) هریک از این دو قطب دارای تندروان بخصوص خویش است: گلبیدین حکمتیار مربوط به قطب اسلام سالاری و آخرین مرید اشرافیت قبایلی در صف شاه پستان پیروان بنیادی گرای اسلام سالاری از خصوصیت مذهبی حکومت شاهی متنفر اند، حکومتی که بیدین شناخته شده و مسئول مداخله روسها پنداشته شده است. بر عکس اشرافیت، کادر های پیرو اسلام سالاری را که غالباً از خانواده های متوسط الحال و فقیر برخاسته اند و در اغلب موارد فاقد ارتباط قبایلی اند تحقیر میکنند. به منظور بی اعتبار ساختن یکی از رهبران پیرو اسلام سالاری همواره يك قاعده تکرار می‌گردد: « پدرش را کسی نمی‌شناسد» اما اگر دو قطب تند رو را از میان بیرون بکشیم تفاوت میان احزابیکه در هردو گروه میانه رو اند تخفیف میابد (که ریانی و مجددی دو چهره آن اند). ائتلافات براساس دو عامل پویا و متناقض صورت می‌بندد. در پشاور با انقطاب در اطراف دو جناح افراطی و در داخل با وقوع ائتلاف با میانه روان که با اعتبار و سنگینی طبیعی جنبش مقاومت مطابق است. تاثیر کشور های خارجی (سعودی و پاکستان) انقطاب دو جناح را تشدید نموده است. تا ۱۹۸۴ احزاب شیعه برای پیوستن با اتحاد های مزبور بصورت جدی اشراك مساعی نمودند، امری که وجه مطالعه، علیحده آنها را وضاحت میبخشد.

پس از شکست ائتلاف پنجگانه، دو ائتلاف دیگر در اپریل ۱۹۸۱ تشکیل گردید. مشکل است تا آنچه را که عقب پرده صورت گرفته است بتوان گذارش داد. چنین بنظر میرسد که رویه حکمتیار و سیاف نقش تعیین کننده را در آن بازی نموده باشد. جماعتی از علما رهبران سیاسی را به پشاور طلب نموده و اعلان کردند که تازمانیکه يك اتحاد واقعی ایجاد نکنند از آنجا بیرون نخواهند رفت. گیلانی حیلۀ را در آن در کار دیده و از رفتن به آنجا ابا و ورزید. پس از چند روز مجادلات پراکنده اتحاد هفتگانه ایجاد گردید که سه حزب پیرو اسلام سالاری (حکمتیار، وریانی، وخالص) سیاف و انشعابات احزاب دیگر را و همچنان هردو شاخه انشعابی حرکت را (تنها شاخه مهم آن نصر الله منصور است که در پکتیا و غزنی نفوذ نموده است) و یکی از شاخه های انشعابی جبهه نجات ملی را (مولوی مؤذن)

منسجم ساخت. موازی با آن، ائتلاف میانه روان توسط نبی، مجددی و گیلانی ایجاد شد. ائتلاف مزبور با دوام تریود ولی در داخل نفوذ کمتری داشت.

بنأ چشم انداز سیاسی کشور تا ۱۹۸۴ بوضع ثابت باقی ماند. اتحاد اسلامی جز وحدت نمایشی چیزی دیگر را بدنبال نداشت. دریک طرف ربانی وخالص همیشه در آرزوی يك جبهه واحد بوده اند که عمومیت داشته باشد ولی خود را در برابر موانع خزانه داران سعودی مواجه یافتند. از جانب دیگری گلبدین حکمتیار و سیاف که در ابتداء برای تجرید دیگران همدست شده بودند، از ۱۹۸۳ باینطرف مبارزهء مرگباری را میان یکدیگر آغاز نمودند.

#### ۵- اقدام شاه طلبان .

موازی با تشکیل ائتلافات، پاره از محافل شاه طلبان که زیر دستی توسط گیلانی تشجیع شده بودند، به جرگه بازی یا بعبارء دیگر طریقه عنعنوی، دادن مشروعیت به حکام افغان، آغاز نمودند. این عملیات رسماً اقدامی برای تشکیل يك پارلمان دیموکراتیک معرفی گردید. ولی در پهلوی نحوهء عملی و عینی انتخابی (انتخاب با همی از میان نخبه های قبیلوی) بودن و مطابقت با متن جامعه شناسانه و تاریخی استناد به آنها ها (که بازتاب دهندهء نهاد های قبیلوی و تاریخچهء معاصر آنست و در ضمن آن این جرگه ها همواره نوع دادن مشروعیت، پس از يك پیروزی نظامی بوده است) نوعی از اقدام نهایی يك اشرافیت رو بزوال است که در برابر مقابله با افزایش قدرت پیروان اسلام سالاری در شمال ورو حانیون در جنوب عرض اندام میکنند. گروه های که مشروعیت خویش را بر پایهء مساوات مسلمین استوار میسازند. علاوه برآن از اتحاد میانه روان تنها مجددی و گیلانی از این اقدامات پشتیبانی بعمل آوردند. حرکت که بیشتر روحانی است تا قبیله گرا، از جاتکان نخورد، این اقدام سه بار صورت گرفت در بهار ۱۹۸۰، بابتکار یکی از زعمای جدران پکتیا، یعنی عمر ببرک زی. تماس های صورت گرفت، ولی جرگه توسط خانواده گیلانی تخریب گردید زیرا او احساس نمود که ابتکار عمل از دستش بیرون خواهد شد. جدی ترین اقدام درین زمینه در ۱۹۸۱ بوقوع پیوست، طرح جرگه که از چند ماه باینطرف از طرف کمیتهء زعمای محلی چون واصفی و شمس الدین مجروح، وزیر حکومت سابقه، عبدالقدوس آغا جان، محمد کورگیش که سابق وکیل و سناتور بود آماده شده بود. باید در کویته دایر

میشد ، این جرگه در محافل قبایلی پشتون ها باعث شور و هیاهو چندی شد و هزاران نفر در شهر اجتماع نمودند . ولی حکومت پاکستان انعقاد این اجتماع را ممنوع قرار داده که با نتیجه محل انعقاد آن به پیشین نقل مکان نمود . گروهی با اعتقاد از این فرصت و سردر گمی اعلامیه را پخش نمودند که خواستار بازگشت ظاهر شاه بود . این جرگه ها که بعضاً صادقانه خواستار انسجام يك مجمع ملی بودند ، به سایبان اشرافیت قبایلی مبدل شدند . و بهمین دلیل محکوم بشکست شدند . در واقع رابطه دارو دستگاه حکومت سابق باقیام های دهقانی همیشه قطع بوده است ، سالها گذشت و آنها نهضت مقاومت را کمتر درک میکنند . تحول جامعه شناختانه نهضت مقاومت در مناطق قبایلی و هم در مناطق غیر قبایلی بصورت روز افزونی این مطرو دیت را تشدید می بخشد . دار و دستگاه نه چیزی را آموخته است و نه چیزی را فراموش نموده و خواهان رجعت بوضع گذشته است کابوس این طبقه بیشتر بچه سقواست تا کمونیزم . طبقه نامبرده از دور انعقاد يك قرار داد با شوروی رانسبت به تبارز و هویدایی يك رهبری جدید در داخل کشور ، ترجیح میدهد سال ۱۹۸۳-۸۴ بار دیگر شاهد پدیداری سناریوی جرگه ها به درخواست شاه بود (۵) . ولی هیچ امری دال بران نبود که این سناریو تغییر خورده باشد . اگر چه درشکلیات آن تردستی بکار رفته بود هیچ کوششی برای سهم ساختن نیروهای مقاومت و یا احزاب صورت نگرفته بود . راه حل شاه طلبان در صورت دارای معنی می بود که شاه با موافقتنامه ، که با شوروی ها قبلاً منعقد بایدمی ساخت وارد میدان می شد . ولی تا به حال چنین واقعه ، بوقوع نپیوسته است از این روحی خود شاه از اینکه تنها در يك ائتلاف ملی گرایان هويت سیاسی یابد ، ابا می ورزید .

برگشت های ناگهانی اتحاد ها نشان میدهد که نفی سیاست که بنویه خود جدال (دیالکتیک) قدرت را در يك جامعه ، عنعنوی تشکیل میدهد ، در احزاب بسیار نیرومند باقی میماند . مسئله اتحاد که از نظر علما استوار بر ایجابات رویه برادرارانه و اخوت استوار است نافی ایجابات ساختار های سیاسی است . از نظر پیروان اسلام سالاری خود همین مسئله بالا گیری روشهای تعاطی گرا را واپس زده و سرکوب میکند ، در هر دو مورد کنش میان بحث روی اتحاد که با استناد مفهوم امت تقویه میگردد و تعاملات بسیار شدید است ، حتی روی کار آوردن يك ائتلاف نیم بند نیز مسئله انگیز است ، زیرا بجای انعقاد روابط بر اساس ارزیابی واقعی موازنه ، قواء و منافع واقعی هر حزب ، اکثریت رهبران نسبت به مسائل سیاسی

و همچنان نسبت به مسائل نظامی رابطهء الگومایانه دارند . مسئله حضور نیرو در يك ساحه مهمتر از تقسیم واقعی قدرت است ، در چنین حالتی پول و سلاح بیشتر يك الكو خواهد بود تا وسیله برای مؤثر بودن در جنگ . با در نظر داشت این امر قدرتی که مورد علاقه رهبران است ، وجود حساب بانکی در سويس یا دارایی چشمگیر نیست مگر قدرت داد و دهش و قدرتی که از توزیع ایندو و در نتیجه از شکر گزاری دیگران بوجود میاید . کم از کم این نوع رابطه با قدرت را میتوان در نزد سیاف و میانه روان سراغ نمود ، ربانی و خالص (و همچنان حکمتیار که دارای اهداف دیگریست ) از حیظه آن میگریزند ولی چنانکه ادعا میکنند نمیتوانند از منسوب ناشدن به آن احتراز نمایند

### یادداشت ها:

- ۱- الف: آرنولد «افغانستان تجاوز شوروی دورنگای آن» ۱۹۸۱ اولیویه روا «ارتش شوروی در افغانستان» در مجله گذشتهء حاضر ، شماره ۱- ۱۹۸۲ - .
- ۲- گذارش ب ، بلانشت در مجلهء ناظر جدید شماره ۷۹۱ .
- ۳- در بسیاری از نشرات سال ۱۹۸۰ مانند نشریه «جنبش حمایت نهضت مقاومت افغان» مورخ جنوری ۱۹۸۰ ص ۱۸ حرکت انقلاب من حیث يك حزب دست چپی قلمداد شده است .
- ۴- برای مطالعه يك جدول ترکیبی رجوع شود به ضمیمه کتاب .
- ۵- روزنامه لوموند ۲۲ جون ۱۹۸۳

## تغول در نفوذ احزاب از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴

### الف - اطلس احزاب در ۱۹۸۰

سهیمه احزاب نه بشکل تصاد فی بلکه بر اساس موجودیت شبکه ها صورت پذیرفته است ، آنچه باقی میماند مسئله توضیح نفوذ احزاب ونیروی نسبی آنان است ، واضح است که تحقیقاتی که درین ساحه صورت پذیرفته باشد ناموجود بوده لهذا باید در ارائه ساختار آن صرف توجه شود (۱) در ابتداء فعالین حزب وجمعیت به مفهوم حزب استناد میگردند بنا حزب وجمعیت بر اساس شبکه های فعالین خویش نفوذ نموده اند بدون آنکه به نحوی توانسته باشند آنها را کلاً تحت تسلط درآورند ، مردم از رهبران عنعنوی خویش بر پایه چهارشبکه قبلاً توصیف شده جهت گیری نمودند که تنوع بزرگ این جریان که با انگیزه معین تأمین تعلقات می آمیزد نیز از همین جاست. تشعب در امر پیوند ها و حضور هم زمان احزاب متعدد در یک منطقه، یکی از بارزه های آغاز جنگ است. بانهم میتوان گفت که در جنوب این تشعب در آغاز خفیف تر بوده است که ومنحیث یک راتبه وامرثابتی باقی مانده است، در حالیکه شمال که تا ۱۹۸۰ متشعب تر بود، بافرایند گروهبندی وتصفیه کاری مواجه بوده است .

تا ۱۹۸۰ حرکت انقلاب اسلامی بدون تردید حزب درجه اول بود. زیرا شبکه که آنرا تحت شعاع اراده خود دارد ، یعنی شبکه مولوی های عنعنوی وغیر دولتی ، سراسر کشور را قرار گرفته است این حزب در سراسر ورت جنوب کشور حاکمیت دارد. در شمال در هرات و بادغیس پس از جمعیت ودر صف دوم قرار میگیرد، ولی در میمنه وکنندز مسلط است ؛ به عباره دیگر در مناطق ازیک نشین و نواحی پشتون های شمال شرقی مناطق تاجک نشین بیشتر



مربوط به جمعیت اند. حرکت در مناطق مرکزی و شمال غربی حضور کمتری دارد، دومین حزب جمعیت است. سنگرهای آن در بدخشان، پنجشیر، در شرق، و هرات در غرب است، این حزب عمدتاً متشکل از تاجک هاست، حزب اسلامی در نواحی پشتون زبان شمال شرق (بغلان، کندز لغمان، غوربند) و پشتونهای از قبیله بریده (غزنی و هلمند) و همچنان در میان بخش از ایماق هانفوذ نموده است. نفوذ احزاب گیلانی و مجددی در جریان جنک جزئی بوده ولی در مقام این دوره ثابت باقی مانده است. منظور از آن شعب قبایلی (طایفه ها) است که زعمای آن را بطهء شخصی بایک و یا چند رهبر داشته و آنها را منحیث پیر خود میشناسند. (مثلاً رابطه احمد زائی ها از این قرار است)، پیوند بایکی از ایندو حزب وسیعاً بالوسيله اعطا اسلحه متحقق شده است تنها مجددی گروه های در شمال دارد (عموماً از میان مریدان خانواده) با آنها هم گروه های از گیلانی را در میان قبایل کوچی و پشتون های شمال (تره کی) میتوان برشمرد، امری که عادی بنظر میرسد. وهم چنین گروه های از ترکمن نیز با مربوط اند. تنگهار و همچنان قبایل جدران قویاً تحت ادارهء خالص است.

### ب: انکشاف و گسترش نفوذ احزاب در عرصه داخلی

کشور از (۱۹۸۱-۱۹۸۴)

#### ۱- پیشروی حزب اسلامی خالص در میان پشتون ها

یونس خالص در ۱۹۷۹ از حکمتیار جدا شد. زیرا او را متهم به طفره روی از جنگ میکرد خالص که در حین حال بامولوی های عنعنه پسند (نامبرده فارغ التحصیل یکی از شبکه های خصوصی بوده و در دیوبند تحصیل نموده است) و پیروان نهضت مسلمین (نامبرده از زمرهء پیشگامان و مبتکرین جنبش بوده و در زمانیکه در امور نشراتی دولت ایفاء وظیفه مینموده است نقش يك مبلغ را بازی کرده است) ارتباط دارد او از سوی قبیله یعنی خوگیانی های تنگهار بصورت دست جمعی پشتیبانی شده و شبکه مربوط به او بنحو غریبی هم سیاسی (پیرو نهضت مسلمین) و هم قبیلوی است. اما همین که منطقهء خوگیانی را ترک داده و به

غلجائی های غرب و به لغمانی های شمال و یابه شینواری های شرق نقل مکان کنیم ناگهان نفوذ او سقوط می کند. به همین سان، جلال‌الدین حقانی از جدرانی های پکتیا که بر مبنای یکی از خرد ه کاری هایی سیاسی به خالص پیوست. متابعت از او هم بر پایه قواعد قبیلوی بود.

حزب خالص با توافق آراء بسیار جنگجو و بر پایه موازین افغانی خوب تنظیم شده و از لحاظ سوق الجیشی در موقعیت مناسب نگریسته شده است (راه کابل و جلال آباد) حیثیت و اعتبار رهبران و ارزش فرماندهای آن (چون عبدالحق) غیر قابل بحث است، این حزب برای مدت مدیدی یک حزب منطوقی مانده (در ننگرهار و پکتیا) ولی بعد از ۱۹۸۲ در قندهار و حتی کابل هم نفوذ قابل ملاحظه نموده و قوماندانهای بانفوذ با پیوستند. (مانند ملای لنگ و عبید الله). خصلت قبایلی در جبهات جلال الدین حقانی وضاحت بیشتری دارد. نامبرده نیز از مدرسه های خصوص برخاسته و تحصیلات خو را در پیشاور (مدرسه حقانیه) بپایان رسانیده است. بنظر نمیرسد که او پیش از جنگ دارای فعالیت سیاسی بوده باشد. او پس از کودتا به قبیله خویش یعنی جدران برگشته و به مین ثروت شخصی و استعداد نظامی خویش زعماء و خوانینی چون ببرک زی را قلع و قمع نمود. قبیله جدران سنگرمقاومت را در ولایت پکتیا تشکیل میدهد. با آنها هم جلال الدین در خارج از فضای قبیله اش نتوانسته و یا نخواسنه است که نفوذ خویش را توسعه دهد. یک پشتون غالباً رهبری کسی را که خارج از چوکات نظام او آمده باشد نسبت بکسی که باوقریب تراست ترجیح میدهد در نتیجه قبایل دیگر (جاجی و منگل، تنی، وزیر) یا اینکه سست بوده و یا اینکه به گیلانی پیوسته اند (وزیری ها به جمعیت) در اینجا اگرچه زدوبند قبایلی تجانس گروهی قبیله را حفظ میکند، مانع بخش و گسترش یک نماد سیاسی در خارج از محیط میشود که از آن داد میزند، ولی تنها از طریق حزب خالص است که اسلام سالاری میتواند به نفوذ در مناطق قبایلی امید وار باشد.

## ۲- انحطاط حرکت:

پدیده مزبور مهمترین گروهبندی مجدد چهار سال نخست جنگ بشمار میرود. در ۱۹۸۰ حرکت یک حزب اکثریت بود. باری از ۱۹۸۱ به اینسو بزرگترین بخش های حوزه های

محلی حرکت ولایت هرات فاریاب و بهمین سان مناطق فارسی زبان ولایت فراه به جمعیت اسلامی ملحق شده اند. درین حرکت انتقالی از همه اولتر یک مسئله زبانی وجود دارد. در فراه نوزائی های فارسی زبان به جمعیت پیوسته اند در حالیکه پشتو زبانان شان در حرکت باقی مانده اند. عین گروهندی در ولایت بادغیس و فاریاب نیز عرض وجود نموده است: تا جک ها واز بکها در تعهدات سیاسی خویش نسبت بیک تنظیم تغییر بعمل آورده، در حالیکه نواحی پشتو زبان که به حرکت پیوسته بودند نسبت به آن متعهد اند. اعضای غیر پشتون این تنظیم نسبت به جانبداری از این تنظیم در امر توزیع اسلحه به پشتو زبانان نسبت به رویه مقام رهبری در پشاور متعرض اند، ولی در خصوص این موضوع دلایل ژرف تری وجود دارد. خصوصاً در غرب.

شروع فرایند پیوستن به جمعیت که در پایان سال ۱۹۸۱ در ولایت هرات و فراه بانجام رسید نتیجه مستقیم « قضیه شیرآغا » است. چنانکه دیدیم حرکت که مبتنی بر شبکه های مولوی های عنعنه پسند است همواره به هویدائی و بروز ساختار های افقی درون حزبی که غالباً جمعیت علما نامیده شده است نظر مساعد نشان داده است. این سازمان که توسط غلام محی الدین پیر اوبه رویکار آمد. رهبر حقیقی آن شیر آغا از شهر هرات بود. در همین هنگام مائوئیست های منطقه که در جمعیت علما نفوذ بوده و نمیتوانستند بی پرده بفعالیت مشغول شوند، تصمیم گرفتند تا از سازمان جمعیت علما منحیث یک سازمان پوششی استفاده نمایند (۲)، برخورد های میان اعضای جمعیت اسلامی و مائوئیست های نفوذ نموده بیدرنگ بوقوع پیوست زیرا انها قبلاً در دوران شاه در مکاتب یکی دیگر را بخوبی میشناختند و باهم مخالف بودند. در حالیکه مولوی ها در وجود این مائوئیست ها روشنفکرانی را مجسم میدیدند که آماده خدمت اند. تلفاتی بیار آمد سرانجام شیر آغا آشکارا با قوم خویش به دولت پیوسته و تا امروز آنجا بوده و جنگجو ترین نیرو شبه نظامی غرب را تشکیل میدهد. بخش عمده حوزة های حرکت این ولایت به جمعیت ملحق شده اند بغیر از قوم شیر آغا، چند گروه دیگر حرکت در نزدیکی سرحد ایران که مورد نفوذ آشکارای مائوئیست ها قرار گرفته است ولی در تحت نام دیگر مشغول به فعالیت اند (انصارالله) در صف دولت میجنگند در نتیجه پیر اوبه و مائوئیست ضد دولتی به ایران نقل مکان نمودند. خیانت شیر آغا و نفوذ مائوئیست ها تشریح کننده ضعف بنیادی حرکت است، این حزب

حزبیست بدون ساختار منظم و عبارت از تقارب چند جبههء محلی است که در اطراف مولوی های فاقد تجربه سیاسی اجتماع نموده اند. بناءء عادی است که حرکت هدف و موضوع منحصریفر اقدامات نفوذی مائویست ها و فرصت طلبانی چون شیرآغا قرار گیرد که الحاق خویش بیک از احزاب را به مزایده میگذارند.

ضعف رهبری مرکزی که در تحمیل نظم و نظارت بالای اعضا ناتوان است و نحوهء بسیار عنعنوی توزیع اسلحه ( قوماندانها باید خود در جستجوی سهمیه اسلحه خویش بروند ) همراه با تنها چیزی که یک ساختار حزبی میتواندست به مردمی که حتی نسبت به مفکورهء خود ساختار حزب بدیده اغماض مینگرند به ارمغان بیآورد، در تناقض است و مقصد از آن نظم انتقالی و حداقل نظارت است. ولی با آنهم اعضاء در حرکت خلاف آن ساختار حزبی را بافتند که در آغاز به آن پیوسته بودند. ولی جنگ خواهان سیاسی شدن و سازمان پذیری است که با امتناع خاصهء جامعهء مدنی افغان، از سیاست مطابق نیست حرکت بخاطری خود را در جنوب سر پا نگهداشت که خصلت قبایلی جبهات محلی با ساختار « وفاقی » (فدراتیف) این حزب مطابقت دارد. پایه و اساس همچو جبهات قبیلوی است، در حالیکه رهبر آن غالباً یک شخصیت مذهبی است. از سوی دیگر این تنظیم واجد زعمای با منزلت محلی است (مانند نسیم آخوند زاده در هلمند، ملامحمد شاه در فراه) مولوی های که نبی را میشناسند با او وفا دار مانده اند. با آنهم بسیاری از قوماندان های محلی قندهار (مانند ملای لنگ یا عبیدالله) به تنظیم خالص پیوسته اند زیرا در آن به آسانی اسلحه تدارک کرده میتوانند. با آنهم در اینجا نیز میلان ها تصادفی نیست: طلبا و نقشبندی های تابعی دستور در شمال به جمعیت پیوسته و در جنوب به حرکت متعهد مانده اند. از نظر متصوفین حزب خالص نسبت به جمعیت کمتر مساعد بنظر میرسد. از یک شاخهء انشعابی دیگر حرکت واقع در غزنی و گردیز نیز یاد آوری میکنیم که تحت رهبری نصرالله منصور که عضو اتحاد «هفت گانه» است قرارداد دارد. جبهات منصور که نسبت به شاخه های دیگر حرکت کمتر خصلت قبایلی دارد درست توسط روحانیون عنعنه پسندی که در پاکستان آموزش دیده اند و با ظاهر شاه بشدت مخالف اند رهبری می شوند. حرکتی که روز بروز بنیاد گراتر شده میرود بسوی چنین جبهاتی و یا بسوی جبهاتی از نوع خالص تمایل پیدا میکند و بشدت به تقرب خویش با جمعیت می افزاید.

## ۳- ترقی جمعیت

در ترقی جمعیت دو عامل مؤثر است: یکی آن ایستگاه توسط شبکه های تشکل یافته است و دیگر آن بویا و ناشی از گسترش نمونه، مسعود و دو فرمانده، دیگر (اسماعیل خان و ذبیح الله). وجود شبکه ها واضح کننده تغییر سمت از یک حزب بیک حزب دیگر نیست ولی وقوع آنرا میسر میسازد. باری چنانکه دیدیم جمعیت در برخوردگاه سه شبکه از چهار شبکه، مقاومت افغان قرار گرفته است. شبکه پیروان اسلام سالاری، شبکه متصوفین، و شبکه مولوی ها، برخلاف این تنظیم با شبکه چهارمی (قبیلوی) تعلقاتی درستی نداشته، امری که دشواری های نفوذ این حزب را در جنوب واضح میسازد. ترقی جمعیت همزمان با انحطاط حرکت در غرب و انحطاط حزب در شمال شرق و جنوب کشور صورت پذیرفته است. مردم بخاطر از حرکت به جمعیت رو میاورند که حرکت بسیار «سست» است و بخاطر از حزب به جمعیت رو میاورند که حزب بسیار سختگیر است. هر یک از این روی آوری ها بر مبنای یک شبکه، مخصوص صورت میپذیرد. در غرب و شمال غرب طریقه های تصوفی بصورت افقی از حرکت به جمعیت پیوستند. نقشبندی ها در هردو حزب مریدانی از خود دارند در جریان بحران حرکت، انتقال غالباً تحت تأثیر یک پیر و یا خلیفه بصورت دستجمعی صورت پذیرفته است (مانند مولوی غفور نقشبندی که امیر حرکت در فراریاب بود و بیش از آنکه توسط حزب به قتل برسد امیر ولایتی جمعیت شده بود) برعکس در الحاق و روی آوری از حزب به جمعیت تعلق کادرهای هردو حزب به شبکه، از روشنفکران پیرو نهضت مسلمین باعث این حرکت انتقالی شده است. بناءً در شمال شرق جائیکه اعضای هردو حزب بیشتر از مکاتب دولتی غیر مذهبی برخاسته اند روی آوری به جمعیت بیشتر است (ولی این نوع تشابه بعضاً میتواند منجر به نفرت بیشتر هم شود) برخلاف حزب، پیروان جمعیتی نهضت بیشتر از مدارس دولتی برخاسته اند در حالیکه پیروان حزبی نهضت دارای تحصیلات غیر مذهبی اند. لهذا در چنین مواردی روی آوری صورت نپذیرفته است. با آنهم در موارد نادری که اعضای حزب پیرو طریقه نقشبندی اند همستگی طریقتی نسبت به مخالفت به آسانی کسب اهمیت میکند. در المار و هشتمین چنین است. یک استثنا، ما تند مواردی دیگر در نزد ایماق ها دیده میشود. در اینجا شبکه قومی و احساس هویت ایماق است که در روی آوری

از حزب به جمعیت مساعدت میکند.

با آنهم دلیل ژرف تغییرات مزبور در پویایی نیروی مقاومت نهفته است. و این پویایی به همیستاد سیاسی و نظامی ارتباط دارد که در شمال بیشتر مؤثر میباشد. جمعیت نسبت به حرکت کادر سیاسی بیشتر مساعد با جنگ های چریکی معاصر را معرفی میکند. بدون اینکه مانند حزب با عنعنات قطع رابطه نماید. در شمال سه قوماندان در نفوذ جمعیت سهیم اند: اسماعیل خان از میمنه تا هرات، ذبیح الله در مزار شریف و از میمنه تا کندوز، مسعود در تمام شمال شرق، دو نفر اولی از تجانس ساحات تحت اداره، خویش یعنی مناطق که به مراکز شهری وابسته اند بهره منداند. اهالی جلگه ها در گذشته با امپراطوری های بزرگی در تماس بوده و در برابر یک قدرت مرکزی در صورت که مشروع باشد، نظریازتری دارند. برخلاف مسعود قلمرو تحت اداره خویش را خارج از پنجشیر و با تحمیل اداره اش بالای هریک از قوماندانهای این مناطق، آنهم بصورت تک به تک بوجود آورد. مناطق مزبور با نوع ساختار شعوبی متعادل که میان ساختار دولت و ساختار قوم محل وجود داشته و واحد های معتدلی چون قبیله را بوجود می آورند آشنایی ندارند. واحد های که قادر به حفظ خود مختاری خویش بوده و در نتیجه مانعی برای تسلط یک حزب رهبری مآب بحساب آیند. در چنین شرایطی میتوانند نهاد های نظامی رویکار آور که خواهان اقدامات بسط عمومی فضای مورد نظر باشد، بدون اینکه تنها از بابت حمله به قرارگاه های متخصصی که در فضای قومی شان وجود دارد خود را خورسند سازند. چنین استراتیژی خواهان رهبری سیاسی منطقی، انسجام قومندان ها و تمرکز اتخاذ تصمیم میباشد. درین مورد گسترش نفوذ یک حزب در چشم انداز تصحب قدرت سیاسی در داخل نیروهای مقاومت صورت نگرفته بلکه برای بهبود ما شین جنگ است. بناً چنین طرح انعکاسی مساعد در میان جنگجویان اصیل می نماید بشرط اینکه قوماندان قابلیت اش را ثابت سازد. باری اصرار روی این امر که شکست هفت حمله به پنجشیر از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ از مسعود یک فرمانده افسانوی ساخته است بیهوده میباشد. حیثیت و اعتبار او مربوط به مؤثریت سازماندهی نظامی او بوده است که بسیاری از فرماندهان دیگر را متقاعد باین ساخته است تا برای فراگرفتن یک درس تمام عیار از او، نزد او مراجعه نمایند. توسعه و نفوذ جمعیت در شمال شرق در بدو امر توسط سازماندهی سیاسی بوده است که از سوی قومندانان محلی مؤثر پنداشته شده است.

در پهلوی آنکه، در ساختار جامعه شناختانه و فرهنگی شمالی هیچ امری با تسلط جمعیت به مخالفت بر نمیخزد.

در مورد ذبیح الله چنین بنظر میرسد که صفات سیاسی (در پرتو نفوذ شخصی وی) منجر به گسترش نفوذ جمعیت شده است. در پهلوی آنکه نامبرده بیش از پیش از گونه مسعود پیروی بعمل میاورد. استاد ذبیح الله که در لیسه ابن سینا تحصیل نموده است آرمان پرداز (ایدیالوگ) تر از دوتای دیگر است. در مورد اسماعیل خان باید گفت که در اینجا توسعه جمعیت بیشتر بر اساس نیروها عظالت این تنظیم بوده است، زیرا این تنظیم از همان آغاز بخش عمده شبکه های پیروی نهضت مسلمین و متصوفین و مولوی های این ناحیه را تحت اداره خویش داشت.

در هر سه مورد چنین بنظر میرسد که نقطه آغاز نفوذ جمعیت در مناطق ماحول شهری قرار گرفته و یا اینکه تعدادی از خانواده های سرشناسی که در شهرها جای پای برای خود داشتند (مانند پنجشیر) در صف آن شامل بوده اند. در حالیکه حرکت بیشتر در میان طبقه دهاقین به معنی اصلی کلمه بیشتر نفوذ داشته است. میماند مسئله نفوذ جمعیت در مناطق قبایلی که در آغاز بسیار ضعیف بود. بسیار پیش از کودتای ترکی، ربانی نیازمندی حیاتی خویش در عدم قطع رابطه خود با قبایل را احساس نمود. تمام تاریخ افغانستان با موقف قبایل مرتبط بوده و حتی اگر جنگ منجر به تعادل شده که بنفع اقوام دیگر می باشد، امکان آن وجود ندارد تا از این وضع منحیث مانع در برابر پشتون ها استفاده شود. پس از ۱۹۸۲ اوضاع شمال به نفع جمعیت ثبات یافت. ربانی تمام مساعی خویش را به جنوب متمرکز ساخت، اینکار خواهان دو چیز بود:

تکامل ساختار قبایلی که آنها را به حزبی چون حزب جمعیت در تضاد نگذارد. و تبعیت جمعیت از واقعیات قبایل. نخستین شرط آن به واقعیت گرایید. زیرا چنانکه دیدیم خانواده های بزرگی از صف نیروهای داخلی نیروهای مقاومت را به نفع مولوی های که تمایل به الحاق به حرکت و به قومندان های نظامی دارند دوری بسته اند. در میان همین دسته ها از مردمان است که آینده حرکت برای الحاق به جمعیت و یا خالص ترسیم میشود. جنبشی که هیچ انگیزه آرمانی گرایانه ندارد. از جمله جبهات جدید جمعیت از جبهه ملانقیب الله در قندهار و قبیله الکوزی پیرو طریقه نقشبندی و جبهه جلیل در شاجوی (در زابل و از قبیله توحی)

و عبدالرحمن آخوند زاده از پکتیا (خروتی نقشبندی) من باب مثال یاد آوری میکنیم. بآنهم ترك صفوف حرکت بنفع خالص است صورت پذیرفته است، بناً اتحاد ربانی و خالص که میتواند میدوار چیدن میوه تحرك جامعه شناختانه باسیاسی باشد که مناطق قبایلی را متأثر میسازد. آنچه باقی میماند اینست که دیده شود که چرا حزب اسلامی نتوانست سازماندهی و مؤثریت خویش را برای توسعه خویش بکار اندازد.

#### ۴- مسئله حزب اسلامی :

نفوذ حزب اسلامی جز بیک شبکه متکی نیست و آن شبکه پیروان اسلام سالاری است. ولی رابطه این حزب با سیاست شایسته، يك حزب به معنی جدید و معاصر کلمه است : تأسیس و فراهم آوری يك دستگاه و ایجاد يك استراتژی عام که هدف آن تصحیح قدرت در داخل نیروهای مقاومت است. این حزب وقوع انقلاب اسلامی را منحصرأً از راه جنگ ممکن پنداشته و چنین می اندیشد که مبارزه بر علیه شوروی ها جز تا زمانیکه حزب رهبری خویش را بالای تمام نیروهای مقاومت محرز نسازد، امکان پذیر نخواهد بود. این حزب با يك پدیده، مطرودیت و فزون بینی توانائی گسترش نفوذ خویش مواجه شد.

در نتیجه برخورد های حزب با تنظیم های دیگر از آغاز نخستین سال جنگ نشئت میکند، دراینجا جنگ میان پیروان نهضت مسلمین و میانه روان مطرح نیست، مگر میان حزب و احزاب دیگر. حزب دفتاً دارای يك سیاست فعالیتی گرا شد. جنگجویان این تنظیم برای تحمیل نفوذ و تسلط خویش بالای نواحی دیگر از زمره نخستین کسانی بودند که از فضای تعلقات و همبستگی خویش پافراتر نهاده و بیرون بر آمدند، حزب به خلع سلاح احزاب دیگر پر داخته و در نواحی مربوط خویش موجودیت سیاسی آنها را مجاز نمیشمرد این تنظیم در ابتدا، به اداره غیر نظامی آغاز نموده و چون دارای يك سازماندهی عالی بود اداره، محکمی را در ساحات گوناگون ببار آورده. زعمای محلی رانده شده حتی قاضی ها جز در محدوده، صلاحیتی که حزب به آنها میداد، نمیتوانستند به اقدام موثری دست بزنند. حزب متمرکز بوده و از اعضای مشابه با همی تشکیل شده است. کادر های آن آرمان پرداز (ایدیالوگ) و جزمی گرا بوده و متأثر از روحیه جانبداری حزبی میباشند. آنها به حکمتیار وفادار بوده و در تعلقات قومی خویش نسبت به گروه های دیگر کمتر وابسته اند ساختار حزب با ساختار



جامعه عنعنوی بکلی مخالف است :

و بر اساس آن شکل سازمان دهی حزب باید جای چار چوپ عنعنوی اعمال قدرت را بگیرد. در نتیجه پدیدهء درامر مطروذیت این تنظیم به استثنای يك مورد عرض وجود کرد : تطابق شبکه های حزب با يك شبکهء گروهی و قومی (پشتون های شمال شرق) ، سرپرستی يك شبکه حزب توسط يك مولوی مورد احترام (مولوی حلیم دراستالف و مولوی کشمیری در نزدشینواری های کتر) و یا اینکه وجیه المله بودن مبارزین محلی آن که ناشی از اقدامات آنها در آغاز جنبش بود (ستار ، قادر درغور) و بالاخره از لحاظ جامعه شناسی بسیار دیده شده که حزب پشتیبانی دهقانان فقیر را بخود جلب کند : مخالفت او به ساختار عنعنوی واقعا با ویک خصلت انقلابی میدهد ، با آنهم زعماء و صاحب رسوخانی هم وجود دارند که به حزب پیوسته اند ، مانند جمعه خان در اندراب، استریتیژی حزب مبتنی است بر احتراز از برخورد مستقیم با شوری ها و ایجاد قرارگاه های مستحکمی چون کمپ معروف الله جرگه که عملاً محاط به خاک پاکستان بوده و ویتترین حزب برای خبر نگاران عجول بوده و زارد خانه نیرومندی را برای يك وضع احتمالی بعد از جنگ میتواند تشکیل دهد، زیرا منفعت کنونی آن هیچ است ، نواحی تحت تسلط حزب بیشتر در نزدیکی راه های ارتباطی نیروی مقاومت قرار دارد .

در سر راه شوری ها (لغمان ، غوریند و کوه صافی) . در فواصلی معینی حزب باعث معاصرهء حقیقی پنجشیر شده است، جائیکه فرماندهء کوهستان یعنی نیازی (سابقاً معلم درلیسه استالف) کسب شهرت نموده است .

طرز رفتار حزب متغایر است. بویژه از زمانی که این امر روشن شده است که حزب تسلط و نفوذ خویش را در میان نیروهای مقاومت از دست داده است (آغاز ۱۹۸۲) بحران داخلی برملا شد و تفرقه میان میانه روان و فرقه گرایان شدت حاصل نمود. نبردهای میان احزاب دیگر و حزب اسلامی بویژه در صفحات شمالی و در شرق کابل و همچنان در غزنی بوقوع پیوست. داغ ترین مناطق آن عبارت از کوهستان و کوه صافی اند که مسیر اجباری کاروان های سمت شمال است . آماج انحصاری حملات حزب در شمال جمعیت و در جنوب حرکت است . حزب همچنان در غزنی ارزگان بر علیه هزاره های تحت ادارهء سید جگر جنگیده و حتی جهات خورد و کوچکی از مردم هزاره نیز ایجاد کرده است. در غرب حزب کمتر فرقه گرا بوده است ،

چه بر اساس موقعیت واقعی در حال اقلیت اش و چه بر مبنای روحیه بیشتر اخوتی رهبران محلی اش. در فاریاب و جوزجان روابط متشنج بوده و با قتل مولوی غفور امیر حرکت و سپس امیرولایت جمعیت در آنجا در ۱۹۸۹ توسط حزب، بحران باوج خود رسید، و جنگ برای تحت اداره در آوردن بازار گزویوان به منتهی درجه خود رسیده و ماه ها دوام کرد.

سیاست هجومی حزب دارای دو اثر بود. این سیاست گروه های دیگر را بهم نزدیک ساخت و اتحاد های حقیقی و مستحکمی محلی تشکیل یافت، دیگر اینکه بخش از فرماندهان حزب را از پیروی سیاست برخورد های داخلی باز داشته و آنها را به روی آوری به توافقات محلی و ادار ساخت، مانندسید منصور از بغلان که با مسعود اتحاد نمود. حوزه های که از استراتژیی مخاصمت و رویارویی پیروی میکردند. پس از مشاهده طرد گروه های متحرک خویش از ساحات دیگر عملاً در ساحات خویش محبوس ماندند با آنهم در پارهء از جاها (شیرغان، در شمال، غزنی و مقر در جنوب) حزب بنا بر انضباط و نیرومندی آتش خویش برتری کسب کرده می تواند حملات محلی را انجام داده و تعداد از بازارها را تصرف کند (مانند میدان در ۱۹۸۳).

خلاصه طرد حزب از سوی مردم و احزاب دیگر با بحران درونی آن (در پیشاور با انشعاب مرد شماره دوی آن قاضی امین) و در داخل پیوستن از فرماندهان محلی به جمعیت، منجر به تحشی حزب گردید. اگر چه باز هم بالای حزب باید حساب نمود.

در عرصه بین المللی حزب حیثت قابل توجهی را که تا سال ۱۹۸۰ از آن بهره مند بود از دست داد. در در بدو امر بسیار از ناظرین خارجی این امر را طوعاً و کرهاً می پذیرفتند که حزب سنان نیروی مقاومت است و این به چند دلیل بود، حزب تنها تنظیم است که همواره سودمندی رسانه های گروهی پی برده است. این تنظیم در تحت قید و شرط قرار دادن خبر نگاران آگاه بوده و در ارائه معلوماتیکه بالا آن حساب میکنند خیرگی (۳) دارد. در ابتداء سفارتخانه های برتانی و چین اعتبار زیادی به حزب میدادند، بهمین سان این تنظیم از سوی جماعت اسلامی پاکستان و محافل بنیادگرای عرب (برخلاف پشتیبانی ایران از او همواره محدود بوده است پی آمد جبری از شیعه بودن این کشور) حمایت میشد با آنهم از آغاز ۱۹۸۱ سیاست خرابکارانه حزب آغاز به بیداری بی اعتمادی ها کرده در نتیجه تنظیم مزبور بخش عمدهء از حمایت خویش در غرب را از دست داد. بالاخره بروز بحران میان

سیاف و حکمتیار درخزان ۸۳ منجر به آن شد که تا حزب دومین شریک منحصر به فرد بنیاد گرایان عرب باشد.

#### ۵- حزب گیلانی و مجددی

مشکل است این دو حزب را تحت عنوان فصل تحول احزاب تحت مطالعه قرار داد. زیرا موقف آنها عملاً ثابت مانده و مطابق به شبکه هایست که ما قبلاً آنرا تعریف نمودیم. گیلانی عمدتاً طوایفی را از طریق تساند آنان تحت اداره دارد. تسامدات مرپور قل از جنک ( در سان پشتونهای غیر درانی، که درینصورت مقصد مریدان اوست ) ویا بعد از جنگ محدود می شود ( اشرافیت درانی طرفدار شاه از گیلانی وسیله برای اهداف خویش ساخته اند). در این تنظیم ساختار حزبی وجود نداشته وخوانین مالک حق اتخاذ تصمیم باقی مانده اند. مردم نه از حزب بلکه از زعمای محلی متابعت بعمل می آورند. جبهه گیلانی محض افاده سیاسی ائتلاف قبایلی است که توسط خانواده های بزرگ صورت پذیرفته است. در اینجا وجود یک دفتر دیده نمی شود مگر یک دربار کوچک، اسلحه بر اساس روابط شخصی با گیلانی توزیع میشود، ثبات وضع این تنظیم ناشی از آن است که دار و دستگاه دولت گذشته کدام شکل دیگر از نماینده گی در داخل کشور را در اختیار نداشته و منفعت خویش را در حمایت این تنظیم می بینند، تنظیمی که علاوه به حد نهائی نیروی بالقوه خویش رسیده است.

شبکه مجددی بالنسبه بیشتر متفرق است (کوچکترین حزب از شش حزب پیشاور است) ولی متنوع است. این حزب از سوی دارای شبکه های مشابه با شبکه های گیلانی (پوپلزانی و خانواده کوزی) بوده از جانبی در شعوب کم نخبه تر قبایلی نیز به جلب و جذب پرداخته است ویا اشرافیت درانی (طوایف نورستانی، مانند طوایف ویگل و خانواده بزرگ کتر مانند مجروح) بصورت مستقیم کمتر ارتباط دارد. همچنان در آن هردو دسته از مریدان را میتوان یافت. مریدان مرابطی گرا از میان کوچیان احمدزی (و سه گروه آن بنام سدو خان و مریدان عرفانی مشرب از گروه های کوه صافی و بالاخره عناصر غیر روحانی بویژه زعمای کوچک و تجار را میتوان دید. ثبات این دسته از اعضای این حزب از آنجاست که گروه های مزبور برای گرفتن اسلحه از جای دیگری هیچ شانسی ندارند، که وفاداری شان هم از این جان نشست میکند.

حزب مجددی دارای کدام چشم انداز و دورنگای انکشافی نیست، حزب گیلانی بالای تحرک پویایی جرگه ها حساب میکند. ولی این جرگه ها بر اساس تعریف روحیه، حزبیت در تناقض است. افزون بر آنکه اگر جرگه ها فعال ساخته شوند بنفع شاه و یا شخصیت خواهد بود که از طرف همه غیر قابل تردید باشد. ولی سمت اوضاع چنانکه دیدیم بنفع جرگه ها در حرکت نیست. داشتن رویایی بروز یک تراضی در اطراف شخصیت شاه که ممکن ولی پنداری بیش نیست کافی نیست، بلکه برای این تراضی شکلیات سیاسی هم لازم است که هیچ یک از این دو حزب نمیتواند آنرا ارائه دهد. و یک واحد چر یکی یک کارتل انتخاباتی نیست تکامل عشیره گرایی نه تنها کلید برای روشن شدن وضع ایندو حزب بلکه برای روشن شدن تکلیف تمام نیروهای مقاومت است. باری چنانکه دیدیم، سیر تکامی مزبور جهت از بین رفتن خوانین و هوایدائی مولوی ها در حرکت است (که اهمیت حیاتی تأمین اتحاد این دو حزب با حرکت از همین جاست قسمیکه آندو سران و کادر و این یکی شبکه، برای آنان فراهم میآورد).

#### ۶- تعلقات فرصت طلبانه و پیشرفت و ترقی سیاف .

تحلیل ماسعی برآن دارد تا این امر را ثابت کند که در تأمین تعلقات با احزاب منطقی وجود دارد که محض از فرصت طلبی نشئت نمیکند و این غالباً شامل حالتی یک گروه از مردم میباشد. ولی بعضاً مابه گروه های منزوی برمیخوریم که فاقد قاعده نفوسی بوده و عموماً در اطراف یک حزب رهبری طلب انکشاف نموده و بنا بر دلایل بیشتر فرصت طلبانه بیک حزب دیگر می پیوندند. در اینجا مقصد از آندسته قوماندان های محلی است که با سلسله مراتب مافوق خویش در کشمکش بوده و در تغییر تعهدات به جستجوی درجات ترفیعی میبرایند که خارج از دایره تعلق جدید شان، از ایشان دریغ میشود. همچنین امکان آن وجود دارد، که در این امر وجود زعمای محلی مطرح باشد که توسط کادر های جدید یک حزب مسلط در منطقه مدتی معطل گذاشته شده و یا شعوب اقوام در اقلیتی که با تغییر تعلقات شان وسیله برای حفظ هویت خویش میابند. بالاخره میتوان با گروه های بیشتر مظنون تا حدی رهنان و قطاع الطریقان هم برخورد که مهمترین هدف شان حفاظت خویش در برابر هر گونه تسلط یک حزب مقتدر در محل میباشد. در تمام این موارد پیروی باشندگان ناحیه مربوط به اعضای

خویشاوندان همان گروه محدود میماند. مشکلی که در اینجا مطرح میشود اینست که بعضاً این گروه ها نیروی آتشی در اختیار دارند که با نفوذ شان متناسب نبوده و می توانند منحنی يك عنصر بی نظمی عرض اندام کنند و برخورد ها اصطکاکات مسلحانه را بار آورند. این گونه موارد بیشتر در قند هار عمومیت دارد؛ قوماندان به دسته های می پیوندند که اسلحه میدهند و با نتیجه چون ساختار سیاسی وجود ندارد تساند افقی توسط علما و روابط قبایلی متحقق میشود. در سال های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۲ این گروه ها را بویژه خالص مسلح ساخت ( بطور مثال در تخار) و سپس سیاف به تسلیح آنها پرداخت. سیاست او مشخصاً مبتنی است بر توسعه نفوذ خویش از طریق کمک گروه های که فاقد نفوذ لازم در میان مردم اند (باستثنای پغمان که جای اصلی خود اوست) در ننگرهار و در جنوب کابل در شمال و در اطراف شهر شیرغان توسعه گروه های سیاف که از لحاظ کمی و کیفی خوب مسلح هستند، به مشاهده میرسد قدرت رزمجویی شان به تناسب تحرك ایشان بسیار ناهمگون است. ولی این پدیده در همان حدودیکه فعالیت نظامی محض را از هر نظارت سیاسی دور نکهمیدارد منفی میباشد. پدیده که در يك جنگ چریکی يك شکست است، تقرب و اتصال گروه های سیاف که تنها بروابط شخصی متکی است با وجود اینکه رویه توسعه است هیچگاه منجر به تشکیل حزب نخواهد شد. از سوی دیگر توسعه این حزب باعث مخالفت سیاف با متصوفین محدود خواهد ماند. باری در افغانستان هیچ نهضتی از نیروهای مقاومت نمیتواند که بدون متصوفین گسترش باید.

یادآوری کنیم که ایرانیان نیز در سرحدات خویش (بدون اینکه از هزاره جات سخنی بمان آید) مصروف بازی مشابهی میباشند. جائیکه تعدادی از گروه های حزب الله حتی در میان سنیان (مثلاً در قلعه واقع در جنوب فراه) ظهور نموده اند و با وجود این شکفت آوران است که با در نظر داشت تشعب افغانی از سوی و اهمیت توزیع اسلحه و اعطای مبالغ نقدی (يك مهتر قدرت خود را در مرهون رفع نیازمندی های متعاطیان خویش میداند) ایجاد تعلقات در ازای اسلحه بسیار شایع نیست با وجود اینکه بسیاری از افراد نیروی مقاومت میگویند بخاطر اسلحه بیک حزب پیوسته اند (ولی غرابت مسئله درینجاست که همین اشخاص از یابت عدم دریافت اسلحه از احزاب گلایه دارند که بهمین دلیل به آن پیوسته بودند: امری که از صحت ادعای آنان بسیار میکاهد در پهلوی آنکه هر کسی میتواند ورقه را نزد سیاف

امضاء کند کاریکه از طرف همچو اشخاص صورت نگرفته است (منحصراً منطق قبایلی باسننای قندهار در برابر پدیدهء انتخاب ناشی از توزیع اسلحه بخوبی مقاومت نموده اند. این تعامل جز درجائیکه استناد به قبیله درچوکات خیل محدود شده است تساند خویش را حفظ نموده است. ولی با آنهم تمام تعلیقات قویاً از طریق قوم که در اینجا بیک خویشاوندی وسیع مبدل شده است تأمین میشود، کامیاب نبوده است. پشتون های قبیله زدوده، مانند پشتون های جنوب کابل و بویژه لوگری های که معرف نیرومند ترین تنوع و رنگارنگی احزاب در سراسر افغانستان است در این جمله قرار میگیرند. بهمین ترتیب پدیدهء مزبور را در مناطق که چند قوم در آن بسر میبرند میتوان یافت. چنانکه قوم شناسان تذکر داده اند تشعب حتی در داخل قریه سرایت نموده است: در اینجا میان قوم که به رابطهء خویشاوندی مبدل شده است و قوم به معنی وسیع کلمه واحد متوسط دیگری وجود ندارد (۴). درینمورد میتوان مثال های از بلندی های شمال مرکزی افغانستان یعنی شبرغان، سرپل و سنگچارک را یاد آوری نمود. در اینجا ها حضور نیروهای مسلح ناشی از عشیره گرائی نبوده بلکه از تشعب ما تحت قبایلی نشئت می کند و لوعلت آن هرچه باشد (قبیله زدانی و یاپارچه شدن هویت قومی بنابر دلایل تاریخی). قبایل بزرگ عموماً همزمان بطور نا مساویانه بیکی از دو حزب زیر ملحق میشوند در یکی از این احزاب معمولاً خوانین (مجددی، گیلانی) و در دیگری مولوی ها (حرکت و حتی جمعیت) ملحق شده اند. در این مناطق گره های مسلح منزوی ندرتاً به مشاهده میرسد این نشانند آن است که این قبایل از محدوده رفتار عنعنوی قبیلهء شان وسیعاً پابرون گذاشته از (ویا چیزی که در تحت این نام از خویش ساخته اند) و از این پس با مآخذ حزبی شان بعد سیاسی هم به آن افزوده اند. ما مسئله قبایل سرحدی (مهمند و تنی) را که بسختی میتوان آنها را مربوط نیروی مقاومت دانست کنار میگذاریم.

#### ۷- اسطوره و واقعیت جبهات آزاد .

در دوسال اول جنک يك حادثهء شگفت آوری که بیشتر اروپایی بود تا افغانی پدید آمد. مطبوعات و بسیاری از کار شناسان دروغین افغانستان (ویدبختانه کارشناسان حقیقی چون تاپر) بنحومنظمی در مقابل احزاب پیشاور که پیروان نهضت مسلمین آنرا متعصب و میانه روان آنرا فاسد قلمداد کرده بودند از نیروی مقاومت داخلی که متشکل از جبهات آزاد که

توسط روشنفکران دموکرات و حتی بسیار مترقی رهبری میشدند سخن میزدند. ستایش آمیزترین این جبهات، جبهات نورستان، نیمروز، فراه و هزاره جات بودند که باید نام ده جبهه دیگر را که بعد از سرزبانها افتاد با آن اضافه نمود (چون بهسود، بغلان، اتحادیه سمت شمال) تحلیل های فوق دو مسئله را مورد بحث قرار میدهند:

موقف گروه های چپ مائوئیستی در نیروی مقاومت، و واقعیت جامعه شناختانه جبهات آزاد فهرست جبهات مزبور که در حین زمان هم مستقل از احزاب پیشاور بوده و هم دارای ثبات بوده باشند بسیار مختصر و کوتاه است: این جبهات در نیمروز، نورستان، و در قریه کلكان وجود داشته اند. متیاقی چه عبارت از يك گروه مؤقتاً مسلح که عموماً توسط يك محصل مائوست و فاقد نفوذ مردمی رهبری میشد و یا عبارت از تغییر اسمی يك حوزه مربوط به احزاب پیشاور (معمولاً حرکت) که در خارج بنام جبهات آزاد کسب شهرت نموده بوده است (جبهه تخت رستم، جبهه فراه و غیره) این مغالطه کاری معمولاً کار چندتن از کادربانی مائوست بوده است که بصورت مخفی با ساما ارتباط داشته اند. روشنفکران مائوئیستی که در همچو تشکیلاتی نفوذ نموده بودند اغلباً متعلق بیک خانواده خان بوده (نورستان و بهسود) و در این میان خوانین که عمدتاً فاقد روحیه غیر مذهبی و در برابر روحانیون نقش جبهه مخالف را بازی میکنند تا گروه اولی را بنفع خود بچرخانند.

عموماً این دسته از نفوذ کننده گان مائوئیست زمانیکه سعی به تأمین ارتباط میان کمیته های محلی و سازمان های مخفی مائوئیستی (مانند اناره دره فراه) نمودند البته بدون اینکه بحرانی را در داخل حرکت بار آورند (هرات ۱۹۸۱) طرد گردیده، و رانده شدند حتی گاهی مثلاً در مارچ ۱۹۸۴ بدلیل رقابت میان گروهك هائیکه از شعله جاوید بوجود آمده (۶) بودند، یکدیگر را بقتل رساندند، که در پاره از این گروهك ها خادم نفوذ نموده بود. در ۱۹۸۴ مائوئیست ها در افغانستان معرف کدام نیروی بنظر می رسیدند

دلیل ناکامی جبهات بی شمار است، در ابتداء روشنفکران که آنرا می ساختند جزیرطور مخفی نمی توانستند امور آنرا به پیش ببرند.

بنام میان واقعیت جبهات مذکور و مباحثاتی که در خارج بالای آنها صوت میگرفت شکاف وجود داشت. زمانیکه اعضای جبهات و یار هیران غیر چپی متوجه این «انحراف» شدند بحران بر ملا شد.

در پهلوی آن که این روشنفکران بیشتر آله دست زعمای محلی می شدند تا اینکه خود این زعا آله دست ایشان (مائوئیست ها) شوند.

سپس اینکه سازمانهای نیمه مخفی که عهده دار انجام این جبهات بودند وسعت نظر متناسب با وسعت جاه طلبی ها و خواسته های خویش را نداشته ویر مبنای آرمان پردازی ها و طرح های سیاسی که ارتباطی با واقعیات سیاسی نداشت ، از هم متفرق گردیدند. سه دیگر اینکه قبیله گرایی و کشمکش های شخصی در زمره امور ناگفته همچو مشاجرات باقی میماند. بالاخره در بسیاری از این گروهك ها خاد نفوذ نموده بود ( برادر گل محمد رحیمی ، حاجی عبدالرحمن خان رئیس جبهه ملی پدروطن در ولایت نیمروز). در نتیجه فرایند تکامل احزاب را در جریان نخستین به پنج سال جنگ را بنحو متدرج آن چنین میتوان بیان کرد : میان نمونه ، ایکه از تشعب اجتماعی افغان بخوبی نمایندگی میکند ( تقارن جبهات محلی) و نمونه ، ایکه آنرا نمی میکنند (احزاب سیاسی) خط فاصلی بظهور میرسد : گسترش جمعیت در شمال و خالص در جنوب هر دو با استناد و اتکاء به اسلام و همچنان با انطباق خویش با ساختار جامعه عنعنوی ارائه دهنده طرحی برای عبور از مرحله تشعب اجتماعی میباشند . با آنها تکامل مزبور جز در رابطه با جهش های ژرفی که جامعه در حال جنگ افغان با آن مواجه است و همچنین با نحوه عملی که احزاب متذکره با امور مدنی جامعه خود را انطباق میدهند معنی نخواهد داشت . و اکنون این دو جنبه ، تکامل است که نظرها را بخود جلب می کند.

### یادداشتها

- ۱- بهترین تحلیل این مسئله گزارشی است از ژان ژوزه پویگ (۱۹۸۱) مرکز تحلیل و پیشبینی ، وزارت و رابط خارجه .
- ۲- در مورد این جمعیت علماء نگاه شود به میتج «مقاومت در نیمروز» شماره ۶ ( جریده ام ، اس ، آر ، ای ) ص ۱۲ مجله «افغانستان در حال مبارزه» .
- ۳- و-ف ویگانددت «از آسمان هفتم» ۱۹۸۰ (این از آسمان آمده است) .
- ۴- پ سنت لیور «مسئله هویت قومی در سمت شمال افغانستان» در مجله ایران جدید . ۱۹۶۷



۵- تمام ادبیات جنبش حمایتی از سال ۱۹۸۰-۱۹۸۱ به واقعیت جبهات آزاد که از طرف سازماندهی مترقی که خود از سازمانهای مائوئیستی نشئت نموده و تشکیل شده باشند باور داشتند و این هم بخاطر اعتقاد آرمانی (مانند میتج) ویا اینکه خود فرصت سوء استفاد شهرت خویشرا بار آورده بودند صورت گرفته بود (مانند تاپر) در مورد دسته نخست نگاه شود به مجله «افغانستان در حال مبارزه» ۱۹۸۰ پ- میتج «دانش ترجمه واقعیت اجتماعی و فرهنگی» روزنامه موند دیپلوماتیک مارچ ۱۹۸۲ پ- فلاندرین (صلیب) مقالات ۲۷ و ۲۸ نوامبر و اول دومی دسامبر (۱۹۸۱). در میان نویسندگان دیگر تاپر (کشمکش میان قبیله و دولت... ۱۹۸۱ ص ۴۱ ف کلرک افغانستان در حال مبارزه شماره صفر ص ۲۹).

۶- نگاه شود به شماره ۱۱ مورخ ماه اپریل ۱۹۸۴ و مجله صدای افغانستان، (بزبان فارسی) چاپ شده در کارل روهی، منتشره اتحادیه محصلین افغانستان در خارج، با تمایلات چپ روانه. اعضای سازمان رهایی که آنهم یک سازمان چپی است در آن متهم به قتل رهبران عمده «جبهه» تحت رستم» شده اند. در میان متهمین کشور کمال که معرف جناح زنان چپی ضد شوروی (در واقع مائوئیست های سابقه) و کانگرس حزب سوسالیست ولانس بود.

۷- مختصراً این سه جبهه را ارزیابی میکنیم: در نورستان هر کدام از ایندو گروه قبایلی دره باشگل دست به تشکیل یک جبهه مستقل زدند، کاتی ها که توسط ملا افضل رهبری میشدند در سال ۱۹۸۱ دولت آزاد و انقلابی افغانستان ویا تمایلات بنیاد گرایانه (که نمونه واحدیک جبهه آزاد باقی میماند) در شمال دره بوجود آوردند، کامی ها که توسط نورخان رهبری میشدند، جبهه نورستان را در دره پائین تشکیل دادند. این گروه که تمایلات بنیاد گرایانه داشت توسط یکی از گروه های نیرومند حزب اسلامی که توسط ملا رستم رهبری میشد، طرد گردید.

امین به اثر تحریک یکی از خویشاوندانش (جلال) که عضو «مبارزین مجاهد» بود عملیات تبلیغاتی ضد غرب را براه انداخت، این عملیات درسی اطلاعی او از طرف شبکه های مارکسیست - لنینیست اروپائی پیش برده میشد، جزوه هائی به طرفداری از او نشر شده و تعداد مبارزین او را ۷۵۰۰ تخمین نموده بودند (رقم حقیقی آن ۷۵۰ نفر بود) (جزوه های ام - اس - آر - ای جون ۱۹۸۰ ص ۱۴) این جبهه پس از نفاق میان امین و جلال بنفع

حزب اسلامی از بین رفت . هیچک از یندو جبهه بعثت فقدان اهداف ساحوی نظامی فعالیت ضد شوروی نداشتند ، درینجا موضع تشبعات قبایلی بر مبنای مخالفت میان ملا های بنیاد گراء ، خوانین فاقد روحیه مذهبی که آله دست چند تن از روشنفکران مائویست شده بودند بیشتر مطرح شده بود .

برخلاف جبهه نیمروز دارای واقعیت محسوس تری بود ، باشندگان اینولایت از اقوام مختلف اند . تعداد فارسی زبانان شیعه که فارسی نامیده میشوند بهمان اندازه است که تعداد بلوچها ویا پشتونهای غلجایی . درین منطقه ملکیت های بزرگی وجود دارد که صاحبان آن بلوچها و پشتونها اند ، مخالفت های اجتماعی شدید است واین تنها منطقه افغانستان است که در میان طبقه دهقان تمایل شدیدی نسبت به شطاحت و فقدان روحیه غیر مذهبی دیده میشود ، ردها قین آن پذیرای اصلاحات ارضی تره کی شدند در سال ۱۹۷۹ زمینداران بزرگ که مربوط به قبایل بلوچ بودند به پاکستان پناهنده شدند ، مالکین ندرتاً فردی از قبیله خویشرا منحیث مزدور انتخاب می کنند ، من باب مثال رئیس قبیل مروهی (یک قبیله بلوچ) ماما سنی که محمد حسن نام دارد در لوخی صاحب زمینهای بزرگی است که اجاره کاران آن فارسی زبان اند درحین حال گروه متعلق به قبیله وی به سر پرستی پسرش خدای نظر به کوچی گری ادامه میدهد . این مسئله استواری تساند قبایلی را بویژه در نزد آندسته از قبایل کوچی را تشریح می کند که به شیوه خویش سخت پابند اند ، این قبایل البته به گیلانی می پیوندند. نفوذ کمونستهای شوروی پناه در نیمروز نسبت به نفوذ مائویست ها ضعیف بوده است. یکی از سر دسته کان کنونی آن پرویز که شیعه بوده و سابقاً معلم مکتب حربی بوده است ، بعثت سازماندهی ، اعتصاب زندانی را سپری نموده است ، نامبرده پس از ایجاد آشوب های دریند کسال خان که محل یک طرح بزرگ آبیاری در شمال چهار برجک بوده به منطقه برگشت . یکی دیگر از رهبران مائویست این منطقه گل محمد رحیمی است که از پشتونها غلجایی بوده و فرزند یکی از زمینداران بزرگ است . ایندو نفر در تحت حکومت تره کی دست به تشکیل جبهه نیمروز زدند . جبهه در میان مسکونین این منطقه جنبه مردمی پیدا کرد ولی بزودی روبروال رفت .

پرویز از الحاق جبهه با ساما که گل محمد خواهان آن بود امتناع ورزید ، گل محمد منحیث مسئول روابط خارجی جبهه ، چند تن از خبرنگاران خارجی را به آنجا دعوت نمود که از آنجا

باز دید نمودند و طرحهای نامبرده را در نشرات خویش منعکس ساختند (پ- فلاندرین: سجل صلیب ۲۷ و ۲۸ نوامبر اول و دوم دسامبر ۱۹۸۱).

در آغاز ماه فیبروری ۱۹۸۲ اعضای جناح ساما اسلحهء ثقیله جبهه را بدست آوردند ، قادر قوماندان نظامی طرفدار پرویز بقتل رسید ، گل محمد از پشتیبانی جبهات مائونیست فراه برخوردار گردید ، در حالیکه پرویز از حمایت گره های محلی حرکت بویژه ایرانیان که گل محمد را کمونست می پنداشتند برخوردار بود دولت ازین انشعاب برای حمله به آنجا استفاده نمود ، گل محمد که نمیتوانست به ایران پناهنده شود سعی کرد تا به پاکستان برود ولی توسط دشمنان خاناندانی اش یعنی بلوچهای سنجرائی گرفتار شده و بقتل رسید. گروه او به چهار برجك عقب نشینی نمود ، در حین زمان پرویز به امتداد دریای خاشرود و باطلاهای کانگ عقب نشینی نمود و در آنجا يك جبهه مستحکم رسا زمان یافته بوجود آورد . عنصر قومی در میان صفوف (پشتون ها به گل محمد بلوچها و فارسی زبانان به پرویز پیوسته بودند) نقش خویشرا باز ی مینمود ، ولی در میان سر دسته گان آن که بر اساس مصادیق سیاسی متعهد اصل معینی بودند نقشی را ایفاء نمی کرد .

آخرین نمونه جبهه آزاد که وجود واقعی داشت جبههء مستقلی بود درقریه کلکان درشمال کابل که مجید کلکانی بنیان گذار ساما از همین ناحیه بود. متابعت سیاسی يك قوم از رهبر سیاسی مربوط به خویش يك امر عادی است ، مجید کلکانی مانند پرویز بیشتر مانند رابن جنگلی داستانهای ماست ، عیاری از سلسلهء عنعنوی خراسان که در شمالی بسیار شایع و نیرومند است . از این شخص بیشتر بر اساس همین عنوان پیروی میشد تا بر اساس استناد سیاسی او . کلکانی در ۱۹۸۰ گرفتار گردید و بقتل رسید. در ۱۹۸۰ جبهه محلی ساما دارای چند صد میل تفنگ بود ، غیر از حزب اسلامی احزاب دیگر آنرا تحمل مینمودند. جبههء کلکان در ۱۹۸۱ نابود گردید . بدون اینکه امکان درك چگونگی بودن آن میسر باشد. تجزیه داخلی متحمل ترین مصداق آنست و در ین امر اعضای ساما در کابل به اثر انعکاس تاثرات آن از آن متابعت بعمل آوردند .

## شیعه ها در نهضت مقاومت

بخش عمده شیعه های افغانستان را شیعه های هزاره تشکیل می دهند و چون در کوهستانات مرکزی افغانستان متمرکز شده اند ، نقش استراتژیکی بسیار مهمی را در جنبش های مقاومت دارند ، زیرا هزاره جات هم نقطه تقاطع خطوط ارتباطی وهم در هنگام حملات بزرگ ملجاء بشمار می رود . از ۱۹۸۱ با این سو شوروی ها از خیال تصرف این منطقه صرف نظر کرده اند ، به اثر فقدان جنگ با روسها هزاره ها دریک مخاصمه زیانباری مصروف بوده اند که بعضاً با انفجار جنگ ها بر ملا میگردد است ، رفتار واستنادات سیاسی واشکال سازماندهی شیعه ها آنها را از سنی ها متمایز میسازد . تنها حزبی که واقعاً برضد شوروی فعالیت می کند ، حزب حرکت اسلامی است که منشاء شهری (بناء قزلباش) دارد . ولی در حواشی هزاره جات نیز با نفوذ است .

### الف هزاره جات

#### ۱- وضع قبل از جنگ :

منشاء هزاره ها وسازمان اجتماعی ایشان تا هنوز شناخته نشده است (۱) بنظر می رسد که همیستاد (سیستم ) قبایل ایشان که تحت اداره میرمیباشد ، نیست به عشیره گرائی پشتونها سلسله مراتبی شده وپرخم وپیچ است امرمسلطی بوده باشد . حتی امروز فقدان مساوات وموجودیت خشونت درروابط اجتماعی درمیان هزاره ها خصوصیتی است میرز ، امری که آنها را نسبت به اقوام دیگر متمایز میسازد . دراواخر سده ۱۸۹ این منطقه با تصرف

نظامی عبدالرحمن و پیشروی قبایل پشتون که زمین های آنجا را و پیشروی کوچی ها (۲) که چراگاه های آنجا را متصرف میشدند مواجه شده. و بدلیل تبعید ها و آمیزش گروه ها و انحطاط قدرت سیاسی میر ها همیستاد عنعنوی قبایل با شکست روبرو گردید ، تا پیش از کودتای کمونسی هزاره جات يك منطقه منزوی و فقیر باقیمانده بود که زندگی قراء آن تحت اداره ، میر های که عرب و بای نامیده میشدند قرار داشت . با آنهم مهاجرت شدیدی کارگران بصوب کابل و ایران و ادخال بمکاتب آغاز گردید. چهار دسته از هزاره ها نقش مهم را در جنگ بازی کردند .

میرها قدرت اقتصادی محلی را نگهداشته و قدرت سیاسی را با مامورین پشتون تقسیم نمودند ، اگرچه داؤد ضد هزاره بود ، امان الله و ظاهر سعی میکردند تا نخبه های کهنسال هزاره ها را در دستگاه دولتی سهم سازند ، بر اساس همین روش در انتخابات ۱۹۶۵ بخش عمده نمایندگان هزاره از میران محلی بودند . (حاجی نادر از بامیان ، حاجی سلطان از لعل)

روحانیت شیعه فقط در میان سالهای ۵۰ و ۸۴ تحت تأثیر ایران به تجدد آغاز نمود ، میان ملا های عنعنه پسند قریه ها و شیخ هائیکه در نجف تحصیل نموده اند تفاوت مبرزی وجود دارد . این شیوخ به آموزگاران ایرانی و عراقی خویش زیاد وابسته مانده اند و تعلقات سیاسی شان در جنبش مقاومت باز تاب دهنده کشمکش هائی است که آیت الله های ایرانی و عراق به آن سر دچار اند.

اگر چه بسیاری از شیخ ها سید اند (و اینها نسبت بدیگران بیشتر بدیگر عنعنه پسند آند) تعداد اندکی آنان از خانواده میر میباشند ، در هزاره جات يك کاست حقیقی و تمام عیار درون همسری را تشکیل میدهند ، آنها که منحیث باز ماندگان محمد «ص» پنداشته میشوند مورد احترام ویژه شیعه ها قرار میگیرند ، زیرا نسبت پیامبر «ص» به داماد وی علی «رض» نخستین امام شیعیان میرسد .

سادات نه منحیث هزاره بلکه منحیث عرب بشمار میروند. بر اساس داستانی در حوالی قرن ۱۶ بدعوت مردمان محلی که خواهان مشروعیت موقف خود در برابر همسایه های سنی خویش که از لحاظ داشتن سادات غنی بودند ، وارد هزاره جات شده اند.

سادات دستار سیاه پوشیده و درستانشانرامی بوسانند و از صدقات مستفید میشوند. اما

طبقه اجتماعی خاصی را تشکیل نمیدهند.

این دسته سادات را در میان تمام اقشار مردم میتوان پراکنده یافت. آنها بخاطر تشخیص مذهبی کاست خویش، بسهولت ملا و شیخ میشوند، ولی بالمقابل تعداد اندکی از میرها سید اند.

در اواسط سالهای ۶۰ دسته جدیدی روی صحنه آمدند؛ و آن طبقه جوان تحصیل کرده بود. آنها که شدیداً به فعالیت های سیاسی روی آورده بودند و دارای افکار ترقی پسندانه و پیروملیت گرایی هزاره بودند به خمینی گرایی ویا مائوئیزم روی آوردند (کشتمند صدر اعظم، یکی از شخصیت های نادریست که در صف اشخاص طرفدار شوری در آمده است) مائوئیست ها فرزندان میران محلی بودند که در مناطق پیشرفته تر هزاره جات (جاغوری و بهسود) نیرومند بوده اند. آنها دست به تشکیل سازمانهای ملیت گرا و درحین حال اشاعه دهنده افکار مارکسیستی چون حزب مغول (درواقع هزاره های ملیت گرا خود را به مغول ها نسبت میدهند) و نسل نو هزاره زدند که در اواخر دهه ۶۰ در میان هزاره ها مهاجر و شاید تحت رسیدگی ادارات خدماتی پاکستان برای مقابله با جدایی طلبان بلوچ و پشتون در کوئته تشکیل شده بود.

خمینی گرایان چنانکه دیدیم در تحت پوشش انجمن های فرهنگی در کابل و قندهار بنیاد نهاده شده بود، در اطراف واعظ محسنی وهم چنین در نجف وهم در میان مهاجرین مسکون در ایران بفعالیت های سیاسی روی آوردند. آنها درابتداء در میان قزلباشان به جلب و جذب پرداختند تا در میان هزاره ها، زیرا رهبر مذهبی و پیرو نهضت مسلمین را که دارای وسعت نظر باشد در هزاره ها نمیتوان سراغ کرد.

## ۲- قیام سال ۱۹۷۹ برعلیه کمونیست ها

قیامهای محلی در بهار سال ۱۹۷۹ صورت گرفت ولی بزودی اداره تنظیم و انسجام بسطح تمام هزاره جات بعرضه ظهور رسید. در سپتامبر چند صد نفر متشکل از میران، ملاها سادات، شیوخ و روشنفکران در ورث اجتماع نمودند و پس از تغییرات ناگهانی (۳) چند سید بهشتی منحیث رئیس شورای انقلابی اتفاق اسلامی افغانستان برگزیده شد، قوماندانی نظامی به «سید محمد جگرن» که فرزند یکی از زعمای خوات بود تفویض گردید. او یکی

از هزاره های انگشت شماری بود که از زمره افسران درجه دار بشمار میرفت ازین واقعه بعد همدستی جگرن وبهشتی در شورا مسلط باقیماند.

وضع نظامی بزودی ثبات یافت ، نیروهای دولتی در سراسر هزاره جات تنها يك قرارگاه داشتند (واقع در بامیان) . وشوروی ها از ۱۹۸۱ باینسو از انجام هر نوع عملیات نظای درین منطقه صرفنظر نمودند.

شورا به سه جناح تقسیم شد ، یکی جناح شاطح ویا غیر مذهبی که میر ها ودست چپی (ائتلاف میران ومائوئیست ها محور ثابت نیروی مقاومت افغانستان است ، باملاحظه اینکه اولی ها فرزندان دومی ها اند ) را تنظیم نمود . آنها در سازمانی که مقر آن در کویته قرار دارد وتنظیم نام دارد سربره درمی آورند . قطب پیروان نهضت مسلمین وبنیادی پسند که شیوخ طرفدارانقلاب ایران را در بر میگرفت با میران که به تعلق به نظام فیودالی کاست سادات که بفساد وسؤ استفاده ازمنزلت وقدرت خویش متهم میباشند همزمان مخالف اند . (مسئله که غلط نیست) بالاخره يك جناح میانه رو عنعنه پسند وروحانی که سادات درآن تسلط داشتند همین جناح میانه رو که در آغاز اکثریت را تشکیل میداده است که تا سال ۱۹۸۱ به اتکاء بیکی ازین دو جناح فعالیت های شورا وقیا مهائی را به پیش میبرد .

### ۳- مبارزات جناح ها تا سال ۱۹۸۳

تاتابستان ۱۹۸۲ جناح میانه رو برای نابودی قدرت سیاسی میران به بنیادی پسندان اتکاء مینمود ، عمده ترین رهبری میران دستگیر گردیدند . (مانند امیر بیک کیزل) و سپس به پاکستان پناه جستند . ولی در بهار ۱۹۸۲ بنیادی پسندان که توسط سازمان نصر که يك حزب طرفدار ایران بود وتا کنون در خارج شورا قرار داشت ، حمایت میشدند ، سعی به انجام يك کودتا برضد بهشتی نمودند . نیمی از والیان (حاکمین محلی) شورا (مانند اکبری در بهسود ، علوی در لعل ) وحتى شخص شماره ۲ بهشتی (صدیقی نیلی) به نصر پیوسته وسعی به تصرف ورث نمودند ، قیام به کمک سید جگرن که دهقانان ناور را شورانده ومیران محلی که در گذشته اعتبار خود را از دست داده بودند با او متحد گردیدند ، ناکام مانده وقسمت عمده متصرفات نصر را که درسنگرهای دایکندی ، ترکمن ودره صوف جابجا شده بودند باز پس گرفتند . وضع تا ۱۹۸۴ ثابت یافته وتا این زمان شورا توانسته بود تا نظام

ادرای خود را رویکار آورد.

#### ۴- حکومت شورا:

حکومت شورا شکل نظام سابقه را احیاء نموده است ، حتی عمارات سابقه ، شیعه ها ، احضار ، بیگاری ، مالیه و لباسهای رسمی (یونیفورم) آنرا شورا یگانه جناح جنبش مقاومت است که بجای اینکه دولت کراییی به صراحت قطع رابطه نماید ، در رودبار آن با اشتیاق تمام والته به شکل نمایشی ونه موثر آن روان است .

درمورد این دولت که مسئله برانگیز است میتوان پرسشی بعمل آورد. چطور تشیع که بر اساس تعریف معمولاً شورشگر معرفی شده است با چنین خوبی در ایران مانند هزاره جات خود را با ساختار دولت وفق میدهد؟ کدام جنبه آن به تشیع ویا عنعنه ایرانی متکی است ؟ یاد آوری کنیم که جامعه هزاره جات بافت سایر اقوام افغانستان را ندارد : همبستگی کمتر ، فرد گرایی بیشتر و تساند خانوادگی کمتر است ( در هزاره جات جفت های واقعی را میتوان سراغ نمود ) بهمین سان وبه اساس نتیجهء اجتناب ناپذیر آن بیوگان فرزندانانرا به تنهایی بزرگ می کنند ، امری که درجهای دیگر قابل درک نیست وانکشاف ناچیز خانوادهء وسیع را نشان میدهد ، بهمین سان جفت های پارایی (محروم ومطرود) را (مانند جفتهای جذامی) میتوان سراغ کرد. ایندولت همانقدر نیرومند است که مفهوم قوم ضعیف وبجای آن يك جنبه شدید از سلسله مراتب قومی وتقرباً کاستی در آن وجود دارد . هزاره جات به ۹ ایالت تقسیم شده است : جاغوری ، ناوور ، بهسود ، ورث ، لعل ، یکاولنگ ، بلخ آب ، دره صوف ، دیکندی. هر ولایت توسط يك والی اداره میشود که خود توسط يك قوماندان امنیه حمایت میگردد . قریه ها توسط يك شاروال منتخب اداره شده و شهرها بر اساس نظام عنعنوی خویش سازمان یافته اند. جبهات نظامی هزاره جات به چهار جبهه محدود میشود ، جاغوری ، ناوور ، بهسود وبامیان . هرکدام توسط یکفرمانده نظامی خود مختار اداره میشود . برخلاف بخش دیگر نیروهای مقاومت این اداره از مردم بسیار فاصله گرفته است وروش يك دیوان سالاری کوچک ، مغلق ، نامؤثر وغالباً مفسدرا بخود اتخاذ نموده است .

برای دفاتر ساعات آغاز کار (باتعطیل روز جمعه) ورقه مصکوک عرایض ، کتاب ثبت



مالیات و غیره فراهم شده است ، والی ها همه از سادات اند و روشنفکران در حاشیه قرار داده شده اند . ما در فصل ۱۳ نحوه سازمان هی نظامی آنرا خواهیم دید ، افزون بر آن دهقانان هزاره در محلات مربوط به مراکز شورا ، عمیقاً محافظه کار اند و بزندگی در تحت یک نظام شدیداً سلسله مرتبى شده عادت کرده اند . سپس اینکه شورا ، بر خوردار از مشروعیت دوگانه است . بر اساس وزنه و اعتبار سادات در آن از لحاظ مذهبی وهم از لحاظ ملی . زیرا این شورا ، خود مختاری هزاره جات را مجسم می سازد که از مدت ها قبل آرزوی آن میرفت . برخلاف سایر نیروهای مقاومت ، در واقع در چنین مفهومی شورا که مثل دولت است از نظر دهقان هزاره یک عیب بشمار نمی رود . بلکه برخلاف برهانی است بر عروج سیاسی در هزاره جات : ما هزاره ها هم از خود مامورین داریم و فساد آنها جزئی محسوس ترین برهان وجود آنها چیزی نتواند بود زیرا بهر صورت چیزی زیادی وجود ندارد تا آنها آنرا اداره کنند در اینجا از انتقال قدرت ، یعنی قدرت سیاسی مانند قدرت اقتصادی بصورت عینی آن از میران به سادات عرض وجود نموده است . با آنها شورا نظر به نقایصی که دارد بشکست مواجه میشود تا جذائیتی که گروه های رقیب از خود نشان میدهند . بزرگترین مشکل آن ، فاسد بودن اداره آن است .

نظام مالیاتی که شورا بالای زمین ها وضع نموده است گرانبار ترین مالیه است . که ما در افغانستان مشاهده می کنیم . ابتداء چنین بنظر میرسد که فقه تشیع نظریه فقه حنفی درین امر روش سختگیرانه تری دارد ، از سوی دیگر عاملین مالیات حکم را تفسیر وسیع کرده و در گرفتن ۲۰٪ از مجموع حاصلات به جای ۲۰٪ از درآمد خالص آن تردیدی بخود نشان نمیدهند ، بالاخره اینکه شورا از فشار کار می گیرد (فراموش نکنیم که یکی از اولین فیصله های آن خلع سلاح مردم بود ، واقعه عجیبی که در نیروی مقاومت سابقه نداشته است ) و مامورین رشوه ستانی می کنند .

روحیه کاست پسندانه سادات با اندیشه سلسله مراتب که شیعه ها را از سنی متمایز می سازد آمیخته و منجر به آن میشود که رابطه شورا با مردم قطع شود .

##### ۵- پیروان خمینی متحیث جبهه مخالف

نصر سازمانی است طرفدار خمینی که از آغاز کودتای کمونستی و با انحلال گروه های متشکل از فعالین که در سالهای ۷۰ بوجود آمده بود ، در ایران ایجاد شده است (مانند

گروه مستضعفین ( و البته با همکاری فعالین روحانی نجف که شاگرد خمینی بوده اند. (روحانیت مبارز) نصر از میان هزاره هائیکه از ایران آمده اند به جلب و جذب پرداخته اند. هیچ امری دال برین نیست که وابستگی نصر را با حزب توده و مجاهدین خلق ثابت کنند .

گروه های اخیرالذکرهم کیشان افغانی دیگری دارند (سازمان مستضعفین) اشخاصیکه احتمالاً رهبری این سازمان را بعهدده دارند، بخوبی شناخته نشده اند ، بنظرمیرسد که این سازمان هاله از پایگاه های محلی باشد که در داخل افغانستان سازمان یافته اند، تایک حزب (موضوعی که توسط موضعیگیری های متفاوت نیروی های نصر در داخل تأیید شده است : نصر های ترکمن فرقه گرا ونصری های بهسود جاغوری نظرباز تری دارند ) .اززمره رهبران این سازمان منحیث مثال ازعبدالخلیم مزاری که از شمال کشور است را نام میبریم ، نصریک سازمان روشنفکران است. . جزء اینکه با روحانیت محلی متحد شود نمیتواند جای پای برای خود پیدا نماید ودرمیان مردم نفوذ کند. نصر از ایران کمک دریافت میکند . چند حزب کوچک دیگر که خود را طرفدارایران میخوانند(نیرو و نهضت ) عمدتاً در مناطقیکه از ساحه نصر وشورا خارج است به حیات خویش ادامه داده ، ولی جزئی در عرصه فرهنگی (گشایش مکاتب در جاغوری ) نقش پراهمیتی ندارند . در حوالی ۱۹۸۳ نام نوی بنام پاسدران نمایان شد ، بنظر میرسد که این سازمان مستقیماً توسط پاسدران ایران که خود را واجد حق نظارت بالای شیعه های افغان میدانند ، ایجاد شده باشد . پاسدران افغانی توسط شاخه های انشعابی شورا رهبری میشوند . (صادقی ، نیلی واکبری از بهسود ) در آغاز آنها عمیقاً بانصر متحد بودند ولی تنش از آنجا آغاز شد که نصر میخواست آزادی خویش را دربرایر ایران حفظ نماید ، در نتیجه شامل نیروهای پاسداران نشود نیروهای اخیرالذکر ازایران اسلحه دریافت میدارند (به پیمانده محدود ) وتوسط هزاره هائیکه از ایران برگشته اندنیروهائی پشتیبانی میشوند دررأس آنهاشیخ های جوانی قراردارند که با سادات مخالف اند . تا سال ۱۹۸۳ عالی الرغم این نیروها نتوانستند تا به محاصره قسمی شورا دست یازی نموده وآنها معدوم نمایند.

با آنهم دربهار ۱۹۸۴ توانستند تا بهشتی را از پایتخت اش یعنی ورث بیرون رانند، و دو سوم حصه هزاره جات را متصرف شوند ، شورا به ناوور که ملک وطلق سید جگرن بود عقب نشینی نمود ، بهسود میان نیروهای دو طرف دست بدست شده وجدال بالای آن ادامه داشت.

این جلادت طرفداران خمینی را چطور میتوان توضیح نمود؟

ابتداء اینکه مردم از نقایص شورا بجان آمده بودند و تنها نیروی متبادل که باقیمانده بود نیروهای طرفدار خمینی و میران بودند که در بطن شورا بنام شورای اربابها شروع به سازماندهی خویش کرده بودند و نظریه رقابت های عنعنوی محکوم به آسیب پذیری بودند. میران محلات نزدیک کابل (حاجی نادر، غریب داد) که بیشتر به شورا وابستگی داشتند در هنگام دو حمله، پی در پی نصر از لحاظ سیاسی تجرید شدند (اولی در ۱۹۸۳ و دومی در ۱۹۸۴) و دیگران هم نتوانستند با هم توافق کنند، امری که منجر به آن شد تا میدان برای طرفداران خمینی خالی شود. با وجود آن مردم از اینکه نهاده های آرمانی نظریات خمینی پیروی کنند دورند، و دهقانان در اردوی جدیدی که از جوانان تازه برگشته از ایران ساخته شده است اشتراک نکرده اند در نتیجه وضع همیشه میتواند تغییر کند، زیرا امری که در هزاره جات کسب اهمیت می کند توأتر و از کوسی اتحادها و برگشت اوضاع با تناقض باثبات و یا تانی انکشاف نفوذ احزاب نیروی مقاومت در مناطق سنی است.

دیده میشود که جنبش طرفداران خمینی بعید از آنند که دارای تجانس باشند، بهمین سان احزابی چون حرکت اسلامی که تا سال ۱۹۸۰ خود را از طرفداران خمینی میداست، اکنون راه مخالفت را در پیش گرفته است. از بین رفتن امیدها و توقعات نسبت به ایران در سراسر افغانستان پخش شده است با آن هم پدیده تازه ای دارای اهمیت است و آن بازگشت ملاهای جوانیست که در جریان انقلاب ایران در آنجا بسر برده و در قم آموزش یافته اند (شیعه افغان از بدو جنگ ایران و عراق باینسودیکریه نجف میروند). آنها که جوانان تحصیلکرده و پرتحرک بوده و دارای یک روحیه سازماندهی اند، جامعه عنعنوی را از خویش متاثر خواهند ساخت، و لوتعلقات سیاسی آنان هرچه باشد، از همین رو ما شاهد گشایش کتابخانه ها و مکتاتبی هستیم که در تحت اداره آنان قرار دارد. در حالیکه شورا هیچ کاری را انجام نداده است: مکتب مربوط به نهضت درانگوری (دارای صد نفر معلم) کتابخانه نصر در غوجور (دارای یک شعبه برای کودکان و زنان) و مدارس تقریباً در سراسر آنجا... در هزاره جات یک انقلاب کوچک فرهنگی بصورت واقعی صورت میپذیرد.

## ۶- دست اندر کاری های شوروی :

مسلم است که روسها در روبه فساد گذاشتن هزاره جات منفعت بیشتری دارند تا به مداخله نظامی . با آنهم دورویداد قابل یاد داشت است ، ابتداء کشمکش های هزاره جات بدون مداخله ودست اندر کاری دست سومی یعنی خاد نمیتواند توجیه شود ، مسایل اجتماعی بسیاری وجود دارد که در جا های دیگر تقریباً وجود نداشته ویا حل شده اند .

هزاره جات معرف يك جامعه راكد بوده وانديشه شیعی (روحانیت سالاری، وجود سلسله مراتب شدید درجامعه واطاعت ازهر نوع قدرت) به شدت تشعبات می افزاید جای شك نیست که روسها ازین تناقضات بهره برداری میکنند ولی درسر منشاء آن قرار ندارند .

سپس اینکه علی الرغم خستگی از کشمکش های داخلی منظرهء هیچ جناح متمایل بدولت ترسیم نشده . دولت کابل ، بیشتر از گذشته به هزاره ها بیگانه ماند از نظر آنها حکومت کمونیست يك پشتون است که تناسخ نموده است . در جریان مقاومت آنها رهبریت مناطق سر زمین های خویش را باز یافتند : پشتونهای کوچی یا از صحنه بدور شده ویا اینکه وادار شدند تا ازین پس با ادارهء حکومت هزاره ها مساوات برخورد نمایند . در جریان مقاومت هزاره ها به گرانترین آرزوی شان که ازیک قرن باینطرف درانتظاران بودند تحقق بخشیدند ، و آن خود مختاری مطلق داخلی است . باری حتی در حرف ، حکومت هیچگاه به آن نشده است تا این دستاورد آنها را صحنه بخشد . بغیر از مائویست ها تعداد کمی از هزاره ها کمونیست اند (علاوه برینکه اینها از محیط شهری بر خاسته اند ) . هزاره ها وضع ناشی ویی اتفاقی خویش را نسبت به باز گشت رهبری پشتون ترجیح میدهند ، ودر حالت بروز بحران مهاجرت ، به ایران نسبت به سازش ترجیح دادنی است .

امکان می رود که حکومت سعی کند تا باشد اگر ، گروهك های مائویستی سابقه چون «تنظیم» را که در ۱۹۸۰ رساله ای را تحت عنوان «هزاره جات» منتشر نمود وداد از يك هزاره جات «بزرگ» میزد بهره برداری نماید . در واقع این کتاب صرفاً ترجمه کتاب هزاره جات «خزار جاتسیه» نویسندهء شوروی تیمور خانوف است که در ۱۹۸۲ در مسکویه نشر رسیده است (چاپ نوکا) . ولی بهره داری از چنین عملیات تبلیغاتی گمان این را بوجود می آورد که شاید بالاخره روسها سیاست خویشرا در قبال مسایل مشخص ساخته باشند ، سیاستی که میان ایجاد ملیت های بسیار (بزبان پشتونها که اکثریت کمونست ها را تشکیل میدهند ) و طرفداران پشتونستان بزرگ درنو سان است (با درنظر داشت بوجود

آمدن خطر ناتوانی در امر نفوذ درمیان اقوام دیگر که امروزه نسبت به اقوام پشتونها رزمنده تر اند).

مجهول دیگر این قضیه نقش ایران است. از لحاظ منطقی اگر نظارت ایرانی ها بالای هزاره جات شدت کسب کند، ایران باید نوعی همزیستی سازشکارانه با روسها داشته باشد (که در آنصورت هزاره جات را که بیک جمهوریت قسماً خود مختار مبدل شده است در ازای بیطرفی در برابر گروه های سنی متأثر نخواهد ساخت) و یا شیعه هائیکه در آنجا وجود دارد خود را بیشتر در اوضاع دخیل خواهند دید امری که روسها وضوحاً از آن در هراس آند.

### ب- حرکت اسلامی

حزبیست با اندیشه اسلام سالاری، ولی متحد با شورا که کم نفوس بوده ولی از لحاظ نظامی مؤثر است (با حرکت انقلاب اسلامی به اشتباه گرفته نشود). این حزب نقش يك رابطه را بازی می کند، این حزب توسط شیخ آصف محسنی کندهاری بنیان گذاری شده است نامبرده پشتون نبوده و منسوب به قوم هزاره هم نمیباشد. حزب مزبور در میان شیعه های تحصیلکرده و مشغول به سیاست ولو بهر قومی منسوب باشند به جلب و جذب پرداخته است: خصوصاً در میان «قزلباش ها» ولی همچنان هزاره ها پشتونها این حزب در حواشی هزاره جات نفوذ دارد، زیرا اعضای آن از جمله شهرسانی است که بدهات پناه برده اند. در جنوب مزار شریف در چارکنت (جائیکه منشاء قیام ۱۹۷۹ بود) در غرب کابل با پغمان و دهانه، سیاه سنگ، جاغوری و هم چنان در حوالی کندهار. این تنها حزب شیعی است که حقیقتاً با روسها می جنگد، مستحکم ترین جبهات آن در مزار و در دامنه های اوئی (نزدیک بهسود با موجودیت رضوی منحیث قوماندان) در جنوب غزنی قرار دارد. این تنظیم سرد ستگان باارزش و جنگجویان مجرب را با خود همراه ساخته است و از نقطه نظر آرمان در جریان اسلام سالاری میانه رو شریعتمداری ایران و خوویی در عراق قرار میگیرد)، این حزب با تمام سلسله مراتب ایرانی روابط حسنه داشته ولی روابط آن با پاسداران و اطرافیان خمینی پرتنش است.

شیخ محسنی شاگرد سابقه آیت الله خوویی است (قدیمترین رقیب خمینی که در جریان

---

جنگ خلیج از مهاجرت به ایران امتناع ورزید). شیخ محسنی با وجود آنکه از ۱۹۷۹ در قم زندگی می کند از طرف اطرافیان خمینی مشکوک پنداشته شده است. در سال ۱۹۸۴ این تنظیم تصمیم گرفت تا به کویته نقل مکان نموده و از لحاظ سیاسی با جمعیت که از لحاظ آرمان و جلب پشتیبانی همتای آنست، اتحاد نماید.

در خارج از هزاره جات حدود و ثغور آن، نیروهای شیعی مقاومت، چندان بحساب نمی آیند، با آنهم بویژه در امتداد سرحد با ایران، گروه های کوچک محلی که برای مزایده گذاشتن طرفداری از خمینی بوجود آمده اند و مسمی به حزب الله میباشند عرض وجود نموده اند.

شهر هرات که بخش اکثر باشندگان آنرا سنیان تشکیل میدهند، دارای يك گروه نیرومند حزب الله است که توسط يك جوان غیر روحانی یعنی قادری یکدست رهبری میشود. این گروه با انضباط بوده و خوب مسلح است، در تحت نظارت و سرپرستی مستقیم پاسداران ایرانی قرار دارد و در محافل افغانی منحیث رابط پاسداران ایران بحساب میرود. اعتبار و وزنه سیاسی آنان نسبت به اهمیت نظامی شان بیشتر است زیرا اوشان نقش رابط میان نیروی مقاومت (درینجا جمعیت) و مقامات ایرانی را بازی میکنند.

شوروی ها بعد از غیر قانونی شدن حزب توده ایران تبلیغات شدیدی را بر ضد این گروه ها براه انداخته اند.

در امتداد سرحد ایران و افغان، گروههای (۴) کوچک دیگر سراغ میگردد که عموماً با يك گروه از گروههای طرفدار خمینی (نهضت یار جا، سازمان اخیر توسط شیخ نغوی از سیستان رهبری میگردد) متحد میباشد یاد آوری کنیم که اکثریت شیعه های نیمروز رویه غیر مذهبی و شاطحانه داشته و از رهبری جبهه نیمروز یعنی پرویز که اخیراً برای تأمین تدارکات دست بدامان ایرانی ها زده پیروی بعمل میآورند.

اگر رابطه شیعه ها و سنیان از سوی نیروهای مقاومت واضحاً رویه بهبودی رفته است و اگر مفیدیت استراتژیك هزاره جات احزاب سنی را به آن واداشته تا آنچه را در آنجا میگردد از نزدیک تعقیب نمایند. میان احزاب شیعه (که در کویته قرار دارند) و احزاب سنی (که در پیشاور قرار دارند) هیچ ساختار انسجامی و هماهنگی وجود ندارد. تنها جمعیت عمده ترین خواست شیعه ها را مرکوز نظر داشته و آنرا مسجل ساخته است: و آن تطبیق فقه شیعی (فقه جعفری) بالای شیعه هاست. خالص که راه های تدارکاتی اش در پاکستان

قرار دارد مرتباً توسط قبایل شیعه پشتون یعنی ورکزائی مورد حمله قرار میگردد ( که یکی از رهبران روحانی شیعه های پاکستان حسین حسینی با ین قبيله متعلق است ) در برابر شیعه هایی اعتماد باقی مانده است . با آنهم این گروه ها که بویژه در آغاز نبرد جنگیده اند ، موجودیت سیاسی خویش را محقق ساخته اند . ولی تنها زمانی اتحاد پویایی میتواند تا سطح نیروهای شیعه وسعت پیدا کند که تشعبات موجود در میان نیروهای سنی را پشت سر بگذارند. از لحاظ محلی توافقات متعدد (وکشمکش ها) شیعه ها وسنی ها را با هم متحد میسازد (ویا مخالف هم قرار میدهد ) بناً منشاء این تشعب سیاسی است ونه مذهبی. حزب اسلامی برضد شورا بانصرمتحد شده است و حزب اخیرالذکر باحرکت انقلاب اسلامی وبرضد نصر و حزب اسلامی اتحاد نموده است . در نتیجه ما با انقطاب معمول بنیادی پسندان ومیانیه رو ان بر میخوریم ، که در نزد شیعه ها نظر به فقدان يك نیروی میانیه رو (حرکت اسلامی بسیارضعیف است) متلاشی شده است . شدت کشمکش های داخلی در هزاره جات کلید برای انکشاف اوضاع صفوف شیعه ها ساخته است .

### یادداشتها

- ۱- نگاه شود با کون «تحقیق در مورد تاریخ هزاره ها ومغول ها ۱۹۵۱،۰۰۰ ،
- ۲- کاکر «تامین صلح در هزاره جات افغانستان» ۱۹۷۳
- ۳- براساس منابع محلی نخستین رئیس شورا عبدالواحد سراپی از غزنی بوده که سابقاً وزیر هم بوده است. ولی شاید پس از يك ماه انتخاب اش باین سمت به امین پیوسته باشد، ما صحت منبع این خبر را نتوانستیم از محک امتحان بگذاریم .
- ۴- الف- ستیپانوف « بهار هرات » در مجلهء عصر جدید اپریل ۱۹۸۲.

## جنگ و جامعه

تاثیر وپی آمد های جنگ بالای جامعه عمیق است ، ولی پیش از تحلیل مسائل اقتصادی وجمعیت سنجی باید نظری به جنبش های آرمانی وجامعه شناختانه انداخت . هویدائی پیروان جوان نهضت مسلمین ، تصحّب و تسلط علما بر امور مدنی جامعه ، انحطاط وبازرویکار شدن زعماء محلی، سه عنصر مهمی است که با دسته بندی که ما در فصل اول میان يك عقیدهء دولت گرایانه (اسلام سالاری گرایانه )، مشروعیت همگانی گرایانه وفائد الهام دولت گرایی (علماء)وموقف طفره رو گوشه گیرانه جامعهء مدنی (شبکه های اقوام ) بعمل آوردیم، متعلق میباشد .

در افغانستان بر خلاف اکثر کشور های جهان سوم ورود تحدّد گرایی امریست تازه ونو (۱) درین سرزمین نه تعلق زدایی صورت پذیرفته است ونه فرهنگ زدایی . جامعهء دهقانی نه حافظهء خویش را از دست داده است ونه هویت اش را . همین فقدان بحران هویت است که فقدان تعصب را توجیه میکند . روشنفکران پیرو نهضت مسلمین به نخستین نسلی متعلق اند که باز خود بیگانگی فرهنگی مواجه شده اند. آنها بالعموم جای در جامعهء عنعنوی دارند : با خانواده های باشنده در روستای شان، باخویشاوندان عنعنه پسند وتعلیمات قرآنی در آوان کودکی شان . پیروان نهضت مسلمین که از لحاظ اجتماعی نسبت به کمونیست ها بیشتر داخل جامعه اند، ادب (ادب که در حین حال فرهنگ عنعنه پسندانه است ) را حفظ کرده اند. آنها لباس ورفتار دهقانی مابانهء خود را حفظ کرده اند، اگر چه ریش میگذارند ولی با آنهم ماشاهد رواج قالبی ودروغین عنعنات که در ایران ، المغرب ومصر بوفرت دیده

---



میشود، نمیباشیم . ( ابداع يك لباس جديد كه لباس اسلامی خوانده شده است و يك نمونه ديگر كردار و رفتار )؛ مسلماً تكاملی به مشاهده میرسد : در میان چریکان پوشیدن دستار شایع گردیده و اصطلاحاتی غربی در گفتگوها منتشر است. ولی تكامل عملاً در صحنه صورت میپذیرد كه نمونه يك جهش يك جامعه در حال جنگ است .

امتناع علماء از بدست گرفتن رهبری سیاسی نهضت مقاومت (خود بخود پیداست كه آنها خود را روح نهضت مقاومت میدانند) با طرز تفكر سیاسی كاملاً موافق است. هینت علما در ازای دو چیز به مشروع ساختن حكومت راضی میگردد : اداره امور مدنی ، و برسمیت شناختن ارجحیت مذهب. امریكه با طرز تفكر پیروان نهضت مسلمین بكلی سازگاری دارد . بالنتیجه علما، فضای سیاسی را برای پیروان نهضت مسلمین میگذارند و اینها فضای امر مدنی را به علما میگذارند . مادر فصل ۳ دیدیم كه نظریات پیروان نهضت مسلمین در گذشته بیشتر پیشتازانه بود ، اما دوران جنگ آنها را به شناخت واقعیت اجتماعی بازگردانده است. امور حقوقی تنها به امور سیاسی محدود نمیشود. درینجا مابا چهره برمیخوریم كه با نظام های دیگر انقلابی بسیار متفاوت است ، نظام هائیکه امور سیاسی و امور حقوقی در عمق شفافیت اجتماعی متصل پنداشته میشود ، و هرگونه دوری از آن بمشابه از خود بیگانگی نگریسته میشود . امری كه بهترین وسیله رواج استبداد بنام این وضاحت است . استواری و حتی این تجدید قواء امور مدنی ، بزرگترین اصالت نهضت مقاومت افغانستان است .

در حین حال این نظام ناقم باقی مانده است ، علما به اثر فقدان يك روحانیت دارای نهاد هیچگاه سعی ننموده اند تا سوق و اداره سیاسی جامعه را بعهده بگیرند (حتی موفق به تحمیل يك اتحاد بالای تنظیم ها نگردیده اند) . احزاب غالباً مانند دولت در معرض شبك و رسوخ اقوام قرار گرفته اند و جامعه عنعنوی گوشه گیرانه تروطفره روتراز گذاشته باقی مانده است .

## الف - جهش و تحرك در جامعه : عنعنوی

### ۱- انحطاط خوانین و هویدایی علما

جنگ دو جهش متوازی با هم را بوجود آورده است : تضعیف قدرت زعماء محلی و تحت اداره آمدن امور مدنی جامعه بدست علما. این دو پدیده بدرجات مختلفی تمام افغانستان و حتی منجمله مناطق قبایلی و هزاره جات را متأثر ساخته است. حقیقتاً تمام زعماء در یکدسته ای متجانس شامل نیستند. قدرت ارباب ها و ملک ها در برابر ایر اتکال و خورندگی بخوبی مقاومت نموده است، که آنهم جز مین این نیست که در همچونمناطق عموماً بجز ملا ها علمای بسطح آنان وجود ندارد. آنها که اکثراً بر مبنای یک تراخی برگزیده شده اند به وجهه نمایندگی بودن خویش ادامه میدهند، مگر اینبار در پهلوی نیروی مقاومت. زمانیکه این نیرو ها بطرح یک نظام منتخب نمایندگی پرداختند، غالباً این ملک ها بودند که وظایف مزبور را بعهده میگرفتند. حقیقتاً قدرت آنها جز در محلاتی که حوزه های محلی نیروی مقاومت اهمیت دارد، کاهش نیافته است. حوزه های که رهبران آن متمایل به عهده گرفتن پاره از وظایف ملک ها اند. بالمقابل در مناطق غیر قبایلی خوانین از سیاست دور مانده اند. انحطاط امور اقتصادی بویژه اقتصاد بازار های که بسیاری از خوانین به کار های مربوط به آن اشتغال داشتند آنها را از بخش عمده قدرت ایشان محروم ساخته است. بویژه رابطه عنعنوی خوانین میان اداره حکومت، در شرایطی که حکومت کاملاً مطرود میباشد منجر به اعتزال آنها و نقش اجتماعی شان شده است. بنحوی شگفت آوری خوانین حکومت را بلافاصله پس از قدرت رسیدن آن منحیت یک قدرت کمونیستی نپنداشته و اقل در پاره از مناطق در فکر ادامه تبانی خویش با حکومت بودند. البته تا قبل از وقوع اقدامات اصلاحات اراضی آنها ندرتاً در سر منشاء دعوت بقیام قرار داشته اند که از طرف ملک ها و روحانیون براه افتاده بود. بسیاری از خوانین بویژه خوانین نواحی غربی تر جیح دادند تا ترك وطن کنند. بالاخره خوانین در ارتباط به استناد آرمانی و اشکال سازماندهی جهاد خود را دخیل و سهیم نمی یافتند. در تحت حکومت سابقه استنادات سیاسی خوانین بیشتر غیر مذهبی و شاطحانه بود، ازسوی دیگر تك روي تاثر از عنعنه رقابت های با همی برای احراز قدرت توانی اندکی در امر سازمان پذیری در قالب یک ساختار حزبی به آنان میداد. درجهاتی که از نیروی مخالف

متعلق به خوانین باشد . نمیتوان سخنی زد ، مگر از تحشی سیاسی شان درین نهضت . در بسیاری از موارد ، نقش آنان محدود به اطعام و پذیرائی مجاهدینی بود که از منطقه شان عبور میکردند . واضح است که سیاست آرام سازی که از طرف خاد پیشبرده میشود الحاق خوانین را که حلقهء ضعیف نیروهای مقاومت پنداشته میشود منظور نظر دارد . رؤسای بخش ولایتی جبههء ملی غالباً از جملهء خوانین با نفوذ اند (خصوصاً وکلای سابقه دوره شاهی مانند خدایار خان در ارزگان و وکیل نقشبند از زابل ) .

همچنان در هزاره جات هم پدیدهء تحشی منظم خوانین به مشاهده میرسد . روحانیت شیعه که بسیار منظم و ساختار یافته است به خلع سلاح خوانین پرداخته و قدرت محلی سیاسی آنان را با وضع مالیات و زکوة خورد نموده است . خوانین با ایجاد شورای اربابها سعی به يك حملهء متقابل نمودند ، ولی رهبران عمدهء آن زندانی گردیده و از طرف شورای اتفاق تبعید شده و یا خانه نشین گردیدند (خان در خانه نشست ) .

با آتهم در شمال کشور این امر نادر نیست که روابط خانوادگی خوانین را بارهبران جدید نیروی مقاومت متحد ساخته باشد . (با مولوی ها و یا پیروان اسلام سالاری ) و دیدیگونه ایجاد دایرهء روابط شخصی را آسان ساخته است . ولی خانواده های بزرگ محو شده و یا عموماً به تبعید بسر میبرند . ما دیدیم که مخالفت در میان خوانین قبایل شدید تر است اگر يك خان قدرت سیاسی چندی را حفظ نموده است در آنصورت نسبت بامولوی ها که ادارهء جبهات عمده را در اختیار دارند ، عموماً قسمت محدود ترقیبیلهء خویش را ادارهء میکنند ، (محدود از لحاظ نفرات و ساحه ) نورزائی های انار دره (فراه ) از مولوی بنام فقیرالله متابعت میکنند ، اچکزایی های کوه شرافت توسط يك ملایی بنام حاجی محمد شاه رهبری میشوند . معروفترین نمونهء آن جلال الدین حقانی فرماندهء پکتیا مربوط به حزب اسلامی مولوی خالص است ، که در بطن قبیله نیرومند جدران قدرت خانواده بارکزئی ها را بیخ و بن برکنده است . بهر صورت خوانین که در جای خویش باقی مانده اند با داروستگاه سابقه متعلق اند . خانواده های بزرگ چون کوزی و بېرک زی پس از اینکه سعی به دست گرفتن رهبری نیروی مقاومت از داخل قبیله شان نمودند ، همه صحنه را ترك نمودند . هیچیک از

اعضای مربوط به خاندان محمد زائی و حتی درانی در عرصهء کارزار دیده نمیشود. بناً خوانین که در محل خویش باقی مانده اند بیشتر خانزاده اند تا اشراف زاده . از این میان بعنوان مثال از امین وردک که در دره جغتو در نزدیکی غزنی و «المنجیر عصمت مسلم» نام میبریم که تا ۱۹۸۶ دارای یک جبهه در میان اچکزایی ها واقع در جنوب شرق قندهار بود . قدرت خوانین در نزد پشتونها و نورستانی ها روبه زوال است. بالمقابل این قدرت نزد برهوی ها و یلوچ ها سرپاست . قدرت زعمای محلی در جاییکه تفاوت های اجتماعی برجستگی کمتری دارد و علما و روشنفکران زیاد وجود ندارد ، مانند کوچی ها بطور عموم و ایماق ها نیرومند باقی مانده است. بناً میان شمال و جنوب پدیدهء مبنی بر تجانس ساختاری و همسانی سازی عرض وجود نموده است ، زیرا اضمحلال طبقهء اشراف و خوانین بسیار نیرومند جایی را برای تبارز زعمای محلی متوسط الحال خالی ساخته است.

چنانکه دیدیم ، شبکهء علما علی الرغم تحشی دایم التزاید خویش در دهات افغانستان بسر میبرد . علما غالباً در راس قیام ها قرار گرفتند. قیام کنندگان بیشتر بنام استنادات آرمانی (امت و شریعت) خویش بر علیه اصلاحات حکومت مخالف ورزیده اند. علما در مناطقی که تعداد روشنفکران پیرو نهضت مسلمین کم بوده است، قدرت نظامی و سیاسی خویش را حفظ نموده اند . آنها منحصیث امیران ولایتی کابل (شفیع الله ) فاریاب (مولوی غفور و بعداً محمد امین) پکتیا (مولوی جلال الدین ) زابل (غیاث الحق ) و هزاره جات (بهشتی ) عرض اندام نموده اند . ولی نسبت به وظایف نظامی و سیاسی ، وظایف مربوط به امور مدنی بیشتر مورد پسند آنان است . جنبش مقاومت منجر به باز اسلامی شدن جامعه گردیده است. در تمام جا ها شریعت نسبت به حقوق عرفی ارجحیت پیدا کرده و بعضاً ، حتی جای قوانینی را میگیرد که از طرف احزاب که خود از هر جهت از مداخله در امورملکی احتراز میورزند ، رویکار میشود . حقوق اسلام که بالقوه پیچیده و مسئله سنجانه است خواهان مطالعات و راهدار است . تنها علما باین قانون که مشروعیت آن بالای جمیع نیروهای مقاومت محرز و مرعی الاجراست ، مسلط اند ، از سوی دیگر ضعف سیاسی ساختار اجزاب در تمامی جاها اجازه نمیدهد تا ساختار متشعب جامعهء عنعنوی پشت سر گذاشته شود اگر چه هیئت علما هم

بر مبنای استنادات همگانی گرای شان وهم بر اساس تجانس تشکل خویش امکانی برای هم‌رنگی جامعه عنعنوی و فرا روی از تفرق و تشعب فراهم آورده است. این هیئت ولو عموماً خود بامسائل سیاسی سرو کار ندارد، عرصه مناسبی برای اتساع احزاب سیاسی و کم از کم برای سیاسی شدن جامعه را ببار آورده است. بانهم تمام علمای که در جریان این تحقیقات ملاقات شده اند بیک حزب نیروی مقاومت متعلق بوده اند. هویدائی علما باین معنی نیست که تنها جامعه روحانیت نقش کلیدی را در روستاها بازی میکند. ملاهای قراء جز در حدود توانایی های شان که از حد آزمودگی در ادای مراسم مذهبی فراتر نبوده است در عروج قیامها سهمی نداشته اند ملاهای معمولی در جریان جنگ تحت تاثیر اضافی چندانی قرار نگرفته اند. تعالی علماء موقف علما باره بانی شدن جامعه افغانی مطابق نیست.

## ۲- جامعه با وضعیت حقوقی

باستثنای جامعه قبایلی که استناد به پشتونوالی قاعده مسلط باقی مانده است (تنی ومهند) در سایر مناطق شریعت به قاعده قضایی مبدل شده است. عدالت توسط علما که در امور حقوقی تخصص دارند، تامین میشود (از اینرو قاضی نامیده میشوند) که عموماً، حداقل در خصوص پاره‌از مسائل مهم در چوکات شورا تشکل یافته اند. تعلق بیک حزب کدام نقشی را بازی نمیکند، باستثنای حزب اسلامی که جز قضات عضو حزب، دیگران را برسمیت نمی‌شناسد، در مناطق که تعداد علما زیاد باشد (پنجشیر و هرات) یک محکمه ابتدائی و یک محکمه اسپناف وجود دارد مواد قانونی و اصول محکمت بر مبنای فقه حنفی است. اگر این امر پذیرفته شده که مقامات نظامی مقاومت میتوانند در مواردی تصمیم بگیرند که مستقیماً از شریعت نشئت نمی‌کند (در موارد تامین انضباط و نظارت اسلحه ومعاملات مالی تغییر وضع مدنی اشخاص) در پهلوی آن واضح است که نظام شرعی بالای احزاب سیاسی ورهبران آن حاکمیت دارد. جای که یک شخصیت نیرومند سیاسی وجود دارد، نقش علما منحصر به امور مدنی است (پنجشیر) بر عکس در مناطق که کدام رهبری

سیاسی بوجود نیامده باشد علما رهبری سیاسی جنبش مقاومت را بعهدہ دارند .

در مورد تمام آندسته از حالاتی که مربوط به تغییر وضع مدنی اشخاص (ازدواج ، میراث وغیره) میباشد ، فیصله منوط به تصمیم قضاات است ، همچنین فیصله قضایای جنایی حقوق عامه نیز مربوط باوشان است . مشکل در اینجاست که در يك کشور در حال جنگ تمایز میان يك قضیه مربوط به حقوق عامه و يك قضیه سیاسی بویژه براساس چشم انداز اسلامی آن که تفاوت میان امور دینی و دنیوی نمی بینند ، دشوار است. مثالی بیاوریم :

کمونیستی اسیر شد آیا با اومنحیث يك دشمن سیاسی رفتار شود یا منحیث يك مرتد ؟ قضیه چندان صراحت ندارد. اغلب زندانیان اظهار میدارند که بگناه خود معترف بوده و از این ببعده اعمال دینی خود را از سر خواهد گرفت. قاضی ها به تطبیق يك دوره آزمایشی بالای او متمایل خواهند بود ، درحالی که فرمانده نظامی ترجیح خواهد داد تادر باره خطراتی که برگشت چنین متهمین متوجه جبهه خواهند ساخت از خود سوال کند . بهمین سان بایک مخیر دولتی که در صفوف مقاومت نفوذ نموده است چه معامله باید صورت گیرد ؟ قوماندان انطرفدار اعدام فوری او میباشد ، درحالی که قضاات خواهان موافقت ادله اثبات جرم بافقه حنفی میباشدند. فیصله غالباً به وزنه و اعتباری که دو طرف نظامیان و روحانیون در نیروی مقاومت دارند ارتباط خواهد داشت . من در اکتوبر ۱۹۸۲ توانستم شاهد يك قضیه عملی در کمیتهء درویش باشم ، نیروی مقاومت یکنفر را که از اعمال دولت پنداشته میشد توقیف نموده بودند. نامبرده شبی سعی به فرار کرد ولی دوباره دستگیر شده و مورد ضرب و شتم قرار گرفت. خانواده نامبرده به قضاات نیروی مقاومت شکایت برده و مجاهدین را به شکنجه دادن اومتهم نمودند . در آغاز فردای همان روز هیئت به حوزهء مزبور آمد و به جمع آوری شواهد ، منجمله شواهد متهم مبادرت ورزید. و از مجاهدین احترامانه خواستار قطع هرگونه شکنجه گردید . استنطاق تحت ادارهء يك شورای چهار نفر قضاات بمدت پانزده روز ادامه یافت. خانوادهء متهم با وجود یکه در منطقهء تحت ادارهء دولت قرارداداشتند بدفاع بر خاستند ، بالاخره متهم جاین شناخته شده و اعدام گردید.

مردمان محل همیشه میتوانند تا شکایات خویش را بر علیه تعدیات احتمالی نیروی مقاومت

به قضاات پیش کنند (سرقت ، غصب ، وخشونت) تعداد کمی راز فرماندهان نظامی میتوانند بخود اجازه دهند تا اظهارات يك مولوی را سانسور کنند . احزاب مقاومت در تعیین يك قاضی کوچکترین قدرتی ندارند قضاتی که از میان علمای دارای تحصیلات قضایی مدارس برگزیده میشوند . جنبش مقاومت افغان احتمالاً یکی از آنهاست که مبارزین آن در برابر غیر نظامیان بسیار محتاط اند ، امریکه حمایت قابل ملاحظه مردم را برای آنها فراهم آورده است . اگر مبارزین جنگدیده ضرورت به ان ندارند تا این امر برایشان واضح شود که باید در برابر مردم رفتار عادلانه داشته باشند . از جوانانی پانزده ساله که در میان مجاهدین روز بروز زیاد شده میروند وهمینکه سلاح بدست ایشان افتاد ارتکاب هر کاری را برای خویش مجاز می شمارند ، چنین انتظاری برده نمیشود برای این دسته از جوانان نظارت قضاات نوعی از مباصرت است . بهمین خاطر بود که شیخ آصف محسنی کتابی تالیف کرده است معنون به «مسائل جنگ» ، که نه دستورنامه يك جنگ چریکی ، بلکه اثری است مبتنی بر صد مسئله فقهی همراه با جوابات و حوادث و اتفاقاتی که مجاهدین میتوانند با آن مواجه شوند . وضع چنین موازینی حقوقی ناشی از اقدامات تعداد اندکی از علمای افغان و آنها غالباً دارای سن زیاد است . شبکه مدارس غیر دولتی از سالهای دهه پنجاه باینسو از جلب و جذب جوانان دست کشیده بودند . در بسیاری از مناطق قضاات نیروی مقاومت ملا ساده است با معلومات حقوقی چند درمتهایی حصص نیروی مقاومت قضاتی را استخدام نموده اند که در حکومت گذشته بخاطر اعتراض به غیرمذهبی شدن قانون از وظیفه استعفاء دادند . شبکه مدارس بصورت نامساویانه بافت یافته و پاره از مناطق آز آن محروم اند ، با آنها پس از تکان نخستین سالهای جنگ مشاهده افتتاح مدارس میشود . در ابتداء درپیشاورصد ها نفر ملا تحصیل میکنند ، تا بعداً بویژه به مناطق قبایلی بروند حتی در داخل و در اطراف حلقات طریق های متصوفین صفحات شمال که آموزشی مبلغین مبارزگی از وظایف آنان بوده است ، نیز مدارس وجود دارد ولی در جنوب کشوراكثریت مدارس بسته مانده اند .

در موارد چند روحیه قضایی وشکل گرائی قضاات میعواند مزاحم مساعی نظامی نیروهای

مقاومت شود ، امتناع قابل ستایش آنها از اجرای اعدامهای عجولانه ، دست عاملین معلوم الحال دولت را باز میگذارد . استناد اخلاقی آنان از مذهب ، اوشان را از گزینش های عجولانه سیاسی برحذر میدارد ، بطور مثال در میان دو فرمانده ، رقیب کسی انتخاب خواهد شد که صرفنظر از قابلیت های نظامی اش منجیث يك مسلمان خوب پنداشته شود و یا اینکه بنام اخوت اسلامی رویه آشتی جویانه ، خیالی و فلج کننده از آنان تقاضا میگردد . با آنهم این روحیه قضائی دريك جنگ دوامدار که همبستگی مردم دارای اهمیت حیاتی است ، کارت برنده است .

برخورد مردم در برابر علما بسیار مثبت است . شریعت کم از کم يك مزیت دارد : داخل نمودن جامعه دريك جار چوب حقوقی که از طرف مردم مشروع پنداشته میشود . در پهلوی اینها ، دريك کشور در حال جنگ ، چون افغانستان میزان جنایات بسیار معدود بوده است ، اگر قتل و قتال دهشت آوری را که ناشی از کشمکش های داخلی نیروی مقاومت است از آن استثنا کنیم (قتل های که محصول فیصله های سیاسی است نه تطبیق حقوق جزائی شرعی) قطع ید سارقین و رجم زناى محصنه) از نوادر است . بالمقابل شریعت مفاد زیادی را عاید دهقانان ساخته است : دساتیر آن با جهانبینی مذهبی او هماهنگ بوده و قاضی های مقاومت سهل الوصول تر از قاضی های دولتی اند و همچنین رشوه خوار و مفسد نیستند (چنانکه دیدیم با استثنای هزاره جات) طرز العمل مربوط در عرصه مدنی و چه در عرصه جزائی در عرصه شفاهی ، مفهوم و بویژه سریع است . ، بالاخره دساتیر حقوقی قرآن کریم دريك جامعه روستایی قابل تطبیق است . و بویژه منع سود و گرو ، اگر خوب تطبیق شود مطابق با خواسته های عمده و اصلی دهاقین است . بهمین سان شریعت نظام مالیاتی روشن و عادلانه را وضع نموده است (عشر مالیه معادل با ۵٪ تا ۱۰٪ محصول زمین و زکات مالیه معادل با ۲۵٪ سرمایه) انحصارات دولتی معدوم ساخته شده (مانند معدن بدخشان) و حق استفاده عامه از آب ، متزاع للمی و چراگاه ها که به اثر تسجیل اراضی تهدید شده بود تامین گردیده است . قاضی ها نسبت به گذشته در برابر قدرت حاکم استقلال بیشتری دارند (مثل همیشه با استثنای هزاره جات) بر همین منوال قاعده شرعی مبنی بر احیای زمین های زرع



ناشده (احیاء) به مزروع شده زمین ها به نفع زارعین آن و به زراعتی شدن زمین های متروکه، پناهنده های داخل و مالکین غایب آن، می انجامد. بناً بازگشت به شریعت عموماً به مشابه عدالت اسلامی و پایان یافتن ظلم مدنظر گرفته میشود. به استثنای مناطق بسیار قبیله گرا، انتقادات دهاقین بیشتر بالای حمایت پاره بیعدالتی ها در مورد مطلق العنانی شماری از مسؤولین است ولی نه متوجه نیاز گسترش شریعت.

یکی دیگر از حدود مسلط بر فعالیت علما اینست که اقدامات آنها جز در داخل چهارچوب امور مدنی انجام نمی شود، برای رفع منازعات میان گروه های مجاهدین که با قوام مختلف تعلق دارند موثر نیست.

### ۳- ثبات و تجدید

بازگشت هماهنگ و منظم به شریعت با میسر ساختن زمینه، فراروی از تشعب اقوام باعث ایجاد شرایط نوعی از تجدید و کم از کم تجدید سیاسی شده است، ولو اگر این روی آوری به امور سیاسی توسط علما هم تامین نشده باشد. بهمین دلیل است که احزاب پیرو نهضت مسلمین با آن همنوا گردیده در حالیکه از لحاظ سیاسی سعی به تحت نظارت درآوردن آن دارند.

استناد به سنت مبهم و دوپهلواست: از نظر علما این استناد به سنت نبوی بناً يك استناد اخلاقی است، ولی از نظر بسیاری از کهنسالان، عنعنه به آنچه که حافظه انسان را تشکیل میدهد، مطابق است و در نتیجه رهبران متجدد نهضت مقاومت از فتوای علما (فیصله، فقهی) برای ترویج اشکال جدید تجدید که عنعنه پسندان آنها کفر آمیز تلقی میکنند، ولی در اصل تناقضی با شریعت ندارد، استفاده میکنند. من باب مثال مکاتب جدید منحنی سر چشمه، کمونیزم پنداشته میشود، ولی در امر احیای آن اغماض صورت میگیرد. در پنجشیر مانند وردک که تعداد از جوانان مشتاق بازگشایی آن بودند، از علما در مورد از سرگیری مکاتب جدید فتوا گرفتند. بهمین منوال رهبران محلی مقاومت با باز گذاشتن دست قاضی در رفع منازعات خصوصی، از اینکه در تصیفه حسابات شخصی دخیل ساخته شوند توانسته اند اجتناب نمایند، در غیر آن مظنون به دخالت نه بر اساس ضروریات

سیاسی بلکه بر اساس تعلق قومی و پشتیبانی از يك قوم میشدند (امریکه غالباً زمانیکه اینها علی الرغم تمام این ملحوظات مداخله میکنند عرض وجود میکند).

بزرگترین مشکل نهضت مقاومت در تبارز مجدد تعلقات قومی نهفته باقی میماند. حتی با وجود آنکه از مدتی باینسو استنادات رسماً و صراحتاً استنادات همه گانی گرای جهاد است ولی با آنها تعلقات قومی در اشکال سازماندهی، تأمین تعلق سیاسی وفاداری و خصومت های محلی عرض وجود میکند. اگر چه منازعات خصوصی توسط قضات حل فصل میگردد ولی منازعات میان گروه های همپیمان به آسانی بیک داعیه انتقام قومی مبدل شده و توسط مفاهیم همه جانبه میان دو گروه رقیب که منجر به ایجاد يك موافقتنامه صلح می شود، حل و فصل میگردد. بدون اینکه بنای حقوقی جدا از موافقت دوطرف را دارا باشد. همین است که ملک وریش سفیدان وزنه و اعتبار خویش را بازمی یابند، در نتیجه برای نیروهای مقاومت حفظ تعادل میان اقوام و پرهیز از انتقام پروری درازای موافقتی که مؤثریت نظامی این نیرو هارا میتواند از خود متأثر سازد، ضرورتی است سیاسی. فی المثل اسلحه در تناسب تعلقات گروه های هم پیمان توزیع میشود و نه در ارتباط به وضعیت استراتیژیک، پاره از فرماندهان موقعیت خویش را فقط مرهون قومی میدانند که بنا بر ضرورت باید جذب شده و سهیم ساخته شوند. به همین سان يك قوم به سختی خواهد پذیرفت. که یکی از وابستگانش ولو طرفدار حکومت هم باشد، توسط یکی از اعضای خارج گروه قومی به قتل برسد، که غرابت کشمکش های غالباً بسیار مرگ آور و پرتلفات درونی نیروی مقاومت از همین جاست. این کشمکش ها به محض اینکه يك بعد مجادلتی قومی پیدا کند، با پاره از اقدامات احتیاطی و حتی تسامح مناقضت حاصل می کند، تا اینکه يك عمل تروریستی سیاسی بمثابة يك عمل انتقام پرورانه تعبیر نشود. از همین لحاظ است که اعدام يك عامل مغروزی به همکاری دولت بدون فتوای صریح يك مولوی مورد احترام بر مخاطره است.

روحیه قضائی مشربانه نیروی مقاومت افغان، برای احتراز از اینکه نیروی مقاومت بر اثر ثقلت جامعه شناخته شده خویش تحت فشار قرار نگیرد يك ضرورت سیاسی است. ولی واضح است که علما ساحه تطبیق شریعت را وسعت داده و در مناطقی که تعداد شان زیاد بوده

و خود خوب سازمان یافته باشد به تامین و تحمیل يك وضعیت قانونی موفق شده اند. آنها به ایجاد يك ساختار ملی مافوق قومی و حزبی هیچگاه موفق نشده و حقیقتاً در پی اجراء آن نبوده اند. در نتیجه احزاب سیاسی تنها نیروی مبادل تشعب قوم است. ولی با آنهم بدون اتکاء به شبکه های علما نمی تواند نفوذ پیدا کند. در نتیجه شرایط تجدد و نوین سازی جامعه عنعنوی افغان در متن نیروی مقاومت قرار داشته ولی تشعب قومی بعید از آن است تا به مثابه رمقی از وضعیت گذشته ظاهر شده باشد.

یکی عناصر دیگر تجدد صرفاً جاذبهء مسلکی شدن مجاهدین است زمانی که جوانان مسئولیت های انتصاب میشوند این امر بالای وضعیت عنعنوی جامعه بی تأثیر نمی ماند. ورود مخابره و اسلحه خواهان قابلیت فنی بود و به هويدائی کارشناسان متعلق به صفوف مقاومت مساعدت می کند. عناصر بسیار الگویی دیگر لباس، که در گذشته مصداقی برای جدائی تجدد و عنعنه بود، تحول نموده است، پر متحرك ترین عناصر نیروی مقاومت، چمپر های نظامی جدید را با پكول که يك كلاه مروج در چترال بوده و به الگوی پنجشیر مبدل شده است، مطابقت داده اند. هم چنان جنگ نقل و انتقالات را افزایش داده است. به آنچه در خارج میگذرد، دلچسپی بیشتر نشان داده میشود، زیرا همه میدانند که کمک از آنجا میآید. بالاخره بی بی سی از زمرهء اصلی ترین منابع کسب خبر است. دهات و روستاها خصوصیت روستائی خویش را از دست میدهند.

### ب - سازمان اجتماعی

#### ۱- روحیه جهاد و اخلاق مردم

جنگ و مقاومت در برابر بیگانه رفتار فرد را معنویت بخشیده است. مسلم است که يك بیان تازه و بدیع، در مورد جهان و هم چنان در مورد عدالت اسلام به چشم میخورد ولی تقرب خطر و نیاز به گزینش میان گریز و التزام یا تعهد شخصی نتیجه گیری سالم و صائبی را برای اشتیاق به جهاد میدهد. زیرا این اشتیاق مجاهد به جهاد بدون اینکه بسط عطش شهادت که در ایران می توان ملاحظه نمود، برسد، با اعتقاد عمیق دو نسبت به اینکه به بهشت

خواهد رفت و آن بخاطر اینکه يك فرد دشمن را كشته است (درین صورت غازی است) و اینکه خود در جنگ كشته شود (در این صورت شهید میشود) تحريك شده است. وعظ علما و ملاها زمینه بسیار مساعد بدست آورده است: نماز با جماعت و خطبات كه در مساجد داده میشود به چنان سطح بلندی رسیده است. كه پیش از جنگ هیچگاه مشاهده نشده بود. فدا كاری هائیکه بروضع جنگی مربوط است، به شرط اینکه هدف و غایات آن روشن باشد به آسانی پذیرفته میشود، مالیه اسلامی، اعاشه، مجاهدین و حتی بیماری های انتقامی به آسانی پذیرفته میشود مشروط بر اینکه نیروهای مقاومت رفتار عادلانه با مردم داشته و بجای اینکه در منطقه موفقیت های ناچیزی را بدست آرند خوب بجنگند. دولت بنا بر دلایل قویتر روسها هیچگاه منحيث يك نیروی متخاصم يك جنگ داخلی مد نظر گرفته نمی شوند. مگر به مثابه نماینده يك نیروی شیطانی با يك منشاء و اساس دیگر، نیروی مقاومت نسبت به اسلحه كه دارد داوطلب بیشتر در اختیار دارد. و حتی غالباً ارادهء معقولیت دادن به سازمان نظامی با تصفیه افراد زاید آن و مسلکی ساختن گروپ های مجاهدین با مخالفت شدیدی مواجه میشود، چرا جهاد میتوان را در انحصار جوانان قرار داد؟ درسراسر کشور، به رهنماهاي داوطلب میتوان دست یافت. اشخاصیکه مركب خود را به شماعاریه میدهند، شما را اعاشه می نمایند، و مطلع میسازند، و حتی بدون کدام فشاری مصرف آنرا به عهده میگیرند. زمانیکه انسان افغانستان قبل از جنگ را بشناسد، یعنی زمانیکه بغیر از مهمانوازی فردی هر چیز بخريد بود این معنویت بسیار چشمگیر میشود. مسلماً نیروی مقاومت هم شركاء مادی، دغل باز، متصلف و لافزن، و بهره جویانی در صفوف خود دارد، ولی تعداد آن ها نهایتاً كم است. مجموعاً تعداد «سست» ها با دوری از مناطق جنگ تناسب صعودی دارد. روحیهء مجاهدین، بر معنی واقعی كلمهء بسیار عالی است، وضع غیر نظامیان، بسیار آزموده شده، ناهمگون و هیچگاه به شدت جنگ ها در تناسب نیست: مردمان پنجشیر با هفت بار حمله مواجه شده و بالاخره از دره رانده شدند. با آنها قویاً در صف نیروهای مقاومت مانده اند. بر عكس بسیاری از مردمان مناطق قبائلی در نخستین نشانه های حمله ساحه را تخلیه نموده اند. روحیهء پیران كه جنگ فرصت خوبی را برای آنان

ببار آورده تا حمله آنها لحظات آخر عمر خود را به زیبایی به پایان رسانند ، بسیار عالی است . روحیه نوجوانان ، که مسحور لحظات تماشائی آن اند ، و نزد زنان نخستین مخالفین اختیار راه هجرت ، نیز عالی است . روحیه میانه سالان و خوانین که از اندیشهء عصر ظلاتی دوره شاهی در فراق بسر می برند ، و حاضر به اولین سازش می باشند که وضع موجود سابقه را برگرداند ، ضعیف است . مذهبیین مانند روشنفکران اسلام سالاری البته از زمرهء سر سختترین ها اند . تضعیف روحیه به خصوص در مناطق که کشمکش های داخلی میان نیروهای مقاومت منجر به تصفیهء حساب های شخصی ، با جگیری از مردم شده و آنها را به این امر متقاعد ساخته اند تا نسبت به مفیدیت حمایت از جنگجویان که به طفیلیان مبدل شده اند ، مشکوک شوند ، به ملاحظه میرسد . این وضع در منطقهء شیرغان (جوزجان) میدان و در اغلب موارد با اثر اشتباه حزب اسلامی بچشم می خورد . آنچه چشمگیر است ، نمود رشد گفتگو های اخلاقی است . میتوان افرادی زیادی را بدست آورد ، که حتی بابه خطر انداختن زندگی شان ، بدون هر گونه فشار خارجی متوسل به آرمان و استنادات جهادی میشوند و در این جامن از خود مجاهدین سخن نمی زنم ، که در نهایت انتخاب و حرفهء شان چنین است ، ولی از يك چوپان ساده و کوچی های که درائتای خطر با آنها مواجه شده ام . کوچی هایی که میبپذیرند تا خارجی را از میان گزوه های دشمن و یازیر مراقبت هوائی هلیکوپتر ها ، رهنمائی کنند و از گرفتن هر پاداش امتناع ورزند .

## ۲- کمیته ها و طرز اداره :

بهر اندازه از مناطق جنگی و مناطق پر نفوس دور شویم ، به همان اندازه ساختار احزاب به نفع همیستاد عنعنوی ملك ها و شورای ریش سفیدان محو شده واز بین میرود . بهر صورت تنها احزاب پیرو اسلام سالاری و حرکت دارای يك اداره واقعی اند .

احزاب گیلانی و مجددی ، تقارن سادهء جبهات میباشند .

هرگاه يك حزب بخوبی نفوذ یافته باشد ، ولو اگر رهبری اش در ساحه مسلط هم نباشد ، سازمان خود را به سطح ولایتی ایجاد میکند . در رأس ولایت يك امیر قرار دارد که دارای صلاحیت های نظامی و مدنی است ، او غالباً توسط اعضای حزب برگزیده شده و انتصاب او

از طرف پشاور تأیید میشود. امیر توسط يك معاون و يك قوماندان نظامی ، يك مسؤل مالی و يك قاضی معاونت میگردد که در حزب و جمعیت يك مسؤل امور فرهنگی و يك نمایندهء تخطیط و تنظیم (كمیساری سیاسی) به آن افزوده میگردد. امیر انتخابات روسای حوزه های محلی را براه انداخته و در صورت بروز رقابت خود تصمیم میگیرد. بعنوان مثال مسعود ، امیرولایت پروان و کاپیسا در ۱۹۸۱ از سوی هفت حوزه که در چوکات تشکیل وزارتخانه های جنگ ، تدارکات، مالیه ، تحقیق ، فرهنگ ، دعوت و تنظیم ، صحیه با اضافهء شعبهء روابط خارجی که مسؤل تأمین تماس با کارمندان مخفی نیروی مقاومت تنظیم شده بود ، معاونت میشد. قدرت امیر فقط به کمیتهء همان حزب محدود میگردد. و در حالت تسلط نسبی رهبری (مانند اسماعیل خان در هرات و مسعود در شمال شرق) نامبرده از طرف اهالی ناحیه منحیث حاکم تمام نیرو های مقاومت پنداشته میشود ، قدرت واقعی امیر به شخصیت و همچنان رویهء او در برابر شبکه قومی ، مرتبط است. او فقط در زمانی مورد اعتراض قرار میگیرد که خود را خارج از هرگونه انتساب قومی قرار دهد.

واحد اساسی نیروی مقاومت افغان عبارت از کمیتهء محلی است که قرارگاه (در پنجشیر) مرکز (در نزد پشتون ها) پایگاه ، حوزه (در حزب اسلامی) نیز نامیده میشود. کمیته ها چه به امیر مربوط باشند و یا نباشند. نظر به اهمیت يك حزب بسطح ولایتی حوزهء صلاحیت آنان بسطح يك ولسوالی بسط یافته اند ولی قریه ها می توانند دارای يك کمیته باشند و حتی اگر در صورتیکه يك قریه چند حزب و یا قوم مختلف وجود داشته باشد دارای چند کمیته هم باشد. استالف دارای شش کمیته (از هر حزب يك کمیته) و درهء پنجشیر دارای ۴۰ قرارگاه (همه از جمعیت) میباشد. بر عکس در مناطق کم نفوس چون فراه و یا در همواری های غور دوروز سوار بر اسب میتوان راه زد ولی به کمیتهء برنخورد در نتیجه برای تعیین موقعیت يك کمیته سه عنصر با هم تلاقی مینمایند: يك ساحه جغرافی يك شبکهء قومی ، و يك تعلق سیاسی. کمیته دريك ناحیه وغالباً دريك قلعهء (زمینهای مزروع که دارای يك قلعهء مستحکم باشند) صاحب رسوخ که به حکومت پیوسته و نیروی مقاومت دارایی او را ضبط نموده باشد ، قرار دارد. بر خلاف ادارات دولت سابقه کمیته ها علی الرغم

خطرات احتمالی در داخل قریه ها قرار گرفته اند تنها هزاره ها از عمارات اداری حکومت استفاده مینمایند . در مناطق بسیار نا مصون کمیته ها سیار اند . در ۱۹۸۴ تقابلی برین بود تا کمیته ها را دور از قراء مسکون قرار دهند .

در رأس يك کمیته يك رئیس ویا مدیر همراه با يك معاون ، يك آمر مالی ویک قوماندان نظامی قرار دارند . این اداره کوچک در صورتیکه اهالی تحت اداره کمیته زیاد باشند ، بسط یافته و ترمیم میگردد . کمیته های بزرگ تر دارای يك قاضی میباشد . کمیته دارای دو وظیفه است : نظامی و سیاسی ، در کمیته ها يك ویا چند گروپ زندگی میکنند که هر کدام توسط يك سرگروپ که دارای کدام صلاحیت سیاسی نیست رهبری میگردد .

کمیته های حزب و جمعیت عموماً دارای يك شعبه امور فرهنگی دعوت و تنظیم و بعضاً دارای يك بخش صحی میباشد . گستره تشکیلاتی فوق مربوط به وزنه روشنفران پیرو اسلام سالاری در کمیته هاست . دهقانان مالیات خویش را به کمیته ها تادیه نموده و عرایض شکایات خویش را به انجا راجع میسازند . ملک ها بنام همقریه های خویش با کمیته ها مذاکره میکنند . کمیته ها از نقل و انتقالات نظارت بعمل آورده و فراریان از خدمت عسکری را اجازه ورود میدهند . و رفت و آمد گندم را محدود نموده (برای احتراز از اینکه گندم بدولت تحویل داده شود ) خبر نگاران را محافظت میکنند و ناگزیر اند تا گروپ های احزاب دیگری را که به حوزه صلاحیت های او کشانیده شده اند و هم گروپ های حزب و مربوطه خویش را اعاشه نمایند . کمیته ها منحنیث محبس مجرمین حقوق عامه و یا طرفداران حکومت نیز مورد استفاده قرار میگیرد . امور صرفاً امنیتی و تامین نظم توسط رئیس پیش برده میشود که بعضاً درامر نظارت قیم و احتراز از احتکار نیز مداخله مینماید . در همینجاست که تصامیم نظامی اتخاذ میگردد .

فعالیت نظامی کمیته ها چنانکه خواهیم دید ، بسیار متنوع است ، تعداد زیادی از این کمیته ها بخواب رفته است . کمیته همیشه از فعالین متشکل شده اند که از همان ناحیه میباشد . آنها با وجود اینکه يك قدرت جدید را تجسم می بخشند ولی با آنهم ادامه وجود گروپ های همپیمان محلی اند . امکان آن می رود که کمیته ها آماده منحصر بفرد يك قوم

باشند. ولی میتوان مطمئن بود که دیر ویا زود اقوام دیگر کمیتهء خویش را در همان حزب ویا حزب دیگر تشکیل دهند: به همین سلسله قریهء اسفرز (هرات) دارای دو کمیته که هر کدام بابیست نفر مجاهد که یکی آن مربوط به قوم کپچیک و دیگری به مربوط به تاجک، است (در حالیکه هر دو فارسی بزبان اند) درحین زمان يك کمیته که درچوکات تامین تعلق خویش با يك حزب معرف نوعی قدرتی متمرکز معشر روستائی است نه در سطح بلکه در قلب آن جا دارد.

### ۳- جامعه ویک اقتصاد آزاد

دوای سیاسی نیروی مقاومت بعید از آنست تا سراسر فضای اجتماعی مناطق آزاد شده را فرا گیرد. علما موازی با کمیته های محلی نیروی مقاومت، در همه جا نهاد های قضایی را به بدست دارند. بهمین سان اگر چه کمیته ها در مناطق آزاد شده به مرکز فعالیت های سیاسی مبدل شده اند، مجامع عمومی دیگری وجود دارد که از حیظهء تسلط او بدور است، مثلاً مساجد محل تجمع مردمی است که به حوزهء همبستگی قومی متعلق نبوده و مسافر سیار منطقه است: چریکان مناطق دیگر، پناهندگان، فرار یان از خدمت عسکری. درمسجد از یافتن چای بدون شکر معهء نان که از طرف مردم داده میشود میتوانند مطمئن باشند مسجد به هیچکدام يك از احزاب متعلق نبوده ودر آن همیشه باز است. درهزاره جات وپکتیا مهمانخانه ها مانند سابق مشغول کارو بار خویش اند. در جاهای دیگر، صاحب رسوخان به برقراری مهمانخانه های شان ادامه داده وازبابت اینکه در آنجا چه کسی را پذیرایی میکنند، مجبور نیستند به کمیته ها توضیح بدهند. منازل شخصی غیرقابل تجاوز بوده ونیرو های مقاومت هیچگاه به تلاشی منازل نبرداخته اند. حتی يك گروه عملیاتی پیش از اینکه درساحهء ملك شخصی کسی داخل شود از صاحب خانه کسب اجازت می نماید. عملیات تروریستی همیشه درخارج خانهء شخصی مورد نظر صورت میگیرد. تجاوز ناپذیری ساحهء ملکیت شخصی حتی درقبال دشمنان هم مورد تطبیق قرار میگیرد. اقتصاد مناطق آزاد شده يك اقتصاد آزاد باقی مانده است. نرخ قیم و نوعیت معامله وقرار داد بر اساس تراضی جانبین تعیین میگردد. نیروی مقاومت جز دو مورد جریان صدور گندم وپاره قیم (مانند نرخ حمل و نقل) د. امور دیگر مداخله نمیزورد. شوروی ها در فصل حاصلبرداری، یعنی زمانیکه قیمت ها بسیار پایان باشد سعی بخیرید گندم دهات مینمایند.



آنها برای اینکار از کوچیان استفاده مینمایند . مثلاً درخزان ۱۹۸۲ کوچیان سمتری که از بادغیس آمده بودند ، به ایماق ها پیشنهاد خرید هر سیر گندم را در بدل قیمت صد افغانی نمودند ، درحالیکه قیمت محلی ۳۵ افغانی بود . از همین طریق گندم به قلعهء نو فرستاده شده وبه شوروی ها تحویل داده میشد . هدف دو چیز بود : اکمالات غذایی شوروی ها وبالا بردن قیمت درمناطق آزاد شده . از همین رو نیرو های مقاومت قبایل را مجبور به خرید مقدارگندم نمود که معادل مصارف خود آنان بود . برخورد های مسلحانهء هم و پراگنده هم صورت گرفت . در هرات جز با اجازه نامهء نیرو های مقاومت گندم را نمیتوان انتقال داد . بهمین سان قیمت پارهء ازخدمات مانند خدمات انتقالاتی که بخاطر کمبود مواد سوخت و خطر موجود به نحو قابل ملاحظهء بالا رفته است ، نظارت میشود . ولی اتحادیه های رانندگان ترجیح میدهند تا خود نرخ را تعیین نمایند . این نماینده اتحادیه بعلت نیرومندی اش مستقیماً نیروی مقاومت داخل مذاکره میشود . در همین سلسله درجاغوری واقع در هزاره جات جنوبی که مبداءء وسایط بسوی پاکستان میباشد ، دو اتحادیه یکی سنی ودیگری شیعه وجود دارد . پس از ماه ها رقابت ، تصمیم گرفتند تا سهم بازار را میان خود تقسیم کنند . حرکت به بنویت صورت گرفته ونرخ کرایه در دفتر وفاقی آن تعیین میگردد . پارهء از مناطق با انحطاط اقتصادی مواجه است . ولی پارهء دیگر شاهد شکوفایی اقتصادی بسیار زود رس اند . در هزاره جات ، بازار هایکی پشت دیگر مانند سمارق سبز گردیده . وامتعء زیادی را در آنجا میتوان یافت . معمولاً تاجران يك دكان در کابل دارند که غالباً توسط مردان که شامل جلب واحضار نمیشوند ، به پیش برده میشود . تاجران مزبور بخاطر حمل ونقل امتعءء شان در پركات يك اتحادیه منسجم شده اند . نیروی های مقاومت به گشایش يك دفتر نظارت با بازار و وضع مالیات که در هزاره جات بسیار بلند است اکتفاء نموده اند . نیروهای مقاومت برای غیر نظامیان هیچگاه دست به تشکیل شبکهء اکمالاتی نزده است ، درمناطق که از بازار محروم اند ویانظر به شرایط جنگی از آن تجرید شده اند هر خانواده به تنهایی خویش با گسیل پیوستهء یکی از اعضای خویش دریکی از نزدیکترین بازار های نیروی مقاومت ، مشکل خویش را حل میکنند . مثلاً ایماق ها برای اینکه بتوانند به بازار «دل تخت» ولایت هرات برسند پنج روز منزل میزنند . سوداگرانی که خطر حمل ونقل امتعءء را از مناطق دور افتاده را بخود هموار میکنند . میتوانند آنرا به قیمت دلخواه بفروشند . نیروی مقاومت که

انتظام انتقالاتی ضعیفی دارد. از این امر آگاه است که نمیتواند مانع اقدامات خصوصی گردد. و هم اینکه نظارت زیانمند فعالیت های اقتصادی قیادات فلج می سازد. بالاخره آرمان نهضت مقاومت با ملکیت خصوصی و معامله آزاد مطابقت دارد. با آنهم مسلم است که نهضت مقاومت اهمیت سیاسی کم به مسائل اقتصادی و تدارکاتی میدهند. حتی انتقال اسلحه در بسیاری از موارد توسط بخش خصوصی صورت میپذیرد: یک گروه از مجاهدین با ساریانان و کرایه کشان داخل معامله گردیده. و یا اسب های مورد ضرورت شانرا میخرند. اصرار در فرمایش ها نادر و مؤقتی بوده و بنحو عاقبت نا اندیشانه صورت میپذیرد.

جنبه مثبت این شائبه انتقالاتی مقاومت اینست که از بین بردن یک شبکه اکمالاتی پراکنده و پر منفعت برای شوروی بها مشکل تر است. تجاری که از معامله با مجاهدین سود میبرند نقش مؤثری در کابل دارند. همینکه شوروی ها یک راه ارتباطی را قطع کنند مقاطعه کاران خورده پا که بعلت منفعت تطمیع شده اند راه دیگری را باز میکنند، بالاخره یک اقتصادی متوازی و متقابل وجود ندارد. اقتصاد شبکه های تجارتهی مناطق تحت اداره نیروی مقاومت مانند سایر مناطق کشور است. خفه نمودن جریان اقتصادی نیروی مقاومت خفه نمودن اقتصاد سراسر کشور است و شوروی ها تا زمانیکه مناطق تحت اداره خویش را نمیتوانند از لحاظ غذایی اکمال نمایند، بخود اجازه این کار را نمیدهند. در نتیجه، غیر از محاصره های محلی و مؤقت و تخریب های سراسری ولی دقیق و آماجی اقتصاد نیروی مقاومت سرپا خواهد ایستاد. زیرا کمتر آسیب پذیر بوده چون نظر به اقتصاد حکومتی خود کفالت و نا هنجار تر است.

چون نرخ امتعه به اثر قانون عرضه و تقاضا تعیین میشود، بازار بسیار بی ثبات است. قیمت گندم میان فردای روز حاصلبرداری و نخستین بحبوجه فصل بهار میتوان به پنج چند خود برسد. قیمت فر آورده های زراعتی بسیار پائین تر از قیمت آن در پایتخت است. بر عکس فر آورده های در مانی و صنعتی در قرآء پائین تر از پایتخت است. با آنهم وضع قحطی و تقلل تغذی با وضع پیش از جنگ عمیقاً متفاوت نیست و لواگر فر آورده های چون شکر هم غالباً کمیاب هم باشند. قرار داد های اجازه کاران زمین و تعیین مزد همیشه بطور آزادانه منعقد میشود. اگر قرارداد های مزبور معمولاً عادلانه ترتیب داده میشود بیشتر بعلت کمبودی مزدور کار و ناشی از فرار مردم و بخصوص جوانان که برای جستجوی کار به

ایران و ممالک خلیج میروند. تا وعظ علما، کارگران فصلی که بعلت تاریخ متغیر حاصلبرداری از یکجا بجای دیگر میرفتند بخاطر دشواری های نقل و انتقالاتی عملاً وجود نداشته و از بین رفته اند. جوانان از ترس جلب و احضار اجباری و حملات و تلاشی های نابهنگام دولت حواشی شهرها را ترك داده اند. بالاخره اردوی نیروی مقاومت بخش عمدهء نیروی بالقوه ایندسته از مزدوران را در استخدام خود دارد. در هزاره جات از کمبودی واقعی کارگران زراعتی سخن زده میشود. با آنهم مسلم است که قاضی های نیروی های مقاومت، اقلأ در مناطقی که میتوانند بالای حمایت رزمندگان بر علیه صاحب رسوخان و منتفذین حساب کنند، بعبارہ دیگر جا های که شبکهء کمیته ها متراکم است، حدود را برضد سود که عمده ترین آفت زندگی دهاقین است وضع نمایند.

با این وجود غیابت خوانین بزرگ و دشواری های جنگ، نابرابری های اجتماعی را تا اندازهء از بین برده است و دهقانان سادهء که بخش عمدهء نیروی رزمندهء مقاومت را میسازند. امروز دارای اسلحه و اعتبار سیاسی اند. نه احزاب و نه کمیته های محلی مقاومت از طرف خوانینی که انحطاط و زوال سیاسی آنها را مشاهده کردیم حمایت نشده و نمیشود.

مواردی چندی از فساد را نیز میتوان مشاهده نمود: این کار در هزاره جات بهمین منوال در کمیته های که بحال خود شان رها کرده شده اند، زیاد دیده میشود (غالبأ کمیته های حرکت) در مناطق سرحدی، نوعی خاصی از قطاع الطریقی (غارت کاروانهای نظامی) نیز شیوع یافته است، با آنهم سردسته گان نیروی مقاومت اکثراً عادل بوده اند و در سراسر از آندسته مناطقی که نهضت مقاومت بالواسطهء قاضی ها بتوانند مردم را به عادلانه ساختن قرار داد ها و تبدلات اقتصادی ترغیب مینمایند: ولی سلاح او در ینکار بیشتر باعث تشویق و ترغیب عدهء و توییح تعداد از مفسدین بزرگ است تا انفاذ يك لایحه و یا تأمین نظارت بر امور اقتصادی که یاد آور يك روش کمونیستی است. برای افغانها داشتن آزادی، داشتن آزادی در امور اقتصادی نیز است.

### ج - جایه جایی های مردم و دسته بندی مجدد تومی

ما مسئله پناهندگان ایران و پاکستان را مورد مطالعه قرار نمیدهم (۲) يك پناهنده يك مجاهد نیست، آنچه مورد دلچسپی ما قرار دارد عبارت از کیفیت تصمیم رفتن و دسته بدی

هاست که مهاجرت ببار آورده است. فرار از مناطق روستایی با شدت جریان جنگ در تاسست نیست. غیر نظامیان میتوانند در يك منطقه عاری از سکنه مسکن گزین شوند (پنجشیر) و یا بر عکس از جنگ های احتمالی سبقت جسته و پیش از در گیری از آنجا بروند، مانند هلمند و یا اینکه به تعقیب يك عملیات کوچک از آنجا فرار نمایند، مانند کتر در سال ۱۹۸۰. فرار میتواند با ستقامت کشور های خارجی باشد و یا به پایتخت. در نتیجه بجاست تا عوامل فرهنگی که در آن نقشی را بازی میکنند مورد ملاحظه قرار دهیم.

### ۱- فرار احتجاجی یا هجرت

ترك بدون جنگ و مقابله سرزمینی مسلمانان که از طرف کفار اشغال شده کم از کم مشروع بوده و در پهلوی آن در قرآن نیز توصیه شده است: « آنکسانیکه هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند (... ) اینها مؤمنین راستین اند» (قرآن سوره هشتم آیه ۷۵ ترجمه پلانشر) « مادر زمین مستضعف بودیم، همینست که ملائک خواهند گفت که « آیا زمین خدا فراخ نبود تا شما بتوانید هجرت کنید » (قرآن سوره چهارم آیه ۹۹) به پیروی از حضرت محمد «ص» که مکه را به قصد مدینه ترك گفتند بسیاری از مسلمانان ترك سرزمینی را که از حیظه مسلمانان خارج شده است را به قصد يك کشور مسلمان دیگر يك تکلیف دینی میدانند. مهاجر از لحاظ لغوی به معنی کسی است که دوری میگزیند. فرار های احتجاجی مزبور در افغانستان، همیشه بصورت دسته جمعی صورت گرفته و توسط زعمای عنعنوی محل برانگیخته شده و سازماندهی شده است که متضمن نقل مکان يك گروه همپیمان بیک کشور بیگانه و عموماً پاکستان است. این گروه تا مدت معینی همبستگی خویش را در آنجا حفظ میکنند. به عنوان مثال از هجرت قرغزی های دامنه های کوه پامیر برهبری رحمن گل، بلوچ های هلمند برهبری دو فرمانده محل بنام های سنجرائی و گورکیش و قبیلله صابری پکتیا نام میبریم. اگر عنصر تعیین کننده و خامت وضع اقتصادی و نظامی نباشد، موجودیت تهدید يك خطر هم میتواند منجر باین حرکت شود. اینگونه فرار های احتجاجی تقریباً منحصر به قبایل میشود. يك مورد استثنایی هجرت در داخل کشور توسط طریقہ های چشتیه از چشت شریف (هرات) ارائه داده شده و بظهور رسیده است. پیروان طریقہ

منزور پس از استماع مواظظ علما که صریحاً خواستار هجرت بر مبنای قرآن بودند با سه و یا چهار صد خانواده خویش در يك روز (۱۱) اپریل شهر را بقصد کوهستانات اطراف ترك نمودند و از آنجا بچنگ ادامه دادند .

## ۲- فرار از جنگ

در بارهء از مناطق هجوم پی در پی شوروی ها با وسایط زرهی و حمایت نیروهای هوایی ، شدت جنگ و از بین رفتن محصولات و انتقام گیری از غیر نظامیان عرصه را برای ادامهء حیات دشوار ساخته بود . در چنین مواردی فرار يك هتجار نا منظم یافته و صورت انفرادی را بخود پیدامیکرد . تصمیم هجرت توسط هر خانواده و بصورت علیحده گرفته میشد . در ابتداء مردم در دره های مجاور و سپس به پاکستان یا کابل پناهنده شدند . در ینصورت ولو خانواده های یکدیگر را در تبعید باز یابند گروهبندی اجتماعی به سطح عالی قبلی باز تشکل نمی یابد . اینوع فرار دارای يك اثر مخرب و زیانبار میباشد . از همین لحاظ بسیاری از خانواده ها در امر هجرت تردید نشان داده و حتی در تحت شرایطی بسیار سختی سعی میکنند تا در ساحه باقی مانند . موارد که در مناطق غیر قبایلی بوفرت دیده شده است . بناً غربت احتجاجی منحصر به گروه های قبلوی شده و بابتکار مهتران و زعما محلی صورت پذیرفته است در حالیکه در مناطق غیر قبیلوی رهبران بیشتر سعی به ازین بردن این حرکت مینایند .

تمام پا دگان به پاکستان ایرن نمیرسند جنگ با عث بوجود آمدن يك فرآیند جدید ترك روستا گردیده است . در گذشته ترك روستا بیش از همه مربوط بافرااد مجبور می شد که در حالیکه خود در شهر کار میکردند ، خانواده شان را در روستا میگذاشتند . اکنون موضوع بر عکس است خانواده ها به کابل پناهنده میشوند ، در حالیکه جوانان بعلت جلب واحضار اجباری از شهر فرار میکنند جمعیت فارسی زبان (مانند پنجشیر یان ) فرارسوی شهر ها را نسبت به مهاجرت ترجیح میدهند . فرایند تراکم نفوس در شهر فقط منحصر بکابل میشوند زیرا در شهر های دیگر جنگ های پراکنده حتی در داخل حومهء شهرنیز وقوع میابد ، نفوس کابل دو یا سه چند شده و مردم در اماکن اجتماع نمود و انباشته شده اند زمانیکه اهالی شهر تصمیم به فرار داشته باشند ، بااستثنای آندسته از جوانان شهری که شامل

نیروهای مقاومت اند بروستا ها نرفته به پاکستان میروند .

### ۳- تحولات در کوچی گری

کوچی گری دوام یافته ولی با کاهش تعداد افرادی که مشمول آن میشدند و طولی شدن مدت سفر برعکس ما شاهد کوچی شدن دوباره، گله داران میباشیم که بمنظور حفاظت خویش از جنگ می کوچند . این کوچی گری ها در محدوده مسیر های کوتاه تری صورت میپذیرد . شبه کوچی گری ایماق ها باقی مانده است زیرا بیلاق های تابستانی امن تراند .

قبایل درانی و غلجایی پشتون ، قبل از جنگ در حواشی کشور محل بود باش زمستانی شان بود در تابستان به مرکز افغانستان میکوچیدند ، با سه مشکل روبرو میباشند . در مرحله اول ساحات زمستانی که عموماً از همواری های عاری از سکنه متشکل میباشد برای تانکهای شوروی زرهی شوروی که در آنجا به گزمه و مراقبت پرداخته ، غارت نموده و جوانان را اجباراً به عسکری سوق میدهند سهل الوصول است . قبایلی که زمستان ها را در هرات و نیمروز (نورزایی علیزایی سزایی، برهوی ) سپری میکنند بیشتر مورد تهدید قرار میگیرند . تنها قبایل تره کی ، سامانزایی، بادغیس و فاریاب که بنحو غریب و استثنایی در سرحدات شوروی قرار دارد آرامند . مشکل دوم از عبور سرك های قیر نشئت میکند که ساحات زمستانی و تابستانی را از هم جدا میکند . در این سرك ها گزمه بصورت مرتب عبور نموده و در آن کوچی ها مورد هر نوع آزار قرار میگیرند . با آتم ساحات تابستانی هندوکش آرامتر اند . ولی شدت زمستان آنها را غیر قابل عبور میسازد . بالاخره ترتیب مبادله بسیار عنعنوی میان دهاقین و کوچی ها دستخوش بحران است . شوروی ها مرتباً کوچی ها را ترغیب بخیرین گندم مینمایند تا آنها دو باره بخزند . برای مدتی کوتاهی بلندی قیمت گندم برای اکثر کوچی ها زیانبار بود ، زیرا قیمت گوشت در روستا ها بر کود مواجه بود و تجارت پوست از رونق افتاده بود . زمانیکه شوروی ها دست به محاصره محلی زده و یا بطور مثال تمام وسایط نقلیه که در مسیر راه هرات و نیمروز در رفت و آمد بودند (۱۹۸۲) ، از طریق هلیکوپتر ها گلوله میبستند ، تبادل میان کوچیان و باشندگان (محلی گندم در ازاء گوشت و پوست در مقابل هیزم ) و بخصوص بضرر کوچیان قطع گردید .

همین بود که بسیاری از کوچیان دست به آخرین سفر خویش زدند . آنها دیگر چراگاه زمستانی خویش را ترک ندادند و در اغلب موارد به پاکستان رفتند . بهمین منوال قبایل

پشتون بغلان از ۱۹۸۰ باینسو سعی به تغییر مسیر خویش نمودند، آنها کوه هندوکش را در ظرف يك روز با ستقامت جنوب ترك نموده و به پاکستان عبور نمودند. در اوایل همچو تغییرات موقتی پنداشته میشد، همه در قرارگاه های زمستان منتظر آن بودند تا شرایط بهتر شود ولی آهسته آهسته این اردوگاه بیک بیک قریه، گلین مبدل شده و دورنگای باز گشت تیره گشت.

هر گاه سعی به تداوم سفر های عنعنوی بوده است، یا مسیر و مقصد تغییرخورده و یا حجم گروه و مدت و تواتر دفعات آن تغییر نموده است. فاصله سفرها کوتاه تر شده است از این بیعد مردم دیگر از بهسود به چخچران سفر نمیکردند و نه بازاری مانند گم آب وجود دارد. کوچیان از ترس اینکه مبادا از دست شوروی ها غارت شوند به حمل امتعه، بیک مردم که بهر صورت نادر هم بودند، تمایل نشان نمیدادند. بالمقابل کوچی گری در حواشی کوهستانات مرکزی کوه هندوکش یعنی درباد غیس، سفید کوه، سیاه کوه ارزگان، و غزنی پر رونق باقی مانده است. دشت ناوریک مرکز تابستانی کوچیان باقی مانده است.

بالاخره تحولی را در دوره اینگونه سفر ها نیز میتوان مشاهده کرد. شماری از کوچیان مانند غلجایی ها که در گذشته تابستان را در دشت ناور بسرمیبردند، يك و یا دو سال در جا های پر امن تر بسر میبردند. بدون اینکه در بهار از آنجا کوچند دو سال بعد از محاصره هزاره جات که در ۱۹۷۹ به اثر فرمان تره کی صورت پذیرفته بود به آنجا برگشتند، خود را با وضع جدیدی مواجه یافتند. دهقانان هزاره که از لحاظ عنعنوی محکوم بودند، مسلح بوده و داخل سازمانهای شان تنظیم شده بودند. کوچی ها عموماً خود را تحول رابطه قدرت میان ساکنین مناطق که به اثر سازماندهی شدن و مسلح گردیدن و از بین رفتن يك حکومت پشتون که منتظماً از آنها پشتیبانی مینمودند وفق دادند. آنها غالباً به يك حزب از احزاب سیاسی پیوسته اند (حرکت وگیلانی) بهمین سلسله درناور و جاغوری حرکت انقلاب و در هزاره جات شورا از آنها نمایندگی میکند. کوچیان صفحات جنوبی و غرب کلاً بصف مقاومت قرار گرفته اند و کوچیان شرق واضحاً این الوقت اند.

#### ۴- جمع بندی دو باره قومی

از جابجیا شدن جمعیت و نفوس، اقوام مختلف را بنحو متجانس متأثر ساخت. گروه های

هم پیمان و متشکل و در نتیجه قبایل به عکس العمل دست جمعی تمایل نشان دادند : واگر تصمیم حرکت گرفته میشد ، مقصد آن پاکستان بود . زیرا ساختار اجتماعی موجود در مناطق مرزی پاکستان با نمونه افغانی آن نزدیک بوده و ساکنان آن پشتون اند . تناسب مهاجرین پشتون منجمله جمعیت مهاجرین افغانی در ایران بالاتراز تناسب نفوس است که در افغانستان داشتند ، بناً وزنه و اعتبار پشت نهادر داخل کاهش یافته است ، امریکه بدون نتیجه سیاسی باقی نماند . پاره از قوم کوچک مانند قرغزی هاو گوریتی ها تقریباً از صحنه کشور بکلی محوه شده اند . بالمقابل وزنه ، تاجک ها هزاره ها و ازبک بنحو قابل ملاحظه بالا رفته است در پهلوی آنکه جمعیت جدید کابل رو به فارسی زبان شدن است . در مناطق متعددی که یک اقلیت قومی در حلقه مردمان دیگر قرار گرفته بودند ، اگر اقلیت مزبور یک شاخه جدید قوم خود میبود و بخاطر فعالیت های حرفوی ( کارگران فصلی ، تاجران ) با اینجا آمده بودو دوباره به منطقه اصلی خویش بازگشت نموده اند . البته بدون اینکه در اینجا سخن از مامورین باشد که بعد از اینکه به صفوف نیرو های مقاومت پیوستند ، به منطقه خویش عودت نموده اند . دیگر نه در هزاره جات و نه در ارتفاعات منتهی به نورستان بغیر از کوچیان ، پشتونی و جود ندارد . هزاره ها کابل و غزنی را ترک داده اند ، تنها سمت شمال ارائه دهنده یک زمینه ، پر خطور خال و یک میناتور حقیقی اقوام میباشد .

در نتیجه پی آمد های این نقل و انتقالات مردم عبارت از تنزل قدرت پشتونها ، قبایل کوچی در برابر ساکنین که عموماً دارای ساختمان قبایلی نیستند ، ولی با آنهم نه از تسلط جدید فارسی زبانان بلکه از تبارز تعادل دوباره اقوام میتوان سخن بعمل آورد .

#### ۵ - جغرافیای جدید محورهای ارتباطی و اقتصادی

همرا با جنگ رفت و آمد مردم هیچگاه قطع نشده است . ولی روی مدار جدیدی و یا با عاریه گرفتن راه های قدیمی که گشایش راه های نوین (مانند راه سالنگ ) آنها را از استفاده انداخته بود ، صورت میپذیرد . مناطقی چون هزاره جات که در اثر گشایش راه جدید متحشی شده بودند ، دوباره به مناطق عبور و مرور مبدل شدند . پکتیا ، کوتل انجمن و کوتل ولف پیش از اینکه توسط روسها تصرف شود در اثر گشایش راه جدید متحشی شده



دند ، دوباره به مناطق عبور و مرور مبدل شدند . قتل کوهستانی که بسختی قابل نفوذ اند عبور مردم نقشی را بازی میکنند. زیرا این راه ها از بباری های هوایی مصئون است که رستان در صف این مناطق قرار میگیرد. در پاره از مناطقی دیگر عبور و مرور تازه نیرو های مقاومت ، مهاجرین و فراریان ، خدمت عسکری باعث رونق اقتصادی و گشایش درب مهمانخانه ها ، بازار ها و رباط خانه ها گردیده است (پکتیا ، در هزاره جات ، جاغوری یک نمونه از این شکوفایی اقتصادی است ) قاچاقبری در نزد اقوام جاجی ، منگل و بلوچ ( در رباط و بلوچستان حتی جبهه بنام «جبهه قاچقبران» وجود دارد ) نسبت بهمه وقت گرمتر است . بازار های که در انتها راه های عبور و مرور درجا های بالنسبه امن و قابل عبور قرار دارند. نقاط پایینی دره ها که در گذشته ارجحیت داشت ، از این پس عاری از هر گونه بازار است (هری رود که در میان اوبه و هرات قرار دارد ، و اندراب در پنجشیر ) بر عکس پاره از شبکه های عبور و مرور کالا ها از بین رفته و رابطهء مناطق بزرگ با بازار ها بکلی قطع شده است نمونهء این حالت ، بازار غور است که در گذشته توسط بازار چغچران اكمال میشد ، اکنون این مرکز اكمالاتی به پایگاه شوروی ها مبدل شده و برای اکثر مردم قابل حصول نیست .

همچنین شبکه های حمل و نقل و مراکز مهم اقتصادی از جایجا شده است. ولی این وضع ثبات ندارد زیرا امکان ویرانی بازار ها و قطع راه های ارتباطی توسط شوروی ها هر لحظه وجود دارد . افزوده بر آن بازار های که نیرو های مقاومت در آن مسلط است به پیشباز سیاسی (ویا اقتصادی ) میان احزاب بخصوص حزب و جمعیت مبدل میشود . مانند درهء بالای اندراب و گرزویان در فاریاب در شمال کشور . بدینگونه چنین تفرقه افکنی ها توسط دستان پنهانی شوروی ها تشدید میشود ، میتواند وضع بازار ها را که در غیر این شرایط برای ارتش شوروی غیر قابل حصول است بیک حالت زیانبار مبدل میکند و از ادارهء جانبین درگیر ، بیرون برآید .

#### ۶- پی آمد های استراتیژیک و جمع بندی دوبارهء مردم

شوروی ها پدیدهء های فوق را میتوانند در چارچوب استراتیژی ضد چریکی در نظر گرفته

و بر اساس آن عمل کنند. غربت از وطن تحت نام انواع واشکال آن، نیروی مقاومت را از اتکاء نفوسی آن محروم مینماید. پاره‌ء از تضادها حاد تر میشود، کوچی‌ها و باشندگان دائمی در پاره‌ء مسئله دوران و خریدوفروش غلات باهم مخالفت میکنند. بازاریان بازارهای که تحت تصرف نیروی مقاومت قراردارند با فعالیت‌های که نظامی آنها که میتواند وضع موجود را تغییر دهد مخالفت میورزند. قاچقیران نیز تا اندازه‌ء خواهان نوع سازشکاری با شوروی‌ها میباشند. باری قاچاق بسطیح يك قبيله صورت میپذیرد، بالاخره وجود پناهندگان عاملیست برای عدم ثبات وضع در پاکستان.

با آنهم شوروی‌ها در اداره آوردن این پدیده‌ها به مشکل مواجه اند. سیل ناگهانی پناهندگان در کابل که نتیجه‌ء تخلیه دهات است منجر به بروز تورم و قحطی در پایتخت شده است که شوروی‌ها نمیتوانند از آن جلوگیری نمایند. بخش عمده نفوس مخالف آنان باقی مانده است. اموال امدادی که از طرف دولت به مردم امداد می‌شود دوباره به قراء فرستاده میشود، جاییکه جدا از حالات و خیم بهر صورت قیمت گندم چوب و میوه جات ارزان تر است. شوروی‌ها نتوانستند تا کمر بند امنیتی در گرداگرد کابل بنا کنند زیرا برای تغذیه جمعیت آن نیاز مند آند، که بگزارند دهات تولید کنند و پول دوران نمایند. در نتیجه میان دو چرخ سیاست شان تضادی وجود دارد: تجرید دهات و عادی ساختن شرایط زندگی در شهر. موج پناهندگان موجود در پاکستان کشمکش شدیدی را بارآورده است، ولی کمک‌های بین المللی مناطق سرحدی را ثروتمند ساخته است. پناهندگان تا کنون از لحاظ سیاسی از سوی احزاب بخوبی اداره گشته و به آسانی در فعالیت‌های محلی سهمیم شده اند. پدیده فلسطینی سازی عرض وجود نکرده است، حتی میتوان شاهد بازگشت جزئی پناهندگان به کشورشان بود (کنر) بر عکس چنین بنظر میرسد که نیروی مقاومت تا هنوز میتواند برخوردار از پشتیبانی لازم برای احضار نفرات در صفوف نیروهای خویش باشد. از جانب دیگر غربت و مهاجرت فعلاً دارای مزیت چندی هم است، فشاری که بعلت افزایش نفوس بالای قطعات زمین رویه محسوس شدن بود، دیگر نقشی را بازی نمیکند. در نتیجه تنش اجتماعی کاهش یافته است: آنعه از افراد یکه اولتر از همه عزیمت نمایند، سست تراند. روابط کوچی

ها با باشندگان بومی دوباره تعادل پیدا نموده است. کوچی‌ها بالای چراگاه‌های زمستانی فشار کمتری می‌اندازند، تعادل جدید نفوس منجر به تعادل جدید سیاسی میان اقوام شده است که ضمانتی است برای افغانستان در یگانگی حال مبارزه و مقاومت. مثلاً هزاره‌ها بخاطر در اختیار داشتن معابر خویش به نیروی مقاومت به خود مختاری دست یافته‌اند که آنرا از یک حکومت مرکزی پشتون و کمونیست نمی‌توانستند انتظار برند. آنها از لحظه که به پایه برابری با دیگران رسیده‌اند در صفوف نیروهای مقاومت با اقوام دیگر داوطلبانه همکاری و کمک مینمایند.

این سوال میتواند مطرح شود که آیا امحاء دولت مرکزی و خود مختاری عملی ساحات تساند با عث پارچه پارچه شدن افغانستان که روسها آنرا قطعه قطعه هضم نمایند، نخواهد شد؟ در واقع این چند پارچگی یک خصیصهء مرحلهء نخستین شورش بود. ولی اگر ساحه پسندان در موضع خود سرسختی نموده و پا فشاری نمایند. نیروهای متحد کننده نهضت مقاومت بالای عنصر فرار از مرکز حساب خواهند کرد. این عناصر سیاسی (حزب پالهامات وطنی) فرهنگی (بینش مشابه مبارزه یعنی جهاد) و جامعه شناختانه (هویدایی هیئت علما) اند. تحولات مشاهده شده مردم دارای آن ماهیتی نیستند تا هویت ژرف جامعه مدنی را تغییر دهند

### یادداشتها

۱- بطور مثال قبل از جنگ انکشاف وجهش ناگهانی در یک متروپول شهری وجود نداشته است. نشانه های پیشتازانه آن در سال ۶۰ پدیدار شد، ولی افغانستان خصایل کشور عقب مانده را نداشت (نرخ تولدات بالاتر از نرخ انکشاف نبود، تبادلات و پولی شدن معاملات ضعیف باقی میماند). ی- لاکوست کابل جزوهء انجمن جغرافیه دان های فرانسیسی ش ۳۵۵/۳۵۶/۳۵۷.

۲- تحقیقات اختصاصی در مورد پناهندگان بسیار است، فی المثل از گذارش ژ- ویکه، که برای وزارت زراعت تهیه شده است یاد آوری میکنیم.

۳- ک- قردیناند «مسافرت کوچیان و تجارت در افغانستان مرکزی مجله فولک ۱۲۷۲»

۴- نگاه شونده مطالعات نظری و لی بسیار دلچسپ آلن ولف - تامسن «جنگ چریکی

قابیلی» در مجله حل کشمکش ۱۹۸۳

## از جنگجو تا چریک

مجاهد کیست ؟ سه دسته از مبارزین را میتوان ازهم تفکیک نمود . نیروهای مسلح مقاومت ، نیروهای دائمی وانسجام یافته ، مقاومت (مسلکی نظامی ومتحرك ) که تعداد شان در سراسر افغانستان تقریباً به ۱۵۰۰۰۰ نفر میرسد ومعادل است با تعداد نیروهای شوروی در ۱۹۸۳ . در مرحله بعدی جنگجویان نیمه وقت قرار میگیرند (محلّی ومسلکی ) که عموماً بیک حزب ومتعلق بوده ومربوط بیک کمیته محلّی اند ، ولی جز در هنگام خطر به وظایف نظامی سوق نمیگردند ودر نیمهء باقی مانده وقت بزرع زمینی خویش میپردازد . بالاخره هر افغانی که دارای یک میل سلاح بوده ودر مناطق آزاد شده زندگی کند ، بالقوه یک مجاهد است . آنچه توجه ما را بیشتر بخود جلب میکند دسته اول آن است .

مجاهدین غالباً درچوکات یک کمیته بسطح یک قرارگاه مجلی چه درمناطق قبایلی باشد ویا غیر قبایلی ودرتحت ادارهء هر حزبی باشد ، که در سراسر افغانستان با هم مشابه میباشد ، انسجام یافته اند . باآنهاهم به محض اینکه مسئلهء مرحلهء عالیتز جنگ مطرح میشود ، ذهنیت ها وطرز تفکرات وساختارهای متفاوتی را میتوان مشاهده نمود که برویکار آمده است .

### الف - خصوصیات عمومی سازماندهی

#### ۱- کمیته ها ، شبکه ها وساحات تحت اداره:

برای حصول یک هدف نظامی قدرت انجام عملیات بسطح منظوقی باید ازتشعب قومی فرا تر رفت . بطورمثال ، مشکل است تا گروه های مسلحی را وادر به عملیاتی در منطقهء نمود که

خود از آنجا نمی باشند. (مثلاً پنجشیری ها را در اندراب) در غیر آن مردم تسلط یک نیروی کمونیستی ولی با منشاء قومی دور تر که آنها را خود مختاری میدهد، نسبت به حاکمیت یک گروه مسلحی که بیشتر منحصراً یک گروه بر خاسته از یک قوم رقیب نگرین می شود تا نماینده امت، را ترجیح میدهند. مسئله در مناطق قبایلی و صفحات شمال بصورت متفاوتی مطرح میشود. در مناطق قبایلی غالباً قبایل دارای علایق ساحوی و ارضی اند: در نتیجه تمایل مبنی بر ایجاد جبهات قبایلی بالنسبه مشابه وجود دارد، ولی گروه های مسلح جز برای حمله به اهداف مناطقی که روابط قبیلوی آن زد و ده شده از ساحه قبیله خویش خارج نمیشوند، بعبارة دیگر به بازار های بزرگی که نه در تملک یک قبیله مشخصی قرار دارند توسط یک گروه مشخصی و متجانسی مسکون شده است. بخش عمده ای بازار های مناطق قبایلی دارای یک جمعیت مرکب وغالباً فارسی زبان اند (بازار انار دره در فراه، بازار خوست و ارگون، گردیز و غیره) قبایل مجاوز در چنین بازار ها و در چنین شرایطی بصورت کم و بیش منظمی بسر وقت آنان رسیده و به آن حمله خواهند کرد. در واقع تعلق حزبی هیچ نقشی را در سازماندهی نظامی و اهداف قبیلوی ندارد. ولو هر جبهه از جبهات قبایل عضو یک حزب معینی باشد. در منطقه قندهار وجود یک جبهه که دو تقسیم شده باشد بوفرت دیده میشود، قرارگاه در کوه های اطراف قرار داشته ولی گروه های آن در اطراف شهر که در فاصله دو و یا سه روز راه پایگاه قرار دارند، به عملیات میپردازند. درینجا یک جبهه یا در نظر داشت حیثیت و اعتبار فرمانده و تعلقات قبیلوی اش از ۵۰ تا هزار مجاهد را تنظیم مینماید. اگر توافق درستی میان این جبهات وجود داشته باشد ترتیب و انسجامی وجود ندارد و ساحه شاهد مجاورت ده ها جبهه است که هر کدام بیک حزبی پیوسته اند.

بالمقابل در شمال کشور اقوام واضحاً دارای وابستگی ها ساحوی و ارضی کمتری بوده و ساختار احزاب تنها ساختاری است که به فرا روی از تشعب قوم اجازه میدهد. ولی در حین حال رقابت احزاب نسبت به جنوب شدیدتر است. صفحات شمال کشور معرف یک مورد غریبی از شرایطی پر کشمکش و متشعب است. ولی صرفنظر از آن برای هوایدایی یک ساختار منسجم نظامی

مساعد تر است در شمال يك كمیته فقط مطابق با يك شبكه است و نه مطابق بیک ساحه متعلقه ارضی چنین سطح پائینی از تعلقات ساحوی اقوام و احزاب عبور و مرور گروپ های مسلح ویا اقلأ برویکار آمدن يك گروه بسیاری گروه سیاری را که از مردمان مناطق مختلفی تشکیل شده باشد، سهولت می بخشد. بنا بر موجودیت همین وضع مسعود توانست تا پایگاه های مجاهدین پنجشیری را در آشاهه (در غرب سالنگ) و اندراب تأسیس نماید. غنند هرات دارای مجاهدین حتی افسرانی است که از شمالی و بدخشان و فاریاب من جمله از يك باشند. از همین لحاظ ما هویدایی نطفوی « اردوی مقاومت » را در شمال می توانیم ملاحظه کنیم. در حالیکه در جنوب کشور جز کمیته های محلی و اتحاد های زود گذر چیزی دیگری به مشاهده نمی رسد.

## ۲- گروه های رزمی دائمی .

شکل زندگی روزمره گروه های رزمی دائمی که در کمیته های محلی قرار دارند در سراسر کشوری هم مشابه است. يك گروپ دارای ۲۰ تا ۵۰ نفر است، افراد دائماً در کمیته ها بسر برده ولی برای رفتن بخانه ویا در مناطق قبایلی برای جاگزین ساختن برادر خویش بعنوان خودشان اجازه دارند. این مبارزین عموماً جوان واز صف دهقانان نادار میباشد. آنها در کمیته ها نسبت به خانواده بهتر اعاشه میشوند (مثلاً در بیشتر اوقات گوشت میخورند) انضباط با وجود اینکه بسیار صمیمانه اعمال میشود، شدید است. هر نفر از ناحیه سلاح و مهمانی که تسلیم شده است جوابده است. در پاره از کمیته ها مهمات افراد هر شب حساب شده و مجاهد کمبودی ناموجه مهمات را باید تاوان بدهد. وظیفه سرگروپ فقط نظامی است. او سرکردهء دسته است که عموماً نسبت بعساکرش مسن تر است. وغالباً دارای اطلاعات بیشتری است. با آنهاً میان فرماندهان و چریکان چندان تفاوتی وجود ندارد (بجز از شیعه ها که همیشه دارای رویهء سلسله مراتبی شده اند) آنها از عین غذا تناول نموده و هم در يك اطاق میخوابند زندگی دسته جمعی بوده و چیز خصوصی وجود ندارد. عموماً کمیته ها دارای يك آشپز اند. در عمارت کمیته ها يك اتاق پذیرایی هم میتوان دید که

رئیس کمیته در آنجا اقامت میگزیند . رئیس دارای صلاحیت سیاسی است . مجاهدین هرگاه بخواند در آنجا رفت و آمد کرده میتوانند . همه چیز مردمی است . آموزش و پرورش - کوشی فیصله میشود .

نماز های جماعت زندگی روز مره را آهنگ میدهد ، بسیاری از کمیته ها دارای يك دوره آموزشی سیاسی مذهبی هم هستند . که البته در نزد پیروان اسلامی سالاری پیشرفته تر است . صبر و استقامت در برابر کار های معمولی و یکنواخت و تعطیل و عدم فعالیت شگفت آمیز است . از يك جهت نظر به اینکه اکثریت مجاهدین قرارگاه ها نسبت بحالت غیر نظامی شان خویتر زندگی میکنند ، میتواند خستگی را بزاداید . باوجود یکه انکشاف عوارض مشابه با عوارض تعاطل قرارگاه های نظامی در کمیته های دور از مناطق جنگی که نمیتوانند در خارج از ساحه تساند خویش بچنگند به مشاهده میرسد . احضارات دائمی بوده و روحیه بصورت ثابتی عالی است . هیچ مشکل در جلب و جذب افراد وجود ندارد بلکه محدودیت تعداد اسلحه منجر برد تقاضای داوطلبان میشود .

### ۳- فعالیت های نظامی کمیته ها

این فعالیت در تناسب با تقرب نیرو خصم تغییر میابد . در مناطق نزدیک و خصوصاً در اطراف واکناف شهر ها این فعالیت روز مره است (گزمه ، کمین های معمول ) ولو تصادمات به معنی دقیق کلمه نادر هم باشد . همراه با شدت جنگ میان مجاهدینی مناطق جنگی که تجربه حاصل نموده و مسلکی شده میروند . و مجاهدین مناطق آرام که در حد فاصله داده شود روش ذوقی خویش باقی مانده اند تفاوت روبه افزایشی به ملاحظه میرسد .

ولی در اکثر کمیته ها عملیات نظامی کمتر بوده و فعالیت های معمولی نقش عمده را بازی میکنند . بزرگترین کار همچو کمیته ها نصب و تعیین بهره داران شب است . عملاً هیچ تمرینی اجراء نمیشود . تنها تعداد افسران سابقه به تعلیم رفتار تشریفاتی سعی میکنند که علاقمندان هم مفیدیت در آن نمیبیند ، تمرینات نشان زنی در موقع جنگ ها و تصادمات صورت میگیرد ، حملات نمایشی مشق نشده و عملیات نظامی بر اساس نقشه و بالای خریطه

ها نشان داده نمی‌شوند .

یک کمیته با یک شبکه دولتی یا در شاهراه که در ساحه او قرار دارد می‌بندد . تصمیم ، عملیات در آخرین لحظه و قبل از وقوع حمله و بنحو دیموکراتیکی صورت می‌پذیرد . گروه منطقه ، خود را بخوبی شناخته و تعلیمات مقدماتی در زمینه وجود ندارد . آخرین اطلاعاتی که توسط عاملین نیروی مقاومت میرسد ، به فرماندهان گروه منتقل می‌شود . اتخاذ تصمیم آنی بوده و منحنی یک قاعده عمومی باقی می‌ماند .

گروه های نواحی شهری فعالیت کرده و اهداف متفاوت تری را مد نظر می‌گیرند پسته های امنیتی ، سردستگان حکومت ، عمارات دولت و گزیده های دشمن . بر خلاف گروه های دهائی با پسته های دولتی غالباً نوع سازشکاری بر قرار ساخته اند . پسته های نامبرده مهمات و مواد ضروری را به مجاهدین داده و از بیرون آمدن خارج از محوطه شان خود داری می‌ورزند . بالمقابل نیروهای مقاومت به حملات الگوی بالای پسته های مزبور اکتفاء می نمایند امری که به فرماندان پسته اجازه میدهد و به مصارف مهماتی را که به مجاهدین داده است موجه گرداند . زمانیکه روسها آغاز به حمله مینمایند وضع بکلی تغییر مینماید ، نیروهای مقاومت عموماً خود را از ضربه اول بر حذر داشته و بعداً به عملیات ضربه زنی مبادرت می‌ورزند . ولی بعضاً مثلاً در کند هار یک جنگ تمام عیار رویاروی را نیز میتوان مشاهده نمود . شوروی ها با انجام عملیات جزئی و حمل نیرو ها توسط هلیکوپتر که کمیته ، مشخصی را هدف گیری نماید چندان خود را به خطر نیاندخته ، بلکه بمباران اهداف مشخص و یا انجام عملیات منظم و بزرگ را ترجیح میدهند . در نتیجه کمیته ها کلاً از لحاظ نظامی از حملات متقابل روسها چندان صدمه نمی بینند . آنها در مناطق تحت اداره خویش که در پناه کوهستان اند قرار داشته و بعضاً واجد یک واحد دفاعی ضد هوایی نیز میباشند ، که طیارات دشمن را پرواز های کم ارتفاع باز میدارد . در اثنای حملات بزرگ کمیته ها ۲۴ در ۲۴ ساعت بحالت آماده باش بسر برده و موضع مورد تهدید را بسرعت تخلیه مینمایند . در نتیجه بیشتر غیرنظامیان است که بهای همچو حملات شوروی ها را میپردازد . تلفات جنگی نیروهای مقاومت کم است . فی المثل در جریان بزرگترین حمله شوروی ها به پنجشیر در می ۱۹۸۲



و در طول دو ماه مسعود جز ۱۰٪ نفقات خویش را از دست نداد .

کمیته های محلی سخت بهم فشردده بوده و کم از کم در هر یک از ۳۲۵ ولسوالی يك کمیته وجود دارد ( ولسوالی چون ولسوالی پنجوایی دارای ده ها کمیته میباشد ) . امکان آن می رود که بطور اوسط تقریباً ۴۰۰۰ کمیته که هر کدام دارای ۴۰ تا ۵۰ چریک و یک نیروی ذخیره دو چند نیروی در خدمت داشته میتواند احضار کند، در سراسر کشور وجود داشته باشد . ولی پراگندگی زیاد است . چند کمیته که متعلق بیک حزب یک جبهه را تشکیل میدهند . حضور دائمی کمیته ها در منطقه نفوذ واقعی یک حزب را میسر میسازد . موثریت نظامی و اهمیت سیاسی ارتباط مستقیمی با هم ندارد . کمیته ها دارای اهمیت حیاتی اند . آنها در زمانیکه وجود شان از لحاظ نظامی غیر قابل توجیه باشد ، معرف نیروهای مقاومت در نزد مردم اند .

اگر کمیته ها ستون فقرات نیروهای مقاومت اند ، به مثابه نقطهء تعاون میان تشکیلات نظامی و ملکی محلی برای اشتراك مساعی و تعاون مردم رهنهضت مقاومت اند . با اهم در مقایسه بانفقات که در تحت ادارهء خویش دارند ، بسیار راكد و غیر فعال باقی میمانند . آیا در میان نیروهای مقاومت ساختار رزمی جنگنده تری وجود دارد ؟

### ب- نمونهء چریکی

ذهنیت مبارزین رامانند اشکال سازماندهی که در جریان مقاومت سریدر آورده اند به سه دسته میتوان تقسیم گردد : جنک عنعنوی قبایلی (بخصوص در جنوب ) تقلید از اردوی دائمی (هزاره جات و شمال غرب کشور ) و اقتباس از نظریه مائو جیاب (ربع شمال شرق ) نمونه های مزبور هر کدام شاهد تکامل و مؤثریت متغییری بوده اند که منوط به فشار ناشی از تجربه بوده است .

### ۱- جنک قبیلوی

مادر فصل اول طرز تفکر روش های جنگی را در قبایل پشتون را از نظر گذارندیم در مراحل

ابتدایی قیام درشکال کنونی سازماندهی بسیاری از کمیزات جنگ قبایلی را باز میبینم . این جنگ يك جنگ مردمی است که هر جوان بالغی يك جنگجو و مبارز بحساب آمده و نحوه تشکیلات آن مطابق با تشکیلات مدنی جامعه است . این جنگ يك جنگ نیمه وقت است که در فاصله تعطیل آن مردم برای جمع آوری حاصلات به قریه می آیند . زیرا سوق دادن تمدن چریکان فعالیت های زراعتی را فلج میسازد . که جنبه اشتدادی مؤقتی جنگ قبیلوی هم از اینجانشتن میکند : اشتعال شدید جنگ و به تعقیب آن انحلال لشکر . جنگ قبیلوی در يك چارچوب زمانی مکانی مشخصی صورت میگیرد زمانی برای جنگ و زمانی برای صلح اختصاص یافته است . مکانی برای نبرد (سنگر) و مکانی برای عدم جواز نبرد قریه وجود دارد . این جنگ يك جنگ اثباتی است : که هدف آن اثبات ارزش خویش است و نه يك جنگی که دارای هدف استراتژییک باشد (از بین بردن نیرو های جاندار دشمن ) که نمایشهای عجیب و غریب علیه يك هدف نظامی دشمن هم از همین امر نشتن میکند (آتش باری کورکورانه بالای يك پایگاه که حتی تلاشی برای تسخیر آن صورت نمیگیرد . سوق ده ها چریک برای يك هدف دیگر ، برای عکاسی و نمایش ) اصل و غایت فعالیت نظای گرفتن غنیمت است . ولی غایت خود جنگ کسب افتخار و بر سمیت شناختن اولویت قبیله است . فعالیت نظامی به معنی دقیق کلمه دارای اهمیت ثانوی است . میتوان گفت که جنگ قبیلوی يك جنگ طفره روانه و انصرافی است که بر شالوده مذاکره دائمی صورت میپذیرد . بالاخره این جنگ خواهان تأمین رفتار عادلانه با مردمان ملکی و درستکاری با آن است؛ قریه ها سوختانده نمیشود . جنگ دروازمناطق مسکونی صورت میپذیرد ، فعالیت های زراعتی و اقتصادی چنان صورت میپذیرد که گویی هیچ خبری نیست . این جنگ جنگیست میان دو جوره یا جفت .

چطور این انگاره جنگی توانست تا در برابر نیرو های دولتی و شوروی ها بکار افتاده و فعالیت کند ؟ هر دخالت نیرو های خود را با قیام توده نی مواجه دید که نیروی دولتی از سرکوبی آن عاجز بود . در عملیات کوچک و با اهداف مشخص نیروهای دولتی در برابر يك لشکر قبایلی بی آبرو گردید ، و شکست خورده است . دورنمونه این جنگ که تجاوز شوروی

را بدنبال داشت عبارت بود از مسئله نورستان در تابستان ۱۹۷۸ و حمله به پکتیا در اکتوبر ۱۹۷۹. در مورد اول استفاده از واحد های شبه نظامی (ایلجاری) توسط نیروهای دولتی به مغلوبی نورستانی ها مواجه شد که آنها هم بنوبه خود زمانیکه بحز از نیروهای دولتی نیری دیگری در مقابل خویش نمیدیدند جنگ را میبردند (زمستان ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹) مورد دیگر نیروهای دست چین شده خلقی ها توسط لشکر جدران قتل عام شد، ولی چارچوب زمانی - مکانی جنگ قبیلوی با جنگ ضد چریکی معاصر که در آن دوگانه گزینی میان دو زمان یک برای صلح و دیگری برای جنگ مطرح نمیشود مطابقت ندارد. محال است تا یک لشکر قبیلوی را برای مدتی زیادی مسلح و آماده باش نگهداشت، چریکان به محض اینکه عملیات مورد نظر انجام میشود به تشتت این لشکر متمایل میباشند در پهلوی آنکه رقابت میان اقوام و رهبران دوباره سر از آب بدر می آورند. پس جنگ حز در صورت که زندگی روستایی تمزیحاً عادی باقی نماند، ادامه یافته نمی تواند. هر حمله بالای یک قریه بالای عملیه تدارکاتی و روحیه جنگجویان تاثیر ناگواری خواهد داشت. مسئله که انگلیسها در زمان عملیات بزرگ خویش در سالهای ۱۹۱۶ - ۱۹۳۳ و ۱۹۲۵ بر علیه مهمند ها بخوبی برده بودند: محاصره، تخریب منظم حاصلات و بیماران قریه ها، فروکشی شورش را میسر ساخت (۳).

جای تردید است اگر فکر شود که شوروی ها قواعد برهان هستی جنگ قبیلوی را مراعات نکرده باشند. ولو اگر خاد هم اساساً روی عنعنه مذاکره تلاش های خویش را متمرکز نموده باشد. جنگ قبیلوی نیمه وقت ونیده جاست. جنگ اشغالگران سراسری و تمام عیار است. درین جنگ نه انقطاعی وجود دارد نه محل ممنوع ویا حریمی. قریه ها بیماران شده و حاصلات سوزانده شده اند. از همین خاطر است که قبایل به دلیل ناتوانی دریک توافق با یک جنگ تمام عیار سراسری نسبت به دسته های دیگر مردم بیشتر مهاجرت اختیار کردند. با آنهم چهره یک تکامل جدید در آنها ترسیم گشت: ابتداء آرمان جهاد، که در عرصه انفرادی توسط چریکان با علاقمندی نعقیب میگردد، بهترین فرمان آتش مخالف در احتراز از آغاز در گیری زدویند قبایلی (رقابت میان اقوام) بود، و نگذاشت این زدویند کاملاً توسط خاد اداره

شود. هویدایی علما در بخش عمده از شعوب قبایلی باعث کاهش رقابت میان خوانین شد که بهترین خط شعاعی نفوذ نیروهای دولتی بود. آرمان جنگ قبائلی، (اهمیت «تبارز» چه توسط کسب غنیمت باشد و یا بالاتر عمل فردی) به نفع آرمان جهاد تطور نمود. احساس برابری که در نزد قبایل بسیار نیرومند است بادموکراسی ساختن لشکر تقویت گردید. خان جای خویش را به عالم گذاشت و هم اینکه سلاح که از طرف احزاب توزیع میشد جزء دارائی شخصی چریکان شمرده نمیشد.

در نتیجه عملیه مسلکی شدن مجاهدین در قبایل، جایکه همه روزه جنگ براه می افتد (قندهار) نسبت به جا های دیگر بیشتر به ملاحظه میرسد. تعداد نفرات در صفوف نیروها در یک سطح مناسب رسیده، درپهلوی آنکه فعالیت های زراعتی روبه ضعف میرود شروع به وضع ثابتی می نماید. احضار سراسری جای خود را به نوعی از جریان دور ونوبتی داده است، اگر یک برادر در جبهه باشد. برادر دیگر در مزرعه، سومی درپاکستان و یا در کشور های خلیج کار مینماید. برای مصونیت قراء چریکان غالباً به سنگر عقب نشینی می نمایند، سنگر درحالت آماده باش دائمی قرار دارد. سنگر درنزد تمام نیروهای مقاومت به استثنای مسعود، در اسرع وقت به یک نمونه قدیمی و سراسری میدل گشت. دسته های مسلح با تعداد متفاوت از نفرات در ارتفاعات کوچک کوهستانی، که در جنوب توسط دست های قابل استفاده تانک ازهم جدا شده اند موضع می گیرند. علی الرغم ظهور تعداد بیشتر از جبهات طلبه که از محدوده ساختار قبائلی چه در عرصه آرمانی و چه در عرصه جلب و جذب پا فراتر می نهند، وزنه و اعتبار احزاب نسبت به صفحات شمال کشور ضعیف تر است.

قبیله گرایی بخصوص درتکتیک های جنگی و روش فردی جنگ جویان دوباره عرض وجود میکند. با آنها ما درینجا به راتبه جامعه افغانی که تنها در جنوب برجستگی بیشتری کسب میکند مواجه میشویم.

جنبه اشتدادی را که جنگ قبایلی از خود نشان داده است متحیر کننده است. لحظات یک بیعلاقگی نسبی جانشین امواج طفیانی میگردد. به همین سان در ماه های اگست ونوامبر ۱۹۸۳ موج از مجاهدین به قرار گاه ارگون وخوست حمله بردند حتی به اشغال قرارگاه اخیر

چیزی نمانده بود، زمانیکه نیروهای دولتی در دسامبر همان سال دست به حمله متقابل زدند جاده را بدون کدام مقاومت قابل ملاحظه، بروی خود باز ساختند مردم میان فصل زمستان و حاصل برداری جنگیدند. سپس هر کدام در پی کار بازمانده، خویش رفتند در پهلوی آنکه گروپ های که مسئول بند ساختن جاده بودند، خود را محروم از امکان سهم گیری در کسب غنایمی دیدند، که در صورت سقوط قرار گاه ارگون بدون حضور آنها، بدست می آمد. آنها ترجیح دادند تا بخانه های خویش باز گردند. در جنگ قبایلی اندیشه استراتژیویکی وجود ندارد، جنگ جویان برای چیزی قابل لمس و در همان لحظه به جنگ مبادرت به پیشروی میکنند.

سنگر که غالباً جبهه قبیلوی است متشکل از چریکان یک قوم که در داخل محدوده تساند خویش باقی میمانند. اهمیت این محل تعاونی میان چریکان و غیر نظامیان به اثر تقسیم وظایف دو چند شده است. چریکان در امور مدنی مداخلت نمی کنند. تشکیل حقیقتاً سیاسی وجود ندارد. وزمانیکه مجاهد به قریه خویش باز میگردد، به عنوان یک عضو از اعضای خانواده است و نه به عنوان یک نماینده نیروی مقاومت. این جدائی میان فعالیت های «ملکی» و نظامی در قبایل، باعث آن شده است تا احزاب در مورد سازماندهی مردم، اندیشه نداشته باشند. در نابسامانی ها و دشواری ها مردم بجای خودشان رها میشوند.

اضطراب که بعد از هجوم روسها به مشاهده میرسد از همین امر نشئت مینماید، مانند وضع لوگر در فبروری ۱۹۸۳. در پهلوی آنکه تقارن غیر منظم سنگر ها به میان آورنده یک دفاع موثر بر علیه یک عملیات هماهنگ (وسایط زرهی و هلیکوپتر) نمی باشد.

اردوی قبایل به اسرع وقت تجزیه میگردد. در پهلوی آنکه به همان آسانی همینکه حمله به پایان رسید دوباره انسجام پیدا میکند. زیرا ساختار نظامی و سیاسی آن و آنهم در قاً به علت عدم موجودیت چنین ساختار ها تخریب نگردیده است.

همه در ماحول ارتباط خانواده گی مناسبات سیاسی منسجم میشوند. جبهه محلی پس از گذشتن طوفان دوباره تشکیل میابد، ولو حالت بی سازمانی منطقه به سطح سراسری و یا سطح احزاب باشد. آنچه باعث ضعف جهات قبایلی است باعث نیرومندی آن هم است. مناطق

سرحدی برای شوروی نوعی از بالشت دریده پر قواست که در آن همه چیز در همه وقت باید از سر ساخته شود .

تشعب اقوام در قبایل کار افتراق را آسان میسازد . ولی رویکار آوردن يك نظم دولتی را از آنهم دشوار تر . با آنهم جبهات وسنگر های مستحکم در مناطق که رهبران آن با کفایت تر اند (اناره دره ، جدران ، شرافت کوه ، قندهار ) عرض وجود کرده اند . عموماً علما به بهره جوئی مزیت اندیشه جهاد (دادن جنبه سیاسی و فراروی از تشعب ) و نیروی ارتباط قبیله‌ای که به گروه های مسلح اتفاق و اتحاد نیرومندی بخشد ، پی برده اند . همین است که مسایل و دور نماهای این چنین جبهات با سایر مناطق افغانستان تفاوتی ندارد .

## ۲- تقلید از اردوی مسلکی :

در هزاره جات توسط شورای اتفاق دور از ولایت شمال غرب ابتکار جمعیت نمونه سراغ میگردد که تقلید مستقیمی است از اردوی دولتی . اتفاق در تقلید نمونه دولتی گونئی سبقت رابوده است: جلب واحضار جوانان ۲۲ ساله ، خلع سلاح مردم ، انحصار سلاح بدست نیروهای امنیت عامه ، ایجاد يك نیروی محافظ دراطراف بهشتی که عمدتاً از فرزند های سید میباشد در زمره اقدامات آن بود . اردوی شوراکم متحرك بوده و در چهار چوب قرارگاه ها در نزدیک نیروهای دشمن در داخل جبهه قرار گرفته است . تمام روش های اردوی دولتی معمولی بوده (رفتار درقطار منظم یونیفورم وغیره) و دارای يك تشکیل افسران دائمی بالنسبه بی کفایتی است که جوانان جلب شده را تعلیم میدهد . چون درگذشته تعداد کمی از هزاره ها در اردو منصبی داشتند . جگرن در پی آن بوده تا يك اردوی آماده با موجودیت يك نفر عسکری که توسط هر هشت خانواده معرفی شده و توسط آنها اعاشه وایاطه می شود ایجاد نماید. ولی این بسیار غیرمردمی است اینگونه انحصار جهاد توسط يك حرف حاکم برمنطقه منجر به غیرنظامی شدن مکمل مردمی شده که در جنگ اشتراک نمی ورزند . احزاب شیعی دیگر (نصر، حرکت اسلامی ) که دارای انعطاف بیشتری باشند جزء اعضای خویش کسی دیگری را داخل تشکیل خویش نمی سازند . اردوی شورا ناموثر از آب بر آمد .

جمعیت در شمال غرب کشور دارای یک چارچوب نیرومندی از افسران عالی رتبه حکومت سابقه است. اسماعیل خان و علاءالدین در هرات، سید اکبر در فاریاب هر کدام در گذشته رتبه تورنی داشتند. آنها به اتکاء به جلب و جذب دواطلبان خواستند از لحاظ نظامی واحد های ثقیل تری ایجاد نمایند. آنها اساس مبارزه رزمی نظامی خویش را غند قرار دادند. که از لحاظ نظری باید ۶۰۰ تا ۹۰۰ نفر در اختیار داشته باشد، این غند ها هر کدام به سه کندک که واجله سه تولى باشد تقسیم شده اند. در واقع در همچو تشکیل مانند همیشه اساسی ترین واحد یعنی همان گروه های (۲۵ نفری) با بر جا میماند. در فاریاب غند دور از جنگ قرار داشته و در هرات نزدیک جبهه جنگ پایگاه گرفته است. عملیات در سطح کندک که در نتیجه دو صد نفر را وادار صحنه میسازد صورت میپذیرد. وظیفه کمیته ها تأمین امنیت محلی است. در حالیکه غند ها باید در تمام نقاط ولایت بجنگند. در روی کاغذ سازماندهی نیروهای در چار چوب غند ضرورت تمرکز قواء به منظور حمله به اهداف که خارج از توانائی کمیته های محلی است موافق به نظر میرسد. ولی در واقع این تشکیل ثقات دانسته بکندی فعالیت می کند. مزبور تحرك لازم را برای ایجاد اثر متحیر کننده در اختیار ندارد. اسلحه این غند ها با اسلحه کمیته های محلی بسیار مشابه بوده و امکان تمرکز تمام عیار و کلی آتش را میسر نمی سازد. فی المثل غند علاءالدین، مهمترین غند هرات در ۱۱۸۲ بیش از شش ماشیندار ثقیله ۱۷ و ۱۲ سه توپ بی پس لگد و چهار هاوان در اختیار نداشت. غند لولاش دارای ده ماشیندار ۱۷ و ۱۲ يك هاوان و دو توپ بی پس لگد بود.

رزمندگان در قرار گاه های ثابت و بدون تحرك که به آسانی در معرفی حمله دشمن قرار میگیرند به سر می برند. غند های واقعاً عملیاتی انگشت شمار اند: یکی در هرات (علاءالدین) و دودر فاریاب (عمر در لولاش و کریم خان در دره زنگ) اگر مفکوره در اختیار داشتن گروه های متحرك در پهلوی کمیته های محلی مفکور خوب است، ساختار نیروها در چار چوب غند فاقد نرمش بوده و به تناسب انکشاف نظامی نیروهای مقاومت قبل از وقت است. امکان آن می رود دیرویا زود مقامات جمعیت تشکیل غند ها را به گروه های کوچکتر که مشابه به نمونه های مسعود باشد منحل نمایند. با آنهم شیوه انسجامی اسماعیل خان از لحاظ

سیاسی موثر بوده و محل تعاونی را برای غیر نظامیان و گروه های مسلکی محل مسیر ساخته است.

در هرات مسئولیت مقامات عالی غند از طرف پیروان اسلام سالاری و علمای شهری اشغال شده است. کمیته های محلی عموماً در دست متصوفین است قریه های دور افتاده ساختار عنعنوی خویش را حفظ مینمایند. در تشکیل ولایت هرات جمعیت هر سه نمونه به نحوه هماهنگی مترافق شده اند. نه جدایی میان رهبران و رهروانیکه در هزاره جات دیده میشود، وجود دارد، و نه نحوه ی نظامی ساختن مخفی روش مسعود. باز هم برای يك بار دیگر در نیروی مقاومت افغان موثریت سیاسی و موثریت نظامی بطور میکانیکی باهم مرتبط نمی باشد.

### ۳- نمونه مسعود :

مسعود نخستین فرمانده نظامی نیروی مقاومت است که از استراتژی ضد چریکی روس ها مبنی بر نفوذ دهلیزی میان مناطق دارای تساند قومی آگاه بود و هم نسبت به این مسئله که تنها وسیله وارد کردن ضربات موثر، انسجام حملات ناگهانی بالای شبکه های ارتباطی است، اطلاع دارد. او برای عملی ساختن اهداف نهایی خویش نیازمند يك حربه نظامی و يك سازمان سیاسی بود. چنانکه دیدیم ساختار جمعیت فراروی از تشعبات منطوقی را مجاز میسازد درین عرصه مسعود به کدام ابداع مبادرت نورزیده است. در عرصه نظامی نامبرده گروه های مستقل ایجاد نموده است که به انجام عملیات در فواصل بعید از قرارگاه خویش قادر بوده، ولی برای اینکه از هراقدام محاصره دشمن فرارنمایند، بعد کافی سبک بار باقی میمانند.

این روش انسجامی بر مبنای قرارگاه بنا یافته است که معادل است با کمیته های محلی. هر قرار گاه دارای دودسته از چریکان است: چریکان محلی يك گروه شبه نظامی را تشکیل داده و در اثنای حملات دشمن از ساحه تحت اداره خویش دفاع به عمل آورده و امنیت آنرا تامین می نماید. هر قرارگاه دارای چند گروه است. گروه فعالیت عادی داشته و سلاح



معمولی خویشرا در اختیار دارند . بهترین عناصر گروپ های محلی در چارچوب گروپ های ضربتی بسیج میشوند (در هر کمیته يك گروپ هر کدام دارای ۳۳ نفر) این گروپ ها که نسبت به گروپهای دیگر خویتر مسلح بوده و دارای تمرینات دائمی میباشند در اثنای حملات دشمن صف مقدم را تشکیل میدهند ، تا برای گروپهای دیگر فرصت حمله متقابل و یا عقب نشینی را میسر سازند. این گروپها که مسلکی تمرین دیده و خوب مسلح اند. دارای یونفورم میباشند واحد های ۳۳ نفری را تشکیل میدهند که عموماً از گروپ های ده نفری تشکیل یافته اند و در راس شان يك قوماندان ، يك معاون و يك رابطه قرار دارند. گروپهای متحرك مسعود برخلاف گروپ های دائمی کمیته های مناطق دیگر دارای کدام پایگاه ارضی خاصی نمی باشند. آنها با تفاوت از يك غند ، دارای يك تشکیل کماندو میباشند. این گروپ ها سبك و واقعاً متحرك بوده و به حمایت تدارکاتی که با اسلحهء که نیروی مقاومت در اختیار دارد ، بی ارتباط است، ضرورت ندارند. گروپ های مسعود به آنچه در نبرد های مناطقی که تاصد كيلو متری پایگاه شان (در شمالی ، اندراب، سالنگ و بدخشان) قرار داشته اند ، مؤثریت خویشرا ثابت ساخته اند. از نقطه نظر کاملاً نظامی این طرح بهترین طرحی است در برابر ی تحرکی کمیته های عنعنوی و ثقالت و گرانباری غند ها .

با آنهم عملی ساختن نمونهء مسعود نوعی تجاوز بر حریم مدنی جامعه است . در صفوف نیروهای مقاومت این اولین باری است (بغیر از چند اقدام حزب) که چریکان در خارج از ساحهء تساند قومی شان عمل نموده اند. اگر چنین انکشافی از سوی مردمان محلی پذیرفته شود نهضت مقاومت قدم بزرگی بر داشته است. در غیر آن ، روش های بر قرار ساختن نظم که توسط روسها تطبیق میشود و خواهان آنست که مردم يك منطقه میان وجود يك نیروی دولتی که در فاصلهء دوری قرار دارد ، و موجودیت گروه رقیب که در فاصلهء نزدیک قرار دارد، راه حل نخستین را بر گزینند ، موثر نمایان خواهد شد . تمام مسئله در این امر نهفته است که آیا مسعود (بشرط اینکه کشته نشود) میتواند به اندازه استعداد نظامی خویش ، استعداد سیاسی از خود نشان دهد. مثلاً مشکل عینی در درهء اندراب که يك منطقهء تاجک نشین است بمیان آمد . مردم اندراب که عنعنتاً رقبای پنجشیریان اند به اثر همین

عکس العمل به حزب (تحت رهبری يك خان بنام جمعه خان) وحتى به ساماپیوستند. در بهار ۱۹۸۳ مسعود از دیدن اینکه اندرابی ها در هنگام هر حمله به پنجشیر راه پنجشیر را می بستند و یا غله را احتکار نموده و گران فروشی میکردند به جان آمده بود ، سعی به فتح نظامی منطقه و خلع سلاح حزب نمود ، عملیات بدون خونریزی صورت گرفت. ولی در اثنای حملات «۱۹۸۴» بنظر میرسید که اعضای سابقه حزب برای انتقام از این «شکست» خویش در برابر مسعود به حکومت پیوسته باشند. باز هم به مسئله جاویدان نیروی مقاومت می‌شویم ؛ و آن مسابقه میان تشعب و توسعه يك گونه سیاسی است . آزمون دیگری که برای مسعود روشن کنندهء موضع گیری پنجشیر یان بود که سخت باو وفادار ماندند. ولی او بسیار متمایل بودند « در میان حلقه از اقوام دیگر خود را علیحدهء به حساب آرند. مسعود ، بر خلاف رهبر چون اسماعیل خان مجبور است تا تابع منطق عملیات نظامی باقی ماند.

اگر گونهء نظامی که مسعود ارائه داده است. مفیدیت خویشرا ثابت ساخته است ، بنظر میرسد که اشکال دیگر سازماندهی نظامی با جامعه عنعنه پسند افغان بهتر موافق است مسئله که نیرومندی و محدودیت های آنرا تشکیل میدهد .

ج- تکتیک ، سلاح و خطوط ارتباطی

#### ۱- تکتیک

نیروهای مقاومت از جنگ منظم پرهیز نموده کمین، ضربه زنی ، و ترور یسم سیاسی را ترجیح میدهند. کمین ها توسط يك یا دو گروه صورت می پذیرد. اکثریت مجاهدین ساحه محفوظ مانده ، در حالیکه حاملین راکت های ضد تانک «آر-پی -جی -۷» کم از کم تا صد متری هدف نزدیک میشوند (دریک گروه ندرتاً بیش از يك راکت «آر-پی -جی -۷» وجود دارد) افغانها ندرتاً از سیستم نشانه گیری استفاده می کنند .) سرک پیش از بیش مین گذاری می شود حمله یا بر سر قطار اکمالاتی و یا به آخر آن صورت می پذیرد. همینکه واسطهء اولی به هوا پرید و منفجر شد ، هر راکت چی يك و یا دو مرمی انداخت نموده و سپس عقب نشینی می نماید . همین که صف مقدم به ساحهء محفوظ رسید . همه بدون کدام نظم

و قومانده و یا کدام تدبیر احتیاطی خاص عقب نشینی میکنند. کمین ها عموماً موثر تمام می شود، به خصوص بدلیل ثقات ارتش شوری، و فقدان اینکه عساکر در قطار وسایط نقلیه شان در انتظار رسیدن کمک میخکوب میمانند.

حمله به پوسته ها واضحاً نامؤثر است، مجاهدین از تاکتیک حمله دسته جمعی زیر حمایت آتش که با روحیه فردی گرایانه شان مخالفت دارد، کار نمی گیرند. بلکه ترجیح میدهند تا گروه کماندوهای خویشرا در نزدیک ترین حد ممکن هدف نفوذ دهند. گروه که بالای هدف انداخت می کند فوراً عقب نشینی می کند. نیروهای مقاومت از هاوان مانند سایر اسلحه که انداخت مقوس دارند استفاده درست نمی نمایند و استفاده آنان همچو جنگ افزارها بیشتر سمبولیک است. آنها پوسته ها را با راکت های ضد تانک و مرمی های توپ بی پس لگد تحت انداخت قرار مندهند. با تر فقدان توپخانه و یا هاوان ۱۲۰ میلی متری نمی توانند بالای قرار گاه های شوروی حمله نمایند. به استثنای مواردیکه همکاری اردوی دولتی نفوذ کماندو های آنها را میسر سازد. چنانکه در جلال آباد و بگرام چنین اتفاق افتاده است.

نیروی مقاومت کماندوهای حقیقتاً خرابکار که در نفوذ و در گذاشتن مواد منفلقه در اهداف استراتژیکی چون مراکز نیروی برق، ماهر و خبره باشند را در اختیار ندارد. اهداف مذکور به نحو معمول و کلاسیکی با راکت مورد هدف قرار میگیرد عملیات تروریستی (ترور) بیشتر در مناطق شهری صورت می پذیرد در روستا از ترس انتقام و بدل جزء یکعهده از نمایندگان حکومت را که با مردم محلی ارتباط نداشته باشند. نمی توانند مورد هدف قرار دهند، مگر اینکه یک قاضی فتوی عقوبت او را صادر کرده باشد. در مجمع اگر گروه های رزمی از غیر نظامیان تفکیک می شوند، در میان خود این گروه هیچ تفاوتی و یا تخصصی در ارتباط با اهداف وجود ندارد. نیروی مقاومت دارای کارشناسان فنی نبوده و فاقدیک تولی مشر دارای تعلیمات است. این نیرو فاقد تمرینات نظامی و دارای یک مفکوره بسیار دموکراتیک جنگی است، (چنین پنداشته میشود که هرکس میتواند وظیفه را انجام دهد).

از نظر افغان ها، «۱۲» گروه که هر کدام آن در یک سال یکبار بجنگد بهتر است، از اینکه تنها یک گروه هرماه یکبار بجنگد. عدم تحرك کمیته های محلی نیز از همین امر

نشست می کند. تعداد زیاد سنگرها به نحو تغییر آمیزی آسیب پذیر اند. تا سال ۱۹۸۴ سنگر حفر نمی گردید. اکنون در مناطقی که بسیار مورد بمباران قرار میگیرند، خندق های ارتباط و پناهگاه های ضد هوایی سراغ می شود. در مناطقی دیگر مغاره های طبیعی بهترین محفظه ها می باشند. البته کمیته های وجود دارند که نسبت به کمیته ها دیگری سازمان یافته تر اند، ولی در مجموع، تصویر نا عاقبت اندیشی، وسستی زیاد بر جستگی حاصل می کند.

با آنها از ملاحظات فوق نباید چنین برداشت نمود که این نیروها از لحاظ نظامی نامؤثراند. ابتدا اینکه گروپهای وجود دارند که مؤثر تراند (مسعود، عبدالحق و غیره) سپس اینکه مؤثریت در تناسب عدم مؤثریت دشمنان است که اشتباهات زیادی را مرتکب شده، و از فرصت های مناسب استفاده نمی کنند. در ارتش شوروی بیژاری «Bigard \*» وجود ندارد. بالاخره، و به خصوص فعالیت های ساده و معمول نیروی مقاومت به علت تعداد مجاهدین و رابطه شان با مردم برای ثابت نگهداشتن نیروهای دولتی و شوروی هادر قرار گاه های شان کافیست. در نتیجه تأمین اداره سیاسی نیروهای مقاومت بالای یک بخش بزرگ از کشور تأمین میشود. اگر چنین نتیجه بگیریم که هر جنگ چریکی یک نبرد سیاسی است، نیرو و مؤثریت نهضت مقاومت افغان را هم در این نکته میتوان نهفته یافت.

## ۲- نوعیت اسلحه نیروهای مقاومت :

قیام های که بر علیه حکومت کمونیستی صورت گرفت، با اسلحه عتیقه که مردم در دست داشتند بوقوع پیوست. در آن جمله اسلحه سرد، تفنگ چقمقی و دهان پر و اسلحه اردوی مربوط بدوره استعمار انگلیس را (از مارتینی گرفته تالی - انفیلد) میتوان یافت. همچنین ناگت های دوره تزار ویا دوره شوروی ها، تعدادی از تفنگ های لوبل ۱۸۸۶ را نیز در آن جمله میتوان یافت. ولی با آنها از آن به بعد اسلحه نیروی مقاومت بکلی بهتر شده است. اسلحه جدید از دو منبع بدست میاید. اسلحه غنیمتی از دشمن، و اسلحه که از خارج

\* بیژار: صاحب منصب صاحب ابتکار نیروها فرانسوی در جنگ الجزایر.

میآید. اسلحه مزبور یا اصلاً روسی بوده و یا در جای دیگر و یا همان نوعیت ساخته میشود. (خصوصاً در چین) تناسب میان اسلحه که از خارج آمده و اسلحه به غنیمت گرفته شده به تناسب دوری و یا نزدیکی سرحد، به نحو قابل ملاحظه تغییر می کند. تا اندازه که از لحاظ کیفیت اسلحه پراکندگی زیادی به مشاهد میرسد.

#### الف - اسلحه انفرادی :

اساسی ترین سلاح تفنگ انگلیسی (لی-انفیلد ۳۰۳) و یا معادل امریکائی آن گارنت است، که یازده تیر (یا یازده تکه) نامیده می شود. این تفنگ ها بخاطر دقت هدف گیری و قابل اطمینان بودن شان شهرت خوب دارند. مشکل گرانی مهمات مربوطه آنست که اجباراً از خارج وارد میشود. همچنین تفنگ های خود کاری را میتوان یافت که مربوط به سالهای دهه پنجاه است. کارین سیمونوف ساخت چین که افغانها به آن ده تکه میگویند و تفنگ امریکائی ام یک که در نزد شیعه ها دیده می شود زیرا از گدام اردوی ایران آمده است. تفنگ تهاجمی ۴۷-ا-ک شوروی اقل در نزد مجاهدین دائمی یک سلاح معیاری باقی میماند، این سلاح که کلاشینکوف نامیده میشود شهرت و اعتبار زیاد دارد مهمات آن (کالیبر ۷، ۶۲) از دشمن بدست آمده و یا در بازار سیاه از روسها خریداری شده زیاد است یکنوع تغییر یافته آن که بخاطر کالیبر ۵، ۴۵ خویش جراحات شدیدی بار میآورد در بازار بنام پی-ار ۴۷ عرضه گردیده که افغانها آنرا کله کوف مینامند. این تفنگ بیشتر در پنجشیر دیده میشود، زیرا کلاً از جنگ ها بدست آمده است. و جز در نزد افسران روسی و یا واحد های ممتاز آن در نزد کسی دیگری نیست. نا مجهز ترین گروه های مقاومت همان (ppch) ماشیندار پیشه را با خود دارند. سلاح که دارای منزل بسیار کوتاه بوده و در لنینگراد شهرت بدست آورده بوده است. تعداد از تفنگ های تهاجمی جی ۳ از ایران آمده که تحت اجازه آلمان در آنجا ساخته شده است همچنین نارنجک سی-اف که نارنجک یابم دستی نامیده میشوند RKG-3N, RGA2, RDG (که فراشوتی نامیده میشود و نارنجک ضد تانک است) نیز یافت میشود. تفنگچه های مکروف و تیکروف (که تی تی نامیده

میشود) است که از دشمن بدست آمده است .

### ب - اسلحه مخصوص اهداف مجتمع

در ابتداء تمام آندسته از تفنگچه - ماشیندار که پی - آر - کی - آر - پی - دی دارای مرمی ۱۷.۶۲ است (و صدتکه نامیده میشود) گریونوف (که گرونوف نامیده میشود) یا از قوای توپچی به غنیمت گرفته شود . و یا از تانک های تخریب شده باز شده است . پس راکت RPG7 و نمونه ساده تر آن RPG2 سلاح معیاری ضد تانک نیروی مقاومت است . این سلاح که سهل الاستفاده، میباشد و از آن به تعداد زیاد وجود دارد ، از خارج وارد می شود ، زیرا واحد های نظامی مقدم افغانی و شوروی با آن مجهز نیستند .

### ج: اسلحه ثقیله :

در ابتداء ماشیندار معروف Dshk127 است که به آن داشکه میگویند . این سلاح بالنسبه سبک بوده به آسانی باز بسته گردیده و بدون کدام پیچیدگی فنی قابل استفاده میباشد . این بهترین سلاح ضد هوایی نیروی مقاومت است . این سلاح که بذات خود مؤثریت چندانی ندارد اگر به نحو متمرکز توسط آن انداخت صورت پذیرد ، میتواند مانع عمده به حساب آید . زیرا پیلوت های شوروی هرگاه بفهمند که با این سلاح سروکار دارند ، به ارتفاع کم پرواز نمی نمایند . مهمات آن گران است . داشکه هاچه از تانک های تخریب شده بدست ، آمده باشد و یا از خارج آمده باشد (در اینصورت ساخت چین خواهد بود ) . افغان ها از آنها در مواضع ثابت استفاده نموده و آنرا در عملیات با خود نمیبرند . آر - پی - جی و AK47 سلاح معیاری نیروی مقاومت است و عمدتاً در شرق ماشیندار ثقیله ضد هوایی kpv/2pu همراه با ۱-۲ و یا ۴ میله (ساخت شوروی یا چین) را میتوان یافت . افغانها آنرا زیکیویک مینامند . این سلاح که وزن بوده و کمتر قابل حمل و نقل است ، خواهان مهارت خاص بوده و جزء در جا های که نیروی مقاومت خوب سازمان یافته باشد ، جای دیگر بکار نمی آید .

به همین سان نیروی مقاومت دارای چند میل هاوان ۸۲ ملی متری و ۸۱ ملی متری نیز

میباشند که به علت فقدان مهمات و مهارت فنی از آن بصورت نادرستی کار گرفته میشود ، همچنین تعدادی از توپ های ۷۵ ملی متری (ساخت چین) و ۷۳ ملی متری و ۸۲ ملی متری (شوروی) را میتوان یافت که در این مورد هم مهمات آن کم پیدا است .

سام ۷ راکت های (قابل حمل ضد هوایی) و هواوان ۱۲۰ ملی متری کم یافت بوده و اغلباً فاقد افراد فنی است . در نتیجه حدود کیفی کمک نظامی داده شده و به نیروی مقاومت افغان ماشیندار های ۱۴۵ ملی متری ، در هواوان و توپ بی پس لگد ۸۲ ملی متر است . این اسلحه برای به خطر انداختن امنیت شوروی ، ناتوانست . این حدود ناشی از يك تصمیم سیاسی است .

### ۵- حمل و نقل و ارتباطات:

تمام امکالاتی که از خارج میآید ، چه اسلحه باشد یا مهمات و یا دوا از طریق پاکستان میاید . تعداد آن به نحو شکفت آمیزی ناچیز است . يك جبههء مانند جبههء پنجشیر سالانه بیش از شش قطار امکالاتی در یافت نمی کند . به این متوجه باید بود که قطار های پنجشیر مهمترین قضا امکالاتی نیروی مقاومت است . دريك سفر يك قطار امکالاتی دارای پنجاه تا صد اسب است ، که مجموعاً بالای آن بیش از ۱۰ تن بار نمی شود ، يك گروپ معمولی نیروی مقاومت که متشکل از ۲۰ نفر است ، شش ماه را در پیشاورمی گذرانند ، مدتی که برای سهمیهء او که عموماً مضمّن ده میل کلاشینکوف ، يك راکت ار-پی -جی ۷ باده فیر مرمی آن ، و چند میل لی انفلید است ، لازم میباشد . بردن يك داشکه يك معامله بزرگی بوده و مختص به قوماندان های محلی با اعتبار است . معمولاً احزاب دارای شبکه های امکالاتی نمی باشند ، به استثنای جبهات بزرگ جمعیت و دو جبهه حزب برای گرفتن سلاح ، باید قوماندان ها خود از يك دفتر به دفتر دیگر بروند .

در هر حالت جبهات و کمیته ها مصرف انتقال سلاح را خود باید بپردازند . چنانکه دیدیم تفتیش و نظارت وجود ندارد ، و وضعیت آزاد به جامعه حاکمیت دارد . به عنوان مثال ، انتقال يك داشکه با مهمات آن از پاکستان تا میمنه با همراهی مجاهدین با پای پیاده

۸۰۰۰ افغانی معادل ۱۵۰۰ دالر میشود . اسلحه یا به سرحد افغانستان ویا به مقر حزب تحویل داده می شود. تنها مشکلی که در این عرض اندام می کند ، وجود هلیکوپترها یا کمین شوروی ویا گروه های حزب اسلامی حکمتیار است که درمصادره و غصب اسلحه تخصص پیدا کرده اند .

احزاب دیگر بر عبور آزادهء گروهها موافق اند ، با وجود آنکه شماری از رهبران مناطق کوچکی مانند ملا افضل در نورستان از آن عشر میگیرند . راه های مورد استفاده غالباً راه های عنعنوی مورد استفادهء کوچیان وراه های رفت و آمد . امتعهء بیش از گشایش راه های قیرریزی شده است .

تدابیر احتیاطی اتخاذ شده ، به نحو شگفت آمیزی بسیار جزیی است . تنها از مناطق مشخص چون لوگر در جریان شب به سرعت عبور میشود . این امر ناشی از آنست که علی-الرغم آنکه روسها فشار روبه افزایش بالای راه های ارتباطی مجاهدین می اندازند با آنهم برای بستن تمام راه هانفرت لازمء در اختیار ندارند . به هر صورت نوعیت اراضی مانع هر نوع انسداد راه هاست . نهضت ، مقاومت راه مشابه با راه ماین قوسی ناخونک هوشی مین S در اختیار ندارد . خصوصاً به هر اندازه که بسوی جنوب میرویم به موجب دشت های هموار ، مفهوم راه مشخص از بین میرود ، انجام يك عملیات انسدادی بالای يك راه منجر به بسته شدن راه بمدت چند روز ویا چند هفته میشود . این امر برای نیروهای مقاومت کدام خطری را پیش نمی آورد : کیفیت و نوعیت تسلیحات تا اندازهء نا هنجار و بدوی است که اکمالات میتواند سخته سخته هم صورت پذیرد . روسها با اشغال کران و منجان در ۱۹۸۲ تنها موفق به انسداد راه مستقیم بدخشان شده اند زیرا ارتفاع استفاده از راه های دیگر را مشکل میسازد ، بالاخره افغانها مردم عجولی نیستند . يك یا دو هفته در از شدن راه هیچگاه مشکل به میان نمی آورد . در نتیجه برای خفه ساختن نیروهای مقاومت ، که وسیعاً خود کفاء است روسها باید ( از لحاظ احضار نفرت ) يك خیز کمی و يك جست کیفی ( تکنیک تشخیص ویا تعیین محل ) به عمل آرند که با تعداد موجود نفرت شان قابل مقایسه نیست . کاری که غیر قابل نفی هم نیست .



خبرها به شکل آوازه گذارش های تحریری بصورت پیک های مهر و امضاء شده که تاریخ آن نوشته شده است و یا توسط رادیوی بی - بی - سی که بهترین منبع کسب اطلاعات مسئولین نیروی مقاومت باقی می ماند دست بدست میگردد نیروی مقاومت از خود رادیوی ندارد. اگر چه رادیوی آزاد کابل به کار شروع نمود و بسیار جنبه مردمی پیدا کرد ولی چندان دوام نکرد. مسایل فنی و عدم وجود کارشناسان بسیار پیچیده اند.

انزوای نیروی مقاومت بزرگ است نه به خاطر خود خطر بلکه به خاطر وقت و فاصله، در افغانستان جزء بدون اتلاف وقت نمیتوان سفر نمود هر کاری دیر تصمیم گرفته میشود و دیر براه می افتد. اگر چه صفحات جنوبی و مرکزی کشور دارای وسایطی هم میباشد، اسپ و پای پیاده معمول ترین شکل عبور و مرور اند. نهضت مقاومت افغان غیر مجهزترین نهضت مقاومت جهان است به خصوص در مقایسه اگر به مبنای پیشباز سیاسی که ارائه میدارد، مقایسه شود. از لحاظ اسلحه آنها در فواصل بعیدی پس از فلسطین ادیتری ها، و انتی ساندنیست ها قرار میگیرند. این مقاومت یک مقاومت فقیر و یک جنگ فقرا است.

### یادداشت ها

۱- نگاه شود به فصل اول.

۲- برای یک شود بیک مورد جدید، نگاه شود به الف احمد - جامعه و اقتصاد پشتون

۱۹۸۰ ص ۱۰۰-۱۰۹

۳- ایضاً ص ۶۷ و بعد

## عملیات نظامی

### الف : اطللس جنگ

برای روسها سه افغانستان وجود دارد: افغانستان استراتیژیک ( فلات ها ایران و مناطق بدون منفعت ) ما میدانیم که نیروی مقاومت به ارتباط ملحوظات استراتیژیک صف آرایی نکرده است . این موقعیت استراتیژی شوروی هاست که سمت فعالیت نظامی نیروها و سطح جنگیدگی نیروی مقاومت را که با حضور نیروهای شوروی در فضای اداره اش رابطهء مستقیم دارد ، تعیین می کند . زمانیکه جز نیروهای دولتی نیروی دیگری وجود نداشته باشد ، نوعی سازش به سرعت تأمین میگردد . در اینجا سوال گذارش تمام عملیات که از هر دو سواز ۱۹۸۰ به اینطرف انجام داد بمان نمی آید مگردرک منطق انکشافات نظامی و تهیه بیلانس نخستین پنج سال جنگ .

#### ۱- افغانستان استراتیژیک :

افغانستان استراتیژیک شباهت اندکی بیک ساعت ریگی دارد که کوتل سالنگ تنگ ترین دهانه آن است . این منطقه شامل دشت های شیر غان تاکنندز ، سرک استراتیژیک ترمز ، شاهراه کابل جلال آباد ، پایتخت واکناف آن تا ولایت لوگر میباشد . این منطقهء پر نفوس عنی بوده ودارای تنها منابع زیر زمینی است که بلا فاصله از طرف روسها قابل بهره برداری است (چاه گاز ونفت در شیر غان ، مس عینک در لوگر ) همچنین عمده ترین مراکز شهری

(باستثنای قندهار و هرات) هم شامل این منطقه می‌باشد این ساحه راه سرزمین هند است . روس ها از سه قرار گاه بزرگ خویش دوتای آنرا در این منطقه جابجا ساخته اند (بگرام و کیله گی) این تنها منطقه افغانستان است که در امتداد جادهء آن زنجیر از پوسته های کوچک جا بجا گردیده است. عمده ترین امکانات ایشان در این منطقه متمرکز شده است ، وظیفهء این نیرو در ابتداء تامین امنیت پایتخت، و باز نگهداشتن شاهراه و بالاخره انجام عملیات پاکسازی است که هدف آن تحت ادارهء گرفتن و یا تخریب سنگر های نیروی مقاومت می‌باشد .

این ساحهء استراتژیکی با سنگر های نیروی مقاومت، در بخش عمده آن محدود به قرار گاه جمعیت و همچنان حزب است که مقامات آنها در نزدیکترین مواضع شوروی ها قرار گرفته است . در مزار شریف عمده ترین راه تنفسی شهر (تنگه مورمول ) در دست جبهه ذبیح الله قرار دارد . در بدخشان نیروهای قاضی اسلام الدین و بصیر که در اشکمش قرار دارند ، راه کندوز تا فیض آباد را مرتباً تحت تصرف در آورده و بدین ترتیب بدخشان را که یک منطقه کوهستانی است در دست گرفته و آنرا خارج حوزه استراتژیکی شوروی ها قرار میدهند . سپس در بغلان ، (حزب اسلامی با قوماندانی سید منصور ) و در اندراب بصورت متبادل حزب (با قوماندانی جمعه خان ) و جمعیت با روسها به مقابله می پردازند . در جنوب سالنگ جبهه پنجشیر قرار دارد که گروه های متحرک آن در آخر ۱۹۸۳ در شمال سالنگ و اندراب آزادانه پیشروی میکردند . بخش عمدهء کمین هائیکه بالای قطار های اکمالاتی صورت میگرفت کار آنان بود . در غرب جاده، درهء غوربند بصورت مستحکمی در دست حزب قرار دارد . کوهستان به اثر رقابت های هر دو حزب فلج گردیده ولی شمالی که بخش عمدهء آن در دست جمعیت است ، رزمندگی زیاد دارد . جبهات جنوب و شرق پایتخت به منطقهء دیگر مقاومت تعلق دارد . منطقهء کابل دارای گروه های است که به هر دو حزب تعلق داشته و رزمنده ترین آنها تحت فرماندهی عبدالحق از حزب مولوی خالص قرار دارد که در فصل تحت عنوان تروریسم شهری در مورد او صحبت خواهیم نمود . ننگرهار سنگر حزب یونس خالص ، سازمان یافته بوده دارای، رزمندگی زیادی بوده و اعضای آن سخت فعال اند ، مهم ترین

مواضع آن «توره بوره» واقع سفید کوه است که در امتداد سرحدات پاکستان قرارداد . در همین منطقه که مرتباً مورد بمباری قرار میگیرد نخستین پیلوت شوروی در جولای ۱۹۸۱ اسیر گردید . عمده ترین فرماندهان آن انجنیر محمود دروزیر ، وداکتر آصف در گندمک ، سید حسین درنصر وتورن عبدالرحمن درحصارک (دزدسامبر ۱۹۸۲ به قتل رسید) میباشند . تمام این قوماندان ها مربوط به طبقه روشنفکر اند . این جبهات خالص است که فشار دائمی بالای شهر جلال آباد وارد میکند : در جگد لك يك جبهه جمعیت به فرماندهی انور پهلوان وجود دارد .

وضع در لوگر این آخرین قطعه افغانستان استراتیژیک ، پیچیده تر است . شوروی ها در پل علم واقع در دشت لوگر دارای يك پایگاه هستند . آنها مرتباً عملیات بزرگ پاکسازی را اجرا مینمایند . وضع سیاسی نیروهای مقاومت درین منطقه متشعب بوده ولی روابط میان احزاب بالعموم خوب است . با آن هم ، نیروی مقاومت نتوانسته است تا حال قوماندانی نظامی مشترکی بوجود بیاورد . همچنان مجاهدین درحمله شوروی ها عقب نشینی نموده واندکی پس از آن به تصرف دوباره آن میادرت میوزند .

## ۲- فلات مجاور ایران :

در غرب افغانستان در امتداد شاهراه هرات - کندهار ، روس ها دارای نیروی بزرگی اند که در اطراف قرار گاه شیندند ، متمرکز شده و به نسبت مشرقی بیشتر نامتحرک است . در این جا هدف نه تصرف يك ساحه بلکه ایجاد يك کمربند امنیتی در برابر ایران و حفاظت میدان هوایی ، یعنی قرار گاه شیندند است که مستقیماً خلیج فارس را تهدید میکند . ترس دراز مدت ایران ، با عصبانیت مطبوعاتی شوروی پس از غیر قانونی شدن حزب توده در اپریل ۱۹۸۳ و ملاحظات واضح استراتیژیکی برملا میگردد . پاکستان هیچ گاه به اندازه ایران که دارای يك عنعنه باستانی ملی ودولتی بوده و آرزومند آنست تا يك قدرت بزرگ شود ، خطرناک نیست . روسها يك فرقه در هرات یعنی شیندند ویک فرقه کندهار دارند ، ولی دارای غند های واجد امکانات نیروی هوایی در بست ، گرشک و لشکرگاه نیز میباشند . سطح

اهمیت اردو با امکانات انتقالی هوایی و میدان های هوایی دست دوم با موجودیت نیروی مقاومت ، که با وجود اینکه بسیار فعال است ولی امنیت قرار گاه های شوروی را تهدید نمی کند ، ربطی ندارد . در اینجا شوروی ها از روش حملات محلی در عملیات پاکسازی دایروی در اطراف قرار گاه های خویش وارد عمل میشوند . در این جا آنها مانند پنجشیر نه در پی بیرون راندن نیروی مقاومت از سنگر های شان ونه در پی قطعه قطعه قاییدن منطقه اند ، بلکه در پی خفه نمودن نیروی های آسیب پذیر تر مقاومت اند که در دشت می جنگند در ادرسکن و لشکر گاه طرفداران حکومت زیاد اند . در منطقه واقع میان کندهار و هرات ، شرایط جغرافی و عشیره گرائی باعث آن شده اند تا جهات محلی نیروی مقاومت مرکب از (عموماً از هرات ) سنگر های هم شکل و بسیار جدا از هم میباشد و با مناطق نیمه خالی از هم جدا شده اند مانند ، شرافت کوه (ملا محمد شاه ) انار دره (مولوی فقیر الله) قلعه ، گاه («ستانور» از جمعیت ) کمکی ، موسی قلعه (نسیم آخواند زاده ) و غیره . هرات يك ساحه پُر نفوس و از لحاظ سیاسی متجانس (جمعیت) است . کندهار دومین شهر کشور در آسایشگاه خویش شاهد ارتباط متنوع احزاب سیاسی مختلف بوده ولی در میان این کثرت ، چند کمیته خالص (عبید الله ملا ملنگ ) و با جمعیت (ملا نقیب الله ) بیشتر فعال ثابت شده اند . نیروهای مقاومت در هرات و کندهار بسیار فعال اند که بعضاً حتی قادر به نظارت و تصرف نواحی شهوی می شوند . در ۱۹۸۴ شوروی تخریب منظم نواحی شهر های هرات و کندهار را روی دست گرفته ، و جنگ شدید روزانه که چیزی کمی از پنجشیر نداشت ، بیداد میکرد .

### ۳- افغانستان دور از جنگ:

يك قسمت بزرگ کشور هیچگاه مورد تاخت و تاز روسها قرار نمیگردد . در این جا بخصوص مقصد از مناطق کوهستانی مرکزی ، به استثنای بامیان و چغچران است . آخرین اقدام روسها برای عبور از هزاره جات در تابستان ۱۹۸۰ ، از طریق شیندند به در تابستان ۱۹۸۱ صورت پذیرفته است . در مرکز به استثنای دو منطقه ، نزدیک شهر و تولک ، درترینکوت ،

درهء صوف واوبه پایگاه دولتی وجود ندارد . شهر پشت در دسامبر ۱۹۸۳ از طرف نیروی مقاومت دوباره تصرف شده است . نورستان ، لغمان بالا ، دو سوم حصه ، بدخشان بامباران های که وقتاً فوقتاً صورت پذیرفته با اقدامی دیگر مواجه نبوده اند . بالاخره سرحدات جنوبی (از حصه ارگون) و غرب افغانستان تا ارتفاعات شیندند جز گزمه های متناوب هلیکوپتر و زرهپوش ها اقدامی دیگری را متحمل نشده اند . تنها پایگاه سرحد سپین بولدک (میان قندهار و کویته) و هم چنان علاقهداری کانگ ولایت نیمروز کلاً در دست روسها قرار دارد . این مناطق که وسیع و کم نفوس اند ، استراتژیک مدنظر گرفته نمیشوند ، بحال خود گذاشتن این مناطق در پهلوی آنکه به علت خطوط ارتباطی آن بسیار سهل الوصول است، نسبت به اینکه تعداد قابل توجهه نفرات را که در آن مصروف نگهداشت ، بهتر است به این مناسبت به اثر نبودن حریف ، شبکه کمیته های نیروی مقاومت ضعیف تر بوده و بهترین عناصر آن با حفاظت از «سرحدات» در انتظار حمله، به سرمیبرند که صورت نمی پذیرد . عیب که این ساحه برای شوروی ها دارد اینست که این منطقه راه های طویل ولی مطمئن و به همین سان پایگاهی برای عقب نشینی و در صورت بروز قحطی منبع برای اکمالات غذایی و هم چنین مشروعیت برای حاکمیت نیروهای مقاومت را در یک ساحه از سرزمین کشور تأمین مینماید.

#### ۴- موارد خاص :

##### الف : کابل و چریکان شهری :

کابل یگانه شهر است که روسها به نحو اقناع کننده آنرا تحت ادارهء دارند ، پلیس مخفی (خاد) دارای سازماندهی خوب بوده و در هر حلقه دارای مخبرین است .

چریک شهری به معنی اکید کلمه یعنی شبکه از ترور یستان مخفی شهری بنا بر دلایل متعددی متلاشی شده است . نخست اینکه افغانها از هر گونه مبارزه مخفی بی خبر بوده و بنا بر فقدان راز داری آماده گی کمی نسبت به آن دارند . از همین رو بود که روسها در جریان حمله خزانی ۱۹۸۲ به پنجشیر فهرست ۶۰۰ نفری شبکه های مخفی مسعود را

بدست آوردند . که برای احیای مجدد آن برای مسعود يك سال وقت دیگر لازم بود . موجودیت چریکان در چند کیلومتری پایتخت اعضای آنها به انجام عملیات آشکار تشجیع و ترغیب نموده ، واراده رویکار آوردن يك شبکه حقیقتاً مخفی را تضعیف مینماید . سپس اینکه قسمتی از قشر روشنفکران به ساما که يك سازمان برخاسته از نمایلات مائوئیستی است ، وابسته بودند . با اعدام رهبر زعامتی گرای ساما ، مجید کلگانی در بهار ۱۹۸۰ ضربه محکمی به این سازمان وارد آمد که بحران سیاسی وانشعاعات بیشمار ، تصفیه حسابات شخصی ، و پیوستن به حکومت تعداد از اعضاء آنها در پی داشت . امریکه منجر به امحاء شبکه های مخفی شد ، این به آن معنی نیست که نیروی مخالف نظامی درپایتخت وجود ندارد ، مگر این نیرو متشکل از نیروی چریکان نواحی نزدیک شهر است . باری فعالیت این چریکان شهری (که در تحت اداره عبدالحق در جنوب شهر قرار دارند ) در ۱۹۸۴ به نحو قابل ملاحظه بالا رفته بود . عملیات معمولی متضمن دسته های کوچکی است که به اساس اطلاعات خویش شبانه عمل میکنند . اهداف شان ، گزیه های دولتی ولی بویژه ، افسران و اعضاء حزب و یا طرفداران مشهور حکومت (آوازخوان های رادیو ، علما و صاحبان مقامات افتخاری ) است . با آنهم عبدالحق پایگاه در شیوه کی دارد ، که عملیات به سطح واضحاً عالی را حتی در داخل شهر نیز انجام میدهد . حمله به پایگاه های پولیس ، فابریکات ، قرارگاه های نظامی ، وزارت خانه ها ، حتی سفارت شوروی توسط دسته های که میتوانند تا پنجاه نفر هم برسند ، مانند حمله منظمی که در شب ۱۴، ۱۳ اگست ۱۹۸۳ - صورت گرفت . وهدف آن رادیو کابل ، مکروریان (کارته روسها و کارمندان دولت ) و قرارگاه بالا حصار بود ، درین زمره اند . در همین آوان بود که راکت های بنام سام هفت ظاهر شدند . وچنین فشاری ممکن است ، زیرا نیرو های مقاومت سنگر های مستحکمی در چند کیلومتری آن دارند : پغمان شهر قدیمی و تفریحگاه ایلاقی در دست طرفداران سیاف قرار دارد (خود اهل پغمان است ) شوروی ها در تحت اداره در آوردن شیوه کنی شهرک جنوب پایتخت و کوه صافی منطقه کوهستانی واقع در شمال شرق علی الرغم گلوله باری مداوم بالای پغمان جائیکه تحت حمایت آتش توپخانه و هلیکوپتر ها پایگاه های چندی تاسیس شده اند ، هرگز موفق

نشده اند. طرح موم و هرم کردن شهر کابل واقعاً متحقق نشده است. بناً بدلائل قوی، امنیت مناطق دور افتاده ترکشور نیز تأمین نشده است. بالاخره یاد آوری می کنیم که نیروی مقاومت در میان شهریان همکاران در اردو و حکومت دارد. هم چنین انزجار واضح نیروی مقاومت را در باره تروریسم کور نیز باید تذکر داد. هیچ بجز گذاری کور کورانه صورت نگرفته و نه هیچ محلی به صورت بلاتفکیکی آماج رگبار ماشیندار قرار گرفته است. البته به استثنای مناطق که عاملین حکومت بیشتر در آن رفت و آمد دارند (سینما پامیر، میدان هوائی).

ب: پکتیا:

پکتیا منطقه است که نبرد شدیدی در آنجا رخ داده است بدون اینکه شوری ها در آن اشتراک نمایند. تا ۱۹۸۴ روسها از انجام عملیات در سرحدات پاکستان اجتناب میورزیدند. آنها در پکتیا به حضور نیروی خویش ضرورتی ندارند، تنها منطقه که اردوی حکومتی موثرت دارد، زیرا نیرو های دست چین شده در آنجا سوق داده شده است. مهمترین عناصر حزب خلق از مناطق قبایلی و به خصوص از پکتیا برخاسته اند: اردو از حمایت عناصر پر تحرکی که ساحه را میشناسند بر خوردار است. در صف نیروهای مقاومت سنام این نیرو قبیله جدران است که در اطراف حزب خالص منسجم گردیده و توسط مولوی جلال الدین حقانی رهبری میشود.

نیرو های حکومتی، ارگون، خوست را در دست دارند. و همچنین جاجی میدان را که طرفداران زیادی در آن دارند، نیرو های مقاومت به انسداد شاهراه ها (که شاهراه معروف گردیز خوست بنا بر آن مملو از تانک های تخریب شده است.) پرداخته و در محاصره دو شهر در اکتوبر ۱۹۸۳ بنا بر دلایلی تا اندازه ناکام مانده اند. در آنجا جنگ شکل قبایلی دارد.

ج- چغچران:

یکانه نمونه یک قرارگاه منزوی روسها در قلب مناطق تحت اداره نهضت مقاومت چغچران مرکز ولایت سیبک باشد. که دارای یک بازار و میدان هوائی است. که چند هلیکوپتر زرهی،



و هم چنین يك واحد از نیروهای متحرك توپچی در آن وجود دارد ، تعداد ۱۵۰۰ نفر از ساکنین محل ویک غنند دولتی به آن اضافه میگردد . خروج و دخول در آن ممنوع بوده و قرار گاه های آن دائماً توسط گروه های حزب اسلامی در محاصره گرفته میشود . که دارای اسلحه ناچیز بوده ولی خوب جنگ دیده میباشدند (توسط ستار رهبری میشود) قرارگاه ها با انجام عملیات برق آسای هوایی دریک شعاع ۳۰ کیلو متری از خود دفاع میکنند ، غیر نظامیان تلفات سنگینی را متحمل گردیده ولی با آنها در منطقه خویشتن باقی مانده اند .

### ب: استراتژی روسها و جریان عملیات نظامی :

هدف سیاست شوروی ها ملحق ساختن آهسته آهسته افغانستان به محور شوروی با بازی نمودن روی خسته گی مردم و تقویه آهسته آهسته ولی پیوسته دستگاه دولتی کابل میباشد ، بدون اینکه از سطح جنگی که روسها را وادار به افزایش بسیار سریع مجلوبین خویش نموده و تنش منطقه را به سطح غیر قابل اداره آن برساند ، فراتر رود . استراتژی شوروی متکی به کار برد دو وسیله متم يك دیگر است: اردوی منظم و کلاسیکی که واجد نیروی شدید آتش باشد و خاد ، پولیس سیاسی حکومت افغان که مستقیماً به کی جی بی مربوط بوده و وظیفه آن بهره برداری و وارد معرکه ساختن تشعبات عنعنوی جامعه افغان برای تشدید مشاجرات میان نیروهای مقاومت و الحاق دسته های آن نه بر مبنای آرمانی ، بلکه بر اساس رقابت های محلی میان اقوام و خوانین است . این دو وسیله بنحو متفاوتی وارد معرکه بازی شده اند . موازی با آن حکومت سعی میکند تا متفذین شعوب قبائل را با خود همراه سازد . نخستین پیشنهاد متارکه و صلح جدا گانه که به زعمانی قبایل صورت گرفت بتاريخ خزان ۱۹۸۰ بود . در گاهنامه نیرو ها میتوانیم سه مرحله را از هم تفکیک کنیم ، که مصادف به دوره های بریژنف ، اند روپوف و چرنینکو است . ولی از آن وجود سیاست های متفاوت از هم را نباید نتیجه گرفت . زیرا آنها مکمل یکدیگر اند . با اینهم میتوان از نحوه متفاوت میزان شدت اقدامات سخن زد . دوره بریژنف دوره عملیات کلاسیک و عمیق

بود که رقیب در آن ناچیز گرفته میشد. دوره اندروپوف دوره پیروزی راه سیاسی و پولیسی است، دوره چرنینکو دوره چماق کاری بلا تمیز بوده است.

### ۱- ارتش شوروی :

اردوی شوروی که در افغانستان قرار دارد تا سال ۱۹۸۳ با اضافه مشاورین نظامی ویا حد اقل سه فرقه که در خود شوروی قرار داشته ولی در عملیات نظامی اشتراک میورزیدند - ۱۱۰۰۰ بود. این اردو دارای هشت فرقه میکانیزه دو فرقه هواپاز (پراشوتی) میباشد که با چندین واحد ضربتی تقویت شده است، نیروهای مجلوبه نسبت به واحد های دیگر این ارتش هیچ میزه خاصی ندارد: دارای عین شیوه جلب و پذیرشی (چند قومی)، همان اسلحه و همان آموزش است. چون میدانیم که نیرو های شوروی به نحو بسیار جدی ولی برای يك جنگ کلاً دامنه دار و میکانیک کلاسیک دراروپا تمرین میبینند، میتوانیم درك کنیم که با این اردو يك جنگ ضد چریکی نا موافق خواهد بود. عمده ترین نقایص این اردو تمرکز، فقدان ابتکار، گرانباری، ضعف تفتیش و مراقبت، خرابی روابط میان افسران و عسکران (میان آبی ها و درجه داران) و بی مسؤولیتی عمومی است.

يك عسکر این اردو از جنگ در فاصله دور از واسطه زرهی اش اکراه، دارد، واحد های کماندوئی شکار و گزمه پیاده نیز وجود ندارد. روحیه عمومی جز روحیه هواپازان که وضوحاً جنگجو تر اند، ضعیف است.

بالمقابل، اردوی شوروی از توانائی بزرگ آتشباری برخوردار بوده و صورت روز افزون به استفاده از توانائی های خویش به نحو عاقلانه و منظم تر آن، البته بدون اینکه در تکتیک جنگی یا استراتیژی نظامی، ویا تشکیلات خویش انقلابی را ایجاد نماید آگاهی حاصل نموده است. اردوی شوروی بر علاوه حفاظت انفعال قرارگاه ها و شاه راه ها دارای سه ماموریت است. فعالیت معمولی آن گزمه است که به سطح تولی صورت میگیرد و در مسیر راه های عمده ارتباطی بدون اینکه از یکدیگر جدا شوند به آهستگی حرکت میکنند. فعالیت های تلافی جویانه به بیماران های هوائی، ویا گلوله باری توپ خانه بالای

شهر های که مظنون به پناه دادن مجاهدین باشند مبتنی است ، بدون اینکه بایک حمله . نظامی زمینی ، اراده بهره برداری از عملیات وجود داشته باشد . بالاخره عملیات تهاجمی نوع اردوی شوروی یک حمله مرکب زمینی و هوائی است . که با همراهی وسیع نیروها که توسط هلیکوپتر ها در پشت جبهه نیرو های مقاومت فرود میآیند و با پیشروی بطی نیرو های زرهی و به منظور محبوس ساختن نیروهای مقاومت در یک تور ، صورت میپذیرد .

بهبودی روش های تکیکی ارتباط میگیرد به ایجاد سرعت در انجام عملیات ، توانائی روز افزون انتقالات نفرات توسط هلیکوپتر که بدون حمایت وسایط زرهی عمل میکنند ، استفاده متواتر در طیارات بم افکن بلند ارتفاع (تی وی ۱۶) و یا طیارات شکاری بم افکن با سرعت کم (اس وی ۲۵) و انجام دادن کمین حتی در جریان شب بزرگترین حد قابلیت پذیری زنجیری ساختن تهاجمات در مناطق بسیا مختلف و در نتیجه بکار برد عاقلانه تر اردو های رزمی ، واحد های ممتاز (هوابازان) بسیار کم و بندرتاً استفاده میشود . وضوحآین نیرو ها برای دور نمائی انجام عملیات در خارج از افغانستان ذخیره شده اند .

## ۲- سیاست تأمین صلح:

این سیاست توسط اداره پلیس مخفی خاد به پیش برده میشود . این سیاست بعید از آنکه یک سیاست تخریب کارانه نوع کمونیستی برضد خوانین باشد ، مبتنی است به الحاق متفدین وزعمای محلی با بهره برداری از زدو بند های عنعنوی قبیلوی که از سیاست قرن ۱۹ انگلیس به میراث رسیده است . زعماء خود را در برابر پیشنهاد های دولت مبنی بر اعطای مناصب و مشاغل افتخاری میبینند . آنها در جبهه ملی پدر وطن تنظیم گردیده ، و جنگ جویان که به قوم او مربوط میباشند ، به نیرو ای شبه نظامی دولتی ، ملیشه ، وطن پرست ، او پراتیفی مبدل میشوند . عموماً خاد به یک زعیم که به نیروی مقاومت متعلق بوده و رقابت آن با یک زعیم دیگر آشکار است ، تماس میگردد . تماس توسط یکی از طرفدران حکومت که به همان قوم تعلق دارد صورت میپذیرد . در نتیجه خاد یک «قرار داد» عدم تجاوز دو جانبه را پیشنهاد می نماید . این شخصیت متنفذ منحیث رئیس قومش به

رسمیت شناخته می‌شود. وبدون تعیین هیچکدام شرایط خاصی آرمانی وفکری اسلحه و کمک دریافت مینماید. نامبرده تنها باید مانع حضور مجاهدین در قلمرو خویش گردیده وبدولت اجازه دهد تا ادارهء حکومت را در آنجا دوباره تاسیس نماید. در نتیجه هدف انجام انقلاب در روستاء نبوده، بلکه ایجاد آرامش وتأمین صلح به معنای دقیق کلمه میباشد: حصول ختم مخصصات سیاست مزبور دردهات مورد تطبیق قرار میگردد، ونه در کابل که بر خلاف اهالی آن مواجه با يك تعامل شوروی سازی تمام عیار اند. تعلق زدائی فرهنگی، قطع رابطه با جامعه عنعنوی، تبلیغات وطرح اقامت طویل مدت در شوری هم متوجه زعمای آن نبوده بلکه متوجه جوانان نیست که در دراز مدت طبق توقع پایگاه اجتماعی حکومت جدید را باید تشکیل دهند. این سیاست شوروی به صورت عمومی شکاف میان شهر و ده را زیاد تر میسازد.

سیاست تأمین صلح دارای موفقیت چندی درهات (با موجودیت شیرآقا، با آنهم نامبرده سه ماه بعد توسط نیروی مقاومت به قتل رسید) در شمالی (ملنگ متعلق به حزب حکمتیار در میریچه کوت، در سپتامبر ۱۹۸۲) در جوزجان وفاریاب (نورالله متعلق به حزب اسلامی در المار پیش از اینکه توسط نیروی مقاومت به قتل رسد در ۱۹۸۳ بدولت پیوست) بدست آورد. با آنهم سیاست تأمین صلح در خارج از حواشی مناطق تحت ادارهء حکومت قرار دارد. فواتر نمی رود.

### ۳- جنگ کلاسیک وجنگ ضد چریکی :

ناموثریت نسبی شوروی ها ناشی از ارتباط نا گوار میان دو جنبهء استراتژی آنها است. تمام امور چنان اتفاق میافتد که گویی اتخاذ تصمیم، بر نامهء خاد و جریان عملیات نظامی بدون کدام نظم ونسق صورت گرفته باشد. فی المثل، نیروهای شبکه نظامی که بازحمت فراوان بسیج شده وبه پایه انسجام رسیده اند به قرعهء قتل انداخت های يك قرار گاه شوروی تعداد از نفرات خویشرا از دست می دهند، بدون اینکه قرار گاه نامبرده موقعیت انداخت های خویش را تغییری بدهد. ویا اینکه در جریان يك تهاجم شوروی بدون درنظر

داشت پیچیدگی ها محلی حمله چنان صورت میگیرد که گوئی موضوع يك آموزش حریبی مطرح است . یا این وجود روسها درمورد حرکات نیرو ها مقاومت که آشنائی کمی با مفاهیم رازداری و پنهان کاری دارند ، بخوبی مطلع هستند . بنظر میرسد که تأنی عنعنوی عساکر شوروی و تمرکز بیش از حد صلاحیت فرماندهی ، نیاز مندی برنامه قبلی استفاده فوری از اطلاعات رسیده . برای يك گروه اطلاعاتی و عملیاتی را دشوار میسازد .

مطبوعات شوروی مثالهای از افسرانی می آورند که بزبان محلی بلد بوده با مردم روابطه نزدیک داشته و خود مصروف يك کار عام المنفعه اند . ولی ما کوچکترین برگهء مؤید بر آنرا در ساحه نتوانستیم پیدا کنیم . بر خلاف چنین بنظر میرسد که اردو به معنی واقعی کلمهء صرف منحیث يك تکنیسن عمل نموده و علاقهء به غیر نظامیان ندارد .

از جانب دیگر هر ستراتیژی ضد چریکی خواهان رویکار آوردن ایجاد يك اردوی بومی و ایجاد نیروهای شبههء نظامی محلی است در حالیکه افغانی سازی جنگ وقت زیادی میخواهد . به علت فرار از خدمت ، تعداد نفرات اردوی حکومتی ، ندرتاً میتواند از ۳۰۰۰ هزار نفر از صد هزار نفر پیشبینی شده فراتر رود . این اردو علی الرغم موجودیت تعداد از واحد های مطمئن خویش کمتر قابل اطمینان است .

جلب و سوق اجباری هزاران جوان شهری که اگر چه خودتأیلات طبیعی نسبت صفوف مقاومت ندارند . ولی همین که موظف شدند فرار میکنند، این جوانانرا از صف اردوی دولتی دور نگه میدارد . شبکه نظامیان محلی بسیاریي تحرك بوده ، و اگر چه میتوانند از پیشروی نیرو های مقاومت در قسمتی جلو گیری نمایند ، نمی توانند حرکه ها \* بینیادی را تشکیل دهند

#### ۴- گاهنامه عملیات بزرگ :

با وجود آنکه جنگ در تمام افغانستان جریان داشت تهاجمات شوروی در هما نوقت (در ماه می تا جون و اوسپتامبر تا اکتوبر ) مثل همیشه در افغانستان استراتیژیک یعنی در هرات و

\* نیروهای شبه نظامی بودند که فرانسویان در جریان جنگ الجزایر از مردمان بومی وفادار به حاکمیت شان انتخاب نموده بودند .

کندهار بوقوع پیوست .

در ۱۹۸۰ جز عملیات بزرگ وبدون روش انتقال نیروها توسط هلیکوپتر برای رهایی خطوط عمده ارتباطی عملیات دیگری به مشاهده نرسید . قطار ها بصورت منظم سعی به باز نمودن خطوط عمده ارتباطی نمودند: کتر (فیروزی ) پکتیا (مارچ ) وهزاره جات مرکزی (جولای واگست ) لوگر وهم بصورت منظم شاهراه قیبریزی شده کابل کندهار ، در این زمره بودند ، ولی این نیروها نمی توانستند تا خطوط متذکره را با ستقامت های دورتر ترك نمایند . همچنین شوروی ها سعی نمودند تا نواحی مربوط به قرار گاه های خویش را از چنگ مجاهدین رها سازند. نواحی اطراف غزنی در ماه می مورد تهاجم قرار گرفته وتهاجم نخست آنها بر پنجشیرم در همین زمان بوقوع پیوست ( اپریل واکتوبر ) . در ماه نوامبر عملیات در اطراف ننگرهار صورت گرفت : منطقهء سرخروء تخریب گردید . در ماه جولای شوروی ها به فرش وپرتاب نمودن وسیع مین های پلاستیکی کوچک ضد پرسونل بالای معابر منتهی به پاکستان مبادرت ورزیدند. بیشتر قربانیان این مین ها کودکان وحیوانات بودند. در ۱۹۸۱ آنها ساحهء عملیات خویشرا محدود ساخته وبرای رهائی مناطق استراتیژیک متمرکز گردیدند . نیروهای حمل شده با هلیکوپتر وارد صحنه گردیده ، ولی نقش محدود وگوشه گیرانه داشتند.

بالمقابل بمباران هوایی مستمر گردیده وتشدید یافتند. نقاط مورد هدف همان اهداف بودند . لوگر (اپریل)، کابل با جنگ های بی نهایت شدید در پغمان (جولای ) کندهار (اکتوبر ) ننگرهار در توره بوره (جولای) پنجشیر شاهد سومین و چهارمین تهاجم بر علیه خویش بود ( اپریل وآغاز سپتامبر ) نتایج این جنگ برای شوروی ها ناخشنود کننده بود اما تخریبات زیاد صورت گرفته وموج از پناهندگان درپاکستان افزایش یافت .

زمستان ۸۱و۸۲ شاهد شدت بیماری ها که با محاصره وخفه ساختن مناطق مورد هدف با عملیات واحد های میکانیزه که بعداً برای سر کوبی نیروهای مقاومت به پیشروی مبادرت میورزیدند ، همراه شد. این تکتیک در قندهار هرات وشمالی بکار رفت . تلفات غیر نظامیان افزایش یافت . در بهار نیروهای مقاومت در تمامی جهات ابتکار عمل را دوباره بدست گرفتند . سال ۱۹۸۲ با دو تهاجم به پنجشیر ( ۱۰ می و ۳۰ اگست) که فراتر از تمام

آن اقداماتی بود که روسها تا اکنون انجام داده بودند . برای نخستین بار تهاجم به اتکاء واحد های منتقل شده توسط هلیکوپتر ها که در ظرف چند ساعت بالای قتل کوه انتقال داده می شدند صورت میگرفت . واحد های نیروهای زرهدار فقط پس از چند ساعت دره را متصرف میشدند و تعداد آنها نظر به تهاجم قبلی کمتر بود . تهاجمات مزبور به ناکامی مواجه گردید ، و در ماه دسامبر نیروهای شوروی به دره رخنه عقب نشینی نمودند . در ماه اگست نیروهای مقاومت ، طرفداران حکومت را که برای تجلیل از «آزادی یغمان» آمده بودند ، قتل عام نمودند . بالمقابل در ماه جون لوگر متحمل يك تهاجم گردید که در میان غیر نظامیان که نیروهای نظامی مقاومت نمی توانستند از آن دفاع کنند تلفات زیادی ببارآورد .

در ۱۹۸۳ شوروی تهاجم بزرگی نداشتند : تعداد از عملیات اشغالگرانه در لوگر (جوری) صورت گرفت که در جریان آن داکتر اگویار دستگیر گردید . درهات (اپریل) غزنی (جون) نیز عملیات صورت گرفت . در ماه اکتوبر شمالی بمباران فوق العاده شدیدی را متحمل گردید . در قندهار شوروی تهانه خاکریز واقع در ۵۰ کیلو متری شمال شهر را تصرف کرد . سال ۱۹۸۳ با دو واقعه برجستگی حاصل کرد . متارکهء میان مسعود و روسها و محاصره خوست و ارگون توسط نیروهای مقاومت . به محض پایان یافتن ماه جولای ، نیروهای مقاومت در پکتیا که مانند سابق توسط جلال الدین حقانی رهبری میشد . دو شهر خوست و ارگون را به محاصره گرفت . يك پدیده تازه : قبایل منگل ، جاجی ، تنی و وزیري که تاکنون به « سستی » شهرت داشتند با تجمع سه تاي اول آن تحت لوای گیلانی و با تجمع قبیلهء آخری آن در زیر لوای جمعیت بصورت فعالی در جنگ اشتراك نمودند . این تبارز فعالیت مصادف با اعلامیه ظاهر شاه (۲۲ جون) بود که در خواست يك جبهه متحد را نموده بود و آوازه بود که شاه طلبان میخواهند دولت مؤقتی را درخواست تشکیل دهند . یقین است که در این هنگام اسلحه زیادی به اختیار گیلانی قرار گرفت . خوست فاصلهء چندانى با فتح نداشت و نیروهای شبه نظامیان محلی با نهضت مقاومت کم از کم همبستگی نشان میداند . ولی از آغاز ماه اکتوبر قبیلهء تنی به تعقیب رقابت های قبیلوی با قبیلهء جدران ، از اختلاف جدا شد ، و با نزدیک شدن زمستان بسیاری از جنگجویان به ماوای خویش باز

گشتند. در آخر دسامبر اردوی دولتی که از گردیز آمده بود محاصره را درهم شکسته و جاجی میدان را دو باره بدست آورد. دو چیز قابل یادداشت است: قبایل «سست» دقیقاً از نمونه یک جنگ قبیلوی پیروی می کنند که تناوب لحظات پر از حدت و فرونشینی آن ناشی از همین امر است. روسها در جنگ خوست سهم مستقیم نداشتند. در همین سال ۱۹۸۳ بود که عملیات سیاسی و نفوذی و پیوستن تعداد از نیروهای مقاومت به دولت به اوج خود رسیده در اینجا میتوان از استراتژی اندروپوف سخن زد که ظاهراً در برگیرنده عمداً کره با عمده ترین رهبران مقاومت باشد.

بر خلاف سال ۱۹۸۴ با مراجعت به طرز تفکر کاملاً نظامی جنگ بر جستگی و وضاحت پیدا کرد. ولی در اینبار با یک اردوی بیشتر جنگدیده، با تعداد نفر کاملاً زیاد تر و رواده آتشباری بی سابقه.

روسها با تهاجم ۲۱ اپریل به پنجشیر بصورت یک جانبه در شدت جنگ یک قدم دیگر گذاشتند. آیا این پدیده نتیجه ناکامی سیاست تأمین صلح بود؟ یا نتیجه تجاوز گری تعمیم یافته سیاست روسها در عرصه جهانی؟ و یا باز گشت به تعاملات بسیار کهنه ناشی از تکامل؟ هنوز بسیار زود است تا از آن نتیجه گیری شود.

#### ۵ - حمله بر پنجشیر :

چهار حمله اولی بر پنجشیر بسیار کلاسیک بود و فقط ستون از وسایط زرهی را بعد از یک بمباران وارد صحنه میساخت. این حملات با تهاجمات که در جاهای دیگر افغانستان صورت پذیرفته تفاوت کمی داشت. سه تهاجم دیگر (در ۱۵ می تا آغاز ماه جولای و ۳۰ اگست سپتامبر ۱۹۸۲ و دیگری از ۲۱ اپریل ۱۹۸۴ به بعد) بنابر گستردگی اش تعداد زیادی از نفرات رادر گیر کار زار ساخته و نشان داد که پنجشیر مسعود هدف شماره (۱) شوروی ها در افغانستان است. این سه تهاجم هم بالای یک انگاره طرحریزی شده بودند: بخش عمده عملیات به نیروی های انتقال یافته به هلیکوپتر که غالباً متشکل از هواپازان بودند که در اعماق دره بالای قلل کوه قراء و معابر می نشستند. واحد های مذکور بعداً



توسط يك ستون از واحد های زرهی حمایت میشدند. در هر سه تهاجم استراتژیوی مسعود مبنی بود به عقب نشینی نیرو هایش در دره های مجاور ، گذاشتن نیروهای دشمن به پراکنده شدن در دره ها و بعداً تصرف دوباره مواضع یکی پی دیگر، خصوصاً زمانیکه این مواضع به اردوی دولتی سپرده میشدند .

در جنوری ۱۹۸۳ شوروی ها به مسعود پیشنهاد متار که دادند و چنین فکر میکردند که در ازای این خود مختاری محلی او سعی به خروج از ساحهء متعلقه خویش نخواهد نمود ، چنانچه دیدیم این حالت موقف مرتب نیروهای مقاومت افغانستان است . باری ، مستقیماً مسعود فهمید که در دست داشتن سنگر های که اهداف استراتژیکی شوروی ها را تهدید نکند به درد نمی خورد . زیرا این استراتژی متضمن در دست گرفتن افغانستان قابل بهره برداری است و اگر کس بخواهد در برابر شوروی از لحاظ نظامی و سیاسی وزنه به شمار آید ، باید از حوزهء متعلقه خویش بیرون رفته و یک سازمان ماوراء منطقوی ایجاد نماید . فشار دائمی و مرتب عساکر شوروی مانع در آن می شد تا مسعود طرح خود را تحقق ببخشد . این متار که برای او امکان آنرا میسر ساخت . ما دیدیم که شرایط در شمال کشور برای هویدایی الی چنین ساز مانی بیشتر مساعد بود . اگر مسعود بنحو وسوسه آمیزی متار که را در پنجشیر مراعات می نمود در پهلوی آن به قصد ساز ماندهی جبهات شمال شرق برآمده حزب را در اندراب خلع سلاح نمود ، با جبهات بغلان همدست شد ( باسید منصور ) و سعی کرد تا با جبهات کوهستان ( نیازی ) نیز همدست شود ، و نهاد نظامی خویشرا بالای فرماندهاندهی های جمیعت ولایت بدخشان تحمیل نمود .

جنرالهای شوروی به اشتباه خویش پی بردند ( البته به استثنای اینکه این متار که از طریق K.G.B. بالای شان تحمیل نشده باشد ) ، در شکست مسعود يك امر فوری بود . « افزوده بر آن ، ضرورت عملیات نظامی با تشدید سراسری موقف شوروی توأم بود ، فشار دائم التزاید بالای پاکستان ، و یازگشت به يك طرز تفکر محضاً نظامی کشمکش . تهاجم شوروی ها به پنجشیر بزرگترین عملیات بود که از آغاز جنگ تا کنون صورت پذیرفته بود . در پایان شوروی ها ثلث دره پنجشیر یعنی تا آستانه ، و منجمله بهارک و همچنان دره پائین اندراب را

تصرف کردند. قوماندان مسعود جان به سلامت برده عمده از افراد وی درامان ماندند. مردم پنجشیر را ترك گفتند. تعداد وسایل وامكانات که در این حمله به کار برده شده بود نسبت به آندسته وسایطی که قبلاً استفاده شده بود واضحاً بیشتر بوده و جای این حدس را می گذارد که تصمیم حمله دریالای ترین مقام کرملین، اتخاذ شده باشد. بم افکن های دارای ارتفاع متوسط (۸۰۰۰ متر) ۱۶ TU فرشی ازیم های رها شده خویشرا بالای پنجشیر می گستراندند. این نخستین دخالت آنان در عرصه جنگ بود. نفرات در گیر در جنگ ۲۰۰۰ نفر عساکر شوروی و پنج تا شش هزار عساکر حکومتی حدس زده میشد.

در آغاز اپریل يك دسته از کماندهای پولیس مشخص خاد، در اقدام خویش نسبت به قتل مسعود، ناکام ماند. تهاجم به معنی دقیق کلمه در ۲۱ اپریل براه افتاد. عساکر توسط هلیکوپتر انتقال داده شده و در حین حال ستون از زره پوش ها وارد دره اندراب و پنجشیر گردیدند. عساکردیگر در کوتل انجمن در منتهی الیه پنجشیر در خوست و فرنگ که قرار گاه عقب نشینی نبرد های مقاومت فرض میگردد، توسط هلیکوپتر انتقال داده شدند. ولی شوروی ها در حملات خویش بالای دره های مجاور ناکام ماندند. دره های که گروپ های بسیار، مسعود در آنجا عقب نشینی نمودند. شوروی ها متحمل تلفات سنگین گردیدند. در ماه می شوروی ها خوست و فرنگ را ترك داده ولی در پائین پنجشیر بصورت مستحکمی مستقر بودند. خبر نگاران که بعداً از پنجشیر بازدید به عمل آوردند دره کاملاً عاری از سکنه را مشاهده کردند که دو سوم آن همچنان در دست افراد مسعود که نسبت به هر وقت جنگیده تر و آبدیده تر شده بودند قرار داشت. همین بود که شوروی ها تکتیک دیگر را رویدست گرفتند: واحد های که دارای ۵۰۰ نفر عسکر بودند توسط هلیکوپتر ها صبحگاهان در اطراف قریه ها بدون حمایت واحد های زرهی انتقال داده می شدند، قریه ها تلاشی گردیده و نیروی های مقاومت که شوروی ها اسم آنها با خود داشتند دستگیر می شدند، این واحد پیش از فراسیدن شب عقب نشینی می نمود. تمرکز و کمین گرفتن در برابر چنین واحد های متحرک برای نیروهای مقاومت بسیار دشوار تر گردید. هدف شوروی ها تسخیر ساحه نه بلکه تخریب، ویا حد اقل خفه ساختن مجرای تقویه نیروهای جاندار دشمن بود.

تهاجم با قطع راه های ارتباطی آغاز شد . سپس راه های عقب نشینی قطع گردید و بعد از آن باید به قلب امکانات جنگی دشمن حمله صورت گرفته تا ، بالاخره او را به درهء مجاور عقب نشینی داده و در جریان حرکت عقب نشینی او را بایک قواءه سنگین که در دره ها و حواشی شهر ها قرار داشت او را به جنگ ویا به تسلیم مجبور ساخت . باری شوروی از اقدام باین حمله چه بدست آوردند ؟ دقیقاً باز گشت شرایط خزان ۱۹۸۲ دریک روز پس از متارکه با تحمل و تلفات بسیار . در نتیجه این عملیات شکستی برای آنان بود .

چطور مسعود توانست تا از بدام افتادن پرهیز نماید ؟ او خطوط عمده و تاریخی تقریبی حمله روسها را می فهمید . با وجودیکه وسعت آنرا نا چیز می انگاشت . نقشه او واضح بود . تخلیه دره ها و ورها کردن پنجشیر و سازمان دادن يك جنگ چریکی در مربع شمال شرق کشور با پرهیز از جنگ های رویا روی و توجه تمام مساعی بالای خطوط ارتباطی شوروی ها ، بعبارهء دیگر جاده کابل و ترمز . او هماره از اینکه درهء پنجشیر میتواند به يك دام شود ، آگاهی داشت . دفاع از يك سنگر معنی ندارد ، يك جنگ چریکی ، چنانکه غالباً از خاطر فراموش میشود يك جنگ مواضع نیست و ساحهء بدست آمده کمتر به حساب میآید . مسعود از آغاز نوامبر شروع به تخلیه غیرنظامیان (تقریباً ۳۰ هزار نفر از ۱۰۰ هزار نفر ساکنین که پیش از جنگ ) وژ دره نمود . او در ماه فبروری افراد خویشرا با حفظ يك پردهء مقدم در برابر قرارگاه شوروی ها درانابه یعنی در دهانهء دره عقب نشینی داد . در ۲۰ اپریل يك روز پس از تهاجم گروپ های سیار يك قطار را در پائین درهء سالنگ مكملاً از بین بردند . زمانیکه شوروی ها به تهاجم پرداختند ، تقریباً هیچکس در پنجشیر وجود نداشت مسعود منتظر آن شد که روسها از خطوط ارتباطی خود دور شده و نیروهای خویش را برای يك حمله متقابل پراکنده سازند . ولوا اگر مسعود توسط امکانات رویکار آورده شده غافلگیر شد ، توانست تا عقب نشینی نموده و بخش عمدهء نیروهای خویشرا نگهدارد . بهر صورت مسعود-یکه در تمامی حصص مربع شمال شرق پیشروی می نمود ، نسبت به مسعود یکه در دره ها محبوس مانده و فعالیت هایش در پنجشیر محدود میگردد ، برای روسها بیشتر خطرناک بود . از جانب دیگر امتداد راه های اکمالاتی با درنظر داشت سادگی اسلحهء نیروهای مقاومت او

را به تدارکات خارجی کمتر وابسته میساخت و در حدود که راه ها دیگر میتوانست افتتاح شود. راه ها نیکه البته طویل ولی مطمئن می بودند، یک مشکل هموار ناکردنی نبود. فراموش نکنیم که در جریان متارکهء پنجشیر بی از ۶ قطار اکمالاتی ارسال دریافت نمی شد. همچنان این تهاجم مطمئن بودن شیوه های اطلاعاتی مسعود را آشکار ساخت.

#### ۶- نیروی های مقاومت و اسیران شوروی :

در اثنای تجاوز و مداخله، مجاهدین تمام شوروی ها را منحیث یک عضو حزب کمونیست پنداشته و اسیری بجای نمی گذاشتند. موقف نیروهای مقاومت همزمان و تصویر یکه آنها در شوروی از خویش ساخته بودند تغییر نمود. مباحثه با عساکر مسلمان شوروی و روحیه نه چندان جنگجویانه مجموع عساکر شوروی (فقدان حمیت و فقدان رزمجویی، بازار سیاه) افغان ها را متقاعد ساخت که عساکر شوروی فاقد انگیزه بوده، فریب خورده و علاقه به پخش کمونیزم در جریان ندارند. در حین زمان با مشاهده اینکه این عساکر پول نداشته و سایل نظامی خود را دزدیده و آنها را معاوضه می نمایند. افغانها را باین معتقد ساخت که شوروی بعید از آنکه یک کشور پیشرفته باشد کشورست فقیر، و عسکر شوروی بیشتر یک شخص بیچاره پنداشته میشد تا منحیث یک دشمن. فراریان و حتی اسیران که با نیروی مقاومت مخالف نبودند. بلافاصله میدیدند که بایشان پیشنهاد میشد تا دوباره خود را مسلح سازند. آن کسانیکه از اینکار اباء میوزیدند به آسانی به صلیب سرخ سپرده میشدند که آنها را پیش از اینکه حق انتخاب پناهندگی سیاسی و یا بر گشت به وطن را بدهد دو سال در سوئیس نگه میداشت. افغان ها میخواستند تا معاوضهء صورت بگیرد. ولی روس ها سر سخترانه از آن اباء می ورزیدند. تغیر در رویه نیروهای مقاومت مؤرخ جولای ۱۹۸۱ است. زمانیکه طرفداران خالص یک پیلوت شوروی را اسیر ساختند که توسط پاکستانی ها دوباره به سفارت شوروی سپرده شد.

با اسیران شوروی همیشه رویهء نیک می شود. تنها در حزب حکمتیار است که آنها برای مشرف شدن شان بدین اسلام سخت تحت فشار قرار می گیرند. در جاهای دیگر آنها را آزاد

میگذارند. رهبران نیروهای مقاومت به اهمیت مصئونیت سیاسی اسیران آگاهند، اینکار تصویر نیروی مقاومت را بهتر جلوه داده و باعث تشجیح فرار عساکر دیگر می شوند، ولی برخورد مردم خود بخودی دوستانه است. با اینهمه يك از غرایب های قلیل این جنگ این است که با اسیران چنان رویه میشود که با مهمانان از نظر فقه اسلامی و همچنان از لحاظ عرفی، زندان يك پدیده تازه و غریب است؛ یا اسیران را می کشند و یا به دین دعوت شان می کنند. از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴ تعداد فراریان و اسیران از صد نفری تجاوز نمی کرد. در میان آنها تناسب مسلمانان نسبت به فیصدی عساکر گسیل شده زیاد است و برهانی است که مبنی بر اینکه مسلمانان این کشور پای آشیل (چون چشم اسفندیار) شوری اند.

احتمال آن میرود که نیروهای مقاومت تبلیغات خود را در برابر عساکر شوروی و حتی جمهوریت های مسلمان شوروی تشدید بخشند.

#### ۱- بعد نظامی :

از لحاظ نظامی نهضت مقاومت چندان در معرض نابودی نیست. اگر این نهضت از تمرکز قوای خویش اجتناب میکند، فقط بخاطر تشعب جامعه است و علتی دیگر ندارد. ولو اگر شوروی ها به تحرك بهتر دست یابند، نخواهند توانست تا در عملیات پی یابی و تخریب آمیز تعداد قابل توجه از مجاهدین را محاصره نموده واز بین ببرند.

حتی سبکباری زیر بنای ساختار نظامی نیروهای مقاومت (فقدان واحد توپچی، عدم موجودیت دیپوها، عدم موجودیت کمپ آموزشی و یا هیئت اداری تمرکز یافته) باعث آن میشود که هدف نظامی به معنی واقعی کلمه عرض اندام نگردد. شوروی جز اینکه يك جنگ فرسایشی را به پیشبرند که هدف آن تجرید غیر نظامیان، از نیروی مقاومت باشد، و همینکه این نیروها به کوه ها رانده شدند، آنر خفه نمایند کار دیگری کرده نمی توانند: اینکار خواهان حملات تلافی جویانه و گسترده را بالای قریه های است که این نیروها راه پناه میدهد و هم تحرك افراد وارد عملیات را تقاضا می نماید. تا احساس محفوظ نبودن را در يك حریم

از میان مردم دور کنند . مشکل مجاهدین از تأسیس نوعی يك ساختار اتصالی قابل انعطاف میان ساختار نظامی و ملکی است تا اینکه مردم بتوانند فشار و موجودیت روبه افزایش شوروی ها را با حفظ روحیه و خویشتن متحمل نمایند . تا کنون چنانکه دیدیم ، نیروی مقاومت در میان مردم زندگی می نمایند بدون اینکه حقیقتاً امکان آنرا داشته باشند تا در جریان حملات گسترده از مردم حمایت نمایند .

موجودیت يك حریم واقعی مانند هزاره جات ناشی از شك و تردید روسها در امر تصرف ساحه وسیع است و نه در توانائی نظامی نیروهای مقاومت در ایجاد ممانعت نفوذ عساکر شوروی . حریم های فوق به نیروی مقاومت پندار شكست ناپذیری داده و باعث آن شده است که این نیرو در پی پیشبینی مرحلهء بعدی نباشند . والبته زمانیکه شوروی ها در تعداد نفرات خویش افزایش به عمل آورند این مرحله به نحو اجتناب ناپذیری حتمی خواهد گردید . این حریم کاذب که نیروهای مقاومت چون روز روشن در آن به فعالیت می پردازند بایک وضع جامعه ملکی و غیرنظامی شباهت پیدامی کند . هیچ ساختار مخفی و بناً هیچ مهارت انعطافی در برابر دشمن وجود ندارد : یا با اومی جنگند و یا از او می گریزند . تا کنون به علت خصوصیت جزئی عملیات شوروی ، امکان آن میسر بوده است تا راه فرار باز باشد ، و يك یا دو هفته بعد برای از سر گرفتن همه چیز مانند گذشته امکان باز گشت میسر باشد . ولی اگر شوروی ها نه به استقرار در يك پایگاه بلکه با وارد عمل ساختن گروپ های سیار که چند روز و حتی چند ساعت ساحه را تصرف کند و بر اساس اطلاعات رسیده عملیات کرده و منازل رهبران نیروی مقاومت را تخریب بکنند ، عملیات تلافی جویانه و انتقامی بر علیه مردم قراء مبادرت ورزیده ، حضور شانرا ادامه دهند ، همین است که امکان در دست گرفتن يك جامعه غیر نظامی از طرف نیروی مقاومت که در شرایط جنگی چنان فعالیت کند که گویی چیزی رخ نداده باشد ، وجود نخواهد داشت . بآنهم در پنجشیر مانند کندهار ، تجربهء گروه های مسلح که دروازه مناطق مسکون زندگی می کنند مثبت بوده است .

نیروی مقاومت باید يك ساختار مخفی را رویکار آورد تا اینکه اگر محل از طرف شوروی ها اشغال گردید ، سازمان از خود بجا مانده باشد . اخفا و پنهان کاری آنست که نیرو های

مقاومت به اساس مصادیق کاملاً سیاسی و درخارج ازسلسله مراتب موجود خود را سازمان دهد ، زیرا نمی توان علما و خوانینی را در زمره اعضاء مخفی پنداشت ، باری اگر چه جامعه در جریان جنگ شاهد انکشاف و تکامل قابل ملاحظه بوده است ، ولی هنوز باین سطح نرسیده است . تصلب نسبی جامعه عنعنوی را در برابر نفوذ آرمانی کمونیستی محفوظ نگهداشته ، ولی درشرایط بحرانی او را چنین آسیب پذیر هم می سازد . بهمین دلیل است که افغانها بزرگترین جمعیت پناهندگان کره ارض را تشکیل میدهند : رد وانکار دسته جمعی است . ولی امکان توافق با جنگ ضعیف است ، درنتیجه ترك دیار یگانه تظاهر این تردید وانکار است . مشکل دوم تاسیس گروه های ساده ومسلکی است که تنها روشی است که برعلیه تحرك دائم التزاید اردوی شوروی میتواند مقابله نماید . میدانیم که برای نیروی مقاومت انجام عملیات درخارج از ساحه متعلقه خویش همیشه مشکل بوده است . زیرا دراین هنگام رقابت های محلی میتواند جمعیت محلی را که علی الرغم خواست خود شان میزبان گروه های دیگرشده اند ، وادار به پیوستن موقتی به دولت نماید ، تا از دست مداخله دیگران راحت شوند . ولو اگر این برگشت موقتی هم باشد . رویکار آمدن يك اردوی آزادی بخش که بتواند در ساحه وسیعتر عملیات نماید کافی میباشد . درنتیجه مشکلات نظامی نیرویی مقاومت يك مشکل سیاسی است .

درواقع درعرصه نظامی دونقطه ضعف نیروهایی مقاومت ، مشکلات تسلیحاتی ودوری راه اкмالاتی تا پاکستان است . اسلحه ثقیله وجود ندارد . ولی موجودیت این اسلحه جز در دردور نمایی ایجاد يك اردوی آزادی بخش معنی نخواهد داشت . تجربه نشان میدهد که از توپ هایکه در اختیار چند کمیته قرار دارد . چندان استفاده نمی شود . زیرا با تکتیک های گروه های که به کمیته مربوط است نا جور است : استعمال نیروی توپچی خواهان آنست تا تشکیلات از سطح کمیته ها فراتر رود . در خصوص راه های اکمالاتی ، باید گفت که شوروی ها درشرایط کنونی تعداد نفرات ایشان ، تمام وسایل تحت اداره در آوردن این راه هارا ندارند . در صورتیکه این تعداد را به نحو قابل ملاحظه بالابرنند ، فقط با انسجام و تنسیق وبنأ تمرکز گروه های سیار است که نیروه های مقاومت میتوانند برعلیه آن مقابله نمایند .

در این جا نیز مسئله سیاسی است .

بأنهم تحت اداره در آوردن راه های ا کمالاتی ولو سطح مؤثریت نیروهای مقاومت به هر اندازه که باشد برای شوروی ها همیشه مشکل خواهد بود .

در نتیجه در عرصه نظامی جنگ ارائه هندهء دو چشم انداز است . نیروی مقاومت از آستانهء تشکیل يك ارتش سیار پافراتر نخواهد نهاد . در این صورت نوع جنگ فرسایشی است . که ما از آغاز به آن آشنائی داشتیم . این جنگ بدون اینکه در سال های آینده کسب شدت کند . بابرتری شوروی ها ادامه خواهد یافت . یا اینکه نیروی مقاومت از این عقبه پافراتر خواهد نهاد . همین است که شوروی در برابر این برهان قاطع قرار خواهد گرفت : شدت جنگ ویا مذاکره .

## ۲- بعد سیاسی :

یکی از کلید های جنگ سابقه میان تمایل به تشعب نیروهای مقاومت (که توسط خاد . تشجیع می شود ) و دور نمای اتحاد وهمچنان میان استحکام حکومت و پویایی نیروی مقاومت است . نیروهای مقاومت تا کدام حدود میتواند در برابر نفوذ سیاسی که از طریق شبکهء فوق صورت می پذیرد از خود دفاع کند ؟ نخستین وسیلهء دفاع اسلام است ، حکومت همانطور ملحد پنداشته می شود . سپس اینکه این تشعبات به ذات خود محفظهء مناسبی را در برابر نفوذ حکومت تشکیل میدهد . مثلاً يك افغان جزء در چار چوب قوم خود نمی تواند کاری از پیش ببرد . در نتیجه يك فراری ، يك عامل احتمالی نفوذ به جای که شناخته می شود ، فرستاده می شود . همچنان تشعب میتواند جهت خویش را تغییر دهد ، عاملین حکومت که نیروی مقاومت را اطلاع میدهند از طریق مسئله قومی است و نه حزبی . در مجموع اگر چه تشعب يك واقعیت اجتناب ناپذیر سیاسی افغان ها ست ، میتواند آلهء دست دشمن هم قرار بگیرد . همه چیز مربوط به آنست که باد به کدام سو می وزد . تا زمانیکه نیروی مقاومت از طرف مردم منحیث يك نیروی فعال شناخته شود و تا زمانیکه عامل دولت بودن ، نسبت به مجاهد بودن خطرناکتر است ، همین است که چنین وابستگی ها به نفع نیروهای مقاومت خواهد بود . روشن است که حکومت جزء در مناطق که موقف نیروی



مقاومت با موقعیت فساد آمیز مواجه است در مناطق دیگر طرفداری بدست نیاورده است و تا زمانیکه دلایل محلی کشمکش کافی است حاجت نیست تا آنرا به خاد نسبت داده (شمالی، میدان، گریزبان و غیره). استحکام حکومت شرط پیشین برای مؤثریت عملیات نفوذ بر نیروی مقاومت توسط روش های پلیسی و سیاسی است. نیرو های مقاومت استنادات همگانی گرایبی در اختیار دارد تا از تشعب قومی فراتر نهند و یک آرمان مشترک (اسلام) و احزاب سیاسی. این پدیده به علت فقدان روشنفکران، ساختوردگی علما و سستی ساختار های سیاسی در خود محدودیت های دارد. دیدیم که شکل احزاب میتواند کلاً توسط تشعب قومی مبدل شود ولی برعکس ارادهء تحمیل بسیار سریع احزاب و ساختار های نظامی با خواست ملی می تواند نفوذ عناصر عنعنه پسند را از جا برکنده، و آنها را به سوی حکومتی که از این پس با روابط زعمای محلی و عنعنه پسند سرورق بازی و قطعه بازی را گرفته است، بکشاند. نیروی مقاومت باید از تخطی از امور مدنی جامعه اجتناب نماید. چنانکه کمونیست ها در ۱۹۷۸ نمودند. این خطر در کمین روشنفکرانی چون مسعود نیز هست. در مجموع، هر دو نظر متناقضی باهم عبارتند از انحلال نیروی مقاومت در تجزیه پسندی یا هویت گیری آن یک نیروی متقابل دولت است که حایز و سایل تحمیل موقف خویش نیست. نیروی مقاومت در همین باریکهء تعادل میان دوا انجام باید انکشاف نماید. و پیش رود. کسب حدت جنگ یک امر ناگزیر است. در منطق شوروی هاست تابه مردم مجالی آنرا ندهند، تا باتوکل صرفاً بی طرف مانند. ولی در منطق فرماندهی چون مسعود هم این امر نهفته است که برای پرهیز از محبوس ماندن در سنگرها جنگ را وسعت دهند.

نهضت مقاومت جزء با توسع یک سازمان سیاسی بالنسبهء یک پارچه نمی تواند به مبارزهء خود ادامه دهد. تمایل کنونی به نفع پیشروی جمعیت است که برای نفوذ در مناطق قبایلی باید با حزب مولوی خالص متحد شود. این پیشروی جمعیت با توسعه روش نظامی مسعود که فعلاً محدود به شمال کشور است همگام خواهد شد. این دو محدودیت بر علاوه تشعب قومی که مانع تشکیل مفهوم یک حزب رهبری طلب هم است، عبارت از منحصر ماندن، ابتکار نظامی در وجود مسعود است که در صورت نبودن، وارثی ندارد و دیگر فقدان

حمایت بین‌المللی برای بهبودی واقعی افزار سیاسی احزاب مقیم پیشاور است . مسئله رابطه میان نیروی مقاومت و جهان خارج و تری است مهم‌تر از همه وقت .

### یادداشت‌ها :

- ۱- نگاه شود به مقاله دولیکانوف در روزنامه ازویستیا اگست ۱۹۸۳ دولت کابل ، ایران رانیز متهم به حمایت نظامی از مجاهدین نیمروز کرده ، درحالیکه چنین اتهامی هیچگاه به پاکستان صورت نگرفته است ( درمیان اتهام روز نامه دیگرنگاه شود به کابل نیوتایمز (۸۳/۱۰/۱۲) .
- ۲- مادر اثنای چاپ کتاب ازقتل ذبیح الله توسط یکی از عناصر (بهاد) که در حرکت نفوذ کرده بود و نمونه دیگر از واقعه شیر آغا درهرات است ، اطلاع حاصل نمودیم .
- ۳- فی المثل روزنامه ستاره سرخ ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۳ (مقاله فیلاتوف) ایضاً ۱۲ می ۸۴ .
- ۴- اولیو رو « ارتش سرخ در افغانستان » گذشته حاضر شماره ۱- ۱۹۸۲ .

## نیروی مقاومت افغان و جهان خارج :

نیروی مقاومت در عرصه بین المللی منزوی باقیمانده است . مشکلات و زمان مورد نیاز حد اقل دوماه در امریک اقامت جدی خلل وارد نموده و حضور روزنامه نگاران کار کشته را رامحدود میسازد . سرکوبی دورهء امین - تره کی بسیار از روشنفکران متمایل به غرب را از صحنه محو کرده است . دیپلومات های سابقه درکشور های خارج پناه برده و برآی اینکه از جانب يك نهضت روستائی سخن زنند ، در وضع نامناسبی قرار دارند و از همه چیز بیخبر اند . احزاب به ویژه احزاب نیروی اسلام سالاری دارای تعداد اندکی از شخصیت های که جهان خارج را می شناسند ، میباشند . دفتر جمعیت اسلامی در پیشاور بیش از سه عضو که بزبان انگلیسی صحبت کنند وجود ندارد ، در داخل وضع بدتر است .

بالاخره پاکستان مدت زیادی در برابر عهده داری يك مسؤولیت سیاسی به طرفداری نهضت مقاومت عمداً ظفره رفته و با محدودیت برخورد می نمود . باری سه عنصر میتوانند این اندیشه را فراهم آورد که نهضت مقاومت عتقرب در خارج رابطه پیدا خواهد نمود . درابتداء چون پیروان نهضت مسلمین مقاومت در متن جنبش احیای اسلام که سراسر جهان اسلام بخش می شود جاگرفته و امکان آن میرود که توسط اخوان المسلمین رهبری گردد ، سپس اینکه تجاوز شوری ، کشور منطقه را بویژه پاکستان ، ایران ، عربستان سعودی رانگران ساخته است : این سه کشور عکس العمل از خود نشان دادند : بالاخره نیروی مقاومت افغان باید از حمایت مالک غربی و در رأس آن ایالات متحدهء برخوردار باشد : وسعت این حمایت تا کدام اندازه است ؟

## الف - فقدان رابطین که عضو این نهضت باشند :

نیروی مقاومت افغان در غرب به علت فقدان سهم گیری آن در استناد به يك ارزش مشترك همگانی و به علت فقدان يك چشم انداز تاریخی و حتی دريك چشم انداز صرفاً اخلاقی ، نتوانسته است تا چنین طرفدار و پشتیبانی را به وجود آورد. با این وجود ، تحریک نهضت مسلمین در جنبش حامی و مبارزی که سراسر جهان اسلام را تکان میدهد، بخوبی سهم میگردد؛ و آن عبارت جنبش احیاء اسلام است و اگر چنین احیایی نتوانسته است تا يك جنبش حقیقتاً مردمی و يك سیاست پشتیبانی را بوجود بیاورد ، بخاطر آنست که خود این جنبش به علت فقدان توانائی در وضاحت روابطش با حکومت های بر سر اقتدار و همچنین هضم انقلاب ایران در بحران سر میبرد: « کمینترن » اسلامی وجود ندارد ، اگر چه يك زهدان مشترك آرمانی موجود است . ولی از آغاز سال های هفتاد، سه جریان را که مقابل هم قرار میگیرند میتوان از هم تفکیک نمود : دوتای اول آن سیاسی بود. ولی مانند آنچه در افغانستان و پاکستان رخ داده به سوی نظریه تکفیر (آیا میتوان يك مسلمان متقی را به علت اینکه غیر سیاست نهضت مسلمین دارد کافر شمرد ) متمایل اند: این امر در صدر شعار انشعاب میان اخوان المسلمین مصر و گروهک های (الجهاد) که در اکتوبر ۱۹۸۱ سر منشاء قتل سادات قرار گرفتند. و حزب اخوان المسلمین « رسمی » که توسط تلسمانی رهبری می شود واقع گردید. در افغانستان این جدای یا جدایی حکمتیاری و ربانی که سو قصد را محکوم می کند مطابقت دارد. تمایل ایران بیشتر از جناح اول حمایت خواهد کرد . تمایل سومی جنبه غیرسیاسی داشته و بالای برگشت به دین بیشتر فشار می ورزد این تمایل بیشتر يك جنبش تبلیغ وار شاد است تا فعالیت سیاسی . داعیان این تمایل سازمان، جماعت طلبه دارای منشا هند و پاکستان بوده و در میان مهاجرین ارو پا بسیار فعال اند، بهمین سان رابطه عالم اسلامی که در ۱۹۶۲ پایه گذاری شده است، عربستان سعودی و کشور های خلیج نسبت به جنبش های پیروی و اسلام سالاری که جنبه بسیار سیاسی دارند ، نمیتوانند مشر و عییت حکومت های منطقه را مورد تردید قرار دهند ، بد گمان

بوده و از تمایل سومی پشتیبانی می‌کند. روابط میان پیروان میانۀ رو اسلامی سالاری و المجمعین های صرفاً مذهبی بسیار نزدیک بوده و توسط جماعت اسلامی پاکستان که حامیان استواری دارد و همچنان توسط شواری اسلامی که در انگلستان قرار داشته و بن بلا عضو آنست. سازمان های مختلف مزبور از نهضت مقاومت افغان که به استثنا چند مورد مستقیم و افقی با آنها ندارد پشتیبانی لفظی به عمل می‌آورند. در نتیجه این پشتیبانی باید از طریق سازمان های که در بالا از آن تذکر به عمل آمد باید بگذرد و تمایل به تغییر موضوع از نقطه نظر عربستان دارند. جماعت اسلامی پاکستان که از فرستادن نماینده خویش بداخل افغانستان اجتناب می‌ورزد از مسایل عینی سیاسی که برای نهضت مقاومت مطرح شده است طفره رفته و احزاب را به اثبات یگانگی روی صحنه که باعث تقویم اسطوره امت یک پارچه میباشد وادارمی سازند. همچنین این شك و تردید باز تاب دهنده دوگانگی و الهام در جنبش اسلام سالاری است که میان یک عمل دسته جمعی بر مبنای نهاد های سیاسی و عمل اجتماعی (مانند آنچه در تونس اتفاق افتاد) و در نتیجه روش معتر ضانه و حمایت حکومت های چون عربستان سعودی که حکومت اسلامی خوانده شده و عمده ترین منبع مالی تبلیغ و ارشاد دینی است در شك و تردید بسر می‌برند. و حکومتی که طرز دید آنها مخالف با توده گرای خیمینی پسند است و تا این اندازه که حتی گاهی از تمویل سازمان های بنیادی پسند هم دریغ نمی‌ورزند.

از بدو تجاوز شوروی پیروان اسلام سالاری مقاومت، از موافقت با جنبش های ابااء تئوریزه اند که نظام سیاسی حاکم به مملکت خویش را ردمی کنند ولی بصورت پیش از پیش جامی اهداف این نیروی می‌باشند (مانند تونس). حمایت یکدولت نسبت به حمایت کاملاً لفظی یک سازمان با روشهای فاقد ثبات راجع تر است.

در نتیجه اگر چه میان نیروی مقاومت افغان و حرکت بین المللی اسلامی روابط کمی وجود دارد. با آنها جمعیت با جناح میانۀ رواجان المسلمین مصر که چند نفر داکتر مربوط آن در شفاخانه های پیشاور فعالیت می‌نمایند و حزب ترکی ارباکان که سابقاً بنام سلامت ملی نامیده میشد و در ائتلاف که ترکیه را در سالهای هفتاد رهبری میکرد شریک حزب سوسیال

دموکرات ایجویت بود، رابطه دارد. اعضای جوان این حزب درجه‌بهاات داخل هم رفته اند. به نظر میرسد که میان جمعیت واخوان المسلمین ترکیه تفاوت فاحش سیاسی وجود دارد، در مورد روابط این حزب با جنبش پیروی اسلام سالاری مغرب باید گفت که چنین روابط وجود ندارد. تفاوت نسبی پیروان نهضت اسلامی در برابر جنگ افغانستان در حین حال ناشی از احتیاط حکومت های است که این جنبش ها را رسمیت میدهد. حکومت های که نسبت به جنبشهای مردمی که میتواند غیر قابل اداره باشند همیشه بد گمان بوده اند. (مانند نهضت های طرفدار فلسطین که نقش يك جنبش معترض داخل کشور را بازی کرده اند). و همچنان ناشی از طرز دید عربستان سعودی است که در پایتخت های مذهبی ویا سیاسی جهان اسلام مسلط است.

با آنهم امکان دارد که افغانستان درجهان اسلام به يك مرام توده یی مبدل شود، در صورت آنکه نهضت مقاومت در حصول رابطین مبلغ موفق شود. بدون اینکه صرفاً از طریق سازمانهای ظاهراً رسمی اقدام به اینکار نماید، و همچنان بدون آنکه هویت چون هویت گروه های تندرو را پیدا نماید راهی که بس تنگ و دشوار است.

### ب - روابط میان دولت های منطقه :

#### - پاکستان :

پاکستان ازچندی باینسو درخط اول قرار گرفته و متحمل ضربهء مستقیم تجاوز شوروی شده است : فشار اقتصادی و افزایش نفوس پناهندگان و بی ثباتی وضع سیاسی. نگرانی پاکستان همیشه در ترس از فلسطین شدن نهضت مقاومت افغان نهفته بوده است که عدم توانائی ومؤثریت داخلی خویشرا باایجاد يك دولت دیگر که متکی به يك اردوی متشکل از پناهندگان داوطلب جبران نموده و در عرصه ، بین المللی هم با ایجاد دولتی میان دولت خود سرانه عمل مینماید . سیاست پاکستان تا سال ۱۹۸۳ بالای سه اصل عمده استوار بوده است:

۱- تحت نظر گرفتن تدارکات تسلیحاتی نیروی مقاومت و محدود نگه داشتن آن

تا خطر واکنش شدید شوروی را بیار نیارد .

۲- عدم مساعدت در برابر شدن شرایط هویدایی دولت افغانستان در تبعیض و تقسیم و ادامه سیاست تقسیم و تفرقه سیاسی نیروی مقاومت .

۳- امتناع از بدست گرفتن ابتکار عمل سیاسی .

در نتیجه اردوی پاکستان مستقیماً تحویل دهی بخش عمده انتقالات تسلیحاتی را از نظر می گذراند. با آنهم توزیع يك قسمت بسیار کوچک آن توسط قاچاقبران بخش «خصوصی» صورت می پذیرد . دولت پاکستان در سال ۱۹۸۰ احزاب سیاسی افغان را رسمیت داد و سایر احزاب سیاسی جزء شش حزب سنی مقیم پیشاور را به رکود مواحه ساخته و احزاب دیگر را به رسمیت نشناخته و توسط سازمان کوچکی چون تنظیم با شیعه ها داخل معامله میشد .

این امر به معنی آن نیست که سازمان های سیاسی دیگر افغان ممنوع باشد : جنبش چپی مانند ساما، رهایی و جبهه مجاهدین آزاد نیز دارای آزادی عمل می باشد . اداره حکومت پاکستان از معامله مستقیم با پاره از فرماندهان جبهات و قوماندان های محلی تردیدی بخود نشان نمی دهد (مانند انور خان از نورستان) .

برای مدت مدیدی اهمیت عامل آرمانی در انتخاب حکومت پاکستان بدیده مبالغه آمیز نگریسته میشد . در واقع پاکستانی ها پشتیبانی قابل ملاحظه از پیروان نهضت مسلمین به عمل نیآورده ولی بروش تقسیم وظایف مبادرت ورزیدند : رابطه احزاب پیرو نهضت مسلمین توسط جماعت اسلامی پاکستان صورت گرفته ، در حالیکه اردو با احزاب میانه رو مستقیماً داخل معامله میشد . اینکار به ابتکار اعضای جماعت چون عبدالله صورت میگرفت که در مقام عالی چون کمشنری پناهندگان در ولایات شمال غرب تا جولای ۱۹۸۳ قرار داشت . و توانست با عث تقویه و جلب نظر مساعد پیروان نهضت اسلامی و عمدتاً حزب اسلامی برهبری حکمتیار که رابطه نزدیکی با جماعت پاکستان دارد شود رابطه که اکثراً بصورت واضحی بارشته های قومی پشتون هردو را به هم ارتباط میدهد . رابطه پیروان نهضت مسلمین افغان با جماعت از سال (۱۹۶۵) باینسو توسط پشتون های پاکستانی (بویژه قاضی حسین احمد ) تأمین شده بود . باری اگر سیاست ضیاء و جماعت تا سال

۱۹۸۳ به هم مقارنت حاصل نموده بود با آنهم هر کدام آنها دارای انگیزه های کاملاً متفاوت بودند . جماعت مانند سازمان های دیگر پیرو نظریه اسلام سالاری و دارای موقف کاملاً آرمانی است که در شبکهء از روابط شخصی بصورت ضمنی منقش گشته ودر آن قرار گرفته است . این حزب مانند سعودی ها جزء ائتلاف احزاب پیرو اسلام سالاری را به رسمیت نه شناخته وخواهان يك پارچه گی روی صحنه آنها میباشد که مجسم کنندهء اتحاد امت فرض می شود . شخصیت های دلخواه آنان حکمتیار و سیاف است . دولت ضیاء به خاطر اندیشهء حفظ يك نظر مراقبتی بالای نیروی مقاومت برای خویش اجتناب از وقوع عدم توازن ،موازنه رابه نفع پیروان نهضت مسلمین ایندو ائتلاف نگهداشته است انگیزه او علت آرمانی ندارد . درپایان ۱۹۸۳ ، روابط میان جماعت ودولت ضیاء که نظام کمیساری پناهندگان را بیک کارمند بدون تعلق سیاسی سپرد ، کشیده شد . جماعت اسلامي ازتمام نفوذ یکه بالای خزانه داران عرب خلیج داشت کار گرفت تا پول منحصرأ به سیاف که آندم منحیث رئیس تنها ائتلاف مشروع وبه رسمیت شناخته شده بود ، سپرده شود . درحین زمان دولت پاکستان که همواره مخالف هر طرح دولت درحال تبعید بود نسبت به ظهور افادهء سیاسی نهضت مقاومت نظر مساعد پیدا کرد که به حذف شبکه های خصوصی چون جماعت اجازه میداد که مدعی نوعی حق انتصاب در امر رهبری نهضت مقاومت بود . ولی بنظر میرسد که این امر بیشتر ناشی از تغییر درچشم انداز مذاکرات است که درار تباط به مسئلهء اتحاد نرمشی را ببار آورده است . دولت پاکستان مذاکرات دو جانبه با حکومت کابل را که (روابط دیپلو ماتیک خود را با آن قطع نموده است ) با میانجگری ملل متحد (ماموریت کوردویز ) صورت میگیرد پذیرفته است . این دولت همواره خودرا آمادهء مذاکرات با روس ها اعلام کرده وخواستار شمولیت نماینده گان نهضت مقاومت منحیث شرط قبلی این مذاکرات نیست . این موقف آشتی جویانه پاکستان از جانب شوروی هیچ نرمشی را بدنبال را نداشته است . برخلاف حوادث سرحدی که از ۱۹۸۴ به اینطرف مقارن با کشیدگی روبه تزاید روابط با هند مبین سرسختی درموضع شوروی است . به نظر میرسد که پاکستانی ها وبه ویژه زمانیکه آغا شاهی وزیر خارجه بود ، واقعاً امید وار بودند که امکانی برای موافقت رسیدن با روسها



باید وجود داشته باشد . ولی در ۱۹۸۴ هیچ امر وجود چنین تصویری را اجازه نمی داد . پاکستانی ها برای اینکه شرایط بیش از حد وخیم نشود به سهم گیری شان در مذاکرات کوردویز ادامه میدادند ، ولی پشتیبانی خویش را نسبت به نهضت مقاومت زیاد ساخته و ظاهراً چنین فکر می کردند که شاید زمان آن فرار رسیده است که در عرصه بین المللی افاده سیاسی که معرف نهضت مقاومت باشد سر از آب بدر آورده و برای اینکه کسب اعتبارغاید باید به حد کافی خود مختار باشد ، امریکه برای دولت پاکستان مزیتی رادبرداشت و آن در خط اول نبودن خود این دولت درصحنه دیپلو ماسی بود .

در همین وقت جنبش درپاکستان به منصفه ظهور رسید که خواستار مذاکرات مستقیم و بازگشت پناهندگان به کشور شان بود . این امر ناشی از نار ضایی توده مردمی بود که از فشار پناهندگان بالای زمین ، آب وجنگلات وهمچنین بالای بازار کار شان تنگ آمده واز کمک های بین المللی که پناهندگان دریافت می نمودند عصبانی بودند . با این امر فعالیت های دست چپی های پاکستان (حزب خلق دختر بهتو وحزب دموکراتیک ملی با رهبری ولی خان که خواهان خود مختاری است ) افزوده شد . ولی بهر اندازه که زمان میگذشت پناهندگان بیشتر جای میگرفتند .

به هر صورت بحران افغانستان مسلماً بر اثر کمک بین المللی ، با نکشاف اقتصادی درولایت شمال غربی وبلوچستان مساعدت کرده است . این بحران موقعیت ضیاء را در عرصه بین المللی تحکیم نموده ولی درپهلوی آن به تضاد های اجتماعی واقتصادی کشور بیشتر وخامت بخشیده است . برای نهضت مقاومت تازمانیکه از ایران چیزی دریافت نمی کند ، پاکستان نقش حیاتی دارد . حکومت کنونی بیشتر طرفدار نهضت مقاومت است واینکار بنابر دلایل آرمانی نیست ، زیرا هیچ دولتی در پاکستان که هند را بدترین دشمن خود می پندارد ، یک حکومت باثبات کمونیستی را که در منطقه با هند متحد خواهد بود ، همین سان افغانستان ملیت گرانی را که پشتونها بالای آن حاکمیت داشته وجز استرداد پشتونستان ، یعنی تجدید نظر در سرحد شمال غرب کشور هدفی نداشته باشد ، نمی تواند بپذیرد . در نتیجه نیروی مقاومت افغان خط اول دفاعی پاکستان است . ولی این امر درچارچوب اهداف ومسائل

کوتاه مدت در نظر گرفته شده است ، و در نتیجه در جریان فعالیت های نیروی مقاومت محدودیت های قابل ملاحظه را بوجود می آورده است بدون اینکه توانائی انعدام آنرا از خاک پاکستان داشته باشد . ثبات حکومت نظامی پیشروی و انحطاط جماعت مقاومت نیروی های مخالف و یا برعکس پراگندگی و عدم تمرکز این نیرو ها ، تمام اینها کلید مهم مشکل آینده نیروی مقاومت است . و درین مسئله اگر سیاست پاکستان وجود نمی داشت ، سیاست غرب هم نمی توانست وجود داشته باشد .

## ۲- عربستان سعودی

عربستان سعودی دارای سیاست خاص در مورد افغانستان نیست . مسلماً این کشور نیروی مقاومت را از لحاظ مالی و سیاسی به کلی پشتیبانی می کند . و لولاگر دولت سعودی در ملل متحد و کنفرانس ها بین المللی و همچنان در کنفرانس سران ممالک اسلامی عهده دار مسؤولیت های خویش شده است بآنهم در برابر نهضت مقاومت بواسطه افراد بخش خصوصی که غالباً به جنبش تبلیغ و دعوت مذهب وهابی مربوطند و پول را بیشتر به تناسب سویه زبان کلاسیک عربی مخاطبینشان توزیع می کنند تا میزان قدرت آنان در عرصه مبارزه عمل می نماید . در نتیجه تا کنون سیاف نظر مساعد سعودی را جلب نموده و احتمالاً بخاطر اینکه او از جمله یکی از افغانان انگشت شماری است که تحصیلات عالی خویش را نه فقط در الازهر بلکه در مکه هم انجام داده است .

دعوت به مذهب وهابی که با حمایت نیروی مقاومت همراه است با سیاست دولت سعودی کدام ارتباطی ندارد . دولتی که از اعطای پاسپورت برهبری چون گیلانی که چندان مظنون به وهابی شدن هم نیست ، دریغ نمی ورزد ، بلکه در اینجا بیشتر موضوع انحرافی مطرح است که از طرف واسطه های که مسول رساندن کمک می باشند به عمل می آید . مذهب وهابیت در زمره روش های بنیادگرا دسته بندی گردیده و جنبش احیای مذهبی در افغانستان غالباً وهابی توصیف شده است ، با آن هم یک نکته بسیار مهم بنیاد گرایی افغان و حتی اسلام سالاری آنرا از وهابیت متمایز مسازد و آن استناد به تصوف است ، مذهب وهابی که بازگشت

به اصل مضمون قرآن را شعار خویش قرار داده وهم از فقه امام حنبل پیروی میکند، هر نوع تصوف را رد میکند. بنیاد گرایی افغان در محافل نقشبندی تولد گردیده، بوجه مذهب فقهی امام ابوحنیفه وفادار مانده وتصوف تابعی دستور را می پذیرد. بعباره دیگر تفکیک ناپذیری میان خالق ومخلوق را رد می کند. کاری از آغاز سال های پنجاه به این طرف جماعت وهابی های عربستان سعودی در شمال شرق کشور پاکستان نخستین مدرسه در قریهء بنام پنج پیر قرار گرفتند. (کنایه قدری بر خاسته از نام این محل ومعنی آن داشتن یا پنج پیر یامرشد متصوف است) بنا نهادند جنبش همراه با فرار افغانها دامنه گرفت بسیاری از جوانان پیش از اینکه به افغانستان فرستاده شوند جایکه تبلیغ و آرشاد آنها بر ضد تصوف بعضیاً تصادمات شدیدی را بار می آورده است خود را در برابر پیشنهاد امکانات تحصیلی وبورس در مدارس وهابی هامی ببینند (بدخشان وکندهار) در می ۱۹۸۴، شهزاده سعود سلمان ۱۵ میلیون دالر را با اعلام اینکه این کمک از طریق دولت پاکستان ارسال نخواهد شد به سیاف داد که نشانهء دیگر از تشنج روابط میان ضیاء وبنیاد گراهای عرب بود. انتخاب سیاف بعنوان يك نماینده، چنانکه دیدیم با موازنه قدرت داخلی نیروهای مقاومت کمتر مطابقت دارد. در نتیجه تکامل سیاست سعودی ها نیز در قبال نهضت مقاومت افغان برای هویدایی يك سازمان واقعاً مؤثر سیاسی بی نهایت مهم است. زیرا سعودی ها اگر چه اسلحه نمی دهند، بخش عمدهء کمک مالی را بعهده گرفته اند.

### ۳- ایران :

دولت ایران همواره از نهضت مقاومت لفظاً دفاع به عمل آورده واز اشتراك مذاکرات غیر مستقیم کورد ویز، تاوقتیکه مجاهدین در آن اشتراك نداشته باشند، (اعلامیه ۲۴ سپتامبر ۱۹۸۱) ابراء ورزیده است. به همین سان، احزاب سیاسی مقاومت، به استثنای احزاب شاه طلب، میتوانند دارای دفاتری در شهر های عمدهء ایران باز کنند. مهاجرین وهم مجاهدین در عبور از مرز آزادند.

با آنهاهم ایران به نیروی مقاومت افغان کمک نمی کند. تنها کمک مادی که آنهاهم ناچیز

باقیمانده است به گروه های شیعه های متعلق مشود که خط و مشی خمینی را برسمیت می شناسند . احزاب که در پیشاور قرار دارند از طریق ایران حق انتقال اسلحه و مهمات را ندارند امریکه مشکلات انتقالاتی هموارناکردنی برای جمعیت اسلامی در هرات را ببار آورده است : جمعیت پناهندگان در ایران که تعداد آن نامعلوم است نسبت به جمعیت موجود در پاکستان مورد تفتیش و نظارت و اضحاً شدید قرار می گیرند . در افغانستان چنانکه دولت کابل میخواست است تا به دیگران در هنگام قیام ماه مارچ ۱۹۷۲ در هرات بقبولاند هیچگاه نیرو های ایران بوجود نداشته است . این موضع گیری ایران را چگونه میتوان توجیه نمود ؟ ابتداً به علت رویه و اندیشهء تحقیر آمیز عنعنه که ایرانی ها در برابر افغانها دارند ، رویه که متعلق به دورهء خمینی نیست . افغانها از بسیار وقت پیش به ایران مهاجرت نموده بودند ، و قتل و تجاوز و یاسرقتی در آنجا صورت نمی گیرد که به افغانها نسبت داده نشود . بالاخره ایران که هالهء از جنگ با شیطان بزرگ امریکا و عراق اورا فرا گرفته است ، مسئله افغان را منجیث یک مسئله درجه یک امور خارجی خود نمی شمارد و اگر سعی بر این باشد تاسیاست ایران در متن منظوقی آن قرار گیرد ، چنین مشاهده می شود که ایران با وجود اینکه خواستار حتمی ایجاد یک انقلاب جهانی است چه در لبنان ، عراق و بهرین باشد یا افغانستان جزبالای معاشر شیعی کار نمی کند ، عمل در سه مرحله صورت می پذیرد . در ابتداء ایران به حمایت معشر شیعه نمی بصورت کلی حمایت می کند ، سپس تنهادسته ای که افضلیت خمینی را برسمیت شناخته وبالاخره در مرحلهء آخر تنها از آندسته از گروه های که اشتراك در سازمان پاسدران ایرانی را می پذیرند حمایت به عملی میآید . همین انكشافت است که باعث انشعاب سازمان عمل نبی بری و عمل پیرو نظریهء اسلام سالاری موسوی درلبنان شد . در افغانستان ایرانی ها از ارسال هیئت های پاسدران ولی بالعموم نزد شیعیان تردیدی بخود نشان نداده اند . (ولی در بهار سال ۱۹۸۳ مسعود یک هیئت مشابه را پذیرفت این هیئت وظیفه داشت تا مجاهدین را بر آن وادارند تا برای ایجاد پاسداران افغان و با تشکیل یک بخش حزب الله رابطه خود را با احزاب پیشاور قطع کنند) این سیاست تا جائیکه دیدیم ، درپارهء از مناطق یعنی درطول سرحدات و درهزاره جات کامیاب

شده است . با آنهم روشن است که ایران در پی آن نیست تا تمام نیروی مقاومت افغان را تحت اداره خود درآورد احزاب چون جمعیت اسلامی موانع عمده در پیشرو دارند ولی با وزارت امور خارجه ایران در تماس اند . در اینجا برای ایران بیشتر موضع تائید حق مالك الرقابى خویش بالای اقلیت شیعه افغان و سهیم ساختن آنان در سیاست توسعه طلبی منطقوی مطرح است ، زیرا سیاست ایران در عقب کلمات ، بیشتر بیک ملیت گرائی فارسی متشابه است تا با انجام يك انقلاب اسلامی با خواست های همگانی گرایانه . با آنهم موضع گیری ایران با امحاء حزب توده در اپریل ۱۹۸۳ در برابر شوروی و حکومت کابل سخت گیرانه ترشده و بدون اینکه بهمان اندازه کمک مادی او به مجاهدین بهبودی حاصل نموده باشد . بخش وسیع جنبش مقاومت افغان منتظر تشدید کمک های بیشتر حکومت تهران در پایان جنگ ایران و عراق اند ، به هر صورت نیروی مقاومت باهر تفاوت آرمانی که داشته باشد ، خود را مجبور میداند تا با حکومت ایران که به هر صورت يك عامل تعیین کننده مقاومت برعلیه نفوذ شوروی در شرقمیانه خواهد بود ، تماس خود را حفظ نمایند .

#### ۴ - مصر و کشورهای دیگر عربی :

رئیس جمهور سادات تنها رهبر دولت عربی بود که خواستار يك کمک نظامی به نهضت مقاومت افغان گردید ( در مصاحبه با ، ان بی سی در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۱ ) نامبرده چند روز بعد به قتل رسید . از آن پس دیگر مصر به نهضت مقاومت اسلحه تحویل نداد . کشورهای خلیج با موقف عربستان سعودی موافق اند . کشورهای دیگر عرب با وجود اینکه در جلسات ملل متحد به انسحاب نیروهای شوروی رای میدهند (به استثنای سوریه ، لیبی ، و یمن جنوبی) هیچ رابطه مستقیماً با نهضت مقاومت افغانستان ندارند .

#### ج : روابط با غرب :

تجاوز شوروی امر جزمی تنش زدائی را بمخاطره انداخت . دولت های چون آلمان دوره شمیت

و فرانسه دوره ژیکارد دنیستنگ که سیاست شانرا به این امر جزمی استوار نموده بودند ، متناهی به کم اهمیت جلوه دادن وسعت این تجاوز بودند . ایالات متحده چنانکه میدانیم ، عکس العمل شدیدی از خود نشان داد با آنهم جنبش طرفدار نهضت مقاومت جز در فرانسه در جای دیگری مشاهده نرسید . در ایالات متحده مانند انگلستان افکار عامه با وجودیکه دولت از خود عکس العمل نشان داد ، غیر فعال باقی ماند . در ایتالیا موج از نظریات مخالف بویژه در جناح چپی (مادروگت زیرا حزب کمونیست ایتالیا از مسئله افغان مصداق برای جدایی خویش نسبت به شوروی ساخت . ولی دولت ابتکار عمل را در دست نگرفت . در آلمان ، یونان و اسپانیا نه از افکار عامه حرکتی صادر شد و نه از دولت .

به محض مداخله و تجاوز شوروی تعداد بیشمار سخنگویان نیروی مقاومت در سراسر کشور های غربی و غالباً به عنوان میان تهی و مطمئن چون ادارهء هماهنگی عمومی نیروی مقاومت ، سر در آورند . اگر موارد فولکلوریک که در محافل حساس نیست به فولکلور ( به اساس تقلید کور کورانه و یا تمایل به بیگانه جوئی ) هنوز اعتبار چندی دارند ، به یک سونهم ، بخش عمده این سخنگویان از زمرهء اعضای سابقهء گروهک های مائویستی و سلطنت طلبان میباشند اینها از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۲ ، نمایندگی نیروی مقاومت افغانستان را در انحصار خود گرفته و در قابل یک سیاست مشترک راست - چپ ، کمتر افغانی خود را جا می زدند . مائویست ها سعی به احیای جنبش های پشتیبانی نمودند که روز های پر هلهلهء ضد امریکائی گری شصت و هشتی ها را بوجود آورده بودند ، در حالیکه سلطنت طلبان در دهلیز های وزارت خانه ها در رفت و آمد بودند . با آنهم عدم تناظر و ناهماهنگی روز بروز واضح تری آنها را مخالف هم میساخت : مائویست ها پس از ۱۹۸۲ دیگر معرف کدام نیروی نبودند (سرکوبی شبکه های شهری و بحران جبههء نیمروز و نورستان ) در حالیکه سلطنت طلبان مانند گذشته همیشهء مجسم کنندهء گزینش روش بودند دیپلوماتیک که «دورغانی جستجوی یک راه حل سیاسی توسط شوروی ، بازی کردنی بود . پیام سلطنت طلبان پیوسته همان است که بود « نیروی نظامی بهر سطح که باشد . در صورت که روسها بخواهند با از این معضله بیرون کشند ما ارائه دهندهء یگانه راه حل سیاسی که برای روسها قابل قبول

است، میباشم، زیرا جناح ما واحد مشروعیت سیاسی است و مادر تحت حکمروایی حکومت سابق، ضمانت های لازمه را برای در برابر نا معتمد بودن کشور و احترام به منافع شوروی ارائه داده ایم.»

حسابگری فوق و فقدان نمایندگان نهضت مسلمین در غرب و زنه و اعتبار برای اوشان بخشیدن است که با اعلامیهء ظاهره شاه که در جریدهء لوموند ۲۲ جون ۱۹۸۳ منتشر شده به اوج خود رسید. با آنهم اگر در مورد اندروپوف پندار های توانست بوجود آید، روشن است که چرنینکواز انجام هرگونه مذاکرات واقعی ابا خواهد ورزید. سلطنت طلبان، در تاسیس يك جرگهء بزرگ که اساس سیاسی برای اقدامات آنها میتوانست فراهم آورد، خود را ناتوان نشان دادند، دایرهء بازی میچرخد، و دولت های غربی نسبت به احزاب پیرو اسلام سالاری و به خصوص جمعیت بیشتر تمایل نشان میدهند که هیچ کس در مورد آنکه تنظیم نامبرده از چندی به این سو پویا ترین بخش و از لحاظ نظامی نیرومند ترین واحد مقاومت افغان تشکیل میدهد تردیدی ندارد.

این ارزیابی مجدد موازنه قواء نیروی مقاومت افغان ناشی از معلومات متعدد است درابتداء، ناشی از اطلاعات بهتر در باره واقعیت جبهات داخلی است، سپس اوج گیری مقابلهء سخت آنان با نیرو های شوروی که منجر به آن شده است که هر راه حل سیاسی قبل از وقت تلقی شود. بالاخره ارزیابی مجدد ابعاد منطقی این کشمکش، نکتهء اخیر مهم است، زیرا در میان جنبهء کاملاً محلی کشمکش (قیام برضد يك حکومت کمونیستی) و پیشباز زدو بند های شرق و غرب (توسعهء طلبی و سیاست صدور کمونیزم) يك بعد منطقی را وارد معضله میسازد.

نیروی مقاومت افغانستان چنانچه که نشان دادیم، جنبش احیا سیاسی که تمام جهان اسلام را تکان داده است خود را به ثبیت میرساند و بعید از آن است که به توسعهء ساده تعصب گرایي نسبت داده شود.

بهترین سنگر مقاومت بر علیه نقوذ شوروی جنبش توده نهضت اسلامی سالاری باقی میماند

و غرب از اینکه جنبش مردمی را به صورت قبلی مخالف خود تصور کنند باید احتراز جوید ، زیرا خود را محکوم به حمایت حکومت های دست نشانده خواهد یافت .

با آنهم ایالات متحده ، که سلطنت طلبان تا هنوز هم در آنجا نفوذ دارند ، تمایلی به ارتقای سیاسی مقاومت افغان ندارد . این دولت مانند اغلب موارد ، موضوع را کاملاً از جنبه فنی آن مشاهده میکند ( یافتن يك نماینده قابل عرضه ولو اگر توخالی و عنوانی هم باشد ) ولی مفکوره مبتنی به این امر که هر جنگ چریکی بیش از همه احتیاج بیک نساماندهی سیاسی دارد از حیطه افکار آنان فرار میکند . با آنهم پس از قطعنامه تسونگاس ۱۴ اکتوبر ۱۹۸۴ کانگرس ، حمایت امریکا از نیروی مقاومت افغان روبه تزئید بنظر میرسد .

در مجموع ، از نیرو های واقعی مقاومت رخنه در غرب و خصوصاً در فرانسه ، نموده اند هنوز دور است که از حمایت سیاسی وزیر بنای ساختاری برخوردار شود . نهضت مقاومت افغان ، بالائر فقدان کادر های توانا ، وهم چنان به علت بی میلی غرب به جنبه سیاسی آن که يك جنبه تفکیک ناپذیر هر جنگ چریکی است ، به خوبی معرفی نشده است .

#### د- دورمائی مذاکرات :

در منازعه افغانستان چه موضوع قابل مذاکره است؟ از نظر نیروی مقاومت همه چیز ، بجز حمایت نظام کمونیستی کابل ، و بزعم روسها ، خیلی از موضوعات ، جز نابودی حکومت کمونیستی در کابل ، این وضع به خواباندن سروصدا های مربوط به مذاکرات در متن مقاصد آن کافی وبسنده است . جز در صورت وقوع تغییرات آنی در متن مقاصد خارجی و با ورود تغییرات سیاسی در مسکو ، واقعاً مذاکرات سیاسی رخ نخواهد داد . در چنین حدود مذاکرات کور دویز که همه ساله پاکستانی ها و کمونیست های افغان را با وساطت ملل متحد به ژینوی می کشاند آینده نخواهد داشت . با وجود این هم شدت جنگ اجتناب ناپذیر نیست . میتوان سناریو های را تصور نمود که به روسها اجازه دهد بدون اینکه صریحاً از امر جزمی بر گشت ناپذیر بودن سوسیالیزم دست بردارند ، آنچه را در دست خویش نگهدارند که به آن علاقمند اند . حد اکثر قضیه ، عبارت از حمایت حکومتی چون حکومت ببرک



است (حکومت که «جبهه دموکراتیک» خوانده شده و هر گونه توجیه ظاهری و روی صحنه را میسر میسازد). حد اقل قضیه، رویکار آوردن حکومت شبیهه حکومت سلطنتی با حمایت وزراء کمونیست و قرار گاه نیروهای شوروی و امریکه میتواند منجر به تقسیم نیروهای مقاومت بدو جناح شود. و جنگ بر علیه تجاوز خارجی رابه يك جنگ داخلی مبدل کند. حد وسط قضیه تقسیم عملی کشور تا به امتداد دامنه های کوه هندوکش و به تحلیل بردن آهسته، آهسته شمال از طرف روسها و جنوب که يك ساحهء قبایلی بدون مالک و عامل و بی ثباتی پاکستان باشد. در مجموع در دو سناریوی اخیر، موضوع بکار برد تشعب مرتب میان شمال و جنوب مطرح خواهد بود، ولی چنین راه حلی می توانست برسد، که صفحات شمال رزمندگی کمتر میداشتند، و در نتیجه نسبت به جنوب هضم شدنی تر میبود. باری اوضاع برعکس این قضیه است. بهر صورت عنعنه گرائی بیحال و کمرخت چرنینکو، یافتن هر گونه حل سیاسی بدیع و تازه را نفی میکند. و توسل به زور و سیلهء یگانه باقی میماند. آیا میتوان از جانشین او چیزی دیگر انتظار برد؟

در نتیجه باید پذیرفت که مذاکره کدام دور نمائی ندارد. آینده افغانستان در ابتداء در میان سنگرها و سپس در انعکاس تعامل این جنگ بالای نظام شوروی و در موقف منطقی شوروی بازی میشود. شوروی نمیتواند به آسانی تصمیم به شدت جنگ بگیرد، زیرا تمام امکانات نظامی آن باید بکلی تغییر بخورد. او باید اروپا و سرحد چین را قسماً تخلیه نماید. و بهر اندازه که جنگ را شدت بخشد به همان اندازه وجود خطرات سیاسی که این جنگ میتواند به نوبهء خود بهار آورد، خواهد افزود: در ابتداء بامقاطعه رو به وخامت افکار عمومی جهان اسلام که مسلماً از این پس هم چنان غیرفعال نخواهد ماند، و سپس با منقلب ساختن هر چه بیشتر مسلمانان تحت اداره اش که چنانکه میدانیم مطلع و مجذوب آنچه در افغانستان رخ میدهد، شده اند. بزعم شوروی حل تمام مسایل افغانستان در جنگ و در نتیجه روی کار آوردن يك حکومت با ثبات در کابل ره میسپرد. باری اگر نیز وی مقاومت از لحاظ نظامی شوروی، را شکست داده نتواند با رزمندگی و پویائی سیاسی و آزمایشی خویش، میتواند مانع رویکار آمدن يك حکومت با ثبات در کابل شود. این امر نسبت به جنگ های

که مادر اطلاع از آن به مشکل مواجه میشویم بیشتر پیشباز جنگ را تشکیل میدهد . تا کنون نیروی مقاومت موفق است ولی ما شاهد يك مسابقه میان تحکیم حکومت و نیرومندی این نیرو هستیم . شوروی با استفاده از خستگی مردم رنجیده در تلاش جلو گیری از گسترش مقاومت میباشد . در نتیجه تا آن حدود یکه نیروی مقاومت تاریخ افغانستان خود را به ثبت رسانیده ، مجسم کننده يك جنبش آرمانی توده و تأثیر نفوذ جنبه مدنی جامعه است که با حکومت که فاقد مشروعیت قانونی نیروی خویش است میتواند مقابله نماید . هم چنان سابقه میان عاملین متحد کننده و نیروهای تشعب است . عبور به مرحله سیاسی یکی از شرایط حیاتی نیروهای در حال ظهور مقاومت است . در این کتاب این همان پس منظری بود که ما خواهان احیای آن بودیم .

جنگ افغانستان طویل و دامنه دار خواهد بود ، سر نوشت آن هر چه باشد ، بعد ها دیده خواهد شد که این جنگ میان يك تغییر ناگهانی در توسعه طلبی شوروی نبوده بلکه میان يك چرخش کیفی خواهد بود . این جنگ از شکل واضحاً محلی خویش ، مانند جنگ چریکی قفقاز که در جریان يك قرن چنین بود شاید به الگوی جدید يك نوع جنگ توده مبدل شود ، که در جستجوی يك نماد مارکسیزم کم و بیش تطبیق شده نبوده بلکه مقاطعه کلی میان جنبش مردمی و مسحوریت شوروی خواهد بود . شوروی متحد طبیعی با عینی خلق های جهان سوم نیست جنگ افغانستان با جنگ ریف قابل مقایسه است که در عقب جنبه مسخ شده قیام قبائلی اش چهره يك جنبش آزادی خواهانه را از پیش ترسیم مینمود . تصادفی نیست که ، چنانکه ما گفتیم ، جنگ ریف يك جنگ چریکی مسلمانان باشد ، که همراه با جنبش مقاومت افغان ریزه کاری های بیشتر ارائه داده و مطلقاً به باسجی های آسیای مرکزی تفاوت داشته باشد .

در ۱۹۱۸ بلشویک ها « در سمت موافق » تاریخ قرار داشتند امروز سر زمین امپراتوری وسعت پیدا میکند ، واز نفس افتاده است ، باید جنگ را در چشم انداز تاریخی آن مشاهده کرد که در فراسوی کوهستان ها و دشتهای راه میسپرد . جائیکه انسان ها تصمیم گرفته تا بجنگند ، حتی بیش از اینکه در مورد پنانس کامیابی شان از خویشتن سوال نمایند .

## یادداشت ها :

۱- ژورنالیست سازمان را طی يك مقاله، خویش نوعی از کمینترین پیروان نهضت مسلمین معرفی میکند ، نمونه مثال آن يك تعصب پر طرفدار درفرانسه (دفاع ملی جنوری ۱۹۸۴ ص ۳۷) .

۲- درمیان آثار دیگر نگاه شود به پ-متیج اززمانیکه کمک های خارجی مانعی در وحدت ایجاد میکند موند دیپلماتیک ، اپریل ۱۹۸۳ پ- متیج واقیعت نیروی مقاومت افغان که از طریق دست دوم وبرمبنای فریضه های نامعقول سیاسی آشنایی حاصل کرده مسخ مینماید. تحت همین عنوان لورانس لیغت شولتز ، سلیگ هاریسن وفردهالیدی مطلب خواندنی وجود دارد .

۳- هم چن جنبش بیرلوی (نگاه شود به فصل ۳) توسط ك، کارو وهابی توصیف شده است « پتانها » ۱۹۷۳ می ۳۰۱-۳۰۲.

۴- مالز این جبهات در فصل ۱۰ یاد آوری نمودیم

## گامنامه

۱۷۴۷- پیروزی جرگه سراسری قبایل که توسط احمدشاه سر کرده طایفه سد وزی از راز قبيله پوپلزا یی رهبری میشد ، پایه گذاری يك امپراطور ی در آنجاکه تا هند وسعت پیدا می کند ،

۱۷۶۱- پیروزی در جنگ پانی پت مرهته ها .

۱۷۹۳-۱۷۷۳-سلطنت تیمور شاه .

۱۷۹۹-۱۷۹۳ شاه زمان .

۱۸۰۳-۱۸۰۹ شاه شجاع.

۱۸۰۹- سفیر انگلیس مونت استوارت دالفنس در پشاور .

۱۸۱۸-۱۸۱۸- سلطنت شاه محمود .

۱۸۱۸-۱۸۳۵- جنگ داخلی .

۱۸۳۵-۱۸۶۳- امارت دوست محمد خان .

۱۸۳۹-۱۸۴۲- فارسی ها هرات را تصرف میکنند.

۱۸۶۳-۱۸۷۹-امارت شیر علی .

۱۸۷۸-جنگ دوم افغان وانگلیس .

۱۸۷۹-امضا معاهده گندمک توسط یعقوب خان که حضوریک نماینده برتانیا را درکابل محاز میسازد .

۱۸۸۰-برتانیا یی ها امیر عبدالرحمن خان را بحیث امیر میشناسد .

۱۸۸۰-شکست برتانیا درمیوند .

۱۸۸۵-اشغال ساحه پنجهه توسط روسها .

۱۸۸۷- موافقتنامه افغان وروس درمورد سرحد شمال افغانستان .

۱۸۹۳- معاهدهء دیورند درمورد سرحد شرق افغانستان .

۱۹۰۱- مرگ عبدالرحمن ، حبیب الله پسرش به امارت میرسد.

۱۹۱۱- بنیان گذاری جریدهء تجدد طلب سراج الاخبار توسط محمود طرزی .

- ۱۹۱۹- قتل حبیب الله - امان الله پسرش به امارت رسید .
- ۱۹۱۹ - جنگ سوم افغان وانگلیس .
- ۱۹۲۱- امیر بخارا در کابل پناهنده میشود .
- ۱۹۲۱- ۲۱ فبروری - رابطهء دوستی پارسها .
- ۱۹۲۴- قیام قبایلی در خوست .
- ۱۹۲۷- باز دید شاه از اروپا .
- ۱۹۲۸- شروع اصلاحات و قیام شینواری ها و بچه سقاؤ .
- ۱۹۲۹- استعفاء امان الله ، شکست بچه سقاؤ ، پیروزی نادر شاه توسط يك كانفدراسيون قبایلی حمایت میشود .
- ۱۹۳۳- قتل نادرخان ، ظاهر شاه به پادشاهی میرسد .
- ۱۹۴۶- بنیان گذاران پوهنتون کابل .
- ۱۹۴۷- تقسیم هند و استقلال پاکستان آغاز ادعای افغانستان بالای پشتونستان .
- ۱۹۵۳-۱۹۶۳- داود پسر کاکای شاه صدر اعظم میشود .
- ۱۹۵۵- در ماه دسامبر بازدید خروس چف و بولگانین .
- ۱۹۶۱- بحران با پاکستان .
- ۱۹۶۳- استعفاء داود ، شروع دورهء قانون اساسی .
- ۱۹۶۳-۱۹۶۵- صدارت یوسف .
- ۱۹۶۵- بنیان گذاری حزب دیموکراتیک خلق افغانستان (کمونیست) .
- ۱۹۶۹- انتخابات برای دورهء اول پارلمان .
- ۱۹۷۳- ۱۷ جولای کودتای شهزاده داود و بنیادن گذاری جمهوریت .
- ۱۹۷۸- ۲۷ اپریل کودتای کمونیستی .
- ۱۹۷۹- دسامبر تجاوز شوروی .

### احزاب نهضت مقاومت

پیرو نهضت مسلمین :- ۱ حزب اسلامی ، بنیاد گرا به رهبری گلبدین حکمت یار در میان تحصیلکرده ها و شبکه های دولتی مکاتب غیر مذهبی و چند نفر از علمای منطقه کابل به جلب و جذب میپردازند (پشتون) .

حزب اسلامی . (خالص) : پیرو نهضت مسلمین میانه رو به رهبری مولوی خالص که ذرمیان تحصیلکرده های مجامع دولتی و شبکه های دولتی و علمای قبیله خوگیانی وجد ران . وهم مناطق کابل و کندها به جلب جذب می پردازند .

جمعیت اسلامی : پیرو نهضت مسلمین ، میانه رو به رهبری برهان الدین ربانی از مجامع شبکه های مکاتب دولتی (مذهبی و غیر مذهبی) علمای شمال و شبکه های نقشبندی به جلب و جذب میپردازند (بیشتر تاجک).

حرکت انقلاب اسلامی : روحانی گرا میانه روبه رهبری مولوی محمد نبی در میان علما که در مدارس خصوصی آموزش دیده اند به جلب و جذب میوزاند (پشتون)

#### عننه گرا :

جبهه ملی نجات : غیر مذهبی ، به رهبری صبغت الله مجددی در میان کادر قبایل دارو دستگاه رژیم سابقه و نقشبندی های جنوب به جلب و جذب میپردازد .

محاذ ملی : سلطنت طلب به رهبری پیر سید احمد گیلانی از میان دارو دستگاه حکومت سابقه ، و کادر های قبایلی و قادییه های جنوب به جلب و جذب میپردازد (بیشتر پشتون) .

#### احزاب شیعی :

شورای اتفاق اسلامی عننه گرا به رهبری سید بهشتی از میان دهقانان هزاره جلب و جذب نموده و سادات کادر های آنرا تشکیل میدهد .

نصر : پیرو نهضت مسلمین ، بنیاد گرا به رهبری یک شورا از میان هزاره های جوان که در ایران آموزش دیده اند به جلب و جذب میپردازند .

حرکت اسلامی : پیرو نهضت مسلمین ، میانه رو به رهبری شیخ آصف محسنی از میان شیعه ها آموزش دیده و از هر قوم به جلب و جذب میپردازند .

---

پاسداران انقلاب : پیرو نهضت مسلمین بنیاد گرا مستقیماً به ایران مربوط بوده توسط  
اکبری ترکمنی و صدیقی نیلی رهبری میشود .

---

۳۲۳

OLIVIER ROY  
AGREGÉ DE L'UNIVERSITÉ  
CHARGÉ DE RECHERCHE AU CNRS

4, PLACE DU VIEUX PRÉ  
28100 DREUX  
TEL. 37 50 19 87

9 mars 1989

Cher Monsieur,

Je vous remercie de votre lettre et de la peine que vous prenez à traduire mon livre.

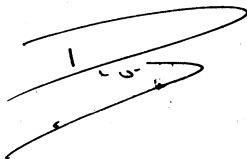
J'ai cependant appris qu'un institut iranien, situé à Mashhad, avait aussi entrepris une traduction en persan.

Vos critiques sont tout à fait légitimes, même si je peux les contester; en effet le livre a été écrit pour un public occidental et non pour des Musulmans (il faudrait d'ailleurs le préciser dans un avertissement au début de la traduction). Je souhaiterais cependant que mon texte apparaisse dans son intégralité, même si vous pouvez évidemment émettre vos critiques dans l'introduction.

Une précision importante: le personnage sur la photo de couverture n'est pas moi. La légende porte "Photo Olivier Roy" et non "Photo d'Olivier Roy", ce qui, dans le langage des éditeurs, veut dire que la photo a été faite par moi. Le personnage représenté est un instituteur de Jam (province de Hérat), membre du Hezb-i Islami (Hekmatyar).

Avec mes meilleurs voeux de succès,

Très cordialement,





Baghlan, est en effet d'Imam Saheb un wolosswali du Kunduz. L'interprétation qu'on trouve à propos de certains, la façon dont on s'attache à façonner les faits, comme l'implantation des partis, suggèrent que vous auriez peut-être voulu légitimer un sentiment personnel, sans avoir le souci d'en sortir, ici et là, on vous voit paraître pour admirer untel et déconsidérer untel.

Certains thèmes de vos opinions, dans presque tous vos articles à propos de l'Islam et traditionnalisme, ont été repris, sans qu'ils soient suivis d'une analyse concrète et adéquate, ce qui risque de dégrader vos analyses de son hauteur à une prédication d'une idéologie, fait par un propagandiste de 1983, date du dernier de vos articles, que j'ai pu lire jusqu'à l'apparition de votre dernier "**Afghanistan l'éternité en guerre**", vous avez repris des idées, qui ont comme source première une erreur semi-mécanique : elle est dûe, à mon avis, aux recherches qui ont été commencées par une série de préconception analytique, les théories, dont les outils sont forgés en Occident, sous le souci de leur adaptabilité à la vie politique de vos pays. Parfois, mes lecteurs ont la faiblesse de s'y trouver une culture schématique, à propos de certains faits sans être d'accord sur ce qui est normal ou anormal.

Je crois avoir la chance d'imprimer la traduction de votre livre, avec une introduction, que je n'ose pas citer ici, même en bref, sur l'ensemble de votre lire, de vous fatiguer avec une lettre aussi longue et si modeste. Encouragez-moi, si cela vous intéresse. Je serai éclairé par votre réponse.

J'étais compréhensif en traduisant votre livre, qui est un "best-seller" dans les bibliothèques afghanes.

Merci d'avoir lu ma lettre.

۳۲۴

savant capable de prédication. Votre version sur la société traditionnelle afghane (qui date de l'apparition de l'Afghanistan) la colonisation impossible, a embayé des malentendus, qui se développent chez certains de vos collègues, à un corrélaire de vocation extrémiste de traditionnalisme sur notre pays, négligeant les faits les plus importants et la cause sine qua non du problème afghan, c'est-à-dire l'intervention soviétique. Ecoutons- le : "les guelsaïs prendront leur revanche avec le pustch militaire du 27 avril, à la suite de N.M. Taraki, un ghelsaï originaire de Moquor èt de la tribu Taraki Hfisollah Amin, qui le renverse le 19 septembre 1979...". Vous voyez, vous-même, que la version comme citée plus haut ne mérite d'être qualifiée que d'enfantillage et de simpliste. Vous avez cité que Lénine voyait dans le pan-islamisme un reflet d'anticolonialisme et d'anti-impérialisme mais sur ce point, malheureusement, ni l'histoire de l'Internationale, et ni même Lénine ne sont pas d'accord avec vous, car s'il y voyait une sorte d'impérialisme, dans ce cas le livre "Marxisme en soi", dans la collection U Edition H. Collin pourrait vous servir de référence. L'assomption de certains concepts, que vous empruntez aux Islamistes, et surtout aux marxistes-léninistes n'est pas une extraction de thèses léninistes, mais une consigne stricte de l'Islam et des Islamistes, dont les idées s'inspirent plus des références coraniques (dont les versets 52 et 53 de la 23ème Surat vous éclairont sur ce point), que le marxisme-léninisme. Ici et sur beaucoup de thèmes nor. mentionnés dans cette lettre; faute de place, mes lecteurs n'auront qu'à vous conseiller de lire et de relire les références capitales de l'Islam, sans quoi on n'arrivera jamais à comprendre ni l'Afghanistan, ni les évènements de ces dernières années.

Le chapitre sur la résistance est déjà vieux et a perdu beaucoup de son crédit, de même mes lecteurs afghans auront à vous répliquer que Hekmatyar, qui, pour un spécialiste mondial de l'Afghanistan, est de

l'omniprésence d'un héros journaliste, voyageant dans une nature hostile et poussiéreuse, parmi des gens farouches, durement cloîtrés dans le moyen-âge, armés de leur sentiment vandalyque (voir Franscheski), d'un pays en résistance. Le récit, aurait pu concurrencer les films d'aventure de Rambo et James Bond. C'est ainsi qu'à côté de la réalité vécue par les Afghans, comme conclut Jean José Puig, se développent les images, les clichés, les schémas explicatifs plus simples et plus faciles à communiquer, parce qu'ils confortent des idées déjà reçues, qui constituent une série de version historique intéressante à étudier à son tour, non pour son contenu, mais pour savoir même sa ligne de conduite. Apparaît enfin "l'Afghanistan, Islam et modernité politique", le livre que certains lecteurs afghans ont estimé et ont trouvé relativement exceptionnel, convenant à alphabétiser ceux qui voulait découvrir cet incognito.

D'abord, la couverture qui trahie une certaine réalité : on vous voit paraître dans une tenue afghane avec un vieux fusil devant un tableau brodé de vengeance. Qu'est-ce que vous avez voulu montré en affichant un tableau aussi saint ? Est-ce une affiche de récompense ? ou cela évoque seulement une argumentation personnelle, qui a revêtu une tenue afghane. Enfin la traduction aura la chance d'être imprimée. Je vous confie qu'il sera chargé d'un autre paysage, convenant au thème du contenu, comme le sage imprimeur anglais l'a déjà fait. Le livre ayant une bonne analyse en guise d'introduction, invite à polémiquer sur des idées déjà reçues dans l'opinion occidentale. Vous vous êtes plaint de ne pas trouver un mot persan pour désigner la tradition, et vous proposez une expression qui vous sauvera de l'ambiguïté, que vous avez eu avec le mot "Senat", c'est le mot "ânânah". Vous avez dit dans un chapitre qu'en Islam, il n'y a pas un caillou pour institutionnaliser la religion (en vérité pour les ulama) : alors que vous pourrez lire un verset de la 11ème Surat (122), qui invite à former un corps de

pays n'avait pas la marque de son accent régional, mais ressemblait au parler de tadjikistan (donc il n'y a même pas quelque chose d'afghan dans la langue du pays) et quant aux personnalités renommées du pays, Djalalodin Romi était de Rom (excusez moi de Turquie), Djami appartenait à Heratet Said Djamalludin Afghani, certainement pour que son nom laisse croire qu'il n'était pas un afghan (voir "Afghanistan, la colonisation impossible", Gilles Rosigniole). Bref, le pays malgré son histoire datant de milliers d'années, ne constitue pas une nation. Il était le fruit amer d'une entente. Enfin, personne ne sut nier que ce pays en tant qu'un état, nommé Afghanistan, a été créé depuis 1748, avec un puissant potentiel d'extension de sa souveraineté sur les Indes, même avant le déclenchement de rivalités tsaristes et britanniques dans la région. Mais, bon gré, mal gré, cette autosuggestion bénéficiant à ces spécialistes, l'Afghanistan a su résister aux cours des âges, en dépit de négligences et d'ignorances forcées et circonspectes de ses spécialistes, et colorer avec le sang de ses martyrs son identité historique et géographique sur la carte d'appétits mondiaux. Il n'est pas besoin ici d'ouvrir une polémique déjà vieille sur la notion de nation en Afghanistan, qui, chez les Afghans, a une signification culturelle et islamique, ni sur un sentiment chauvin de nationalisme rétrograde, mais il y a toujours une différence entre ce qu'on écrit, selon ou par l'imagination et d'après l'observation pure. Au reste, chaque soi-disant spécialiste avait ses clients, et chaque client, à son tour, avait ses goûts. N'oublions pas, que ces personnalités qui s'attachaient dans une certaine mesure à l'Afghanistan, étaient de parfaits incroyants (d'après un aveu confidentiel de votre part), ce qui est très important pour les Afghans et pour l'interprétation qu'un athée en question pourrait en déduire.

Un récit journalistique ouvrit un chemin, où on trouvait dans presque toutes les pages du récit

A mon respectable interlocuteur,  
Monsieur Olivier Roy.

Acceptez mes sentiments les meilleurs au titre de ma présentation, moi, E. HOMAM, un afghan, traducteur de votre livre "L'Afghanistan, Islam et Modernité Politique", unique dans son genre et rare dans sa version, à propos de notre pays l'Afghanistan. Oui, Afghanistan, pays orphelin, pays martyr, au sujet duquel, à l'époque, un président américain (J. KENNEDY) avait des difficultés à comprendre pourquoi ses interlocuteurs étudiants ne pouvaient pas identifier les voisins de ce pays, alors qu'ils connaissaient très bien le nom de Johnny Halliday.

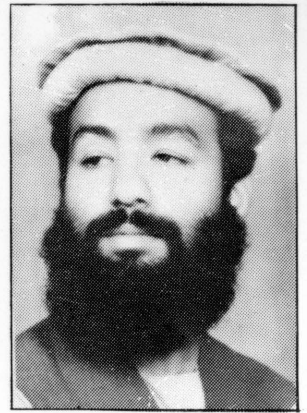
Ici, permettez-moi de vous tracer en bref le trajet de ce savoir, qui a pour point de départ une si éclatante ignorance, mais avant tout excusez-moi de les mentionner dans un désordre chronologique, qui, d'ailleurs n'a pas grande importance. Ce pays, qui, sorti de l'incognito est devenu familier à tout le monde, a connu les versions les plus diverses.

On n'a commencé à connaître son identité géographique dans un "Guide Bleu", qu'au cours de l'été 1974, car depuis un certain temps le développement des vols aériens bon marché, incitait quelques touristes, en mal de nostalgie et tentés par l'aventure, de traverser ce pays, se servant comme d'un mouchard de l'archive de la série noire et traçant ainsi une ligne de la géographie obscène et une ethnologie érotique, qui ont paru sous le titre de "L'Homme de Kaboul", (1972) et fournissant une bonne information sur les recoins du pays et ses milieux mondains. Après, on a pris l'air plus sérieux, selon la version de cette époque. L'Afghanistan a été créé comme un état-tampon par l'accord de deux grandes puissances impérialistes du siècle : l'empire tsariste et celui des britanniques. Même la langue du

*Olivier Roy*

**L'Afghanistan**  
*Islam et Modernité' Politique*

Traduit en Persan par  
*Enaytollah Homam*



عنایت الله «همام» فرزند خیرمحمد «مصلح» در اواخر ۱۳۴۰ هـ. ش در کابل بدنیا آمد-تحصیلات متوسط را در لیسه استقلال و تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق و علوم سیاسی تا صنف سوم ادامه داد و بعداً مدتی بیش تر از چهار سال را بخاطر فعالیت های اسلامی اش در زندان پلچرخي گذارند.

از او آثار چاپ نشده بنام های «تف های سر بالا» در باره تناقضات سیاست روس و دولت های مزدور شان «حماسه مظلومان یا نبردسبز» مجموعه اشعار به یاد بود حماسه ۳ حوت کابل و ترجمه های چون «روانشناسی و متافیزیک» «قربانیان طلاق در غرب» و «برومند پروری فرزند» در دست است.

ماشین نیرومند نظامی شوروی توسط يك جمعیت دهقانی قبیلوي يك عصر دیگر به شکست مواجه شده است. جنگ افغانستان غالباً به جنگ میان داود (ع) و جالوت تشبیه شده است، با این وجود معنی تاریخی نهضت مقاومت افغانستان را باید در فراسوي نبردهای روزمره جست. این نهضت که در بسترعننه دیرینه، جنبش توده بی تکیه داده و بنام اسلام علیه امپریالیزم خارجی بپا می خیزد از رستاخیز مذهبی که سراسرجهان اسلام امروز را فرا گرفته است نیز مشبوع میشود. باری اسلام سالاری بعید از آنکه نهضت مقاومت را در يك جنگ ارتجاعی ملتزم کند، جامعه افغانی را از عمق تغییر داده و به تجدید سیاسی آن مساعدت میکند. آیا اسلام سالاری را میتوان در افغانستان با اصلاحات پروتستانیزم در اروپا موازی دانست؟ اینست پرسش مبرم پائینه قرن حاضر که در لابلای این اثر موخذ در مورد جنگ افغانستان مورد ارزیابی قرار میگیرد.

«ناشر متن فرانسوي»

«... افغانستان بدون حاکمیت اسلامی، یا افغانستان خوانین و سرداران مقرب است و یا افغانستان کمونیستهای اجیر (که در تاشکند و یا مسکو ساخته شد). افغانستان سوسیال دموکرات هاحتی در میان تائین سابقاً مائویست، و نشنلیست های آن که آشکارا شعار حاکمیت يك قبیله را به سراسر کشور میدادند علي الرغم تمام کوشش های غرب هنوز در دئمارك، امریکا، روم و آلمان هم ساخته نشده است....»

از مقدمه. مترجم